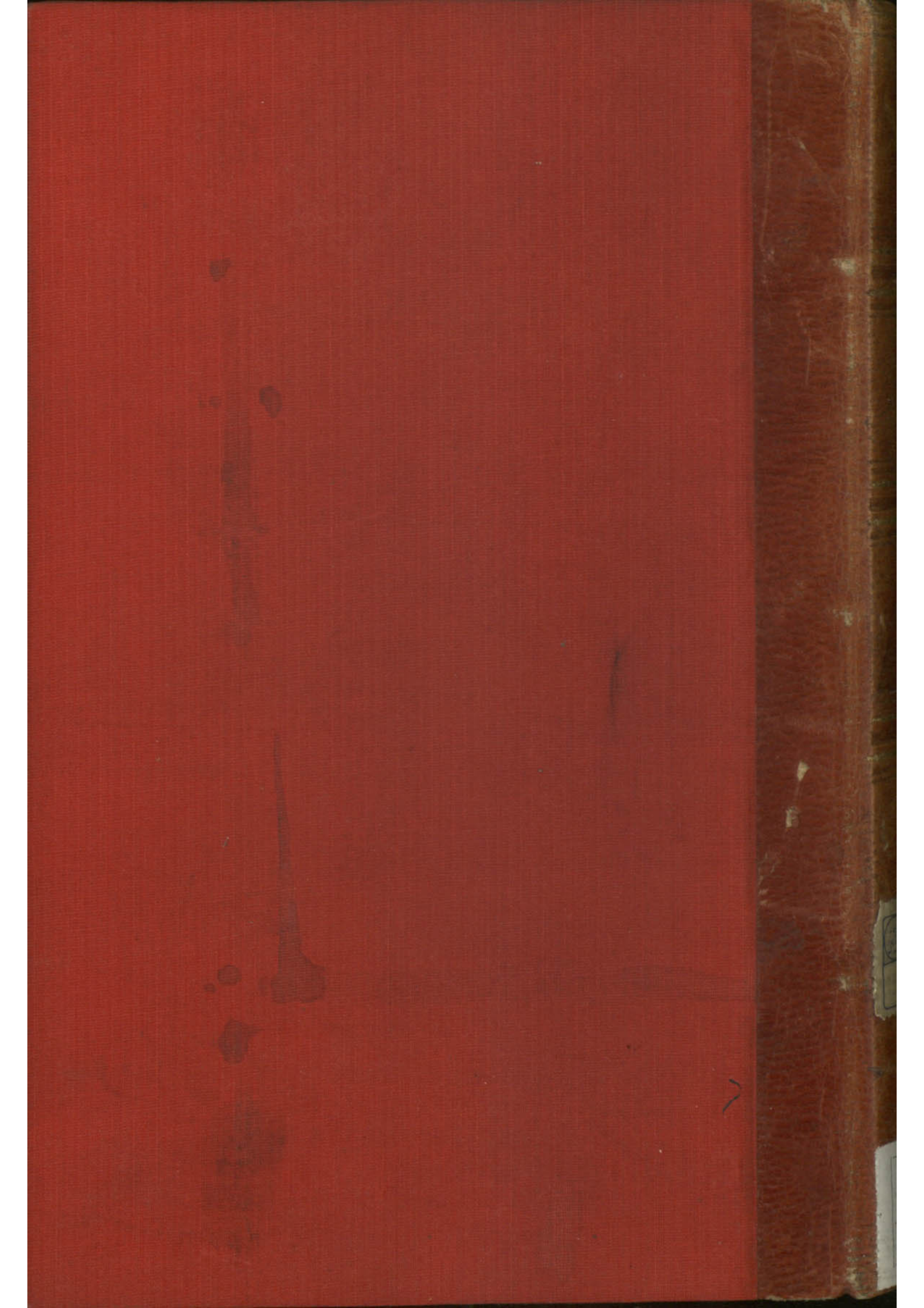
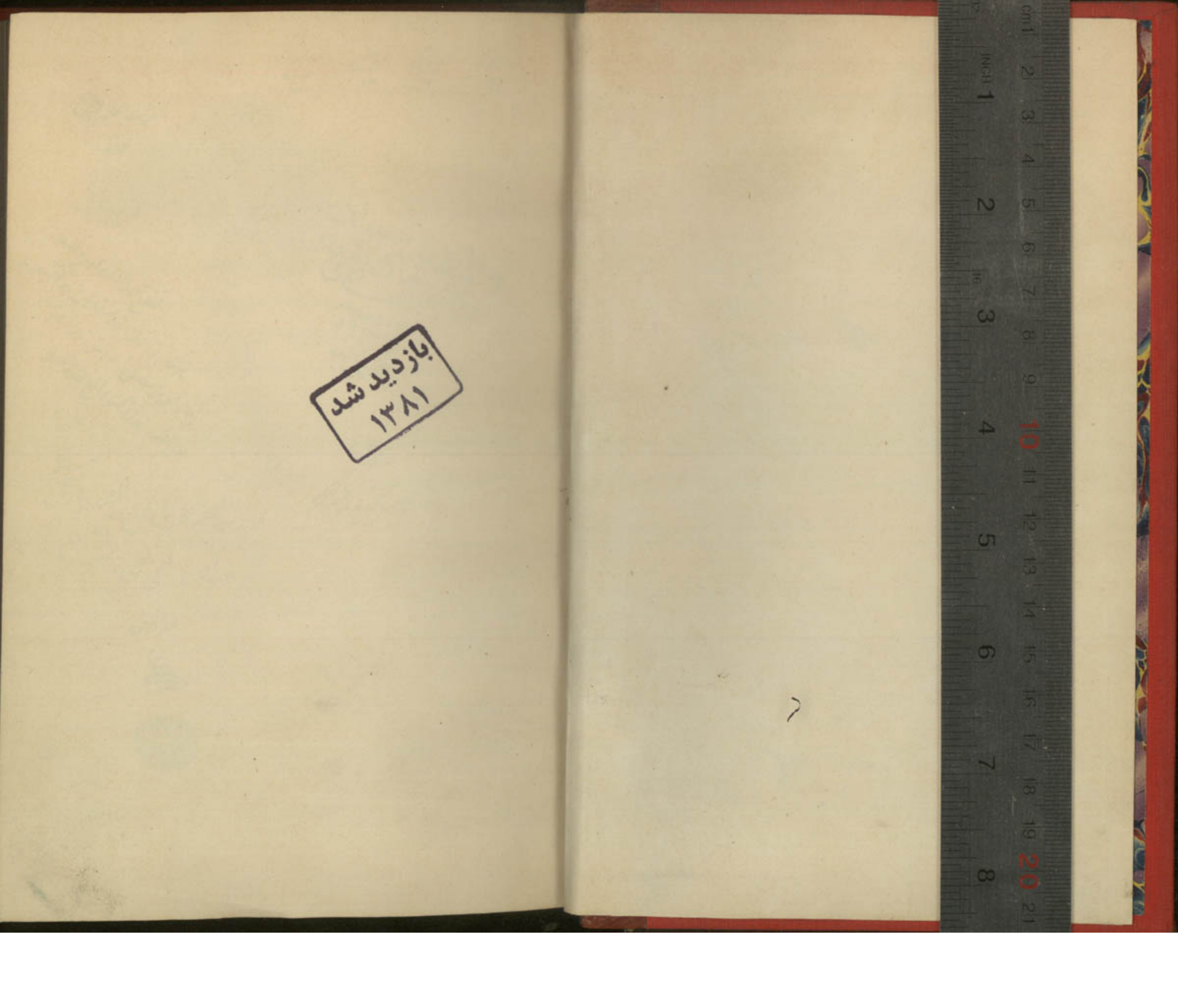
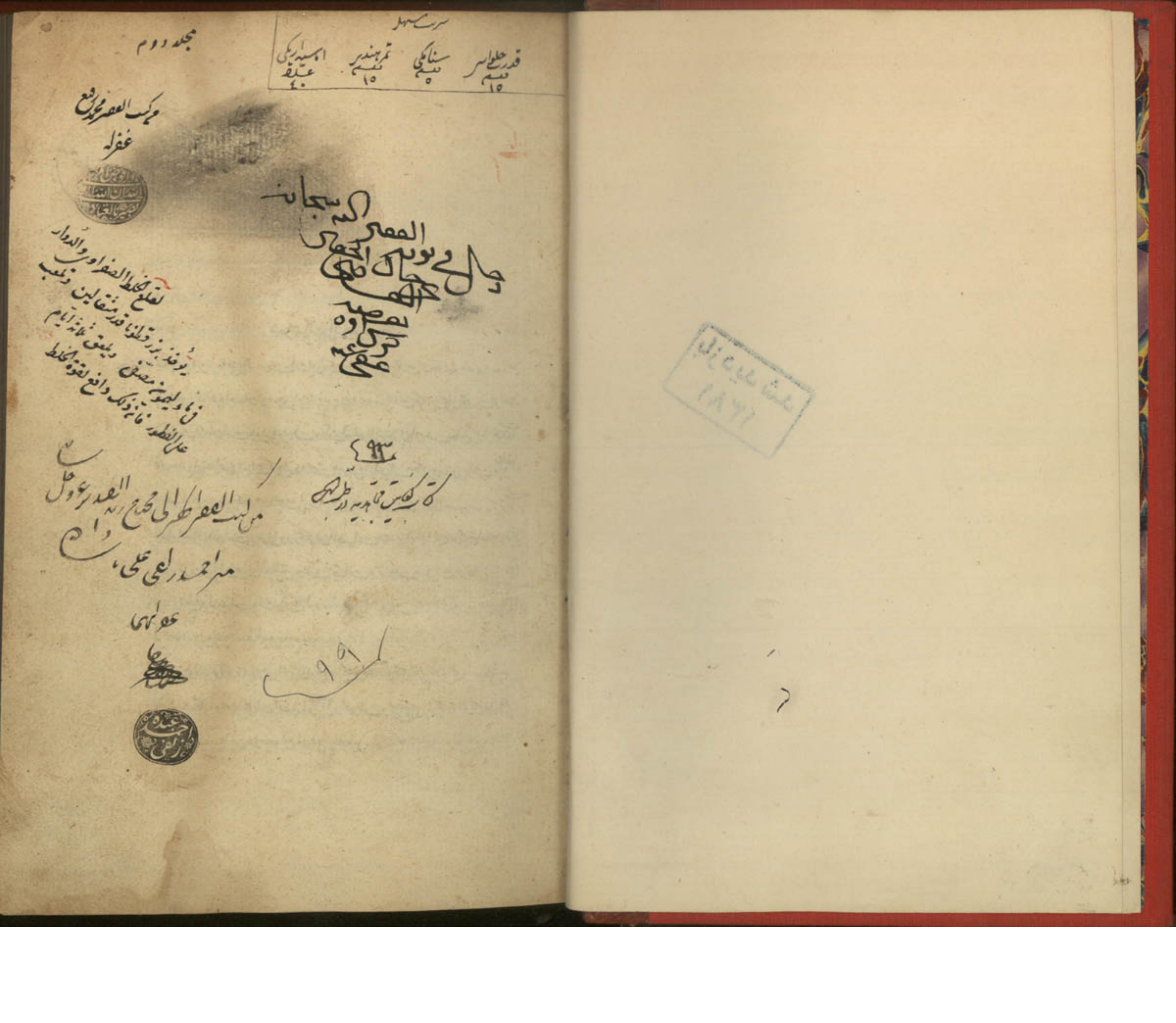



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب کفایت مجاهدیه
مؤلف منصور بن محمد
موضوع تألیف
۳۷ - ۶۳
شمارهٔ دفتر ۵۴۳۸


بازدید شد
۱۳۸۱



مجلد دوم




بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان حکمت او بی پایان است و حمد مجد و درود بیعد مر
پادشاهی را که نعم و احسان او در حق ایشان بیرون از حد و بیانست گواه بر کمال قدرت او اصول
و صورت ارکان است و دلیل بر رحمت و رأفت او احوال امزجهٔ ابدان است خادمی که از کمال الفت صحت
قوی و ارواح در اعضا جاری کردانید و صحت و مرض را با سباب مقرر و مقدر داشت و از فضل
بی منتهای خود تدبیر حفظ و رد صحت ارشاد فرموده و خلعت فصورکم فاحسن صورکم بر قامت
زیبای انسان انداخت و سماط و رزقکم من الطیبات جهة نزل ایشان مرتب ساخت ذلکم
الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و تحف تحیات و صلات صلوات مر ذاتی را که منهاج
او اسباب قانون نجات و اشارات او ذخیرهٔ تجلیات و ارکان خمسهٔ او ستهٔ ضروریه رفع
غنی معنی است و چون سبعهٔ طبیعی جامع معنی حاوی شفاست اعنی سید کونین و خواجهٔ قاب قوسین
مقصود لولاک لولاک لما خلقت الافلاک نگین خاتم و ما ارسلناک مکرم مجتبی محمد مصطفی من
الصلوات اکملها و من التحیات افضلها و بر آل کرام و اصحاب و اتباع او باد که رهروان جادهٔ متین
و راه نمایان شارع دین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت

وبصر



وبصر ارباب سریرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء علوی و ابداء اجسام
سفلی آفرینش آدمی است که دُر صدف وجود و زبدهٔ موجودات است و قادر علیم و حاکم حکیم تقدست
اسماؤه او را بشرف خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و ترکیبش را بر امزجهٔ مختلفه و کیفیات
متضاده آراسته و او را بعدل و سیاست و طاعت و عبادت فرموده که و ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون و حصول این کمال و صعود این افعال بی وجود صحت که مبداء قابل و موضوع له کامل است
متصور نمی شود پس بر هر شخص لازم است که در محافظت صحت حاصله و استرداد زائله آن کوشد
تا از سعادت دارین و کمال در منزلین محروم نماند و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول
و ازمان و تغیر و تبدل ماکول و مشروب کما ینبغی و کلا و ان بر یک حال نمی ماند لاجرم آفریدگار تبارک و
تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فوائد نامحصور درج کرده
و هر دردی را دوائی آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه
در حالت مرض التفات بدوائی نفرمودند ندا آمد که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی
و غرایب اسرار ما را از خلق پوشیده داری بعد از آن موسی علیه امت خود را بمعرفت طب دلالت نمود
و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت پناه نقلست که فرمود العلم علمان علم الابدان
و علم الادیان علم ابدان را که اعلا ها مرتبه و اسناها درجه مقدم داشته زیرا که علم ادیان
و اشتغال بدان موقوفست بر صحت بدن و آن موقوفست بر علم ابدان بنا برین متقدمه حکماء
دهر و علماء عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه نظر شافی
و تأمل کافی کرده اند و چون اضعف عباد الله و اعجز الناس منصور بن محمد بن احمد بن یوسف



دهان

ادویه وبیان قوت وامتحان تریاق باب ۲ در تریاقها باب ۳ در معجونات وبیان
قوت هریکی باب ۴ در معاجین باب ۵ در اشربه ومربیات ولعوقات ولبوب
باب ۶ در جوارشات باب ۷ در قرصها باب ۸ در حبها باب ۹ در
ایارجات باب ۱۰ در سفوفها باب ۱۱ در مطبوخات ونقوعات باب ۱۲
در حقنها باب ۱۳ در شیافات وفرزجها باب ۱۴ در ادهان باب ۱۵ در
سعوطات وسنونات وغراغر باب ۱۶ در اطلیه وضمادات باب ۱۷ در ادویهٔ
عین باب ۱۸ در مراهم وذرورات باب ۱۹ در حلاوات ومسمنات باب ۲۰
در متفرقات فن اول در قسمین طب یعنی نظری وعملی وچون شروع در شیء لابد است
از معرفت وشعور بدان شیء بوجهی از وجوه وچون اشارتی بتعریف این علم میرود پس باید گفت که
طب علمی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کند از جهة صحت ومرض یعنی علم باستقامت
مزاج واحوال بدن تا تغیرات آن حاصل شود باین حفظ صحت کند حال الحصول واسترداد آن
در حالت زوال واین علم منقسم بدو قسم است ازبرای آنکه اگر مبدا اعتقادات باموری که
مجرد است از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم بارکان که چهار است وامزجه که نه است
واگر مبدا اعتقادات باموری چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه تصرف در ادویه
مثلا باعتبار زمان ووقت جهة ربع وتحلیل چنانکه گفته شود پس این علم بدو قسم شود علمی
نظری وعلمی عملی وچون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیته او سبب زیادتی شعور است
بآن علم وموجب امتیاز مسائل آن علم می شود از غیر او علما را عادت بران جاری شده است که





بعداز بیان ماهیته موضوع را بیان میکنند تا از دو جهة شعور بران علم حاصل شود پس از این
جهة موضوع هریک از این قسمین اینجا مذکور می شود ومعلوم شده که موضوع هر علمی آنست
که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث از او کنند از آنجهة که منسوب بصحت است
حفظا او ردا او ما یتوقف الصحة علیه آن موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری
این علم بدن انسان است از جهة صحت ومرض واحوال ودلائل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض
ذاتی این امور میکند از آنجهة که منسوب اند بصحتی که غایت مطلوب این علم است وموضوعات
قسم عملی تصرفست در اسباب ستهٔ ضروری وتدبیر آن واعمال ید وعلاج بادویه وهریک از این بحسب
احتیاج طبیب بیان کرده شود انشاء الله تعالی وچون اصل عمل است وعملی علم کلا علمیت شروع
کنیم در قسم علمی طب متوکلا علی العلیم الحکیم قسم اول نظری مشتمل است بر مقدمه وچهار
مقاله اما مقدمه چون مقصود بالذات این علم محافظه صحت حاصله واسترداد
زائله است وحفظ شیء بعد از علم بآلات شیء بود وعلم باسباب آن ومعرفت او در بیان احوال
بدن کرده خواهد شد وچون معرفت هر شیء بتحقیق وجود آن شیء باشد حالی اسباب آن
بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بر معرفت خاص است
پس بدانکه سبب بعرف عام آن چیزی را گویند که بدان توصل کنند برای حصول امری دیگر
ودر عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشیء بود اعم از آنکه برای ماهیة بود یا از
برای وجود این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب در مسبب داخل بود یا خارج اگر داخل بود
بالقوه آنرا سبب مادی گویند چون چوب بنسبت با سریر واگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری

گویند چون صورت سریر که مربع باشد یا مسدس واگر خارج باشد از سبب اگر موجد اوست
آنرا فاعلی گویند چون نجار واگر ایجاد برای آنست آنرا سبب غایی گویند همچون جلوس بر سریر
چون این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب اسبابیست که صحت دران مقرر می شود
واین یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان باشد واگر مرکب است یا غلیظ بود وآن اعضاست
یا لطیف وآن ارواح است یا متوسط وآن اخلاطاست واسباب صوری صحت اعتدال مزاج
بود وقوی که بعد ازو حادث شود والتیام اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال وسوء
ترکیبست واسباب فاعلی صحت اسبابیست که اگر بر وجه مشاکله واعتدال وارد گردد حافظ
وموجب صحت بود والا موجب مرض واین امور اگر محتاج الیه بود در جمیع زمان وجمیع افراد بران
محتاج باشند آنرا سته ضروریه گویند واگر بعضی افراد محتاج باشند بدا جنبیه واگر در بعضی
زمان جمیع افراد بدان محتاج اند انسان واگر بعضی افراد صناعات وعادات واگر محتاج الیه نباشد
واردات خارجی واسباب غایی صحت وسلامتی افعالاست که از قوی حاصل شود یعنی تمام وصحیح
صادر شود ووقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود وسبب غایی در ذهن مقدم بود ودر وجود
موخر **مقالهٔ اول در اسباب مادی صحت** چون این اسباب چهار است این مقاله منقسم
می شود بچهار باب **باب اول در ارکان** وآنرا اصول وعناصر واسطقسات گویند
وآن اجسامی چند بسیط است که اجزاء اول بدن انسان وغیر آن از مرکبات شود وآن چهارست
زیراکه یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط وبتقدیرین یا طالب غایتست یا طالب آنچه طالب غایت
محیط بود آتش است وطبع او گرم وخشک است ومحل او بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب



کرهٔ آتش مماس مقعر فلک قمر باشد وفایدهٔ او در مرکبات انضاج وتلطیف وکسر برودت عنصرین
باردین وتفریق مختلفات وجمع متماثلات بود وآنچه متوجه جهة محیط است نه غایت آن هواست وطبع
او گرم وتر بود وفایدهٔ آن در مرکبات تخفیف وتخلخل است ومحل او زیر کرهٔ آتش است وآنچه متوجه
جهة مرکز است آبست وطبع او سرد وتر است وفایدهٔ او در مرکبات سهولت قبول اشکال وترک
آنست ومحل او زیر کره هواست وآنچه طالب غایت مرکز بود خاکست وطبع او سرد وخشک است
وفایدهٔ آن در مرکبات حفظ اشکال وهیات وامساک او بود **باب دوم در ارواح** در عرف اطبا
روح جسمیست لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود وبواسطهٔ
شراین باعضا منتشر شود واعضا را بدو حیات واستعداد قبول حس وحرکت وتغذیه وتولید حاصل
گردد وآنرا روح حیوانی گویند وقوت حیوانی بدو قایم بود واین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیتی
دیگر پذیرد وبواسطهٔ محل او را امزاجی دیگر پیدا شود وآنرا روح نفسانی گویند وقوت نفسانی بدو
قایم بود ومراد این روح نه نفس ناطقه است چنانکه در کتب الهی مراد بروح نفس است واین روح مفید
حس وحرکت باشد وچون بعضی دیگر بکبد رسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود وآنرا روح طبیعی گویند
وقوت طبیعی بدو قایم بود وازو تغذیه وتنمیه وتولید حاصل گردد پس بتحقیق وقول معلم اول
محققان وحکما یک روح است که در هر محلی ومظهری ازو اثری وصورتی پیدا می شود وبحسب ظاهر قول
اطبا این است که هر یکی باستقلال روحی اند والله علیم بما خلق لما خلق **باب سیوم در اخلاط**
بدانکه غذا که وارد بدن می شود تا آن وقت که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحالات لاحق می شود
هر یکی را از ان نضجی گویند ودر هر یکی خلاصه وفضله از یکدیگر متمیز شود خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند

وفضله بطریق اسهل مندفع شود وهضم اول ازان زمان است که دهن او را مضغ کند تا در معده قرار کیرد وبمثابه کشکاب شود وآنرا کیلوس کویند لطیف آن بطریق ماساریقا که عروق چند است میان کبد ومعده بکبد میرود وکثیف آن بطریق امعا دفع شود وآنرا براز کویند وهضم دوم در کبد است وآن عبارت است از استحاله کیلوس باخلاط خلاصهٔ آن باورده وفضله که مایه است بطریق کلیه ومثانه مندفع کردد وآنرا بول کویند وهضم سیوم در عروق است وآن عبارت است از استحاله اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضا است وان عبارت است از استحالهٔ رطوبت ومادهٔ که مشابه اعضا شود باعتبار هیئات وصورت هر دو متعدل شود بالفعل هر یکی از اعضا در قوام تام وفضلهٔ این دو هضم بمثل عرق ووسخ مندفع شود پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربعه است وعمل هضم سیوم ایجاد رطوبت ثانیات است از ماده ومعمول خود واین رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول است بدن را ابدان احتیاجی نباشد واکر اخراج نکند متعفن شود وآن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد وآنچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغار دقاق موجودات دوم آنکه مستحیل شود بجوهر عضو بحسب مزاج سیوم آنکه بمنزله طل در اعضا منتشر است چهارم آنکه التیام والتصاق اعضا بواسطهٔ آنست اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیالست کیلوس اول بدان مستحیل شود وآن چهار است زیرا که آنچه نضج تام یافته است آنچه از وطافی بود صفراست وآنچه راسب شود سوداست وآنچه متوسط بود ونضج یافته باشد خون وآنچه نضج تام نیافته باشد بلغم وهر یکی ازین چهار طبیعی بود اما خون طبیعی رنکاو سرخ وطعم او شیرین وطبع او کرم وتر بود وتغذیه جمیع بدن بدو باشد





تنها یا با قسطی از اخلاط دیکر وغیر طبیعی ازو یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب واردی در تقدین نه با سودا ریا بلغم مایل بود واما بلغم طبیعی طعم او مایل بود بشیرینی وطبع او سرد وتر بود وفایدهٔ آن آنست که در جمیع بدن موجود باشد ودر وقت فقدان غذا مستحیل بخون کردد وغذاء بدن شود وآن جهة اورا مغز عنه نیست وباخون در جمیع بدن جاریست وفایده دیکر آنکه با خون ممتزج کشته غذاء دماغ شود ودیکر آنکه بر طبیب معاصل کند وبلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که متفق القوام بود یا در رقت بود وآنرا مائی کویند یا غلیظ بود واین غلیظ اکر در رطوبتی مانند باشد زجاجی کویند واکر بتحلیل رفته باشد جصی کویند واکر مختلف القوام باشد اکر اختلاف او محسوس باشد مخاطی کویند واکر غیر محسوس بود خام وغیر طبیعی باعتبار طعم چهار است عفص ومالح وتفه وحامض وبلغم مالح آخر اصناف آخر المکنا بلغم بود اما صفراء طبیعی لون او احمر ناصع وطبع او کرم وخشک است واو بکبد بدو قسمت شود قسمی باخون بعروق رود جهة ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه وتقطیع اخلاط لزجه ودفع بلغم غلیظ کند وغذاء بعضی اعضا شود مثل ریه وقسمی دیکر بمراره ریزد جهة غسل امعاو تنبیه بر دفع براز وصفراء غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اکر در جکر بود مره دموی کویند واکر در معده محترق شده باشد کراثی کویند وکراثی چون محترق شود زنکاری کویند واو بمنزله سم باشد وآنچه بسبب واردی متغیر شده باشد اکر وارد بلغم رقیق بود مره صفرا کویند واکر بلغم غلیظ مخی واکر سودا بود صفراء سوبی اما سوداء طبیعی دردی خون طبیعی است وطعم او بعفوصت وحموضت مایل باشد وطبع او سرد وخشک است واو در جکر بدو قسم شود قسمی باخون بعروق رود جهة تمتین وتغلیظ دم وغذاء بعضی اعضا مثل عظام شود وقسمی بطحال رود جهة تنبیه ودغدغه

غذا بمعده ریزد و غیر طبیعی از هر خلطی باشد که محترق شود اگرچه سودا طبیعی بود آنرا مادیه مره
سودا گویند والله اعلم و احکم **باب چهارم در اعضا** مشتمل بر مقدمه و دو فصل **اما**
**مقدمه** در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل اجمال بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چند غلیظ که
از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو برانست که اول عضوی که متکون می شود دل است و بعضی گفته اند
که دماغ و بعضی گفته اند جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده در رحم مستقر شود در و غلیانی پیدا
شود و چهار نقطه دران پدید آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ و یکی دیگر همه
محتوی کرده اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود چون دل بمذهب
بعضی یا قابل مطلق همچون لحم یا معطی و قابل همچون کبد یا نه معطی و نه قابل همچون عظام و وجهی دیگر
آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرئوس یا نه رئیس بود و نه مرئوس و نه خادم رئیس و رئیس بحسب
بقاء شخص سه است دل و دماغ و کبد و بحسب نوع همین سه است یا انثیین که بدان مخصوص است
زیرا که اگر مبداء قوتیست که محتاج الیه است در بقاء شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و انثیین آنرا
رئیس گویند و اگر ممد و متمم فعل عضو است آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا مهیی بود چون ریه
قلب را و معده کبد را و آلات غذا و شبکه دماغ را و اوعیه منی انثیین را یا مودی بود چون شراین قلب
را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و احلیل انثیین را و اگر نه مبداء قوت و نه ممد او بود قابل فعل رئیس
بود آنرا مرئوس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مرئوس و نه خادم چون عظام و جمیع اعضا
یا بسیط بود و آنرا اعضاء متشابهة الاجزا گویند یا مرکب بود و آنرا اعضاء آلی خوانند و بیان هر یک
در فصل گفته می شود **فصل اول در اعضاء مفرده** و اقسام آن ده است اول عظم





وآن اساس بدن و دعامه حرکات بود و اقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود **اما جمجمه** کاسه سر
مخلوقست از هفت عظم چهار بمنزله دیوار یکی بمنزله سطح که آنرا قاعده دماغ گویند و دو بمنزله سقف
که آنرا قحف خوانند و فک اعلی مرکبست از چهارده عظم که عظام حنک و جبهه و چشم و گوش است و انف از دو عظم
مرکبست و در میان غضروفیست که او را بدو قسم میکند و فک اسفل مرکب از دو عظم و در فکین سی و دو
دندان مرکوزست از فوق دو ثنیه و دو رباعی از جهت قطع اشیا و دو ناب از جهت کسر و از هر
جانبی پنج ضرس از جهت طحن و در اسفل مثل این بود و عنق مرکبست از هفت عظم که آنرا فقرات عنق گویند
و بعد از و دوازده فقره ظهر و پشت و چهار ضلع که از طرفین دران مرکوزست و بعد از و فقرات
قطن و آن پنج فقره است و بعد از و سه فقره عجز است و بعد از و سه فقره عصعص است و ترقوه دو
عظم است و از آن سینه هفت عظم که آنرا عظام قص خوانند و در آخر آن محاذی فم معده عظمی غضروفیست که
آنرا عظم خنجری خوانند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزوست قدام عظم عانه گویند
و جزء خلف عظم ورک و جزء ظرف وحشی را خاصره و مرفقه و جزء اسفل انسی را حق ورک اما دست
مرکب است از کتف و عضد متصل بدوست و بعد از و ساعد که مولف است از دو عظم که آنرا زند اعلی
و زند اسفل گویند و بعد از و هشت عظم است که در دو صف نهاده که آنرا رسغ گویند و بعد از و
چهار عظم است که مشط کف گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و پای مرکبست از فخذ که بزرگترین عظام
است و در حق ورک مرکوز و متصل بدو ساق است مولف از دو عظم که آنرا قصبه صغری و قصبه
کبری گویند و عظم رکبه که آنرا اصفه خوانند و قدم مرکب است از کعب و عقب و عظم زورقی و احمق که
آنرا زورقی خوانند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی را سه عظم الا ابهام که دو عظم است و ...

دُرّ قایل نظم عدد عظم چو خواهی که بدانی بیقین ۵ می بعین آید از آنجا که برون می آید
دوم از اعضاء مفرده غضروفست و آن جسمیست شبیه بعظم اما ازوست‌تر است و فایدهٔ آن منع
اصطکاک عظمی بعظمی بود و تدریج ترکیب اعضاء صلبه با لینه و قایم مقام عظم است در عضوی که
درو مفقود باشد سیوم عصب است و آن جسمی است لین در حس و انعطاف و صلب در
انفصال و فایدهٔ او بالذات افادت حس و حرکت بود اما بالعرض سد و توثیق اعضا و عصب
دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حرکت
اعالی و اعضا بدان حاصل است و نوعی از نخاع رسته و آن سی و یک زوج است و فردی و حس و
حرکت اعضای که دون عنق است بدان حاصل شود چهارم عضل است و آن عضویست
مؤلف از لیفات عصب و وتر و سطایایی که برباطها منتسج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم است
و غشایی باو محیط شده و فایدهٔ آن تحریک اعضا است بواسطهٔ تشنج و استرخاء آن و عضل اگر
چه مرکب است اما او را از اعضاء مفرده شمرده اند پنجم وتر است و آن جسمی است که مشابه
جوهر عصب است و باطراف عضل و اعضا متصل است جهة تحریک اعضا ششم رباطات
و آن جسمی است شبیه بعصب املس و فایدهٔ او ربط کردن عظمی بعظمی یا عضوی بعضوی دیگر
بود و آنرا عقب نیز گویند هفتم شریان است و آن عروق متحرکه باشد و مخلوق از لیف عصب
بود و از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض تابع اوست و فایدهٔ ایصال
روح حیوانیست بجمیع بدن و شرایین دو طبقه باشد الا شریان وریدی که یک طبقه است وریه
می رود هشتم وریدات و آن عروق ساکنات است که از محدب جگر رسته است و روح



طبیعی بجگر میرساند و تغذیه و تنمیه ازان حاصل می شود و مجموع اوورده یک طبقه بود الا ورید شریانی
که دو طبقه است و بریه می رود نهم غشاست و آن جسمی است عصبانی از لیفات منتسج گشته
جهة حفظ شکل و هیات اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک آن با دیگر اعضا و افاضهٔ حس در
اعضاء عدیمة الحس مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون شوند و چون منفصل کردند التیام نه
پذیرند مگر بعضی ازان در محل طفولیت و آنچه غیر این بود مثل لحم و شحم از منی متکون می شوند و چون
منفصل شوند التیام پذیرند دهم لحم است و آن عضوی است که از دم طبیعی متولد شود و فرج
و خلل اعضا را مملو و محشو کرده اند و عاقد او حرارت بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمین و شعر
و ظفر ضم کرده اند و از اعضاء مفرده شمرده اند و درین نظر است زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و
ظفر از زواید و فضلات تن و جلد مرکب است نه مفرد و بیان هر یک گفته آید اما شحم جسمی است ابیض
که از مادهٔ مائی دم در اعضاء عصبانی مثل ثرب و امعا متولد شود و بواسطهٔ برودت محل منجمد گردد
و عاقد او برودت و سمین مشابه لحم است و از دم رسم متولد شود و آن بحقیقت مرکب است از لحم و شحم
و شعر جسمی است که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بسبب فضله آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از
شعر زینت را بود مثل حاجب و لحیه و بعضی زینت و وقایه را همچو موی سر و مژه و ظفر جسمی است
غضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات انامل و فایدهٔ آن از حک و لقط و مانند آن مخفی نیست
و جلد جسمی است عضوانی از لیفات و شظایای عصب و خلل آن بلحم محشو شده و همچون غشایی بود جمیع بدن را
شامل آن حفظ شکل و هیات و افادهٔ حس و ادراک ملموسات بود فصل دوم در اعضاء مرکبه
و او را اعضاء آلی گویند از آن جهة که بعضی آلات حیات و تنفس است و بعضی آلات غذا و بعضی آلات

شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضاء حیات و تنفس قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضاء رئیس
مطلق و محل روح حیوانی بود و او مؤلف است از لحم صلب و اصناف لیفات و غشاء غلیظ بر او محتوی
که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او صنوبری است و قاعده او از بالا است و آن عضو رئیسست و بر رباطات
وثیقه مربوط و محل دل میان سینه است مائل بطرف چپ و او را دو بطن است بطن ایمن محاذی کبد است
و در وی خون بیشتر از روح بود و از کبد و ریدی بر و متصل است جهة رسانیدن خون لطیف و بطن
ایسر بزرگتر است و در وی روح بیشتر از خون بود و آنرا شغاف قلب گویند و از و دو شریان طالع
یکی شریان وریدی که بریه میرود جهة جذب نسیم از و و رسانیدن دم لطیف بر و یکی دیگر شریان بزرگ است
که اصل جمیع شرایین بود و او را ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن منفذی هست بچون قمعی براو
تلطیف دم که از بطن ایمن ببطن ایسر میرود و آنرا دهلیز خوانند و از طرفین قلب قریب بقاعده اورا
موضع دخول دم و از موضع دخول نسیم دو زائده هست که آنرا اذن قلب گویند **حجاب** عضویست
مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حساس محرک و او ممد ریه است در انقباض و انبساط و حاجز است میان
آلات غذا و آلات تنفس **ریه** مخلوق است از لحم رخو سخیف و از شعب شریان وریدی و شعب
قصبه ریه و غشاء ذوالحس بمجموع کشیده و او بدو شق شده است شق طرف ایمن به سه شعبه منقسم شده است
و شق طرف ایسر بدو شعبه و مجموع کرده قلب برامده و فائده آن ترویح قلب است بواسطه جذب نسیم و احاله
آن باکیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبداء صوت است **آلات حلق** اما حلق عبارت
از جمیع مجرئین بود که آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضاء غذا کرده شود و قصبه ریه عضویست
غضروفی شکل مؤلف از غضاریف و غشائی بدان کشیده و او از اقدام مری نهاده است و فائده آن تنفس است

کعبارت

که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالاء او حنجره است و آن عضو غضروفیست که آلات اتمام
صوت و حصر نفس بود و او مرکبست از سه غضروف یکی از طرف اقدام که آنرا درقی و ترسی نیز گویند و دوم
دیگر از طرف خلف که مایل مری باشد و این دو که گفته آمد یکی را نام نیست و یکی را کبتی گویند براو اکثر در حالت
بلع بدان می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود و دو انغلاق حنجره بدو حاصل می شود و در جوف حنجره
جسمی است شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود و لهات عضویست
لحمی صنوبری شکل از بالاء حنجره آویخته و فائده آن تصفیه هوا بود از دخان و غبار و ممد صوت باشد
و لوزتین دو عضو اند از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل عصبه که شبیه بدو سر پستان اند و ادراک بوی
بدیشان حاصل شود اما اعضاء و آلات غذا اول آن مجری دهن است که فائده آن ظاهر است و دندان
سحق و طحن در وی موجود بود **زبان** مؤلف از لحم ابیض و شرایین و اورده و اعصاب و در اصل او
لحم غددی هست جهة انسکاب لعاب تا بطعوم مختلط کرده و زبان در اساغت و ازدراد و تقلیب
مضوغ و ممد است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود **لب** مخلوق است از عصب و لحم و شریان
و ورید و فائده آن ستر دهن و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم است **مری** مرکب است از
لحم و غشا و دو طبقه است و متصل بنهایت فم و بدایت معده و چون برابر عظم حنجری رسد فراخ تر گردد
و آنرا فم معده گویند و حس او بغایت بود **معده** دو طبقه است داخل آن عصبانی جهة حس و خارج آن
لحمانی جهة مدد هضم و تکون حرارت و از فم معده بتدریج فراختر گردد تا بنهایت او که نزدیک ناف است
و بر شکل کدوی باشد و غذا در وی مستحیل بکیلوس شود **امعا** مخلوق است از اغشیه و اورده و شرایین
و لیفات عصبانی و امعا شش قسم است اول آن اثنا عشری گویند متصل بقعر معده بود و بواخر نیز

کویند زیراکه در وقت هضم متعلق بود وچون هضم تمام شود منفتح کردد ودوم را صایم کویند وآن بعد
از بوابت وعروق ماساریقا از وی نیز جذب لطیف کنند وصفرا از مره بدو منصب شود وسیوم را
دقاق کویند واو بعد از صایم بود ودرو لیفات بسیار باشد واین هرسه را امعاء دقاق کویند
چهارم را اعور کویند واو همچون کیسی است که مدخل ومخرج او یکی است وپنجم را قولون کویند وششم را
امعاء مستقیم کویند واو آخر همه است وبمقعد متصل است ثرب از شعب عصب واورده وشراین
منتسج بود ورطوبتی وسم بران مترشح شده وبسبب برودت محل منجمد کشته واز جمیع مجوی بوده حاصل
شود وکرد معده برآید براء مکون حرارت ومعاونت هضم جکر عضوی رئیس است وجوهر او لحمی
بود وبی حس وغشاء ذوالحس مجلد او شده ومحل او طرف ایمن است ومحدب او برباطات قویه باضلاع
مربوط است ومقعر او مماس طرف ایمن از قعر معده است وآنرا پنج زایده است بتر لهیج اصبع بر معده
محتوی شده واز مقعر کبد عرقی رستاست که آنرا باب کویند بعضی در نفس کبد منشعب شده است
وبیرون آمده جهة جذب غذا وآنرا ماساریقا کویند از معده وبعضی از امعا لطیف غذا جذب کنند
و در شعب داخلی جمع کردانند تا نضج یابد واخلاط از هم متمیز شود واز محدب کبد عرقی رسته که
آنرا اجوف کویند وبعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده است جهة جذب دم وآنچه از او خارج
شده است اصل آورده است وبدو قسم شده قسمی صاعد وباعلاء بدن منشعب کردد وبعضی هابط
کردد وباسافل بدن متفرق شود مراره عضوی عصبانی است همچون کیسی ودم آن بمقعر کبد متصل است
جهة جذب صفرا واز وی رکی بیرون می آید وبدو قسم می شود وقسمی بعاء صایم متصل شود جهة رسانیدن
صفرا بوو وقسمی بقعر معده متصل است جهة انصباب صفرا بدو طحال عضوی لحمانیست برشکل زبان

ومحل



ومحل او جانب ایسر است محدب او مماس اضلاع ومقعر او مماس قعر معده است وعروق وشراین دروه
منتشر است واورا دو مجری است یکی متصل بکبد جهة جذب سودا اند ویکی متصل بقعر معده جهة انصباب
سودا بدو کلیه عضویست مؤلف از لحم غلیظ وشراین وغشای غلیظ وحساس بران محتوی شده
وآن مانند نیمه دایره است وکلیه دو است وبرباطات قویه بطرفین صلب مربوط است وکلیه یمنی بلندتر
از یسری بود وفایده ایشان آن است که فضله کبدی برایشان ریزد ودموی که دران باشد که دران باشد
جهة غذاء خود جذب کنند وباقی بمثانه ریزد مثانه کیسی بلوط شکل است مؤلف از لیفات ودو طبقه
است وبول دروه مجتمع می شود وقضا بعقل مندفع میکردد واورا عنقی هست که بول بدان طریق دفع
شود واما اعضاء تناسل انثیین وقضیب ورحمست انثیین مرکبست از لحم سفید غددی ودروه
منافذ بسیار است واورده وشراین واعصاب بدو متصل است وغشای بدو کشیده ومنی دروه
جمع می شود ونضج می یابد وبواسطه بیاض انثیین سفید میکردد همچنانکه در بستان دم طمث شیر میکردد و
منی از فضله هضم رابع متولد شود وبانثیین آید تا اورا صلاحیت تولید واستعداد آن حاصل شود
وانثیین رجال بزرک وظاهر ومستدیر بود وانثیین نساء صغیر وپهن باشد ودر طرفین رحم پنهان
باشد قضیب مرکبست از اعصاب وشراین واورده وخلاخل آن بلحم محشو شده است ودروه
مجری بول ومنی وودی هست واو از عظم عانه رسته است واصل او رباطی مجوف بود وبنفوذ آنست
که بجماع وبغیر آن پر از منی شود وشراین او پر روح وآورده آن پر دم وحشفه او بغایت بود تا انسان
از مجامعت ملتذ شوند وموجب بقاء نوع بود وفایده قضیب ایصال ماده زرع است بمستقر خویش رحم
عضوی است مؤلف از لیفات عصبانی ودو طبقه است واو همچون قضیبی مقلوب است وموضع

او وراء شانه و قدام معاء مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل شده است جهة دفع فضله طمثی و تغذیه
جنین و او را مجرای هست محاذی فم فرج براء خروج طمث و جنین اند و وصول منی بدو و رحم در حالت علوق
منضم می شود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله طمثی در حالة آبستنی غذاء جنین می شود و در حالت رضاع
مستحیل بشیر گردد و رحم را شوق بجذب منی است و ازینجهة در وقت مجامعت مایل می شود بطرف فرج
و منفعت رحم آنست که منی در و قرار گیرد و جنین ازو متولد شود **کیفیت تولد جنین** بدانکه منی مرد و زن
اگر باهم در رحم قرار گیرند و از جمیع سوء المزاج خالی باشد و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجی و اسباب
مادی هیچ مانع نباشد از قوة عاقده که در منی مرد و از قوت منعقده که در منی زن است در ان امتزاجی
پیدا شود و چهار نقطه مانند حبابی در و پیدا شود و یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی
بر مجموع محتوی شود و حافظ حرارت غریزی بود و واقی اعضا بود و فوهات عروق بدو متصل گردد
تا ازان مجری غذا بجگر طفل رساند و این را حالت اولی گویند و بهفته تمام شود و بعد ازان ظهور نقطهاء
سرخ دران شود و منافذ عروق پدید آید و بشره جنین خون طمث جاری شود و این را حالت ثانیه
گویند و بچهار روز تمام می شود و بعد ازان علقه شود و آنرا حالت ثالثه گویند بشش روز تمام شود و بعد ازان
مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمیز گردد و قسطی صالح از دم حیوانی و طمثی بدو مترشح گردد و مستعد آن
شود که از واهب الصور تبارک و تقدس روح حیوانی بدو مفیض شود و آنرا حالت رابعه گویند بدوازده روز
تمام شود بعد ازان مزاج ذکوری و اناثی ظاهر شود و اعضاء اصلی تمام شود و آنرا حالت خامسه گویند
به روز تمام شود بعد ازان اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل بظهور پیوندد و این
را حالت ثالثه گویند در پنج روز تمام شود و این حالات مذکوره در ذکر آن مدت اقصر باشد در اناث

احوال



احوال چنانکه گویند خلقت پسر بسی روز تا چهل روز تمام شود و از ان اناث بچهل روز تا پنجاه روز و
بعد ازان نما یابد تا مدت شش ماه که اقل مدت حمل است و جنین در ضعف ایام تمامی خلقت متحرک شود
و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر بسی و پنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود و بدویست
و ده روز که هفت ماه بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر بچهل روز تمام شود بهشتاد
روز حرکت کند و بدویست و چهل روز که مدت هشت ماه باشد بزاید و دلیل گفته اند که
مولود در ماه هشتم در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی الحال باشد خرق
اغشیه کند و باذن حق سبحانه و تعالی بیرون آید و اگر ضعیف بود و قوت خرق و دفع ندارد
ازان حرکت متالم گردد اگر مهلت یابد تا ماه نهم رسد خستگی ازو زائل شود و قوت گیرد و
در ماه نهم بوجود آید و بماند و اگر ضعیف و دبوز باشد یا در شکم بمیرد و یا در ماه هشتم برآید
و از ین حرکت خستگی ازو زایل شود و هواء خارج بسنت باو عزیب بود پس هلاک شود و اگر
در چهل و پنج روز تمام شود در ماه نهم بزاید و باقی ماند و اگر چنین واقع شود و الله اعلم
**مقاله دوم** در اسباب ضروری صحت و آن دو باب است **باب اول** در مزاج
و آن کیفیتی است ملموسه که از مزاج ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعالی که میان صورت
و مواد متصوره ارکان واقع شود بحیثیتی که حدت و صولت صورت هر یک از دیگر منکسر شود
و کیفیتی متوسط حاصل شود که آنرا مزاج گویند و آن کیفیت ما در حاق وسط افتاده باشد چنانچه
بهیچ طرف از کیفیات مایل نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال این باشد و معتدل
بالعرض گویند براء آنکه وجود او در خارج محال است و یا آنکه مائل باشد بکیفیتی از کیفیات

واین قسم خالی نیست که یک طرف مایل بود یا بدو طرف آنچه بیک طرف مایل بود چهار قسمت
اخر بمانیفی یا ابرد یا ایبس یا ارطب یا بدو طرف مایل بود وآن نیز چهار قسم است احر و ایبس
احر و ارطب ابرد و ارطب ابرد وایبس واین قسم را غیر معتدل کویند زیرا که خارجی از اعتدال حقیقت
واین کیفیت ملموسه که بدین نه قسم آمده است بحسب اعتدال وعدم اعتدال باعتبار قسمت
عقلیست اما اعتدالی که مبحوث عنه الطباست وبحث ایشان معتبر است که بر هر مرکبی از ارکان
فیضی از این کیفیت که جنبت با این مرکب اولی والیق بود متوفر و محصل کردد براه عدل قسمت
ونسبت واین اعتدال نه از تعادل است و تکافو مشتق است بلکه از عدل چنانکه در قسمت عقلی
در قسمت مشتق است واین اعتدال را هشت اعتدال عارض شود زیرا که اعتدال بحسب نوع بود
مثل اعتدال ایشان یا بحسب صنف بود مثل ترکی وهندی یا بحسب شخص از هر صنفی که باشد
یا بحسب عضو همچون اعتدال جلد وهریکی ازین بقیاس یا داخل بود یا خارج پس باعتبارات
ثمانیه متصور شود واما علما را خلافست که اعدل اصناف کدام شیخ الرئیس بران است که سکان
خط استوا اعدل اصناف اند زیرا که شب وروز آنجا یکسان است وصورت کیفیت هریکی از آن
بیکدیگر منکسر شود پس اعدل بقاع بود ونیز موازی معدل النهار اند و امام رازی بران است که
سکان اقلیم رابع اعدل اند براه آنکه وسط اقلیم است و توالد وتناسل آنجا بیشتر است واعتدال بحسب
شخص اعدل شخص بود واز اعدل صنفی وبحسب عضو کفته می شود تتمه فی امزجة الاعضاء
بدانکه حرترین چیزی در بدن روح است پس قلب پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس طحال پس
کلیه پس شراین پس آورده پس جلد وسردترین او بلغم است پس شعر پس عظم پس غضروف پس رباط

پس وتر پس غشا پس عصب پس دماغ پس نخاع پس ثدی وانثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس
کلیه پس عصل پس جلد وایبس آن شعرا است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شراین
پس اورده پس عصب حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد واین ترتیب جالینوس نهاده است
پس برین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد واعدل از وجلد کف واعدل از وجلد سبابه واعدل
از وجلد انمله **باب دوم** در قوی وافعال قوت در عرف اطباء مبدا جسمانی فعل است
وصدور او اکر با شعور است قوت نفسانی واکر بی شعور است مختص بحیوان بود وآن قوت حیوانی
باشد ویا مختص بحیوان نباشد وآن قوت طبیعی بود که در نباتات نیز موجودات اما قوت
حیوانی از دل منبعث می شود ومرکب از روح حیوانی است وبواسطهٔ شراین بجمیع بدن
میرسد واین قوتیست که قلب وشراین را تحریک بانبساط وانقباض میکند تا ترویح قلب
بجذب نسیم ودفع دخان حاصل شود وبدین اعتبار فاعله کویند وچون از عوارض نفسانی
متاثر شود آنرا منفعله کویند و قوت نفسانی از دماغ منبعث شود وبواسطهٔ اعصاب در جمیع
بدن منتشر کردد وافاضت حس وحرکت کند باذن باری تعالی واین قوت بدو قسم است مدرکه
ومحرکه اما مدرکه بدو قسم می شود اول مدرکه امور ظاهری وآن پنج است اول قوت باصره وآن
قوتیست که موجود است در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ
بعینین می آید وادراک اشکال والوان بدو حاصل می شود وحکمت درین آنست که تا محل ادراک
عینین یکی باشد ومدرک ایشان یکی بود واین قوت بواسطه روح لطیف که در عصب مجوفه است
برطوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان واشکال کند دوم قوت شامه وآن قوتیست که بواسطهٔ

روح جاری میگردد و در دو عصبه که شبیه بحلمتی الثدی است که از مقدم دماغ رسته تا ادراک رایحه
مشمومات کند سیوم ذائقه است وآن قوتیست که بواسطهٔ عصبی که در زبان مفروش است و بمعونت
لعاب ادراک طعوم میکند چهارم سامعه است وآن قوتیست که در عصبه که در صماخ گوش مفروش
شده است موجودات تا بواسطهٔ وصول هوا ادراک اصوات میکند پنجم لامسه است وآن
قوتیست که موجودات در لیفات وشظایاء اعصاب که در جمیع بدن منتشر است وبدن
بواسطهٔ او بملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر می شود دوم مدرک امور باطنی است
وآنرا حواس باطنه گویند وآن هم پنج قوتست اول حس مشترک وآن قوتیست که هرچه بحواس ظاهره
مدرک می شود ومودی باو میگردد ادراک همه‌اش حس مشترک گویند ومحل او بطن اول دماغ است دوم
خیالست واو را خزانهٔ حس مشترک گویند زیرا که هرچه دریابد باو سپارد ومحل او موخر بطن اولست
سیم متخیله است واو را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجودست
واین تصرف بترکیب بود همچون تصرف انسانی دوسر وتفصیل بود همچون تصرف انسانی بی سر
ومتفکره نیزش گویند چون مطاوع عقل باشد چهارم متوهمه است وآن قوتیست که ادراک معانی
جزئیه میکند که بمحسوسات متعلق است مثل صداقت وعداوت ومحل او هم بطن اوسط است
پنجم حافظه است وآن قوتیست که معانی که متوهمه یا متفکره باشد آنرا ادراک کرده باشد نگهدارد
واو را متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهاء فراموش شده با یاد آرد وهمچنان خزانهٔ متخیله و
متوهمه است ومحل او بطن موخر دماغ است اما محرکه بدو قسم است باعثه وفاعله وباعثه
بردو قسم است شهوانی بردو قسم است وغضبی شهوانی آنست که باعث شود بتحرک جهة نافع و

غضبی

وغضبی آنست که باعث بر تحرک جهة دفع مضرتی واین منفعت ومضرت اعم از آنست که فی الواقع
بود یا بحسب ظن بود دوم فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطهٔ او عضل متشنج ومسترخی شود
وبقبض وبسط آن اعضا متحرک گردد وفاعله مطیع وتابع باعثه باشد وقوت طبیعی هم که راست
ومرکب او روح طبیعی است وآن یا مخدومه باشد براء بقاء نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که
متصرفه است از براء بقای شخص غاذیه ونامیه است وغاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند وآنرا شبیه
جوهر بدن گرداند ومتصل وملصق باعضا کند ونامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد
در اقطار بدن بر وضع وتناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقداری وعنایت غایتی که نوع ومزاج
او مقتضی آنست برسد ومخدومه که متصرف است برای بقاء نوع هم دو قسم است مولده ومصوره
مولده آنست که از خون صالح ورطوبات ثانیه تحصیل منی کند واو را مستعد قبول صورت انسانی
کند ومصوره آنست که باذن خالق تع اعضا را شکل ومصور گرداند وتجاویف ومفاصل او پیدا کند
اما خادمه چهار است اول جاذبه است وآن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب
ومفید باشد جذب کند دوم ماسکه است وآن قوتیست که آن مناسب مجذوب را نگاه میدارد
تا هاضمه در وعمل کند سیم هاضمه است وآن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند ومهیا سازد که
غاذیه آنرا تصرف کند چهارم دافعه است وآن قوتیست که آنچه از تغذیهٔ بدن فضله باشد
وصلاحیة غذا نداشته باشد مندفع گرداند وکیفیات اربعه خادم این چهار اند اما حرارت
بالذات هم خادم است زیرا که این افعال حرکات است وآن بی حرارت نتواند بود اما برودت
بالعرض خادم ماسکه است جهة استمساک وخادم دافعه نیز باشد جهة منع تحلل ریحی که ممد دفع بود

ویبوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض و خادم دافعه نیز باشد جهت تقویت روح حامل قوت و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت تسییل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خوادم غاذیهاند و غاذیه و نامیه خادم مولده اند

## مقاله سیوم

در اسباب فاعلی صحت و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان اسبابیکه بعرف اطبا متداول و منقسم است بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اولا او موجود شود پس از و حالتی از احوال بدن حادث گردد بر سبیل وجوب و او را مغیر گویند یا ازو ثبات حالتی از احوال موجوده لازم آید و آنرا حافظ گویند پس بدانکه هر حالتی از احوال بدن را سه سبب هست برای آنکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچو حرارت آفتاب و برودت هوا این را خارجی گویند یا همچو غضب و فرح و آنرا نفسانی گویند و سبب غیر بدنرا بادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچون امتلا که اولا حاصل شود و سبب عفونت بود آنرا سابق گویند و اگر بواسطه سبب حالتی شود آنرا واصل گویند همچون عفونت که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات بود همچو تاثیر آب سرد با ستعمال آن و بالعرض باشد همچون تسخین آب سرد بحقن حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست که تحرز و تباعد از و ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری و این اقسام یا ملائم طبیعت بود همچون غرق و قتل و تفرق اتصال یا مضاد بود همچون تنفیح بآفتاب و استحمام پس شروع کنیم در اسباب ضروری

## باب اول در اسباب ضروری

و او را ازان جهة ضروری گویند که مادام که انسان در حیات باشد ازان لابد بود و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس می





شود اعراض نفسانیست و اگر وارد روح می شود هواست و اگر وارد اعضا میگردد اگر این عروض بالذات است ماکول و مشروب و اگر بالعرض است استفراغ و احتباس و اگر وارد روح عضو هر دو میگردد اگر بی شعور باشد خواب و بیداری و اگر باشعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته می شود

### فصل اول در هوا

بدانکه هوائی که محیطات بابدان محتاج الیهاست از جهة ترویح و تعدیل روح باستنشاق آن و دفع فضلات دخانی از وجه هوا چون باندرون میرود موجب تقویت و ترویح روح می شود و بسبب حرارت روح می زند و دخان میگردد پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و با بخار و دود نامیخته باشد و از موضع اجامی و خنادق و مقابر و از مباقله ردیه مثل پیاز و کندنا و کرنب و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار مفسده مثل انجیر و جوز و سدا بخیر دود بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتی که هوا را فساد عام پیدا شود و موجب وبا گردد نعوذ بالله که دران وقت هوای محبوس بهتر از هوای کشاده بود و تغیراتی که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی و غیر طبیعی یا نه مضاد طبیعی بود یا مضاد طبیعی اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه انتقالات آن لاحق هوا شود و پیش منجمان هر فصلی از سیر آفتاب است در ربعی از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمان است که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانیست که مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا

آن زمانکه سرما غالب شود وصیف آنگاه که گرما غلبه کند وشاید که فصول اطبا با فصول منجمان
موافق بود وباشد که تقدم وتاخر کند اما هوای ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود
واقرب باعتدال الحقیقی ومناسب مزاج روح وموجب کثرت خون بود واخلاطی که در بدن
بواسطهٔ سرمای زمستان بسته باشد در ربیع بحرکت آید وبهترین ربیع آنست که معتدل بود
وباران باعتدال آید اما هواء تابستان چون بطبیعت خود بود گرم وخشک باشد وموجب
تحلیل روح واخلاط گردد واگر حرارت بافراط باشد موجب کثرت خون محرقه وجه
وشدت اشتها شود واگر مفرط بود موجب صفرت لون وامراض صفراوی بود وبهترین صیف
آنست که هوا صافی بود وابر وبخار وباران وابر نباشد وگرما درغایت شدت بود
اما هواء خریف چون بطبیعت خود بود سرد وخشک باشد واو را بدترین فصول نهاده اند
از جهت آنکه در مقام ربیع افتاده است واو موجب تردید اخلاط ونحافت بدن وکثرت
سودا وامراض سوداوی وحمیات عفنه بود وبهترین خریف آنست که باران بسیار آید وبامداد
وشبانگاه بغایت سرد نباشد وپیشین گاه بغایت گرم نبود اما هواء زمستان چون بطبیعت
خود بود سرد وتر باشد وموجب تکاثف وعدم تحلیل بود واگر برودت بر رطوبت غالب بود
کثرت اشتها وتقویت قوی وسلامت افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شود واگر رطوبت
بر برودت غالب بود موجب اسهال واسترخاء اعضاء ونزلات وزیادتی بلغم وامراض رطوبی
شود وبهترین زمستان آنست که باران بسیار آید وباد جنوب کمتر بود اما تغیرات غیر طبیعی
که مضاد طبیعی بود ولاحق هوا شود بواسطهٔ امور سماوی بود یا ارضی که بدان سبب فضول

طبیعت



طبیعت خود نماند چنانکه مثلا ربیع بهواء شتا گردد یا صیف بطریق ربیع یا بالعکس اما امور سماوی
اتصالات وقرانات کواکب وکثرت ذوات الاذناب وآثار علوی فوق الارض وانکشاف هوا وعدم آن بود وامور
ارضی شش است اول آنکه بواسطهٔ عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود بمحاذات احد المنقلبین یعنی
نقطهٔ صیفی وشتوی در شمال وجنوب آن بلد درغایت سخونت بود واگر از آن محاذات دور
بود اگر بخط استوا قریب بود معتدل باشد والا بارد بود دوم آنکه بواسطهٔ وضع بلد باشد اگر
نجد بود یعنی مرتفع بود بارد باشد واگر غور بود گرم باشد سیوم آنکه بواسطهٔ مجاورت جبال بود
واین بدو وجه باشد یکی آنکه جبل موجب زیادتی وتوفر اشعه باشد موجب کثرت سخونت
شود یا بعکس این واقع شود وموجب برودت گردد دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی
از ریاح یعنی یا مانع یکی از آن شود وموجبات آن گفته می شود پس تغیر بحسب جبال در هوا حادث
شود بالعرض چهارم آنکه بواسطهٔ مجاورت دریا بود وآن بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود
تبرید نیز کند واگر جنوبی بود تسخین واگر شرقی بود ترطیب فقط واگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه
بواسطهٔ هبوب ریاح بود وریاح مشهوره چهار است شمالی وآن بارد یابس است وموجب
تقویت قوی وهضم واشتها بود واصلاح هوا فاسد کند اما اعضاء عصبانی را مضر بود وجنوب
حار رطب است موجب انفتاح مسام وثوران اخلاط وارخای قوت وثقل حواس وصداع
وحمیات بود وبهترین او آنست که در روز آید وصبا معتدل است ودرغایة لطافت وموجب
حفظ صحت وتقویت بدن وتعدیل مزاج بود وبهترین او آن باشد که در آخر روز آید پس هر
مسکنی که هبوب یکی از ریاح در وی اکثر باشد هواء آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود

ششم آنکه بواسطهٔ تربت بود وهواء بلاد صخری سرد وخشک بود واز عفونت دور بود وهوای بلاد شخی
ورملی گرم وخشک بود وطینی برطوبة مایل بود وصحیح وسلیم دتری عفن باشد وتغیر هواء موضع
بحسب قرب معادن نیز بود وآن بحسب طبیعت آن معدن بود وبباید دانست که بهترین اوضاع
بلد اعتدال است در ارتفاع وانخفاض وبهترین مهاب مهب شمال وصبا بود وخانه باید
که مهب او این دو ریح کشاده بود ومهب جنوب ودبور بسته باشد که اعدل بقاع بود والا
که عکس این با اعتدال اقرب بود واما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه
تغیر وفساد در جوهر هوا پدید آید وآن وقتی باشد که هوی بسبب اختلاط دخانی وبسبب اجزاء
مائی وبخاری ودخانی که بواسطه مجاورت بطایح ردیه وخنادق ومقابر وجیف قتل با هوا
ممتزج کردد وهوا را متعفن کند وموجب وبا شود وبیشتر در خریف وآخر تابستان حادث شود
وفساد وبا بدو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج وفساد آن شود بواسطهٔ آنکه هواء وبا رطوبات
متعفن کرداند وفساد آن بجمیع بدن برسد ومرتبهٔ دوم آنکه موجب هلاک حیوانات وفناء نباتات
شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات وحیوانات اثر کند هر آینه انسان ودیگر حیوانات
از آنها غذا سازند وهر غذا که از آن ماده حاصل شود سبب فساد وتغیر مزاج کردد وچون این
صورت متمادی شود وموجب فساد زرع ونسل باشد واین تغیر یا موافق مزاج فصل باشد
چنانکه کرما در تابستان پیدا شود وموجب فساد هوا کردد **فصل دوم** در حرکات
نفسانی که آنرا اعراض نفسانی کویند وآن موجب تحریک روح بود واین حرکت یا بجهة خارج بود
یا بجهة داخل اگر بجهة خارج بود دفعةً حرکت کند غضب بود واگر بتدریج بود لذت وفرح





واگر بجهة داخل بود اگر دفعة بود خوف وفزع واگر بتدریج بود حزن وغم وآنچه از هر دو جهة بود اگر
اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود واگر بعکس این هم وفرق میان هم وغم آنست که
هم در مکروهی کویند که هنوز حادث نشده باشد وغم در مکروهی که واقع شده باشد واین
عوارض تابع سوء المزاج بود وسوء المزاج نیز تابع این عوارض باشد وتصورات نفسانی نیز
موجب تاثیر وانفعال میکردد چنانکه کفته اند در حالت مجامعت نیز صورتیکه در خیال مجامع
آید بران صورت متشکل شود واز تصور حموضات ومشاهدهٔ آن کندی دندان پیدا
می شود **فصل سیوم** در حرکت وسکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد
موجب تحلیل فضلات وبقایای غذا وخفت بدن وانفتاح مسام وجودت هضم واشتها
وانتعاش حرارت غریزی وسکون موجب ضد آن بود واز جمله حرکات ریاضت است وآن حرکتی
ارادی بود که انسان را مضطر کرداند به تنفس عظیم متواتر وبعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده
رفتن ودر کشتی نشستن وکشتی کرفتن وبعضی خاص است بعضوی مثل قراءت اعضاء صدا را وآواز
بلند کوش را ونظر در اشیاء دقیقه چشم را واعتدال در مجموع موجب صحت باشد وافراط در این مضر
بود وتدبیر آن در حفظ صحت کفته شود ان شاء الله تعالی **فصل چهارم** در خواب وبیداری خواب
مشابه سکون است ودر وی حرارت غریزی متوجه باطن شود وجمع کردد جهة نضج وهضم چیزی که آنرا
استعداد آن باشد که هضم شود وا وتقویت قوت طبیعی کند وتخلیص بدن از فضلات وقوت
نفسانی را سست ومنکدر میکرداند بسبب تصاعد بخارات وافراط در وی موجب تبرید بدن بود
وتبلید نفس وتهییج روی وضعف اعضاء عصبانی بود واشتها ببرد ورنگ روی تباه کند وخواب
روز بیشتر این افعال صادر می شود وبیداری مشابه حرکت است وموجب اضداد خواب وافراط در وی

موجب اختلاط و خفت عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و از ان امراض
سوداوی تولد کند **فصل پنجم** در ماکول و مشروب و آن دو قسم است قسم اول در
ماکول بدانکه هر چیزی که وارد بدن میگردد میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا می شود
و از شش قسم بیرون نیست یا غذاء مطلق یا غذاء دوای مطلق یا دوائی معتدل یا دوای سمی
یا سم مطلق اما غذاء مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکرداند بتغیری که خارج
از طبع بود و مشابه بدن شود و غذاء دوائی آنست که از بدن متغیر شود و اورا متغیر کند
بکیفیت احسن و مشابه او شود و غذائیه او بدوائیه غالب بود اما اگر دوائیه غالب بود دواء غذائی
گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و دوای سمی آنست که از بدن متغیر شود و اورا
متغیر کرداند و افساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر شود و او را مطلقا متغیر کند
و افساد کند اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد باشد بانجماد موجب هلاک شود و ماکول را بر
وجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده
فقط بود غذا گویند و اگر بصورت فقط بود ذو الخاصیه گویند و این ذو الخاصیة اگر مرکبی موافق
بود تریاق گویند و اگر مزاج موافق بود فادزهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم گویند و اگر اثر آن
بکیفیت بماده بود دواء غذایی و اگر بکیفیت و صورت بود دواء ذو الخاصیة و اگر بماده و صورت
بود غذاء ذو الخاصیة و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذاء دوایی ذو الخاصیة گویند
و بدانکه غذا منقسم می شود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یکی از ان بکثیر الغذاء و قلیل الغذاء
و معتدل و هر یک از ین مجموع بحسن الکیموس و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب

سه در نه قسم دوم در مشروب و او بر دو قسم است قسم اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن
گشت ناچار او را بدرقه و مرقی باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج در وی پیدا آید و در مجاری نفوذ
تواند کرد و آن چیز که ازو این فواید حاصل شود آب باشد و آنرا فواید دیگر هست مثل محافظت
رطوبت اصلی و نضافت و صفای لون و بدن و ترطیب و تبرید اعضا و تطفیه حرارت و منع عفونت
و آب غذا نشود و افراط در و موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوت شود و بهترین آب آب چشمه است که
بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع او دور بود و از بلندی منحدر شود و تیز رو بود و زود گرد
و گرم شود و زود سرد گردد و صافی گردد و شمال و صبا بوان وزد و آفتاب بران تابد و هر چه درو
بجوشانند زود مهرا شود و موجب ثقل معده نشود و یکبار که بیاشامند تشنگی بنشاند و مجموع
این صفات در آب نیل موجودات و آب باران لطیف بود خصوص که در تابستان از ابر رعد
بارد اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن طبخ است و آب کاریز
ثقیل بود و آب چاه ازان اثقل و مضر بود آب تری و آجامی مضر بود و آب معدنی اگر حدیدی بود
تقویت احشا کند و شبی منع سیلان نفث دم کند و نوشادری مطلق محلل بود و فضی و ذهبی تقویت
معده و دل و احشا کند و بورقی و ملحی هزال و قشف آرد و کبریتی تلیین طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم
مفسد معده و غاسل او بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند و آب سرد مقوی معده و مهیج شهوت
و مسکن عطش بود و آب برف و یخ اعضاء عصبانی را مضر بود **قسم دوم در شراب**
اگرچه کلام مجید بر منع و تحریم آن نازل گشته است و مباشرت آن از جمله کبائرات تا آنکه
خود را در لعنت حق تعالی گرفتار کرداند و اخبار و احادیث بسیار در پلیدی و نجسی و خبثی آن وارد است

اما طبیب وقتی از و مقتضا در معالجات باده محتاج می شود او را معرفت بسیار هم هست بنا برین بر
مقتضه در انواع آن بحسب زمان وطعم ولون ورایحه وقوام شروع میرود اما بحسب زمان آنکه از
ابتداء ظهور سکر در وی تا شش ماه حکم نو و اسم نو دارد و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از یک سال
حکم کهنه دارد وشراب نو غذاء بسیار دهد و فربه کند و مناسب محرورین و اوقات حاره باشد اما
کبد را زیان دارد و اسهال و نفخ ازو تولد کند وکهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و منقی
مزاج را و امراض بارده بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط
بود اما باعتبار لون بهترین شراب احمر ناصح است پس یاقوتی وآنچه زرد بود حار و کم غذا باشد
و زود نفوذ کند و خمار آرد و ابیض غذا نیکو دهد و ترطیب کند و اسود بدترین انواع بود اما باعتبار
طعم شراب شیرین مقوی و مقطع بود و دیر گوارد و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حار باشد
و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویت معده و احشا کند و نفخ آلات سینه
را مفید بود و حامض دیر مستی کند و دماغ را مضر بود اما باعتبار رایحه شراب حار طیب الرایحه
تقویت و تنشیط بیشتر کند و معده را تقویت کند و حار غیر طیب مصدع باشد و عدیم الرایحه
دیر مستی کند و منتن بغایت بد باشد و موجب فساد ها بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ
کدر دیر کند و سده آرد و رقیق صافی از هر قسمی که باشد نیک بود و سکر و خمار آن زود زایل شود
بخلاف غلیظ اما غذا دهی جگر و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آرد و دو شابی
گرم و تر و مسمن بود و عسلی حار و مقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آرد و وجع مفاصل را مفید باشد
اما صداع و تب آرد و خرمائی مفید و مغلظ بود و ریاح و سودا تولد کند اما تسمین بدن کند



وآنچه از حبوب مثل ذرت و ارزن سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در آن منفعتی نباشد
و موجب مضرتها شود اما اسکار کند اما منفعت شراب قرشی گوید که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت
نمی تواند بود که درو هست و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی منفعتی که نفسانی است سرور و
نشاط و ازاله فکرهاء فاسد و ترغیب بشجاعت و سخاوت و منع وحشت و دفع سوء خلق و
جودت ذهن و ذکا و صفاء خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لون و براقت و اشراق آن و
انعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه
اخلاط و استحالت بلغم با خون و کسر غایله سودا و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل اسهال
و عرق و ادرار اما مضرت او آنست که ازاله عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع مکونات است
و تمیز انسان و سایر حیوانات ازوست و قوی را ضعیف میکند و منع ادراک نفسانی و بدنی و
سقوط اشتها و شهوت طعام و جماع و ارخاء اعصاب و مفاصل و حدوث غفلت و بهت و نسیان
و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت و شکل و ثقل حواس و غیر آن ازو تولد کند فصل
ششم در احتباس و استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف و تحول بود و احتباس مفرط
موجب سده و عفونت و تولد حمیات و سقوط شهوت طعام بود و بدن و حواس را تثقیل
کند و چون از استفراغات معتاده و جماع و حمام است در آن شروع میرود اما جماع تعلق است
که بر صحت و قوت جمیع افعال و قوی موقوفست زیرا که مبداء او قوت متخیله و باعثه شهوانیت
و محرکه که تمدید آن عضلات میکند و قوت حیوانی که ارسال حرارت و روح و ریح بدان عضو
میکند و قوت طبیعی که تولید مادهٔ منی و احالت آن و دفع آن میکند و اینها از خود مخصوص برای

مفل است بنابراین باید که درین اعضا هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع افعال که بهر یک متعلقست
بر نهج طبیعی بی آفت صادر شود چه هر آفتی ازین موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب
اعتدال و احسن اوضاع و اشکال استعمال کند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت
اشتها و دفع وسواس و امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند
و ترک آن موجب حدوث اضداد این بود و افراط در آن موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض
بارده شود و اعصاب را مضر بود اما حمام مفعل طبیعی آن تسخین است بواسطهٔ هوا و ترطیب کند بواسطهٔ
آب و استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب بیوت و آنکه سه مرتبه دارد بیت اول مبرد و مرطب بود
و بیت دوم مسخن و مرطب و بیت سیوم مسخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب فضلات
و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد
و دفع کلال و خستگی بدن بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل و ضعف
قوی و عدم شهوت جماع و انصباب مواد با عضاء ضعیفه گردد و استحمام بآب سرد موجب تبرید
و ترطیب و اسقاط قوت اعضاء و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان محروری مزاج باشد

**باب دوم** در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در اسباب
ملحقه بستهٔ ضروری و آن پنج است اسنان و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی
از آن جمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی از اشخاص در سنی ضعیف و مریض
باشند و چون انتقال کنند بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و بالعکس چنانچه محروری مزاج در سن
شباب مریض بود و در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج بعکس این بود و درجات سن چهار است



اول سن نمو و آنرا سن حداثت گویند ابتداء آن سن طفولیت است و آن زمانیست که مولود را
استعداد حرکت نباشد بعد از آن سن صبی و او بعد از نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضاء بعد از آن
سن ترعرع و بعد از آن سن غلامیة و آنرا مراهق گویند و این وقت بلوغ باشد و بعد از آن سن
فتی تا قریب سی سال که سن شبابست دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضاء
سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت در صبی و شاب بر رای جالینوس در کیت متساوی باشد
اما در صبی بواسطهٔ کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بواسطهٔ قلت رطوبت شدید و حاد
بود چنانچه هیزم خشک و تر را علاحده مشتعل گردانی در مقادیر متساوی بند در کیت سیوم سن کهولت
بود و آن از انقضاء وقوف تا قریب شصت سال بود و درین سن حرارت در نقصان و یبوست
در تزاید بود چهارم سن شیخوخیت است و آن از انقضاء سن کهولت تا آخر عمر بود و درین سن
یبوست غالب شود و برودت بسبب رطوبات غریبه و این مجموع که گفته شد بحسب اغلب باشد اما
بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانکه گویند در حبشه و زنجبار انسان تا سی سال منقضی
شود اما اجناس مزاج ذکور و یبوست مایل بود و مزاج اناث برطوبت و برودت مایل باشد و این
نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل واحد از ذکور بنسبت با کل واحد از اناث چنین بود اما صناعات
هر قسمی از آن موجب امری شود مثل آنکه صناعتی که مباشر و مجاور آب باید بود چون قصارت موجب
ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش باید بود موجب تسخین و تجفیف بود و افراط در آن بسبب کثرت
تحلیل موجب تبرید شود و صناعتی که مجاور گل باید موجب یبوست مثل اکاری و طیان اما عادات
از آنجمله است که ترک او مغیر مزاج بود و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات

مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی کرده باشد موجب ضرر و تغییر مزاج شود پس بتدریج ازان باز آید
و از جهة گفته اند العادة طبیعة الخامسة اما واردات خارجی مثل ضماد و اطلیه و کحالات و مشمومات
کدام حافظ صحت و کدام متغیر مزاج می باشد و تغییری که از مشمومات حاصل می شود از دیگران نمی شود
و آنچه طیبه است بواسطه مناسبت بارواح و سرعت نفوذ مقوی و حافظ صحت بود و آنچه کریه بود
بالعکس و ازان جمله نشستن بآفتاب است که موجب تحلیل رطوبات و استسقاء بود و دبو و صداع بارد
را مفید بود و همچنان اندفان در رمل که هم امراض رطوبی را نافع باشد و استنقاع در میاه تشنج و اعیا
مفیدات و مثل رش آب بروی موجب انعاش قوت و ازالت کرب و لهیب می شود خصوص که
باگلاب بود **فصل دوم** در تعدیه اسباب جزئیه عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت
حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچون حرکة ریاضت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه
خواه بحسب داخل بود و خواه بحسب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت
حرکت و سکون مفرطین و استعمال مبردات داخلی و خارجی و فجاجت اخلاط و افراط در استعمال
مسخنات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل با
جودت هضم و سکون و نوم و اجتناب از محللات و مجففات و اسباب یبوست و استعمال
محللات مفرط و مجففات بود بحسب داخل و خارج اسباب طامة از داخل مثل تناول مرطبات
و ملاقات اخلاط رطبه لزجه بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه ملسه و سواد نرم و اسباب
خشونت ملاقات محللات و مجففات بافراط و قابضات بود خارجی و داخلی و اسباب
استفراغ قوة دافعه و ضعف ماسکه و رقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس قوت

ماسکه و ضعف دافعه و غلظ و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بود بطرفی دیگر و اسباب فساد
شکل و قصور قوت مصوره یا رداءت منی بود در اصل خلقت یا رداءت انفصال از رحم یا رداءت
تقمیط یا سرعت حرکت که نه در وقت خویش باشد و یا ضربه و سقط و مثل آن بود اسباب سده
حدوث چیزی غلیظ در مجاری از خلط و ثفل یا التحام منفذی یا انطباق مجری بواسطه ضاغطی
یا یبس مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه باشد یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه
اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت قوت جاذبه اسباب نقصان مقدار و عدد
در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت سببی از اسباب خارج بود
مثل قطع و تآکل اسباب فساد وضع مقاربت عضوی بعضوی تشنج یا التحام بود یا ولادی باشد
و مباعدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا اثر قرحه باشد یا ولادی اسباب تفرق اتصال
از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا امتلائی ممدد یا شوت دافعه نه بر مجری طبیعی یا حرکتی
عنیفه یا انجذابی و ریحی بود و از خارج مثل قطع بسیف و کشیدن بریسمان و سوختن بآتش
بود و اسباب قرحه جراحتی بود که متقیح گردد و یا ورمی که منفجر شود یا بثره که متأکل شود اسباب
ورم امتلاء از اخلاط یا از ماده ریحی یا مائی بود و قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل یا
اتساع مجاری یا وجع شدید اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل فتله که از رطوبتی مرضیه پیدا
شود و یا امری خارجی باشد مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی
بود من حیث هو منافی سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلفه متعددات
و اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاکت و سببش خلطی حریف یا مالح بود دوم خشونت

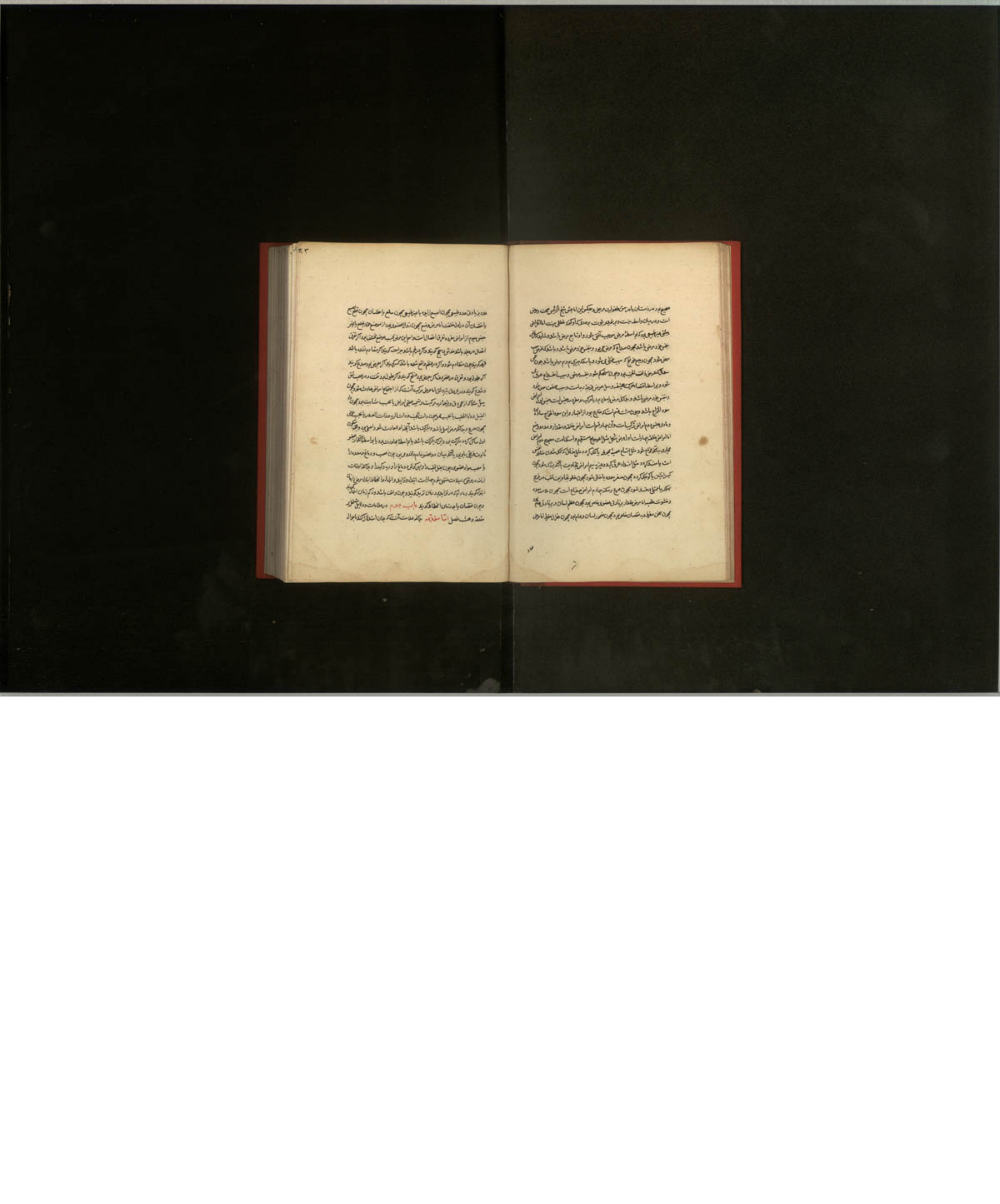
وسبب آن خلطی خشن بود وسیوم ناخس است وسبب آن مادهٔ تیز بود یا ریحی که مجذ غشا بود
از جهت عرض چهارم مددات وسبب آن خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب یا عضل بود از جهت
طول پنجم ضاغطات وسبب آن مادهٔ ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم منفخ است وسبب
آن مادهٔ بود که میان عضل وغشاء او حادث شود هفتم مکسرات وسبب آن ماده یا ریحی بود
که میان عظم وغشای او حاصل شود هشتم رخوات وسبب آن مادهٔ بود که ممدد عضل باشد
نهم ثاقبات وسبب آن مادهٔ غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات اعضا واقع شود دهم
مسلات وسبب آن همین سبب ثاقبات وفرق میان او ومیان ثاقب آنست که تفوری
بود که چنان محسوس شود که عضو را سوراخ میکنند ومادهٔ مسلی در آن موضع محتبس بود یازدهم
حذبات وسبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ روح انسانی دوازدهم ضربان است
وآن ورمی حار بود در عضوی حساس سیزدهم اعیائیست وسبب آن یا تعب بود آنرا اعیاء
تعبی گویند یا خلطی ممدد وآنرا اعیاء تمددی گویند یا خلطی لاذع وآنرا اعیاء قرحی گویند
ویا سبب ریحی بود وآنرا اعیائی ریحی گویند چهاردهم لاذع است وسبب آن خلطی حار بود
یا نردم ثقیل است وسبب آن مادهٔ بود که در عضوی غیر حساس که از غشا معلق بود یا غشا
کرد او در آمده وبواسطهٔ انجذاب غذا احساس ثقل کند یا سبب ورمی بود که در عضوی حساس واقع
شود وحس عضو را باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله سکون وجع قطع سبب موجع بود محللات
ومستفرغات یا مخدرات وخواب از مسکنات وجع بود وبحقیقت مسکن وجع قطع سبب است
اسباب تخمه وامتلاء از دو بیرون نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات توفر رطوبت فضلی

وموانع

وموانع تحلل ویا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه ویا سددیکه یا ضیق
مجاری اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا دارد یا [illegible] جرم عضو شود
یا دارد روح یا دارد قوت اگر دارد عضو سوء المزاج وسوء الترکیب وتفرق اتصال
بود واگر دارد روح شود وسوء المزاج بود وتحلل بکثرت استفراغ واگر دارد قوت
شود وکثرت صدور فعل از آن قوت بود واگر اعتبار اسباب بعیده کنند فساد هوا
وما یوکل ویشرب نیز از اسباب ضعف بود وحرکات عارض غیر طبیعی یا پستی ضعف
بود همچو رعشه یا یبسه یا یبوستی متشنج همچون فواق یابس ویا فضولی موذی به بزید
همچون نافض یا موذی بلدغ همچون قشعریره یا ریحی که طالب خروج بود همچون اختلاج

**مقالهٔ چهارم** در اقوال واعراض وعلامات واین مشتمل بر دو باب است

باب اول در احوال واعراض بدانکه احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالت
صحت ومرض وحالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن افعال از بدن انسان
بسلامت صادر شود ومرض هیئتی غیر طبیعی باشد که بواسطه موجب آفت افعال
بود وحالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت بر او صادق آید ونه حد مرض زیرا که حا لثلث
که افعال مطلق سلیم نیست ومطلقا غیر سلیم هم نیست چون شیخ وطفل وناقه وسکران
یا صحت ومرض هر دو مجتمعند در وقتی واحد بنسبت با شخصی در عضوی همچون حال اعمی
یا مجتمعند در شخصی اما در دو جنس همچون صحت مزاج ومرض ترکیب یا صحت خلقت
ومرض مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در تابستان یا در سن شباب



بدن واحوال که از قوی صادر می شود واین علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کند
همچون سرعت واختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر کل مرض کند همچون نبض منشاری
که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامات امتلاء یا علامات ملازم مرض
بود چون تب حار وضیق نفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون و
ملمس یا دلیل امراض باطنی بود واین نوع مشکل تر بود و موقوف بر معرفت تشریح است و استدلال
در آن بچند چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجراء طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبداء افعال که قوی
است وآفت قوی دلیل آفت آن عضو بود مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی
بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال دل و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعاء دوم
موضع مرض چنانکه وجع در ایمن که دلیل ورم کبد بود و طرف ایسر که دلیل ورم طحال بود سیوم
شکل مرض همچون دلالت ورم هلالی شکل بر آنکه بر محدب کبد است چهارم مایستفرغ همچون
بول و براز که در محل خود یاد کرده آید و چون استدلال بانواع است در هشت فصل یاد
کرده می شود ان شاء الله تعالی **فصل اول** در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات
مزاج ده است اول ملمس است اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و میل بکیفیتی دلیل آن کیفیت
باشد دوم سحنه است سحن لحمی دلیل حرارت و رطوبت بود و سحن شحمی دلیل برودت و رطوبت
بود و هزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت و یبوست سیوم لون است
بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت و سمرت دلیل حرارت و صفرت دلیل صفراء و
کمودت دلیل سوداء چهارم موی است کثرت سواد و جعودت آن دلالت بر حرارت مزاج

کر

کند و شقرت و حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیئت اعضاست سعت
عروق و سینه و عظم و تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و ضدان دلیل بر برودت ششم انفعالات
است سرعت انفعال بکیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال طبیعی است
از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی
دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظات است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل
حرارت بود و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی است طیش و حرکات و حدت
ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعال دلیل حرارت بود و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار
و بطوء انفعالات دلیل برودت بود دهم فضول مندفعه است و شدت رایحه و صبغ آن
دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست
**فصل دوم** در علامات امتلاء امتلا زیادتی کمیة اخلاط ردیة با اخلاط صالحه بود و علامت
امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل و صعفا نیها و انتفاخ عروق و امتلاء نبض و انصباغ و غلظ
قاروره و کلال بود اما مفصلا علامت غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت
و بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع
سبیله مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ و علامت بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و
برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و جشاء ترش و کثرت خواب و بلادت
حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای سپید بود و علامت غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخی
دهن و خشونت زبان و خشونت لب و خشکی دهن و منخر و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان

وقی و صفرا و قشعریره و تخیل شعله آتش و چیزهاء زرد بود و علامات غلبه سودا تیرگی
و خشکی بدن بود و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف
و تخیل دود و تیرگی و چیزهاء سیاه بود **فصل سیوم** در نبض و آن حرکتیست از
اوعیهٔ روح که عبارت از قلب و شرایین و هر نبضهٔ مرکبست از انبساطی و سکونی و انقباضی
و سکونی و قبض و بسط او جهت جذب نسیم و دفع دخان است و اجناس نبض ده است جنس
اول ماخوذ از مقدار است و اجناس او نه است اول طویل است و او آنست که اجزاء او اکثر در
طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت ترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد دوم
قصیر بود و او در مقابل طویل باشد سیم معتدل در قصر و طول بود چهارم عریض و او آنست
که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود و سبب آن خلو عروق و رطوبت آلت بود پنجم
ضیق است و او در مقابل عریض باشد ششم معتدل در ضیق هفتم شاهق است و او آنست که
اجزاء او در عمق محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و مطاوعت آلت بود هشتم منخفض
است و او در مقابل شاهق است نهم معتدل در شهوق و انخفاض و از ازدواج این است
و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهور است و اسمی دارد شش است اول عظیم است و آن
نبض طویل عریض عمیق بود دوم صغیر است و او در مقابل عظیم بود سیم معتدل در عظم و صغر
باشد چهارم غلیظ است و او آنست که در عرض شهوق زاید بود پنجم دقیق است و او در مقابل
غلیظ بود ششم معتدل در غلظت و رقت بود جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن
سه قسم است اول سریع و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت





حاجت باشد دوم بطی و او در مقابل سریع بود سیوم معتدل در سرعت و بطوء جنس
سیوم ماخوذ بود از زمان سکون و آن سه قسم است اول متواترست و آن آنست که زمان سکون
او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت و او در
مقابل متواتر بود سیوم معتدل در تواتر و تفاوت جنس چهارم ماخوذ است از قوام
آلت و آن سه قسم است اول صلب بود و او آنست که انگشت باعتمادی تمامی حرکت انبساط کند
او فرو نشاند و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دوم لین و آن در مقابل صلب است
سیم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است از ملمس آلت و آن سه قسم است اول حار
و سبب آن اسباب مسخنه بود دوم بارد است و او در مقابل حار بود سیوم معتدل در حرارت
و برودت جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو و آن سه قسم است اول ممتلی و آن چنان
باشد که در اندرون عروق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود
دوم خالی و او در برابر ممتلی بود سیم معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت
قرع و آن سه قسم است اول قوی و او آنست که در انبساط سخت بر انگشت کوبد و سبب آن قوت
مزاج بود از غذا و شراب و فرح معتدل دوم ضعیف بود و او در مقابل قوی بود سیم معتدل
در قوت و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف و آن دو قسم است اول
مستوی است و آن عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات مساوی بود دوم
مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم است منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست
که خلاف او را انتظامی باشد یعنی هر چند دو رگه کند بر آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست

که اختلاف او را نظامی باشد بلکه در هر دوری او را اختلافی ظاهر شود جنس نهم مأخوذ است
از حال وزن و آن یا جید الوزن باشد یا ردی الوزن جید الوزن آنست که بر مجرای طبیعی
یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و ردی الوزن سه قسم است اول متغیر
الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض باشد تجاوز کرده باشد چنانکه
وزن صبی مثلا همچون وزن نبض شاب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق
سن صاحبش باشد قاصر بود چنانکه وزن نبض شاب مثلا همچون نبض صبی باشد سیم خارج
الوزن و آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد و باید دانست که در حرکات
نبض طبیعی موسیقاری موجود است زیرا که همچنانکه تألیف نغمات با دوار و از ارتفاع و
تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل می گردد و تمام می شود و بسبب ازمنه نبض نیز در سرعت
و تواتر نسبتی ایقاعی است اگر این نسبت متفق بود چنانچه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد
آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که آنرا نامی نهاده اند و مشهور است که او غزالی است
و آن نبض بود که مختلف بود در سرعت و بطوء چنانچه اولا بطوء پس ثانیا بسرعت مائل شود و بتدریج
هر بار سریع تر شود شبیه بحرکت غزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق
و عرض و امتلا و بطریق موج آب محسوس شود سیوم دودی و آن نبضی بود که همچون موجی
اما او را عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی و او ضعیفتر از دودی بود پنجم منشاری
و آن نبضی بود که مختلف در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق و انخفاض و کان که بعضی از
اجزاء او شاهق و بعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست که نبضه متحرک و بتدریج ضعیف و صغیر

تر شود



تر شود و باز بدرجه اول عود میکند و بدین وتیره ضعیف شود هفتم مسلی و او همچون ذنب
الفار است الا آنکه او بدرجه اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار دفعه
عود کند هشتم ذو الفترة و او آنست که در زمانی که توقع حرکت بود ساکن گردد نهم واقع در وسط
و او آنست که در زمانیکه توقع سکون باشد متحرک گردد دهم مرتعش و او آنست که حرکت او همچون
رعشه بود یازدهم ملتوی و او آنست که همچون ریسمان پیچیده محسوس شود دوازدهم مطرقی
و ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانکه حرکت انقباض او محسوس نشود و شبیه
بحرکت مطرقه سیزدهم مرتعد و او آنست که حرکتی که همچون حرکت رعد محسوس شود و این
مجموع دلالت بر سوء مزاج مریض کند **فصل چهارم** در نبض اسنان و اجناس و فصول و
اعراض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض حبالی عظیم
و سریع و متواتر باشد اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مایل بود و نبض شبان بعظم
و قوت و وزن لایق بهر دو آنست که در صبیان زمان انقباض و انبساط مساوی باشد
و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول بصغر و بطوء مایل بود و وزن
لایق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط اندکی کمتر بود و نبض مشایخ صغیر و بطی متفاوت
بود و وزن لایق بدیشان آن است که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود اما باعتبار
فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و در
و شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه
در ابتداء خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و

عظیم بود واگر فجاءة و یا سببی خارجی پیدا شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و باشد که
مرتعش بود اما با عتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود واگر
بحد تعب رسد نبض در عظم وقوت ناقص شود و در سرعت و تواتر زاید واگر بافراط بود
نبض دودی ونملی شود اما با عتبار استحمام اگر استحمام بآب گرم بود و باعتدال باشد و تحلیل
نرسد نبض سریع و قوی بود واگر تحلیل رسد صغیر و متفاوت بود واگر تحلیل بافراط بود
سریع و متواتر باشد واستحمام بآب گرم نبض را در قوت زاید کند و در سرعت و تواتر ناقص
واگر بافراط بود ضعیف و بطی و صغیر متفاوت گردد واما با عتبار عوارض انسانی در حالت
غضب نبض عظیم و سریع بود و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم و بطی و متفاوت بود
و در فرح سریع و مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتداء وجع نبض عظیم و سریع
باشد واگر متمادی شود صغیر و متواتر شود پس دودی و نملی شود اما نبض در ورم اگر
ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها در سرعت و تواتر افزاید و
در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری والله
اعلم بجمیع الامور **فصل پنجم** در قاروره وآنرا تفسره گویند واستدلال بدان باعتبار
هفت جنس بود جنس اول لون است وطبقات آن پنج باشد اول صفرت و مراتب آن شش
است تبنی وآن دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی واو دلیل حسن حال نضج باشد سیم
اشقر واو دلیل حرارت بود چهارم نارنجی واو دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری
واو زاید از نارنجی باشد ششم زعفرانی واو دلیل حرارت مفرط باشد دوم مفرط باشد



حمرت است و مراتب آن چهار است اول اصهب واو دلیل غلبهٔ دم باشد دوم وردی
و حمرت او زاید از اصهب بود سیوم احمر قانی چهارم احمر اقتم واو در حمرت بکمال بود و
او مجموع دلیل غلبهٔ خون باشد سیم خضرت و مراتب او پنج است اول فستقی واو دلیل برودت
بود دوم اسمانجونی واو دلیل برودتی سخت باشد یا شرب زهر سیوم نیلنجی واو دلیل
برودت بافراط بود واین هر دو در صبیان و مشایخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی
واو دلیل احتراق اخلاط بود پنجم زنجاری وآن دلالت بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود
چهارم اسود است و مراتب او چهار بود اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی باشد یعنی زعفرانی
باشد که بسیاهی زند واو دلالت کند بر یرقان و تکاثف صفرا دوم اسودی که از احمر اقتم
بسیاهی زند و دلیل غلبهٔ خون واحتراق آن باشد سیوم اسودی که از خضرت حاصل شده
باشد وآن دلیل سودای صرف باشد چهارم اسودی که از بیاض ماخوذ باشد وآن دلالت
بر احتراق بلغم کند و بول اسودی فی الجمله دلیل حرقت مواد یا فوت حرارت غریزی بود و بغایت
بد باشد خصوصا در مشایخ و نسا و ابتداء حیات اما اگر از تناول چیزی سیاه مثل
انجامه و آش مویز کا بود آنرا اعتباری نباشد پنجم بیاض است وآن دو قسم است اول رقیق
شفاف است وآن دلیل برودت بود و نومیدی سخت بود از نضج دوم ابیض حقیقی وآن
اصناف است اگر بحالی بود دلیل غلبهٔ بلغم باشد واگر با آن دسومتی باشد یا چون شیر
بود دلیل ذوبان باشد واین در آخر دق باشد و فقاعی نامیده دلیل قروح آلات بول
بود و فقاعی بی مده دلیل حصات یا مواد خام بود و رصاصی رسوب بغایت بد باشد

واگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی بود و آنچه مشابه ماست و شیر بود در امراض حاره
دلیل هلاک بود و از الوان بول یکی آنست که مشابه غسالهٔ لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد
و یا غلبهٔ دم باشد و دیگر آنست که مشابه لون زیت باشد و آن دلیل بر بدی حال باشد خصوصا
که منتن بود و جنس دوم از دلائل قوام بول است و آن سه قسم باشد اول رقیق و آن دلالت کند بر
برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آن بول دوم غلیظ و آن دلیل بود بر کثرت اخلاط و
عدم نضج و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد و غلظ
بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات حاره بد باشد
سیم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود جنس سیم رایحه بول
است و آن شش قسم باشد اول عدم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان
حرارت غریزی دوم منتن و آن دلیل قروح مجاری بول بود یا اخلاط عفنه سیوم حامض
الرایحه و آن در مرض حاد دلیل موت حرارت غریزی بود و یا دلالت کند بر حدوث
حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد چهارم حلو الرایحه و آن دلیل غلبهٔ
دم باشد پنجم حریف الرایحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم زهم الرایحه و آن زهمناک
بود و آن دلیل فساد رطوبات بود جنس چهارم زبد قاروره است مادهٔ زبد رطوبتی
لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در جوهر بول بود و سواد و سرعت حول زبد دلیل یرقان
بود و کبر دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت پنجم قلت و کثرت
بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که می باید نسبت با مشروب دلیل تقدمه استسقا

یا اسهال



یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن بود که می باید دلیل استفراغ رطوبات زائده بود
یا دوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت است و آن غیر رقت و غلظ بود و بول کدر
دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم نضج
کند جنس هفتم رسوب است و رسوب جوهری باشد از مائیه غلیظ تر بود و از و متمیز شود
خواه که راسب شود و خواه که معلق بایستد و استدلال بدو از چند وجه کنند اول از جوهر او
و آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد و متصل الاجزاء و متخلل و بی
نتن و راسب بود و چون تحریک کنند رود و منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب
نشود و دلالت کند بهضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی را
اسمی هست اول خراطی و آن همچون صفایح بود و کبار باشد و صغار باشد اما کبار اگر
سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر ثابت بود دلیل خراشیده شدن اعضاء بول بود و اگر
کنده بود یا شبیه بفلوس ماهی بد بود و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود
و اما صغار اگر سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب مثانه یا دوبان اعضا بود و اگر سرخ
بود آنرا کرسنی گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم دشیشی بود و سویقی نیز
گویند و از نخالی خرد تر باشد اگر سفید باشد دلیل دوبان یا جرب مثانه بود و اگر
سرخ یا سیاه بود دلیل احتراق بود سیوم لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت بود و سبب آن
که می باشد چهارم شحمی و آن همچون چربی باشد و دلالت کند بر دوبان و بآن شحم
یا سمین پنجم مدی و آن دلیل انفجار ورمی بود یا قرحه ششم مخاطی و آن خلط خام بود

پنجم شعری واو همچون پارهاء منی باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت
غریبه بود هشتم شبیه نقطهاء حیز و آن از ضعف معده یا امعا بود یا از تناول
لبنیات نهم رملی و آن دلیل حصات و رمل بود و اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید
یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی و آن همچون خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم
کند یا مده که بطول لبث و منعقد شده باشد یازدهم علقی شبیه بخون بسته اگر با مائیه
ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال از مکان رسوب
و آن سه قسم است اول غمام و آن آنست که در وسط باشد طافی بود و بر سر آمده دلالت
کند بر قلت نضج و کثرت ریح دوم معلق و آن آن است که در وسط باشد و دلیل توسط
حال نضج بود و سیوم راسب و آن اگر طبیعی بود نیک باشد و اگر عضو غیر طبیعی بود بد باشد
زیراکه بر استحکام سبب دلالت کند سیوم استدلال از وضع رسوب بود ملاست و استواء
در رسوب محمود دلیل نیک بود و در رسوب مذموم بعکس این بود و پراکندگی آن دلیل ضعف
هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئة رسوب شدت مخالطت و ممازجت آن
با بول دلالت کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند
که از مثانه و مایلی اوست پنجم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد دلیل
هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این باشد و بباید دانست که بول زنان سفیدتر و غلیظتر
از بول مردان بود و بول زنان آبستن صافی بود و در وسط آن همچون پنبه منقوش ظاهر
بود و بول ایشان در ابتداء حمل مایل برقت بود و انتهاء مائل بکدورت بود و بول نسا مائل

بجودا

سودا باشد و بول صبیان سفید و غلیظ و بول شبان مائل بناری و معتدل القوام بود و
بول کهول به بیاض مائل بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد والله اعلم **فصل ششم**
در براز و استدلال بر آن از چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زاید بود از مقدار طعام دلیل
کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف دافعه بود یا احتباس کرم
در امعاء قولون یا اعور حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلیل بود
بر اخلاط لزجه و در تب حاد دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده و یا
ضعف مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت نیامیخته باشد از تحلل
و حرارت یا یبس اغذیه یا طول مکث بود و اگر برطوبت مخلوط باشد دلیل کثرت رطوبات
و قلت حرارت بود سیوم استدلال از لون بدانکه لون براز طبیعی آنست که ناری بود و شدت
آن دلالت بر غلبهٔ صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن از سده مجاری
مراره باشد و بیم یرقان بود و خضرت آن از مرارهٔ زنجاری و کراثی باشد و باقی دیگر الوان
براز همچون الوان بول بود چهارم استدلال از هیئات آن و هیئات طبیعی آن آنست که خیلی
بود پس اگر منتفخ بود همچون ذبل کاو و دلیل کثرت ریح بود پنج استدلال از وقت آن اگر پیش از
وقت اقتضا کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تا آخر
کند و بطیء الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا بود امعا یا تناول قابضی بود ششم استدلال
از رایحه اگر نتن او زاید باشد از آنچه معتاد است از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقی
همچون روایح بول بود و هفتم استدلال از زبد آن کنند و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند

و براز طبیعی آنست که متشابه الاجزاء بود و معتدل باشد در رقت و غلظ و از قراقر خالی باشد و منتن و عدیم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع

## فصل هفتم

در بحران بدانکه بحران عبارتست از تغیر عظیم که دفعة واقع شود و از مقاومت طبیعت با مرض تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن یاغی و بدن را مملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعتست دشمن را که مرضست بشکند و برو غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند و این بحران موجب صحت شود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن بحنانکه دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومتی دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند و دلیل طول المرض باشد و اگر نعوذ بالله که مرض غالب شود و سلطان را بشکند و مملکت بدست فروگیرد آنرا بحران تام ردی گویند و بغایت بد باشد و اگر دشمن غالب شود اما محتاج بود که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را مسخر کند آنرا بحران ناقص ردی گویند و بدانکه انتهای مرض یا ببحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا بانتقال ماده از عضوی بعضوی و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس برئیس نقل کند انتقال ردی گویند و بحران محمود آن است که بعد از نضج تام در روز باحوزی واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم بعکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف که از طرفین تهیهٔ اسباب و یا جدال شیء مشغول می باشند امور هائله مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز بحران نیز هائله مثل اضطراب



و سوء حال مریض واقع می شود و بحرانی که بدفع ماده باشد بقی یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق که دفع ماده کند و هر یکی را ازین علامتی باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهة دفع ماده خواهد کرد اما علامات قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامات اسهال ثقل بطن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعاف حمی و طنین و اشتعال سر و سرخی رو و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار واقع شود ماده رقیق دفع کند ازین جهة بحرانی که بدان باشد اکثر ناقص بود و در ابتداء تام بود و در انحطاط و هر بحرانی که در ابتدای مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت تزید ناقص بود و در انتهاء تام بود و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای بحران طبیب آن که بهیچ نوعی تحریک نکند و روزهای بحران که ایام باحوری گویند اول آن چهارم مرض است و باشد که در امراض حاره تقدم کند و در سیم واقع شود و بحران جید در روز چهارم منذر باشد ببحران هفتم و ردی منذر باشد ببحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد و روز هفتم روز بحران است و درین روز بحران جید قوی واقع شود روز نهم منذر است ببحران در یازدهم و اگر روز دهم بحران واقع شود بد باشد و در هشتم نادرا بحران واقع شود و اگر بشود بد باشد روز بحران است و منذر است ببحران در چهاردهم و در دوازدهم بحران بد باشد و در سیزدهم همچون روز هشتم بود روز چهاردهم روز بحران است و درین روز بحران قوی و جید و بسلامت بود و بحران در پانزدهم بد باشد

روز هفدهم روز بحران است و منذرات بحران بیستم و در بیستم و نوزدهم بحب نادر
بحران واقع شود و بد باشد و روز بیستم و بیست و یکم روز بحران است اما بیستم اقوی باشد
و روز بیست و چهارم روز بحران است و درین روز بحران قوی واقع شود و روز بیست
و هفتم روز بحران است و بعد از ان سی و یکم و سی و چهارم و هر بحرانکه بعد ازین واقع شود
آن را قوتی نباشد و روز سی و هفتم روز بحران است و بعد از ان روز چهلم و بقول بقراط بعد از
چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع
شود **فصل هشتم** در علامات رده و محموده در امراض بدانکه علامات محموده
در امراض ثبات قوة و اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و اشتغال بعالجات و تحنه(؟)
بود و در حمیات ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید در روز بحران و خواب شب
و اول روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک باشد و
علامات ردیه خلاف این باشد و چشم در مکو افتادن و کشاده ماندن دهان و
تنفس بیایی و صوت سر بینی و سرد شدن کوش و تیره شدن چشم و دایما نظر در یکجای
داشتن و انکشت در بینی کردن و پیچیده شدن لب و پشت باز افتادن و روی از مردم
کردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت و مکث و بسیار
کفتن کم کوی و اضطراب در غیر روزها بحران و هر لحظه برجستن و نشستن و از مرک
ترسیدن و یرقان پیش از هفتم رعاف مفرط بی ظهور خفت و عطسه در اول مرض هم علامات
بد بود و در حمیات حاره برهم سودن دندان و برودت اطراف با حرارت و سبات و ضعف

بنفس

بقس و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و بثور عدسی سیاه یا بنفشی و رعاف سیاه
اندک و بول سفید و بول سیاه مجموع علامات بداست و نتن بینی و حدوث خناق در غیر
ایام بحران و طلب جای تاریک و سواد و خضرت و تیرکی لون و هذیان کفتن با سکون و وقار
و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و کوش
و بول رقیق ابیض در برسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و کشاده
ماندن چشم مجموع دلیل مرک بود و بسیار بود که نزد مرک مرض و وجع ساکن شود و بغتة بی
سببی ظاهر و آن بجهة آن باشد که طبیعت از حیوة نومید کردد و ترک تصرف کند و آن نیز
دلیل دلیل مرک باشد و علامات نکس ساکن شدن تب بود بی وقوع بحران و ضعف
و عدم اشتها و غثیان و خبث نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پشت چشم
و صبغ بول و علامت طول مرض و استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتداء مرض
بود **خاتمه** فی الانذار بالحوادث و الانتقال من علة الی اخری اما انذار بحوادث
چنان باشد که کسی را که تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت طعام و جماع
و براز و بول و عرق و در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دم بواسیر و
طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر باشد بمرک مفاجات و کابوس و دوار
بصرع و سکته و اختلاج بسیار بتشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج وجه بلقوه و ثقل
و کلال بدن با کثرت عرق منذر باشد و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع
و نفرت از روشنی منذر باشد برسام و خون بی سبب و کثرت فکرها و بد منذر باشد

بمالیخولیا و سرخی روی با کمودت و غلظ منذر باشد بجذام و تهیج روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه بنزول آب در چشم و انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل کرگاه و حاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکه مقعد که بسبب کرمهای خورد باشد منذر باشد به بواسیر و حدوث قوباء بسیار ببرص و بهق ابیض منذر بود ببرص و سیلان طمث در زمان حمل باسقاط جنین و سخت شدن و برآمدن ساق بعلل داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و سل و عرق و بول منتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر باشد چنان باشد که اگر در حمیات حاره صمم حاصل شود و بعد از آن اسهال صفراوی دست دهد صمم زایل شود و همچنین رمد باسهال صفراوی زایل گردد و اسهال صفراوی نیز بصمم زایل شود و استسقا باسهال بلغمی و مائی و تشنج رطب بحمی و ببواسیر و جنون ببواسیر و سعال بورم خصیتین و فواق امتلائی بعطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب در درد کرده و دیگر اعضا بدوالی و داء الفیل زایل گردد **قسم دوم** در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله **مقاله اولی** در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب **باب اول** در حفظ صحت و این باب مشتمل است بر ده فصل **فصل اول** در تدبیر حبالی و مولود میباید هر گاه که علامت آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و فزع و اصوات هائله و ریاضت و تعب و بویهای تیز احتراز کند تا چهار ماه بکنند و بعد از آن اگر چیزی بجبت اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون بماه هفتم رسد همان احترازات مرعی دارند و سکنجبین و گلنگبین

تلطیف

تلطیف غذا و اسقاط شهوت کل کنند اما مولود باید که در خانه که معتدل بود بزاید و چون جدا شود ناف بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن بیالایند و بران نهند و مولود را بآب و نمک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی او نرسد و اگر با آن آب سماق و شادنه و حلبه باشد بهتر بود و بعد از آن بآب فاتر عذب بشویند و انگشت عسل در دهن او نهند و در قماط پیچند هر روز عضوی بجای خود نهند و بر قطنه بندند و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز او را برفق تحریکی کنند و هر چند روز بآب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر می افتد اگر مادر صحیح المزاج باشد و لیکن تا چهل روز نگذرد شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند و اختیار مرضعه کنند خوش شکل و نیکو خلق که بغایت بقوت بود و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و چنانکه گفته شد که چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذاهاء معتدل لطیف تناول کنند و در بامداد پستانرا اندکی بدوشند پس در دهن طفل نهند و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نماید و با او مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و سعتر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیهٔ غلیظ مثل هریسه و ثرید تناول کند و اگر شیر بسیار بود چنانکه موذی بفساد شود تغییر غذا کند و تضمید پستان بزیره و عدس و سرکه و اگر امر خارجی عارض او شود شیر بطفل ندهند تا اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع دو سال است چون نزدیک فطام باشد

آب بدهند و بتدریج معتاد بطعام گردانند و شیر برنج و نان در شیر و برنج و عسل آغشته
میدهند و چون از برآمدن ثنایای او ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه او بمالند
و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن او را بعسل
و نمک بشویند و قطعه بیخ مهک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را می‌مالند
و در امراضی که او را عارض شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و مرضی که اطفال را بسیار
عارض شود ذکر کرده می‌شود اما در استطلاق شکم او را انکبون و انیسون و ورق گل و سرکه
گرم کرده طلا کنند چنانچه از ان متاذی نشود و انفحه پنیر مایه بزغاله با آب سرد بدهند و در احتباس
شیافی از عسل و پودنه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در تنفس
بن گوش بروغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام سر طفل را
گرم دارند و اندکی عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند بانکه انگشت یا پر مرغ چرب کرده بگلوی
او فرو برند چنانچه اذیتی باو نرسد و در سعال صمغ عربی و کتیرا و به دانه و فانید با شیر
یا روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش حضض و سعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در
گوش چکانند و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده
کرده در گوش نهند و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندک پوست پسته بدهند و معده
را بجابات طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد و بر شکم نیز
بریزند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع که عبارت از بثراتی بود که در دهن
حادث شود و از ان هر چه سیاه بود قتال بود باید که دهن را بماء العسل بشویند

دبرز

و بنفشه و گل و کشنیز بسایند و بران افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود
و اگر عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ و حوالی آن ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات
ورم ظاهر نباشد بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف در ان موضع ورم حادث
شود شکال و علک البطم در روغن بجوشانند و اندکی در حلق او چکانند در ناف نیز بمالند
و اگر دیر مندمل شود عروق و خون سیاوشان و انزروت و مرداسنگ بسایند و بران افشانند و در
اضطراب و بیخوابی او روغن خشخاش در سر بمالند و یا پوست خشخاش و کاهو در آب بجوشانند و
بر سر بمالند و شراب خشخاش بدهند تا لعق کند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند و در
ورم حلق تلیین شیاف و رب توت و شراب بنفشه کنند و در خرخره خواب بزرگ بکوبند و
با عسل بدهند و در ریح الصبیان که عبارت از هیاتیست شبیه بصرع سعتر و جندبیدستر
و کمون و عود الصلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت و گل سرخ و مورد و گلنار
و پوست انار و شب یمانی بجوشانند و در ان آب نشانند یا آنکه آب بر وی چینند و برانجا می‌نهند
یا آب ورق مازنک بر مقعد بمالند و در زحیری که از سرما بود دکون و سپندان با روغن گاو
بدهند و آجری گرم کنند و نمدی بر سر آن اندازند و بران نشانند یا زرده تخم مرغ نا پخته بر سر
نمدی نهند و بر سر آن نشانند چنانچه آن زرده بمقعد او رسد و در تولد کرمهای خورد در نواحی
مقعد راسن و عروق و شکر بدهند و شیاف از مغز استه زردآلوی تلخ و استه شفتالو یا برگ آن
استعمال کنند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهره گاو و شحم حنظل بر شکم
طلا کنند و چون طفل از شیر باز گیرند باید که با طعمه لطیف لین کنند و تا قوت بگیرد بحمام نبرند

وازخوف وغضب واخلاق بدوغم وبیخوابی نگه دارند وچون قوت دویدن وبازی کردن بازدید آید رها کنند تا بلعب مشغول شود چه آن ریاضت ایشان است وچون شش ساله شود بمؤدب سپارند ودر آسایش دادن بتدریج کم میکنند وبر ریاضت همی افزایند نه بحدی که از کار وشغل ملول شود وحیز الامور رعایت میکنند تا باخلاق حمیده پالیده شود **فصل دوم** در تدبیر فصول **فصل ربیع** موادی که در زمستان افسرده باشد در حرکت آید ومنبسط گردد وتدبیر آنست که آنرا کم کنند به تقلیل وتلطیف غذا واستفراغ وآن بقی یا فصد یا اسهال کنند بحسب عادت وغلبهٔ خلط واز مجففات ومسخنات شدیده وکثرت حرکات واستحمام وکثرت اکل لحوم وحلاوی وشراب احتراز باید کرد واز اشربه بمثل شراب حماض ولیمو وصندل وریباس وسکنجبین اقتصار کنند واز اغذیه زرشک وسماق وانار ومثل آن مناسب باشد ودر فصل تابستان بآسایش ورفاهیت مشغول باید بود ودر جهت شمال قریب بآب روان که از بخار ودخان وغبار دور باشد سکن سازند واز حرکات عنیفه وخواب روز وکثرت مجامعت واکل وشرب شراب صرف ومسخنات اجتناب نمایند وبجای که بغایت گرم نباشد روند واز اغذیه واشربه وفواکه آنچه مبرود ومرطب بود خورند واز جامهای کتان پوشند واستفراغ بقی کنند وفصل خریف از سرمای بامداد هاو گرمای میانهای روز خود را نگاه می باید داشت واز خواب روز ومجامعت وکثرت اکل وشرب وفواکه واستحمام بآب سرد اجتناب نمایند ودر زمستان خود را پوشیده باید داشت وحرکات وریاضت وکثرت اغذیه غلیظات ولحوم وشراب درین فصل مفید بود وقی واستحمام

واستحمال

واستحمام واستعمال مسخنات شاید کرد واکثر جامه موئینه وپشمینه باید پوشید اما در وبا نعوذ بالله منه که مواد از مجراء طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط ورطوبات کنند تقلیل غذا واستعمال مجففات واصلاح هوای مسکن کنند مثل سیب وترنج ومشمومات مثل صندل وریاحین مطیب وکافور وعنبر ومشک وبخورات مثل عنبر وعود وقسط وسندروس وقرنفل ولادن واشنه وسعد واذخر وابهل وپوست انار ومورد وآبنوس ورعفران وباید که خانه را بسرکه وگلاب ویا سرکه وآنکه جوشانیده رشوش دارند وگوشت وغذا وشراب کمتر خورند واز قی وفصد وحجامت وریاضت واستحمام احتراز نمایند ودر مواضع مکشاده ساکن نشوند وقطعا تن بخود راه ندهند واز اشربه شراب حماض ولیمو وریباس وصندل تناول کنند واز اغذیه اختصار بحموضات کنند وآب سرد بسیار نخورند وگل ارمنی با شراب آورده اند که مفید است وتریاق فاروق ومثرودیطوس پیش از علبه وبا مفید افتد وصبر ورعفران ومر کوبند وبا عسل قرص سازند وبامدادان یکدرم بخورند **فصل سیوم** در تدبیر ماکول ومشروب در دو بحث است **بحث اول** در ماکول بهترین غذاء آن است که از آن خون نیک حاصل شود ولذیذ بود چون نان گندم آفت نارسیده وگوشت گوسفند یکساله واز میوه آنچه قریب بغذا باشد انگور است وانجیر ورطب وامزجهٔ ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد وبهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتهاء صادق بود وبعد از ریاضت وبی اشتهاء چیزی نباید خورد واشتهاء هاجه دفع باید کرد واز ادخال وتطویل زمان اکل اجتناب باید نمود وجمع میان الوان اطعمه نکنند که موجب تحیر طبیعت شود وبیک غذا نیز عادت

بایدکرد وعادت بحموضات ضعف ونحافت آورد واعصاب را مضر بود وغذاء نفخ
موجب کسالت باشد واشتها ببرد وشیرینی وچربی اشتها باطل کند وبدن کرم کرداند وغذاء
مالح هزال وخشونت آورد ودفع مضرت حلو وسم بحامض کند وبالعکس واز آن تقع عالج
وحریف وبالعکس وعادت باحتما کردن دایم مزاج ضعیف کند ومناسب مزاج صفراوی
اغذیه مرتبه بارده وحموضات غیر یابسه ودموی مزاج را مبردی که قامع رطوبات بود مناسب
تر بود وبلغمی مزاج را مسخن ملطف وسوداوی مزاج را مرطبی معتدل در حرارت وبهترین
نوبت آنست که روزی دو نوبت وروزی یکنوبت اتفاق افتد وآب در عقب غذا ومیان
غذا تا تواند نخورند وخواب جهة هضم معین بود وحرکت خفیفه جهة انحدار مطلوبست
وشراب شیرینی برسر غذا نشده مضر بود وبیم سده باشد وبرعقب غذائی که برومایهٔ غالب
باشد ریاضت مناسب بود وصاحب معدهٔ ناری را اغذیهٔ لطیف نباید خورد وصاحب
سکون ودعت ومعدهٔ ضعیف را گوشت واغذیهٔ غلیظ کم تر باید خورد بخلاف مرتاض
که او را اغذیهٔ غلیظ کثیرة الغذاء مناسب بود وکسی را که بعد از غذا احساس حرکتی کند بدفعات
اندک اندک باید خورد ومطلقا از تخمه احتراز باید نمود واگر امتلا محسوس باشد وغذاء
هنوز در معده باشد قی باید کرد تلیین طبیعت ضروری بود ومبرود را گوارش کمونی
وشهریاران ومحرور را اطریفل وگلقند مناسب بود واگر هیچ ازین تدبیرات نکند خواب
باید کرد وشبانروزی امساک نمود وبعد از آن استحمام واصلاح اغذیهٔ حاره بسکنجبین کند
وانان بارده بعسل ودفع مضرت اشیاء غلیظ مثل هریسه دباجه وفالوده ونان

فطیر

فطیر باشیاء ملطفه باید کرد مثل آبکامه وکبر سرکه وبورک ترب وهمچنین دفع مضرت هر چیزی
بدان کند که در مزاج ضد او بود وجمع میان لبنیات وحموضات وماهی تازه ولبنیات
نباید کرد وماست وترب ومرغ نخورند وپوست با بوبخ وانار بر سر هریسه وانگور
بر سر برنج وکله وسرکه وبابوبخ نباید خورد وکبوتر بچه با سیر وپیاز وعسل با خربزه وشیر و شراب
وباقلا وماست با هم جمع نکنند واز کبابی که بر چوب فروع کرده باشند وبریانی که
پوشیده باشند احتراز باید کرد واز دسومات وحموضات که در ظرف مسین باشد
خصوصا که در اینجا پخته باشد اجتناب نمایند **بحث دوم** در مشروب اما
آب بعد از آن خورند که غذاء شروع در هضم کند ودر میان غذا آب نخورند وبعضی
گفته اند که غذا هرگاه که آب بطلبد بباید خورد خصوص که در میان غذا خوردن
عادت کرده باشد وجوانان ومحروری مزاج را از آن منع نباید کرد اما در عقب
استحمام وریاضت وجماع واکل فواکه خصوص که خربزه ودر اثنای خواب مطلقا
آب نخورند خصوص آب سرد واگر صبر نتوانند کرد اندکی مص کنند ودفعات
عطش کاذب نباید کرد وجمع میان آب روان وآب چاه مضر بود واصلاح آب فاسد
بطبخ کنند یا با خاک بیامیزند پس صافی کنند وآب غلیظ وکدر را اصلاح بشیر یا بشراب
کنند وآب شور را بسکنجبین وآب راکد را بچیزهای چرب وشیرین وتریاق همه
آبهای مختلف پیازاست خصوص که بسرکه پرورده باشند اما شراب قوتی در هو چیز گفته
بهترین شراب آنست که طعم وبوی او خوش بود وصافی ومعتدل القوام باشد واگر اندکی

ازان در ظرفی کنند و چند روز بنهند فاسد نشود و باید که تا چهارده سال و بقول
افلاطون تا بجده سال نرسند در شراب شروع ننمایند و مشایخ و سوداوی مزاج را
شراب احمر و اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج را ابیض یا اصفر ممزوج یا
مروق اما بدو ساعت یا پیش از شرب مزج باید کرد و کهول را صرف باید خورد و در
زمستان و بلاد بارده بیشتر محتمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بر عکس و در بهار
صرف و اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده
باشد و بعد از غذاء ردی الکیموس نخورند و غذائی که مناسب است زرشک و سماق و انار
و آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذاء و عقب آن پیش از شروع در هضم
نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بآن معتاد باشد اندکی شاید و مادام که سرور و نشاط
در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بجای خود بود از کثرت شراب خوفی نبود و حد انتفاع
او این باشد که بگذارند که طافح شود و چون خواب غلبه کند و غثیان پیدا شود و دماغ و بدن
ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد قی باید کردن و ترک شراب و بخواب
مشغول شدن و بر شراب اندک قناعت باید کردن و شرب بکاسهاء کوچکتر مناسبتر بود و
پیاپی بخورند و بیک دفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد باشد اما نقل در شراب
حکما ازان منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشد محروری مزاج را سیب و به و امرود
و انار و زعرور و ریحاض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار
و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود قرص کافور رخصت داده اند و فراخ

سر در ابکوارش مصطکی و عود و زعفران و کلقند و فندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوبی را
نخود برشته و فندق و بادام بریان کرده بنمک شور کرده و یابس مزاج را بعوا که و مرطبات تنقل
باید کرد و در میان شراب غذا نباید خورد و شرب در مجلس فراخ و روشن در باغ و بستانها
و کنار جویها کنند و با اصدقا و احبا و کسانیکه از ایشان تنفر نباشد بنشینند و آداب صحبت
آنست که تزیین بدن کنند بانکه اندام را از وسخ پاک کنند و جامهاء لطیف و پاک در پوشند و ناخن
بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب تنفر باشد
مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز کنند و اگر غثیان پیدا شود از مجلس برخیزند و چون قی
کنند با مجلس معاودت نکنند و کلمات ظریف و حکایات لطیف کنند و از حکایتی و سخنی که موجب
غم باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم بر آید زود متفرق باید شد و اگر جماعتی مست شوند
و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس مزامیر و ریاحین طیبه حاضر باید
کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و حلوط و الوف و متمیز بود و در
مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت نکنند که موجب ضعف اعصاب شود اما شراب
اندک و خمار مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت بیش تشرب باید کرد و اقل
مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل باشد یا حرارت مزاج
و یا بقدح پیاپی و یا تناول مبخرات مثل زعفران و جوز بوا و قرنفل و بطوء سکر از عکس اینها
بود و تناول دسومات و حلوای عسل جرب و به و کبر و کشنیز و نمک و سداب و دوغ و زیره
و آب سرد با سرکه از انجمله است که دیر مستی آرد و گویند که اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بلیلم

تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی و تخم کاهو و گل سرخ و تخم کرنب هر یک سه درم و
کافور دانگی بکوبند و حب سازند و مقدار نخودی پیش از شرب یکی از آن بخورند دیر مست شوند
و شراب با عرق گاوزبان تفریح زیاده کند و با گلاب آمیخته مقوی معده بود و با عرق بید و
کاسنی محروری مزاج و جگر گرم را مناسب بود اما خمار عبارت از بخارات شراب بود که بدماغ
چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا
شود و سبب آن بقیت شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد و خمار از امتلا و کثرت
فضول بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب شرابهای مختلف نیز بود و بهترین علاج
خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند و یا تلیین طبیعت کنند و مشمومات بارده
مقویه ببویند و آب برف و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مفید باشد
و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از اشربه شراب زرشک و ریباس و به و سیب و انار
و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباجات رقیق و گویند اگر دو کاسه شراب
جهة تنقیه و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته است **نظم** وکاس شربت
علی لذة ٭ واخری تداویت منها بها ٭ و مجنون بنی عامر گفته **نظم** تداویت من لیلی
بلیلی من الهوی ٭ کما یتداوی شارب الخمر بالخمر ٭ و این را بهترین معالجات خمار نهاده اند
و اگر کسی خواهد که از مستی بهوش آید دلک اطراف و پای شوره کند و آب برف بپاشامد
و بر روی زند و سرکه و گلاب و صندل ببوید و آب بصل و غوره و دوغ و سکنجبین و انار
ترش و امثال آن با برف مناسب بود و آب کشنیز و بید و خیار و کدو و عرق طلع و شاه چینی و کافور هم

بر پیشانی

بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود اما آنچه رائحه شراب کم کند کشنیز و رازیانه و عود و دارچینی
و قرنفل و راسن و کبابه و حب المسک بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم مفید بود اما بدانکه کسی که
عاقل است و اهل ایمان مرتکب این امر شنیع نمی شود و خود را خسر الدنیا و الاخره نمی کرداند
قوله تعالی انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان الآیة و جای دیگر فرموده
و اثمهما اکبر من نفعهما الآیة العاقل یکفیه الاشارة **فصل چهارم** در تدبیر خواب
و بیداری بهترین خواب آنست که معرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند باید که کمتر
از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید
که برای اعانت خواب کند پس اول بطرف دست راست خفتند تا غذا در قعر معده
قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بر طرف چپ گردد تا کبد بجملتها بر معده مشتمل گردد
و بواسطه تسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا
انحدار غذا بکبد اسهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن
ممد هضم باشد و به پشت باز خفتن موجب ضررها شود مثل نزله و سل و درد پشت
و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر باشد و آواز آب و آسیا که نباشد کتاب خواندن
و حکایت کردن خواب آرد **فصل پنجم** در تدبیر استفراغ و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی
آنست که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضله لیلی و نهاری مندفع گردد پس اگر
در طبیعت حبس واقع شود مثل اسفیدباجهای چرب یا اسفاناج و حلیم گندم و حسو و امثال
آن طبیعت را نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید نمود و اگر احتیاج افتد بشیافات

وحقنهای نرم مدد کند خصوص مشایخ را چه قوای ایشان ضعیف باشد ومحتاج بمددی
بود واگر طبیعت زیاده از محتاج مجیب شود ونه بسبب امتلا از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیه
مختلفه بود وسعی باید کرد که زاید نشود عتل سماق وزرشک وقلیه سیب وحبس تامی نکند و چیز
الاموری رعایت کند وباقی علاج وحبس طبیعت درباب خود گفته شود ان شاء الله وحده **فصل**
**ششم** در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد ودرد رقیقی
بود که معتدل بود وبدن ممتلی نبود وجماع در خلو معده مضرتر شود از آن بود که در امتلا و باید
آنگاه شروع کند که شهوت وشره بحد کمال باشد نه آنکه بتکلیف وتصور وتخیل خود را بدان
دارند ومجامعت با عجائز وکریه اللقاء وکسی که از و متنفر باشند وبا حایض وصغیره نباید
کرد وافراط در جماع نکنند که موجب امراض عصبی وضعف بصر شود ودر عقب خوف وغضب
وفرح وغم مفرطین واسهال وفصد وحجامت نباید کرد وکسی را که یابس مزاج بود یا قلب یا معده
یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد وجماع با محبوب
سرت بود ضعف نیارد با وجود کثرت استفراغ منی وبهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زبر
زن در آید وبدترین هیات عکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود وشاید که منی زن
ایستاده
با حلیل مرد فرو رود وموجب عفن وورم قضیب گردد وبپهلو خفته هم نشاید وبپای
ضعف آرد وباید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعل است وبرطوبت که
منفعل است پس اگر هر دو نقصان یابند تدارک آن مشکل بود واگر یکی باقی بود ویکی ناقص
تدبیر آن آسان تر باشد وآنچه بواسطه پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس اعانت حرارت و

رطوبت

ورطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد وشاید که ضعف این فعل از ترک
استعمال ونسیان بود چنانکه در فطام یا از تخیلات فاسده واوهام بود چنانکه تصور احتشام
وجلالت قدر آنکس که با او جماع میکند در نفس متاثر گردد یا وهم کند که او را بسته اند وفرط
محبت وتعشق نیز موجب ضعف این فعل باشد وتدبیر آن دفع این تخیلات بود ومطالعه کتبی که
در قسم جماع نوشته اند وحکایتی که تعلق بدان دارد واستماع کلام نساء ونظر در تسافد حیوانات
موجب هیجان این قوت بود وچون معالجه این قسم در باب خودش خواهد آمد بدین قدر
اکتفا کرده شد **فصل هفتم** در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد
وقت
ومکان او فراخ وآب آن خوش وبناء آن قدیم وبر کین کرم نکرده باشند ومعتدل بود و
خانه
استحمام آنگاه باشد که غذا هضم شده باشد وبتدریج در اندرون حمام باید رفت یعنی در
اول زمانی توقف کند پس در خانه دوم پس بخانه سیوم رود وآب بر زمین ریزند وبنشینند
بود
وآب بریزند تا هوای حمام در واثر کند واستعمال هوا بیشتر از آب کند واگر یابس مزاج
اول آب بر بدن ریزد پس بنشیند واستعمال آب بیشتر از هوا کند وبتدریج از حمام بیرون
باید آمد ورعایت بیشتر باید کرد تا هوا اثر نکند وکسی که او را ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه
بود که نضج نیافته باشد بحمام نباید رفت ودر عقب حمام غذا خوردن بدن را فربه کند
ودر عقب غذا استحمام همچنین بود اما با آن خوف سده باشد ودر خلو معده بحمام رفتن
هزال وجفاف آورد ومرطوب را چنین مناسب بود وکسی را که استعمال ریاضت کمتر کند
استحمام معرق باید کرد اما اغتسال بآب سرد جوانان محرور المزاج را در تابستان مناسب

باشد وصبی وشیخ را وکسی که اورا اسهال باشد یا نزله وآب سرد نشستن مضر باشد واغتسال
بآب کبریتی تحلیل فضلات کند وامراض جلد را زایل گرداند و رعشه وفالج وتشنج رطب را
مفید بود وعرق النساء ومفاصل واوجاع ورک را مفید نافع باشد **فصل هشتم**

در تدبیر حرکت وسکون بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب نبود تا معده باشد
بهضم وانحدار ووقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدنی از بول وبراز دفع شده باشد
وغذا هضم گشته وبعهم وهنوز غذا نیامده و ریاضت بر امتلا مضر بود وتا حمرت لون ونشاط
در حرکت باقی باشد وسیلان عرق پدید نیامده باشد ریاضت مفید بود وچون تغیر
در لون وکلال در حرکت پدید آید ترک کنند وبر خلو معده بعد از جماع مضر بود وابدان ضعیف
را ریاضت نباید کرد واعضاء مألوف را همچنین ریاضت داشت ومثل کسی را که دوالی بود
در ریاضت باید کرد که پای او دران حرکت نباید کرد وعلی هذا وریاضت بعضی بغایت صعب
وشدید بود ومناسب ابدان قوی باشد مثل کشتی گرفتن واسب دوانیدن وپیاده رفتن
وگوی زدن وشتاب کردن وتیر انداختن ودولاب گرفتن ونیزه بازی وشمشیر بازی
کردن وبعضی لطیف ونرم باشد ومناسب ناقهان وابدان ضعیف بود همچون سوار شدن
وآهسته رفتن ودر زورق نشستن واین ریاضات بنسبت با جمیع اعضا بود وآنچه بعضوی
خاص بود همچو افکار که ریاضت دماغ است واستماع اصوات حاده والحان لذیذه که ریاضت
گوشاست ونظر در اشیاء دقیقه ریاضت چشم بود وریاضت آلات کلام وتنفس بقرائت بود
باواز ثقیل حاد وابتدا بثقیل باید کرد وبتدریج بحاد رسانیدن وذلک نیز نوعی از ریاضت است

واورا

واورا تاثیر تمام است وذلک سخت بدن را قوی گرداند وذلک نرم خشکی را زایل کند وذلک
بسیار هزال آورد وذلک بچیزهاء درشت جذب خون کند وبچیزهاء نرم ودست نرم حبس
خون کند وپیش از ریاضت وبعد از ان ذلک عظیم نافع بود وبعد از ذلک اعضا را باید کشید
از اعالی بپا دباید کردن وباسافل قطع کردن وبعکس این نشاید **فصل نهم**

در تدبیر مشایخ بدانکه در سن شیخوخیت برودت ویبوست غالب می شود وتدبیر ایشان
بمسخنات ومرطبات کنند وذلک وریاضت واستحمام معتدل مناسب ایشان بود وتقلیل غذا
کنند واگرچه بدفعات خورند واجتناب از اغذیه سوداوی وبلغمی کنند واستعمال طیبها مثل
عنبر ولادن وغالیه وتدهین بدهن نرگس ویاسمین وزنبق مناسب بود واز اغذیه آب
گوشت چرب وجو حلیم گندم وشیر وعسل خورند واز میوه‌ها انجیر ومویز ورطب واز
شرابها شراب کهنه ومتوسط غیر ممزوج واز بقول کرفس وگندنا وسیر وپیاز وباید که طبیعت
ایشان محتبس نباشد والا تلیین کنند باب کرنب ولبلاب وشیره خشکدانه وکشک جو ومرق
مرغ یا کرنب وسلق واگر دو درم علک البطم با شکر بخورند طبع را نرم گرداند واگر انجیر خشک در
ماء العسل بجوشانند همچنین بود واگر احتیاج افتد حقنهاء سهل نرم بکار دارند وایشان را فصد
مضر بود مگر که بدان محتاج شوند ودر زمستان احیانا اطریفل کبیر ونوش دارو ومادة الحیوة
وقرص مصطکی وعود وعنبر وامثال آن تناول کنند **فصل دهم** در تدبیر مسافران

کسی که بسفری خواهد رفت باید که اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند از فضلات وبتدریج در ریاضت
افزاید وبجوع وعطش وسهر وپیاده رفتن وامثال آنکه در سفر بآن احتیاج می باشد عادت کند

ودر سفر برفیق سیر باید کرد واز اطعمهٔ که تشنگی آرد احتراز کند و دفع تشنگی تخم تورک کنند
و یا بسرکه با آب آمیخته واگر در گرما سفر کنند سر را از آفتاب پوشیده دارند وروغن بنفشه بر
سر مالند و سینه را بلعاب بهی و تخم تورک طلا کنند واگر خواهند که رنگ روی متغیر نشود لعاب بهی
بر روی مالند وشراب حماض ولیمو و سکنجبین خورند ودر موضعی که سموم باشد دهن به بندند
و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود واگر سموم بزند اطراف را با آب سرد
بشویند یا در آب سرد نشینند وروغن گل و آب بید و کدو در سر مالند و اطعمه بارده خورند
و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نماند اندک مص کنند و تورک و کاهو و خیار بخورند و اگر
تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود واگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز
کنند و بینی و دهن را بپوشند و بامداد طعامی که در وی سیر بسیار باشد بخورند پس سوار شوند
و باتش عادت نکنند واگر سرما بیابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج نزدیک آتش روند و سیر
و جوز بخورند وشراب نیز مفید بود واگر سرما سخت رسیده باشد یکدرم حلتیت با رطلی شراب
بخورند و اطراف را بروغن زیت و یاسمن و سوسن چرب کنند و پا در آب شلغم نهند و پا در آبی که
در وانجیر و بابونج و شبت پخته باشند و از آتش دور نشینند و بعضی گویند دست و پا در آب
سرد باید نهاد واگر دیگی بگردد اندک بزنند و علاج آن در باب خود گفته می شود و مضرت آبهای
مختلف را بطبخ و تقطیر زائل کنند و پیاز با سرکه یا عنزبر سرکه و سیر و کاهو جهت مضرت آبهای مختلف
بغایت مفید بود و آب شور را بسکنجبین اصلاح کنند و آب شتی را بچیزهای نرم و آب غلیظ
و تیره را بسیر واگر ممکن باشد که آب بلد خود مصاحب دارند و با آبهای مختلف بیامیزند یا گل گلکت



خود کهنه دارند و با آب می آمیزند و صافی میکنند بغایت نیک باشد و کسی که در کشتی نشینند اگر او را
غثیان حادث شود دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط رسد مثل سیب و به و
انار و شراب اینها منع کنند و سرکه و عدس خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و سوراخ
بینی را با سفیداج مالیدن مفید بود **باب دوم** در معالجات کلی و آن سه نوع است
تدبیر و علاج بید و عمل بید اما تدبیر آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بوجهی که مطابق
صحت باشد و احکام او از جهت کیفیت همچو حکم ادویه باشد زیرا که تاثیر اسباب ضروری در بدن از
تسخین و تبرید و غیر آن همچون تاثیر ادویه باشد و غذا از آن جمله است که او را حکمی چند خاص است
مثل آنکه در بحران و در وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطهٔ شغل هضم غذا
از دفع مرض باز نماند و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود تقلیل کمیت آن
و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذائی باشد بمقدار کم و تغذیهٔ بسیار تا بواسطهٔ کثرت غذائیت تقوت
و تغذیه حاصل شود و بقلت مقدار آن هاضم عاجز نیاید و وقتی که اشتها قوی باشد و هاضم
بقوت بود لیکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت آن یعنی
غذائی که در کیفیت کم باشد و از آن غذای بسیار حاصل نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد
و در کمیت بسیار بود تا معدهٔ قوی بدان مشغول شوند و وقتی که اشتها نباشد و معده ضعیف
بود و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و باید دانست که غذا اگر چه
ممد قوت است مرض را نیز مدد دهد پس در امراض آن قدر که از آن لابد است بکار دارند و در
امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود اما در امراض حاده که دیر نمی کشد تقلیل غذا اولی باشد

اما در علاج بدوایه قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوائه و آن موقوف باشد بر معرفت
کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دواء بارد استعمال کنند و بالعکس جهة آنکه در مرض معالجه
بضد باید کرد و بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دواء و آن موقوف بر معرفت
و کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دواء بارد استعمال کنند و بالعکس جهة آنکه در مرض
چنانکه اگر مرض حار باشد دواء بارد استعمال کنند و بالعکس جهة آنکه در مرض معالجه بضد باید
کرد و بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دواء و آن موقوف بر معرفت کیفیت
و درجهٔ دوا باشد تا تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین دواء و وزن آن موقوف است بر آنکه
از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و صناعت و عادت بسبیل حدث
اخذ کند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد
زیرا که چون مزاج اصلی صحی عضو معلوم شود و بحدث دریابد که بچه مقدار از آن مزاج تغیر
یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شود با آنکه مصمت یا مجوف و سخیف است
یا کثیف بداند که در عضو مصمت و کثیف ادویهٔ قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف
ادویهٔ ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید بود بچند وجه یکی آنکه داند که عضو بعید را بادویه
قویه علاج کند و قریب را بعکس و دیگر آنکه بداند که با دوا چه باید آمیخت که تا بدان عضو رسد
چنانکه زعفران با دویهٔ قلبیه و مدرات با ادویه اعضاء بول مزج کنند و دیگر آنکه داند که دوا
بکدام جهة بعضو رساند چنانکه در امعاء سفلی بحقنه و در امعاء علیا بمسهل و دیگر آنکه داند
که جذب ماده بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط

رعایت



رعایت باید کرد اول مراعات مخالفت چنانکه از یمین بیسار و از فوق باسفل جذب کنند
دوم مراعات مشارکت چنانچه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سوم مراعات
محاذات چنانکه در علل کبد باسلیق ایمن کشایند و در علل طحال باسلیق ایسر چهارم مراعات
بعیدی یعنی عضوی که ماده از آن جذب میکنند بسیار نزدیک بعضوی که بدان جذب میکنند
نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد و اگر متمکن شده باشد اگر نفس عضو جذب باید کرد بعضوی
که قریب بدو باشد و شرط او آنست که از عضو اشرف بعضو اخس نقل کنند لا بالعکس و معرفت
قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ادویهٔ قویه
استعمال نکنند و مواد را دفعة از آن مستفرغ نگردانند و ادویهٔ او را از مقویات خالی نگذارند
دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او بنسبت با جمیع بدن مشترک
بود مثل معده و ریه که در آن ادویهٔ قویه استعمال نکنند و این باشد که در حمیات اگر
ضعف معده باشد ادویهٔ که آن را برودت شدید باشد بکار ندارند سیوم آنکه مراعات حس
عضو کنند چنانچه در اعضاء ذکیة الحس استعمال ادویه لداغه و ادویه شدید التحلیل نکنند و
معرفت مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است شدید باشد آن را بادویهٔ
قویه علاج کند و اگر ضعیف بود با دویهٔ ضعیفه و اما اعراض ملایمه خود ظاهر است که هر مزاج
و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادات را مرعی باید داشت سیوم قانون در
استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتداء ورم استعمال رادعات کنند و در انتها استعمال
محللات منضجات و دیگر در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر باشد در ابتداء

استفراغ ماده کند و انتظار نضج نکشند و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل المقدار بود و بیم
آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کند و چون مرض و الم با هم
جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد و اما معالجهٔ بعمل ید مثل جبر استخوان مکسور و در خلع
و بط که عبارت از شکافتن است و کی که داغ کردن بود و قطع جناط و امثال آن و چون معالجه
انواع است و حکم هر یکی مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یک در سه فصل گفته شود **فصل اول**
در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتبدیل مزاج فقط کنند چنانکه
سوء المزاج گرم را باشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ باید کرد و
بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج باید کرد و تسخین مزاج بارد در ابتداء اسهل باشد
و در انتها مشکل بود و تبرید حار بعکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده باشد بلکه در ابتداء
ظهور بود و منع سبب کنند و تبدیل مزاج و بباید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط بود
اول امتلا از مواد دوم قوت بدن سیوم مزاج حار رطب چهارم سخنه معتدل در نحافت
و سمن پنجم بلد معتدل در حرارت و برودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض
لازمه یعنی مستعد قروح امعاء و ذرب نباشد هشتم سن مقتضی یعنی سن شیخوخیت و طفولیت
نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما سرد و گرما گرم نباشد دهم آنکه صناعت
او شدیدة التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز بکنند اول اخراج آن خلطی که بدن
از آن متأذی شود دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانکه غثیان را بقی دفع کنند و مغص را
باسهال سیوم آنکه مخرج ماده مخرجی بود چنانکه الآت بود بنسبت با محدب کبد و امعاء

نسبت



نسبت با مقعر او چهارم آنکه ماده را چنانکه احتیاج باشد مستفرغ گردانند و اگر مریض متحمل
باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانکه در امراض
مزمنه و بی خطر بعد از نضج تام استفراغ کنند **فصل دوم** در تدبیر مسهل و قی و حقنه
اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن مسهل ماده را نضج میدهند و پیش از آن یکدو روز
بحمام روند و در عقب مسهل پیش از آنکه در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی باشد
پیش از آنکه در عمل آید جایز باشد و بعد از شروع در عمل قطعا خواب نشاید کرد و تا مسهل
در معده بود غذا نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ قوت آنرا باطل کند اما اگر شکم بپیچاند باید
که اندکی آب گرم بخورند و دو سه قدمی بنهند و بعد از جنبها و مجی نها آب گرم معین بود و کسی را که قی
از شرب مسهل غثیان آید مقویات معده مثل سیب به و ریباس اندکی تناول کند و کسی را که
قی شود پیش از شرب مسهل یکدو روز قی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی از
نبات با آب فاتر یا شاهد و محروری مزاج تخم بنکو بر سر آن کند و مبرود تخم مرو و معتدل تخم
ریحان و چون این شربت بگذرد غذائی لطیف تناول کند و نان نخورد و چون کسی مسهل
بخورد و عمل نکند بشیاف و حقنه نرم تحریک باید کرد یا دو مثقال مصطکی بساید و بر سر
جلاب گرم تناول کند و اگر در مسهل اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضو
رئیس میل کند فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل مقیئی شود و سبب آن ضعف معده یا تخمه
یا یبوست ثقل یا کراهیت دوا بود و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود
قطع باید کرد بآنکه اطراف به بندند و قابضات تناول کنند و بر معده ضماد کنند و تقویت

بشمومات و تعریق بجام مفید بود و شراب ریباس و غوره برف سرد کنند یعنی کاسه
شربت بر سر برف نهند تا سرد شود و اگر بازنگ در شیر بجوشانند و بخورند مفید بود و اگر ساکن
نشود حب الرشاد بریان کنند و با دوغ بدهند و تهیج قی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط
اسهال فواق حادث شود بکو بروغن گل چرب کنند و باب سرد بخورند و عطسه آرند
و باید دانست که ادویه مسهله بعضی بتلیین عمل کنند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی
بازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بعصر مثل هلیله و بعضی بخاصیت مثل شحم حنظل و سقمونیا
اما استفراغ بقی صحیح مزاج را مناسب بود و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج و مالیخولیا و
جذام را سود دارد و در ماهی دو روز پیاپی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهاء مختلف باید
خورد یا شرابهاء مختلف یا مقیئات مثل مطبوخ شبت و بیخ مهک و تخم و برگ ترب و اندکی
عسل و نمک بلغمی مزاج را و سکنجبین و آب گرم صفراوی مزاج را و در حالت قی کردن
شکم را و چشم را به بندند البته و بعد از فراغ دهن و روی را باب سرد بشویند و شراب
سیب با گلاب تناول کنند و اندکی مصطکی بخایند و غذا نخورند تا اشتها صادق شود
و اگر استعمال مقیئات اعراض ردیه مثل کرب و غثیان و عرق و استطاع صوت
پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند و اگر از قی سوزش معده حادث شود مرقهاء چرب
خورند و سعی کنند که عطسه آرند و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گرداند
و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه
و دماغ و اعضاء سر بود و گردن باریک باشد و کسی که بغایت فربه بود و آنکه معتاد نباشد

و



قی نباید کرد و در صیف و ربیع قی شاید کردن و در شتاء و خریف کمتر باید کرد اما حقنه علاج
فاضل است در استفراغ فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی را که معده
او ضعیف بود و از مسهل غثیان پیدا شود حقنه باید و در اورام و امراض دماغ مفید بود اما
کبد را ضعیف گرداند و پیش از حقنه شربتی که مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر خلو معده
مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست که به پشت باز خفتند و سر پایش نهند و اسافل نیز بر بالش
نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد و بطرف وجع میل کند و حقنه در وقت معتدل باید
کرد و پیش از استحمام بکنند **فصل سیوم** در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه
استفراغ بفصد استفراغ کلی است زیراکه دران از هر خلطی چیزی کم می شود و غرض ازان
تقلیل در کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو و تا محتاج بفصد نگردند نباید کرد
و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود و در زمانی معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما
وقت مضطر آنگاه بود که بجهت حدوث مرض فصد واجب شود و درین تا چیز نباید کرد
و در روز بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که آنرا بحران می باشد خون بسیار بیرون
نکنند و تا چهارده سال نگذرد فصد نباید کرد و کسی که ضعیف باشد و خون او کم باشد بدفعات
اخراج دم کند و بعد از حمام و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حایض و قولنجی و فربه و لاغر
با فراط فصد نباید کرد و کسی که خلطی او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کند و کسی که در فصد
غش کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و غوره
و بلغمی مزاج را شراب نعناع و میبه و به مربی مناسب بود و از غش ایمن شود و فربه را رگ گشاد

باید زد و در زمستان بجنین و بخیف را و در تابستان بعکس این و عروق مفصوده آورده
و شرایین باشد ما اورده آنچه مشهور است در دست شش عرق است اول قیفال و آن
اعالی بدن را و اعضای دماغ را مفید باشد دوم باسلیق و آن تنوره بدن را و وفات الجنب
و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل را مفید بود سیوم اکحل و آن را نهر البدن نیز گویند و او
نیز متوسط است میان هر دو و از مجموع بدن استفراغ کند چهارم حبل الذراع و او حکم
قیفال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسیلم و او از طرف ایمن اوجاع کبد و از
طرف ایسر طحال را نافع بود و آنچه در پاست چهار ورید بود اول عرق النسا دوم صافن
و او برای علل اعضای اسافل و اوزار حیض کشایند و در امراض دماغی جهت اماله ماده
باسافل خصوص مالیخولیا مفید بود سیم رگ مابض و او در باطن کو زانو می باشد و فصد
آن در ادرار طمث و اوجاع مقعد از صافن اقوی بود و جاری مجرای او بود چهارم عرق
عقب پاشنه و او همین حکم دارد و آنچه در سر است یازده است اول عرق جبهه برای ثقل سر و
ناقین
چشم و جرب و بثور چشم دوم عرق یافوخ و آن را در سعفه و قروح سر کشایند سیوم عرق
برای رمد و دمعه و غشاوه و جرب عین کشایند چهارم وداجین برای جذام و خناق و
ضیق نفس کشایند پنجم عرق ارنبه برای بثور و حکه و ناصور بینی ششم عرق ثلاثه در پس
گوش است برای ابتدای نزول و بخارات سر و قروح گوش کشایند هفتم عرقی که
در پس شوی بود که در پس گوش است نزدیک بنقره کردن جهت سدر دموی و اوجاع
سر که مزمن باشد نافع بود هشتم چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن نهم عرقی که





زیر زبان است در باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین دهم عرقی که بر نفس زبان است
از زیر او برای ثقل زبان مفید بود یازدهم عنفقه و آن کو زیر لب است برای بخر کشایند اما
شرایین مفصوده چهار است و آن شریانی که بر ظهر کف است میان ابهام و سبابه برای اوجاع
کبد کشایند دوم شریان صدغ و آن را برای حبس نزلات و انتشار کشایند سیوم شریان پس
گوش است و او را برای رمد و غشا و صداع مزمن کشایند چهارم شریان وداجین برای خناق
و جذام کشایند و این شرایین از قلب دور باشند و آنچه نزدیک باشد چون بکشایند خون
از و باز نه ایستد از این جهت متعرض او نشوند اما کیفیت فصد قیفال او را از سر عضل دور باید
گرفت و فراخ و بوریب باید گشود و اگر او را نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود بطلبند
و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبه است تا سر نیش بدو نرسد و بطول بکشایند و حبل
هست
الذراع بوریب کشایند و فصد باسلیق را خطر بیشتر بود زیرا که شریان و عصب و عضل در زیر او
میان
و باشد که شریان از طرفین او در میان باشد و اسیلم از میان خنصر و بنصر کشایند و دست در
کعب
آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند و عرق النسا و بطول بکشایند از زیر
یا بالای آن و اگر بر پشت پای میان خنصر و بنصر بجویند بسلامت تر بود و باید که صاحب آن را
از فخذ تا کعب دستاری محکم بپیچند و پای بر سر آن با آهستگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از
فصد حمام روند و صافن بوریب کشایند بهمین شرائط و عرق جبهه بوریب کشایند و عرق
ارنبه ظاهر نباشد انگشت بر سر بینی فرو نهند آن موضع که در او همچون شقی ظاهر شود نیشتر
فرو برند و عرق ماقین و صدغین بانکه حلق بگیرند ظاهر گردد و در و نیشتر بسیار فرو نبرند

وعرق زبان وزیر زبان بطول کشایند ودر فصد وداحس میل سر بجانب ضدّ مقصود کنند
ومبضعی که سر آن بغایت باریک بود بطول بکشایند وفصاد در حالت فصد باید که نیشتر
بابهام ووسطی بکیرد وسبابه بجهة تفحص عرق رها کند واکر نیشتر بعصب رسد وعضو اماس
کند صندل سرخ وسفید وشیاف مامیثا وآب کشنیز تر بر اماس مالند واکر قوت باشد از جانب
دیکر فصد کنند یا صافن بکشایند واکر نیشتر بر شریان آید علامت او آنست که خون اشقر ورقیق
آید وهمچون حرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر وصبر ودم الاخوین وقلقطار کوبند
وبسپیدهٔ تخم مرغ بیامیزند وبه پشم خرکوش یا قز یا بخز ونسج عنکبوت با آن آلوده کنند ودر موضع
زخم اکنند وآب سرد بر دست میریزند ودست ببندند وسه روز نکشایند واطراف زخم را
بقابضات ضماد کنند واکر بعد از آنکه بکشایند اکر خون باز نجسته باز نه بسته باشد بار دیکر
این ادویه را ببندند واکر خون زیر پوست کرد آید وسیاه شود بران دست هیچ کار نکنند واکر
هر روز که آید زیاده شود یا کمتر شود دلیل خیر باشد واکر زیاده شود از جای دیکر مخالف آن
فصد کنند یا صافن بکشایند اما حجامت باشرط باشد وبی شرط باشد وآنچه بشرط باشد
استفراغ از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه واستفراغ بسیار وحجامت
مردم فربه را مناسب افتد وبهترین وقت آن میانهٔ ماه باشد که ماه در نقصان افتد در ساعت
سیم از روز وبعد از استحمام حجامت نکنند مکر کسی که خون او غلیظ باشد وحجامت بر مقدم
بدن حس وذهن را مضر بود ونقرهٔ کردن خلیفهٔ اکحل بود وجرب عین وبخر را مفید بود
اما نسیان آرد وبهترین آن باشد که زیر تر از نقره باشد وبر میان شانها خلیفهٔ باسلیق

بود.



بود وخفقان وثقل معده را مضر بود وبهترین آن باشد که بسا بالا تر کنند وحجامت صدغین
کردنها کردن است خلیفه قیفال باشد وبر ساق خلیفهٔ صافن بود وتمدد وهامه
در اختلاط عقل ودوار نافع بود وبر ذقن ودهن دندان وروی وحلق را مفید بود وبر قطن
دمامیل وبثور فخذ ونقرس وداء الفیل ومثانه ورحم ومقعد را نافع بود وحجامت بر فخذ
از قدّام ورم خصیتین وجراحات فخذین را نافع بود واز خلف خراجات الیتین زایل کند وبر
زیر زانو کای ضربان زانو وجراحات ساق مناسب بود وبر کعب بر اوادرار طمث وعرق النساء
ونقرس مفید بود وحجامت بی شرط برای آن باشد که مادّه را از جهتی بجهتی جذب کند یا ورمی
غایب را ظاهر کرداند یا مادّه از عضوی بعضوی نقل کند یا برای جذب دم وتسخین عضو
یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند وحجامت باشرط از دو سال تا شصت سال جایز
داشته اند اما ارسال علق وآن کرمیست رنکین که در آب می باشد واورا دزدون میکویند
ودر امراض جلد آنرا بر عضوی می بندند وخون می مکد وکفته اند که او خون بد جذب میکند وآن
در ضعفه وقویا وجمیع امراض جلد را مفید وقایم مقام حجامت باشد وبهترین علق آنست که
از آبی بکیرند که در وضفدع وطحلب که آنرا جامه خواب بک میکویند باشد وآنچه بر پشت او خط
زرد باشد وآنچه شکم او سرخ وپشت او سبز باشد وآنچه شبیه بدنبال موش بود واشقر و
جکری سه رنک باشد اما آنچه سیاه باشد وبزرک سر بود وآنچه شبیه عیار ماهی باشد وآنچه از
آبهای بد کیرند وآنچه بر وخطهای لاجوردی وطاوسی بود مجموع بد بود وباید که چون علق را
بکیرند بعد از دو روز ارسال کنند واول او را سرنکون باید کرد تا قی کند وبشویند وعضو را

باب بوره بمالند تا سرخ شود پس علق بران نهند و اگر بغیر یاد خون دران عضو مالند چون
خواهند که جدا شوند نمک و خاکستر بروافشانند و چون بیفتد محجمه بران موضع نهند و برفق
مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید پس بشویند و اگر خون باز نه استد عابسات برو
افشانند **خاتمه** بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجهٔ مرضی باید کرد که او را
یکی از سه شرط بود اول آنکه بر ثانی موقوف بود بر برء اول مثل ورم و قرحه که جمع شوند ابتداء
بعلاج ورم باید کرد مگر وقتی که ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری بود مثل
سده و تب که سده سبب است و ابتداء بمعالجهٔ او ضروری است و اگرچه حاجت بمسخنی
افتد که تب را مضر بود و مثل سل که علاج بمجففات میکنند و از تب باک ندارند سیوم
آنکه یکی از دو خطرناکتر بود مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مسخنات
اصلا اگرچه فالج را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول معالجه
مرض کنند مگر وقتی که عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است و استعمال مخدرات
جایز داشته اند و از ضرر آن بقولنج اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد بحدس طبیب
باز بسته است و باید دانست که غیر از این معالجات دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مریض
باخبار و حکایات ملائمه و کلمات طیبه و احضار دوستان و آوازهای لطیف و بویهای
خوش و از آنجمله است انتقال از هوائی بهوائی و از مسکنی بمسکنی و تغییر هیئات نیز مؤثر بود مثل
آنکه صبی را تکلیف کنند که نظر بگوشهٔ چشم کند و صاحب لقوه را که در آینه چینی نکرد و امثال این
بسیار است و همه بتقدیر آفریدگار است چه بتقدیر او صحت بی رعایت این امور زائل نمی شود





**شعر** اوست قادر بهرچه خواهد و خواست ٥ هرچه خواهد کند که حکم او راست ٥ والسلام
علی من اتبع الهدی و علی کاتبه **مقالهٔ دوم** در امراض اعضا که حادث شود و علاج آن
مشتمل بر بیست باب است **باب اول در امراض سر و دماغ** و از آنجمله صداع است
و آنرا بپارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج آنچه مادی بود از دم
یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی که از غلبهٔ دم بود علامات آن حمرت و انتفاخ
وجه و ثقل و مزید آن سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود و علاج آن فصد قیفال بود و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و شربتی از شراب عناب و نیلوفر از هر یکی پنج درم خورند یا تمر هندی
و ترنجبین و نبات هر یکی ده درم و غذا تمر هندی یا آلوچه یا بزماش و مغز بادام و اگر تب
عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه و گلاب بوییدن و لعاب بنکو و خطمی با سرکه بر سر نهادن
و تسعیط بروغن بنفشه و کدو مفید بود و آنچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت ملمس
و خشکی منخرین و تلخی دهان و سهر و سرعت نبض و صورت و صفاء قاروره بود علاج آن جلابی
از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه درم ترنجبین و نبات از هر یک ده درم تناول کند
یا شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا انار دانه یا تمر هندی یا آلوچه
و رب فواکه بارده و سکنجبین نقل کنند و اسهال الطبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله
یا قرص بنفشه یا این حب بنفشه ده درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ دو حبه تربد کوفته
و بروغن بادام چرب کرده یکدرم هلیله زرد نیم درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب
سازند و فرو برند یا نیم دانگ سقمونیا بریان کرده با ده درم شراب جاص بخورند و کافور

ومندل وگلاب وکدو وکاهو وخیار بویند و پای شوره بآب گرم وبیوس وخطمی و بنفشه
کنند وآنچه از بلغم بود علامات آن ثقل سر و سبات وکدورت حواس و برودت ملمس و رطوبت
منخرین و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج هر روز نیم مهک پنج درم و رازیانه سه
درم وگلقند ده درم تناول کند و غذا نخود آب و شیرهٔ حسکدانه خورند و تنقیه کند بعد از
نضج بحب صبر یا حب اصطمخیقون و بابونه و شبت و اکلیل الملک بجوشانند و سر بدان
بشویند و آنچه از سودا بود علامات آن ثقل سر و جفاف بدن و کدورت لون و بیخوابی
بود و نبض بطی و قاروره سفید و تنک باشد علاج هر روز جلابی از بالنگو و نیم مهک
از هر یکی چهار درم گاوزبان سه درم نبات ده درم تناول کند و غذا نخود آب و شیرهٔ
حسکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس کنند یا بحب
شبیار و بعد از تنقیه روغن نرگس و بادام و سوسن بر سر مالند و آنچه از ریاح غلیظ باشد
که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش و انتفاخ و وجع و ضربان بود علاج
تحلیل و تلطیف بگلقند و رازیانه باید کرد و از میوها و اغذیهٔ نفاخ احتراز نمایند و حمام
و استعمال نطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر مرزنجوش بویند یا آب آن در
بینی کشند یا روغن او در سر مالند نافع افتد اما صداعی که از سوء المزاج ساذج باشد
یا حار باشد یا بارد آنچه حار باشد اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات
آفتاب و قرب آتش علامت آن عطش و حرارت ملمس و قلت آب دهن و خشکی
منخرین و زبان باشد علاج شربتی از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک

بآب

بآب سرد و عرق گل و بید یا شامند و شیرهٔ تخم خرفه و آب خیار کدو با سکنجبین نیز مفید
بود و غذا بنو ماش با مغز بادام و اسفاناج و تمر هندی خورند و در جایهاء خنک آرام گیرند
و مشمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر اسباب داخلی باشد مثل
تناول ادویهٔ حاره همین علاج کند و در این نوع تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین مناسب
بود و آنچه از سوء المزاج بارد بود علامات آن تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس و میل
صداع بود خرسر علاج آن تناول کند جلابی از نیم مهک و رازیانه و گلقند یا شراب گاوزبان
و بالنگو یا گلقند و رازیانه و اطریفل کبیر و جوارشهای حاره تناول کند و غذا نخود آب با کبک
و تیهو و ریزه و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات حاره استعمال کنند و صداع بشرکت
معده نیز می باشد اگر از سوء المزاج معده باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت
ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود اگر بسبب
اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غثیان و جشاء ترش و کثرت بزاق
بود و علاج آن تنقیه معده باشد بآنکه تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب بجوشانند و اندکی
عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از قی گلقند و رازیانه بخورند بجهت
و مسک و امثال آن تقویت دماغ کنند و غذا نخود آب و صعتر خورند و اگر قی ساکن نشود
احتقان کنند و اگر بسبب مره صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهان و تشنگی و قلق
و سوزش معده در حالت گرسنگی بیشتر باشد علاج آن بآب گرم و سکنجبین قی کنند بعد از آن
شراب انار ترش لعق کنند و غذا انار مز با تر هندی خورند و اگر بسبب اخلاط سوداوی باشد

که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و تری دهن و کثرت اشتها بود علاج تنقیهٔ
معده بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ افیتمون کند و شراب بالنکو بلیسند و نرجس و یاسمین
و غالیه و مرزنجوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وجع معده
باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه نفاخ زاید شود علاج تقویت معده و تحلیل
نفخ بجوارشات حاره کند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علاج آن اشتداد
وجع بود در بامداد و خلو معده علاج ثرید آب غوره و آب ریباس و انار خورند و اگر
حموضات مفید نیفتد شیرینی خورند و اگر صداع از یبس و خلو دماغ باشد علامت آن
حدوث صداع بود در عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا هم یا غم علاج آن تناول
اغذیه جیدة الکیموس بود مثل زردهٔ تخم مرغ و آب گوشت مرغ و حلیم معتدل و تدهین مفید
بود و اگر صداع از قوت حس دماغ باشد علامت آن حدوث صداع بود که باندک
سببی مثل بخار غذا حادث شود و افعال دماغی بقوت بود علاج آن تناول اغذیهٔ غلیظ
بود مثل کله و هریسه و پاچه و صداع بشرکت کبد و طحال و کلیه و رحم و پای نیز حادث شود
و علاج آن علاج آن اعضا بود **بیضه** صداعی مزمن باشد که مجموع کاسه سر فرو گیرد و سبب
آن اخلاط غلیظ یا بخارات بود که در زیر غشاء محل دماغ محتقن شود و علامت او آن
باشد که بادنی سببی اشتداد کند و چشم بر نور نتواند داشت و از کلام و صوت متاذی شود
و کاسهٔ چشم و پوست چشم درد کند علاج تنقیهٔ بدن کند بحب ایاره و شبیار و قوقایا
و حقنهاء حاره و سداب تر در روغن بجوشانند و بر سر مالند و باقی علاج آن همچون علاج

صداع



صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول آب **شقیقه**
وجعی شق از سر بود و مادهٔ آن کمتر از مادهٔ صداع باشد و شقی که ضعیف‌تر باشد قبول
کند و علاج آن همچون علاج صداع بود و تناول دواء المسک مفید بود و اگر صمغ عربی و
افیون و تخم کاهو و کثیرا بر کاغذی طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود **سرسام** ورمی
گرم باشد که در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود و آنرا افرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر
غلبهٔ خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و خجل و حمرت وجه و عین
بود و نبض عظیم بود و قاروره سرخ و غلیظ بود و علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و هر
روز جلابی از عناب هفت عدد و آلوی سیاه ده عدد و سپستان بیست عدد و نیلوفر
و بنفشه از هر یک پنج درم و نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کنند
بهتر بود و غذا کشکاب با نیلوفر و عناب خورند و درین مرض توقف نباید نمود و در
نجم تلیین باید کرد باین مطبوخ **صر** سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم
تخم کاسنی سه درم اجاص و سپستان از هر یک بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت و ترنجبین
و خیارچنبر از هر یک ده درم و استعمال سعوطات بارده کنند و پاشوره با آب گرم و بنفشه
و خطمی و سبوس و تعلل بشربت اجاص کنند و اگر بیخوابی باشد خشخاش و میا نهاد روز شربتی
از نبات و عرق گل و بید مناسب و اگر از مادهٔ صفرا بود علامت آن کثرت هذیان و سهر
و جفاف عین و منخرین و صفرت لون و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و سرعت
نبض و ناریت قاروره بود علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم و آلوی سیاه ده عدد

وبنفشه پنجدرم وعناب هفت عدد ونبات ده درم وترنجبین وتمرهندی ده درم
تناول کند وبشراب بنفشه وبنفشه مربا وشراب خشخاش تغلل کند وتلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا نقوع آن کند واین حقنه نیز مفید بود بنفشه وخطمی وسپوس جو نیم کوفته از هریک
کفی عناب وسپستان از هریک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنجدرم بجوشانند وصاف
کنند ومغز خیار چنبر وترنجبین از هریک ده مثقال دران حل کنند وده درم روغن بنفشه
برسر آن ریخته استعمال کنند واگر حرارت وتشنگی غالب باشد کشکاب بیست مثقال لعاب
بنکو وروغن بنفشه وروغن کدو از هریک ده درم باهم بیامیزند واستعمال کنند وشربت
میانه روز چنانکه گفته شد بیاشامند وتغلل بالوء مرمیکنند ودر هر دو نوع تسکین حرارت
بآب خیار کدو وشیره تخم توزک وشراب صندل وحماض وبنفشه ونیلوفر وامثال آن کنند
وبرک بید در فراش ریزند وکدو وخیار وبنفشه بویند وسرسام از ماده سودا واخلاط محترقه
نیز حادث شود وعلامت آن هذیان بسیار وترس وگریه وبیخوابی وزوال عقل وخشکی
حلق ودهن وسخن بود وبود در بعی تغیری ظاهر شود ونبض ضعیف وبطی ومختلف
وصلب باشد وقاروره سیاه وغلیظ علاج جلابی از بنفشه وگاوزبان هریک چهار درم
بیخ مهک سه درم نبات ده درم بیاشامند وغذا جو ونخود باشیره خشخاش وبعد از نضج
تنقیه بحقنها کند که مسهل سودا بود **صفت** سنا هفت درم بیخ مهک بنفشه نیلوفر وتخم
کاسنی وتخم کشوث هریک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم بسفایج وشاه‌تره
بسفایج نیم کوفته از هریک چهار درم ورق گل پنجدرم گاوزبان بالنگو از هریک دو درم خیار

چنبر



چنبر ده درم ترنجبین پانزده درم وبعد از تنقیه بنفشه وشبت وبابونه وریحان بجوشانند
وبرسر ریزند وروغن بادام وشیر دختران برسر مالند ومیانهای روز شربتی از نبات وعرق
کاسنی وعرق گل وگاوزبان وتخم ریحان تناول کند وبشراب گاوزبان تغلل کند **لیثرغس**
سرسام بلغمی بود وعلامت آن تثاوب وکسل ونام وتب دایمی وثقل سر وحیرو اختلاط عقل و
سکوت ونسیان بود علاج هر روز جلابی از بالنگو وبیخ مهک از هریک پنجدرم ونبات ده درم
تناول کند وغذا جو ونخود دهند وبعد از نضج تنقیه بحب ایاره وحب صبر کنند وحقنهای
حاده استعمال کنند **شیاف** زهره گاو یکدرم تخم حنظل نیم درم بوره خطمی از هریک سه
درم بکوبند وبشکر بجوشانند تا منعقد شود وبدان بسرشند وشیاف سازند واستعمال
کنند ودر ابتدا سرکه وگلاب وروغن گل درسر که مالند وبعد از ان محللات مثل بابونه
وشبت طلا کنند وبمشک یا گندش یا شونیز عطسه آرند والشافی هو الله **ماشرا** ورمی
دموی باشد که در روی وپیشانی ظاهر شود وگاه باشد که سرایت بمغز کند وآن از غلیان
دم باشد علامت آنکه انتفاخ وحمرت وضربان وجه وحمی حاده وتشنگی وکرب ولهیب بود
علاج فصد قیفال کنند وجلابی از بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی از هریک سه درم عناب بیست
عدد ونبات ده درم تناول کند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کند ودران روز که
مسهل خورند سینه وحلق را بصندل واقاقیا وفوفل ومامیثا طلا کنند تا ماده قبول نکند
وبعد از تنقیه بآب خیار وکدو وشیره تخم توزک با سکنجبین وشراب نیلوفر وحماض تبرید
کنند وطبیعت را محتبس نگذارند **دوار** مرضی بود که چنین تخیل کند که چیزها میگردد

مزاج و تقویت معده بجوارش سفرجلی مسهل و معجون خیارچنبر و اگر احتیاج افتد حقنه کنند
**ص** سنا هفت درم قنطوریون باریک سه درم بزرگ حلبه خطمی و سبوس و بنفشه از هر یک
کفی بجوشانند و صاف کنند و بورهٔ ارمنی و نمک از هر یک نیم درم و روغن شیرهٔ ده درم با آن
ضم کرده استعمال کنند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حال نقاهت از غایت
ضعف حادث شود علاج آن تقویت شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سیب
باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیفه خورند و دوار بسبب غلبه صفرا و غلبه
دم نیز بود و علامت صفراوی قلق و التهاب و عدم اشتها و سرعت نبض و بول ناری بود
علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و غذا بنومآش یا
مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا کنند
و علامت دموی حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دمع باشد
علاج فصد قیفال و حجامت ساق مناسب بود و از اشربه تمر هندی و نبات با آب
انار دین یا نبات یا شراب عناب و نیلوفر با گلاب و عرق بید خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب سرما که بر سر رسد عارض شود تسخین دماغ بنطولات
و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در آن بزور و توابل بود و اگر بشرکت عضوی
دیگر دوار حادث شود علاج آن باید کرد و تقویت دماغ **سدر** مرضی باشد
که چنان محسوس شود که بخاری از بدن متصاعد میگردد و بسبب آن چشم تاریک
شود و طنین گوش بود و مادهٔ این مرض اکثر سودا بود علامت آن تبلد حواس و تحیر

وسبب آن بخاری بود که از اخلاط خام کم در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر
متصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با آن متحرک شود و این حالت بظهور
رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت بلادت حواس و طنین و دوی
بود و علامات بلغم ظاهر باشد علاج از انیسون و بالنکو و گاوزبان و بیخ مهک از هر یک
دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه و زیره و دارچینی
خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و شبیار کنند و شونیز و خردل و فلفل و مرزنجوش
بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و بابونه و اکلیل الملک و سعتر و مرزنجوش بجوشانند
و سر بخار آن دارند و اگر سودا بود علامت آن وسواس و کثرت فکر و خاموشی بود و نبض
صلب و ضعیف و قاروره کدر باشد علاج هر دو زجلابی از بالنکو و بیخ مهک و گاوزبان
و نبات تناول کنند و غذا بنومآش و نخود با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب
افتیمون و مطبوخ هلیله کنند و تقویت دماغ بشمومات حاره رطبه مثل عنبر و مشک
کنند و غرغره و نطول مذکوره مناسب بود و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را هلیله
پرورده و اطریفل کوچک و گلنگبین با انیسون و مصطکی مفید باشد اما دواری که
بشرکت معده باشد علامت آن غثیان و جشا و سوء هضم و ضعف معده و اختلاف
دوار و اشتداد و سکون باختلاف حال معده در خلو و امتلا باشد علاج بیخ مهک و
تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند و با اندکی عسل و نمک
بیاشامند و قی کنند و بعد از آن گلقند و دارزیانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند حب




وثقل وسوء فکر وسکوت وفزع وتخیل اشیاء سیاه بود علاج آن هر روز جلابی از بنخ مهک وکاوزبان هر یک سه درم بالنکو دو درم نبات ده درم تناول کنند وغذا نخود آب با مغز بادام خورند وبعد از نضج تنقیه بحب ایاره یا مطبوخ افیتمون کنند یا این حب هلیله سیاه وانیسون از هر یک سه درم بنفشه دو درم تربد سفید خراشیده وکوفته وبروغن بادام چرب کرده یک درم اسطوخودوس بسفایج از هر یک درمی ونیم بکوبند وبآب رازیانه بسرشند وحب سازند وبلع کنند ودر عقب آن جلابی از نبات نیم گرم بیاشامند وعلاج او نزدیک بعلاج دوار باشد وآن حقنه که ذکر رفت مفید افتد واگر سدر بسبب ضربه وسقطه حادث شود فصد کنند وسر از بخار وآفتاب نگاه دارند وبموم روغن وگل وبنفشه وکثیرا طلا کنند **سبات** خواب طویل ومفرط بود چنانکه دشوار بیدار شود وسبب آن سوء المزاج بارد مادی بود یا ساذج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود وسیلان آب از بینی وکثرت بزاق وجستن چشم وابرو وصعوبت انتباه از خواب علاج هر روز جلابی از بالنکو وبیخ مهک وکاوزبان وانیسون ونبات تناول کنند وغذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه خورند وفلفل ودار چینی وزیره وشراب بالنکو لعق کنند وبعد از نضج تنقیه بحب ایاره ولوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه **صنعت** خشک وشبت وبابونه وسنا از هر یک پنج درم ورازیانه وتخم کرفس از هر یک سه درم حلبه پنج درم اشنه ومقل از هر یک پنج درم سکبینج داخلی در شش رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید وصافی کنند وبوره ونمک از هر یک نیم درم وآبکامه وعسل

وروغن



وروغن زیت از هر یک ده درم با آن ضم کنند وبعد مغات استعمال کنند وبعد از تنقیه اطریفل کبیر وصغیر تناول کنند وسعتر ومرزنجوش وغام بویند وروغن نرگس وزنبق وخیری استنشاق کنند واگر سوء المزاج ساذج بود بواسطه ادویهٔ مبرده مُخدره که از داخل یا خارج استعمال کنند یا سرمائی که بدماغ رسد علامت آن سبوق اسباب مذکوره وبرودت ملمس سر باشد وکمودت لون وبیاض قاروره وحالتی شبیه بخدر فی علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما درین قسم تنقیه احتیاج نباشد وتدهین سر بروغن بابونه وشبت وزنبق مفید بود ومثرودیطوس مناسب افتد واگر سبات بواسطهٔ بخارات معده بود علامت آن سبوق امتلاء وتخمه ودوی وطنین گوش وخفت آن در حالت جوع بود علاج تنقیه معده کنند بقی واسهال بحبها وحقنها واگر بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود رادعات ومقویات طلا کنند مثل ماش ومغاث وگل وصندل وعلاج ضربه وسقطه کنند ودر سبات وج وزنجبیل وشونیز با عسل مفید بود ومویز وجوز ونارجیل وقلایا که در وتوابل بسیار باشد نافع افتد **سهر** بیداری وبیخوابی بافراط بود ترطیب دماغ کنند بشراب بنفشه وکدو وغذا بنوماش یا شیرهٔ خشخاش واسفاناج خورند وخیار کدو وکاهو خوردن وبوییدن مفید بود ونیلوفر وبنفشه وکاهو وپوست خشخاش بجوشانند وبر سر بچکانند واستماع ترنم ودلکه وآواز بارد وآب موجب خواب بود واگر اقحوان وشبت واشنه وزعفران وسنبل در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آورد ودر سوء المزاج مادی اوّل تنقیه بدن باید کرد از سودا بعد از آن استعمال مرطبات **سبات سهری** مرضی باشد که از اجتماع اسباب

سبات و سهر حادث شود و علامت او آنست که گاهی خواب طویل باشد و گاهی سهر مفرط و
برامره و رنگ آن مائل بسرخی یا سیاهی بود علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن
استعمال مشمومات و سعوطات کنند و درین مرض این حب مفید بود بنفشه دو درم تربد
یکدرم هلیله یکدرم رازیانه و کرفس و ملح نفطی از هریک نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم
دانگ بکوبند و بآب رازیانه حب سازند و بعد از نضج ماده بلغم کنند حقنه مفید و سنا
پنجدرم پرسیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر از هر سه درم حلبه کفی عناب ده عدد
سپستان بیست عدد بابونه و اکلیل الملک از هریک کفی مغز خیارچنبر ده درم عسل و
روغن کنجد پانزده درم نمک و بورهٔ ارمنی از هریک نیم درم **شخوص** علتی است که
مردم ناگاه بریکحال بمانند مثل آنکه اگر استاده باشند همچون استاده بمانند و اگر خفته و نشسته
همچنین و بدین سبب آخذه نیز می گویند و سبب آن سده باشد که در موخر دماغ بواسطه
خلطی غلیظ حادث شود علامت آن شخوص و فساد حرکات بود و هرچه مریض را گویند جواب
ندهد علاج اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا حجامت ساق کنند و جلاب
از بالنگو و انیسون از هریک دو درم گاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول کنند و
غذا نخود آب و شیرهٔ حسکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند
و استعمال حقنها کنند و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو کنند و استعمال نطولات محلله مفید
بود حقنه آب سلق و خطمی و شیره سبوس یک رطل حاصل کنند و با یکدرم بوره و دانگی و نیم
تخم حنظل و ده درم روغن کنجد و ده درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند **کابوس** آنست که





چون در خواب روند چنان خیال کند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی باشند یا کسی او را
می فشارد و نفس او تنگی میکند و آواز نگیرد و سبب آن بخاری بود که از خلط غلیظ متصاعد
شود پس اگر غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت ساق و تقلیل غذا و اگر از بلغم یا سودا
باشد تنقیه کنند چنانکه مکرر معلوم شود و تغافل نباید کرد که این مقدمهٔ صرع بود **صرع**
سدهٔ غیرتامه باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ
در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد و سبب آن خلطی بود که در تجویف دماغ حادث
شود پس اگر بلغم باشد علامت آن براق و مخاط و کثرت زبد در حالت صرع و کدورت
حواس و بلادت و بیاض لون و بطوء و اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره بود علاج آن
هر روز جلابی از رازیانه و انیسون و بالنگو از هریک سه درم گلقند ده درم تناول کنند
و غذا نخود آب و شیرهٔ حسکدانه با دارچینی خورند و کبک و تیهو مناسب بود و بعد از نضج
تنقیه بحب ایاره و اسطمخیقون و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنها و قویه کنند و این حب
مفید بود **ص** ایارهٔ فیقرا تربد صبر از هریک نیم مثقال انیسون و حب النیل از هریک نیم
درم تخم حنظل و نمک هندی از هریک دانگی و نیم مقل و کثیرا و مصطکی از هریک دانگی همه را کوفته
و بیخته بآب رازیانه سرشته و حب سازند و مصروع را از گرما و سرما و جماع و نظر در آب
روان و نشستن در مهب باد و جایهای بلند و مکث در حمام و تناول مبخرات مثل سیر و پیاز
و کرفس اجتناب باید کرد و همچنین از مستی و سواری خصوص از اسب دوانیدن و دولاب
گرفتن و در چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و چند روز بستر با روغن زنبق در بینی کنند

وحلتیت در ماء العسل بجوشانند و در وقت صرع بحلق ریزند و مثرودیطوس و تریاق اربعه
تناول کنند و معجون سیسالیوس نیز مفید بود صفت آن سیسالیوس و عاقرقرحا و
اسطوخودوس از هر یک پانزده درم خاریقون پنج درم و قردمانا و حلتیت و زراوند
و سعدج از هر یک پانزده دو درم بکوبند و بسکنجبین عنصلی سرشند و یک مثقال تناول
و اگر از مادهٔ سودا بود علامت آن خفقان و افکار فاسد و حموضت طعم دهن بود
علاج آن تنقیه دماغ کنند بمطبوخ افتیمون و حب آن و تقویت دماغ ببوییدن
نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشک و غالیه و شونیز کنند و بابونه و اکلیل الملک
و شبت و مرزنجوش بجوشانند و بر سر ریزند و شراب بالنکو با تریاق اربعه و
مثرودیطوس تناول کنند و عود فادانیا بسایند و در بینی کشند و بسرکه عنصلی
و عسل و خردل غرغره کنند و اگر از مادهٔ خون باشد علامت آن ظهور علامات
غلبه خون بود در حالت صرع و داجین ممتلی شود و روی برآید و سرخ شود باشد
که رعاف حاصل شود علاج بفصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوییدن
سرکه و گلاب و مالیدن روغن گل و تناول کردن ربوب فواکه و اگر مادهٔ صفرا بود
این نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت روی و چشم بود علاج
آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و رب سیب و رب به تناول کنند
و پای شوره بآب گرم و سبوس و خطمی کنند و آنچه اطفال را حادث می‌شود که آن ام الصبیان
گویند ازین قبیل باشد و اگر صرع بشرکت معده حادث شود علامت آن غثیان و اختلاج لب



ورعشه در حالت خلو معده و کثرت لعاب و اشتداد صرع در امتلا و خفت آن در عقب قی
علاج آن قی کنند بطبیخ شبت و تخم ترب و اندکی عسل و نمک و تلیین طبیعت بمعجون خیار چنبر و شیر
یاران کنند و بعد از آن تقویت معده بجوارش مصطکی و عنبر و مادة الحیوة کنند و غذا نخود آب یا
شیرهٔ حسکدانه و دارچینی و کرویا و کبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل فتق میرت
ساقین و ثدیین و رحم بواسطه ریحی غلیظ یا ماده یا بخاری غلیظ بود که از آن عضو متصاعد
شود و علامت آن باشد که احساس چیزی کند همچون بخار یا دبیب نمل که از آن عضو مرتفع
شود تا بدماغ رسد و با آن تمطی و تخوص عین و تثاوب باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ
بحب قوقایا و ایاره کنند و تقویت و تسخین سر بادهان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند
بدلک و نهادن محاجم بی شرط و با شرط و صرع بواسطه بخارات که از کرم کدودانه و حیات متصاعد
میشود حادث میگردد علامت آن کثرت لعاب و سرعت هیجان اشتها و وجع بطن
و احساس تصعد بخار بود علاج آن قتل و اخراج کرم بود چنانچه گفته خواهد و اگر بسبب
لدغ عقارب و گزیدن حشرات حادث گردد رازیانه دو درم کلنکبین ده درم بجوشانند
و صافی کرده یکدرم تریاق اربعه در آن حل کرده بیاشامند و اختناق رحم نیز شبیه بصرع
است و علاج آن بجای خود گفته شود ان شاء الله وحده و جالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات
بفالج انجامد و مداواء آن دشوار بود و اگر شیرخواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود
زائل شود و گویند عاقرقرحا بکوبند و در بینی مصروع دمند اگر عطسه کند امید برء توان
داشت و تریاق ثمانیه مصروع را عظیم نافع باشد قرآن زراوند طویل و ریوند چینی

وپوست بیخ کبر وحب النیل وجنطیانا مر عروق متساوی بکوبند و بعسل کف گرفته
بسرشند و یکمثقال ازان شربتی باشد **سکته** سدهٔ تامه باشد که در بطنهاء دماغ واقع
شود و مجموع اعضا را از حس وحرکت باز دارد بواسطهٔ آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب
بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا واین مرض بغتة حادث شود و سبب این بلغمی
لزج باشد وعلامت آن ترهل بدن وبیاض لون وکثرت بزاق بدن وثقل سر وکدورت حواس
وکثرت خواب بود و باشد که بآن خرخره ونبض نیز بود وآن دلالت بر اختناق حرارت
غریزی وفساد جوهر بدنیه و دماغ واگر تنفس ظاهر نباشد وخواهند که معلوم شود که
زنده است یا نه پاره پشم یا پنبه واشیاء بر بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیوة باشد
یا ظرفی پر آب کنند و بر سینهٔ او نهند وتفحص نفس کنند یا اصبع در دبر او کنند که انجا نبضی
هست که تا حیوة باقی باشد که متحرک بود و یا چشم او باز کنند اگر حدقهٔ او ظاهر شود
زنده بود علاج او اول سر او بتراشند و پارهٔ نمک گرم کنند و بر سر مسکوت نهند و آجری گرم
کرده بر بالاء او نهند و کندش و حرف دل و قرنفل و جندبیدستر و در هر سه بام یا بعضی بکوبند
و بر بینی مسکوت دمند و اطراف او بچیزهای درشت سخت بمالند و پر مرغی بروغن
و پارهٔ فیقرا بیالایند و در حلق او فرو کنند و بجنبانند باشد که و فرفیون و جندبیدستر
و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و برآورده طلا کنند و یکمثقال شرهود یطوس یا تریاق
کبیر در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند یا انیسون و زیره و مصطکی و کلنکبین
بجوشانند و بریزند و زهرهٔ کلنک و مرزنجوش در بینی چکانند و گفته اند که تا هفت روز

بیخ

بیخ تحریک نکنند اما بعد هفت روز جلاب از انیسون و رازیانه و گاوزبان از هر
یک سه درم و کلنکبین ده درم تناول کنند و غذا نخود آب باکبک و تیهو خورند و زیره
و دارچینی و فلفل دران کنند و بیا نهار روز ماء العسل بیاشامند و بعد از نضج تام
تنقیه بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند و در هر هفته یکنوبت بحسب مزاج و قوت
و احتیاج و تا بیست و چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته
اگر بر؟ یابد بلقوه و فالج منتقل گردد و سکته از امتلاء خون نیز حادث شود
و علامت آن علامات غلبهٔ دم باشد و دران فصد قیفال کنند و حجامت ساق
و اخراج دم بحسب قوة و جلاب از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا نخود
آب و سبوس ماش مقشر و مغز بادام و تنقیه بحب بنفشه و قرص آن کنند و حقنهاء لینه
و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود فصد کنند و تقویت
دماغ بمشمومات بارده مقویه حقنه که سکتهٔ بلغمی را مفید بود ورق غار قسط و
مرزنجوش حلبه خشک اکلیل الملک ورق پید انجیر مر ماحوز سداب کرنب تخم شبت
از هر یک ده درم تخم الحنظل انیسون از هر یک نیم درم قنطوریون باریک دو درم بجوشانند
و صاف کنند و عسل بیست درم و آبکامه پانزده درم و بوره و نمک هندی و مقل
از هر یک نیم درم بر سر آن کنند مشک خالص با هم و بکار دارند **مالیخولیا** تغیر ظنون
و افکار بود از مجراء طبیعت و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث
شود یا جمیع بدن ازان ممتلی بود و بشرکت مراق نیز بود علامت آن آنچه از امتلاء

بدن ودماغ بود نحافت بدن باشد وسواد لون وبطوء وصلابت واختلاف نبض وصفاء
قاروره وکثرت فکر وغم وسکوت وغضب نیز باشد علاج فصد صافن کند وهر روز
جلابی از بنفشه ونیلوفر وکاوزبان از هر یک سه درم عناب عنت عدد سه پستان بست
دانه نبات ده درم تناول کنند وبعد از نضج تنقیه دماغ بحب افیتمون ومطبوخ آن و
مطبوخ هلیله کنند ونخود آب با مغز بادام واسفاناج خورند وپالوده از نشاسته سپوس
ونبات وروغن بادام نیز مفید بود واز اغذیهٔ غلیظ واطعمه سوداوی واشیاء حریفه
ومالحه وحامضه احتراز کنند واستعمال تعب وریاضت نباید کرد واز معالجهٔ این مرض
ملول نباید شد ومکرر تنقیه باید کرد واگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامات آن زکوت
سخن وسیلان لعاب وتلاوت وکسل وسکون وقلت اضطراب بود علاج آن هر روز
جلابی از بالنکو ونیلوفر ورازیانه وتخم کشوث وکلقند تناول کنند وغذا نخود آب یا زیره
باج یا شیره خشکاشه خورند وبعد از نضج تنقیه باین مطبوخ کنند سنا هفت درم بالنکو
ونیلوفر از هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند ومعجون نجاح پنج مثقال یا هفت
مثقال دران حل کنند وبخورند واین حب نیز مفید افتد افیتمون چهار درم بسفایج
وایارهٔ فیقرا از هر یک دو درم غاریقون یک درم نمک هندی نیم درم اسطوخودوس
یک درم ونیم بکوبند وبآب رازیانه بسرشند وحب سازند وسه درم شربتی باشد
واین مفرح نیز نافع بود صفت آن بالنکو وترنج وقرنفل ومصطکی وقرفه ودارچینی و
جوزبوا وقاقله ونارمشک وبهمن سفید وسرخ وزرنباد ودرونج عقربی وتخم بادریج





وتخم وبخشک از هر یک دو درم مشک خالص دانگی مجموع را سحق کنند وهلیلهٔ کابلی
حبل عدد به سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید پس صاف کنند وبا رطلی عسل بقوام آرند
واز آتش فرو گیرند وادویه دران ریزند وبهم زنند واحیانا مثقالی تناول کنند واگر
از احتراق صفرا بود علامت آن هذیان واضطراب وغضب وستم وصیاح وصفرت لون بود
علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله یا افیتمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند وتدهین
بروغن بنفشه کنند وشیر زنان بر سر دوشند وبنشاط وسماع الحان ونغمات وحضور یاران
انیس مشغول کنند واستحمام معتدل مفید بود وبخطمی وبنفشه وبرگ بید سر واندام بشویند
وپوست خشخاش وبنفشه ونیلوفر وتخم کاهو وخطمی بجوشانند وسر بر بخار آن فرو دارند وبر
سر نیز ریزند واگر از احتراق سودا بود ومکث آن بیشتر بود ومعالجهٔ آن مشکل تر علامت
آن کثرت فکر وغم وبیخوابی وگریه وفزع وتخیلات فاسده ودوستی خلوت بود علاج
هر روز جلابی از کاوزبان ونیلوفر وبنفشه از هر یک سه درم وبالنکو دو درم وکلقند
ده مثقال تناول کنند وغذا نخود آب وبنوماش با اسفاناج ومغز بادام خورند وبعد از
نضج تنقیه بمطبوخ افیتمون وایارهٔ جالینوس وایارهٔ لوغاذیا ومعجون نجاح کنند وماء
الجبن درین قسم مفید بود صفت آن شیر بز رطلی بجوشانند ودر حالت جوشانیدن
فرو گیرند ویک وقیه سکنجبین افیتمونی برو ریزند وبرهم زنند پس صاف کنند از بیرون تشرب
نمایند واحیانا این مفرح خورند صفت آن ورق گل وسعد وقرنفل از هر یک درم قرفه وقرنجشک
وپوست ترنج از هر یک سه درم مشک دانگی همه را کوفته وبیخته بشراب سیب بسرشند ویکمثقال

در شراب کاوزبان حل کرده تناول کنند و دواء المسک حلو نیز مفید بود و امّا آنچه بشرکت
مراق بود بواسطهٔ ورم آن باشد یا سدّهٔ آن از خلطی سوداوی بدان سبب بخارات متصاعد
کردد و افکار متغیر کردد علامت آن انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر و کثرت ریق و حت
وجع و احساس بخارات کنند که متصاعد شود علاج هر روز جلابی از بالنکو و کاوزبان بجوشانند
و رازیانه و کلقند تناول کنند و غذا زیره باج و بعد از نضج سنا پنج درم و شکر ده درم
و معجون خیار جنبر پنج مثقال دران حل کنند و بیاشامند و حقنهاء لینه استعمال کنند
و اکر با این نوع حرارتی باشد جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و بدیاه تربک و ترنجبین و نبات
خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعق کنند و غذا جو و بنو ماش خورند با مغز بادام و اسهال
نکنند و ترطیب دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه مفید بود
و استحمام و آب کرم بر مراق ریختن مناسب بود و از جمله انواع مالیخولیا **مانیا** بود و آن
جنون سبعی بود علامت آن غضب و قصد و ایذا باشد و از انجمله **داء الکلب** و ان بیشتر
از احراق دم حادث شود علامت آن ضحک و لعب و عبث و قصد و اذیت مردم
باشد همچون طبیعت کلاب و از انجمله **قطرب** و علامت ان تحرک بسیار و بی آرامی
و از مردم کریختن و شدت عبوس بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قرحه چند بود
علاج همچون علاج مالیخولیاست **عشق** را نیز از مالیخولیا شمرده اند و آن وسوسه
باشد که مردم را بر فکر صورتی خوب دارد علامت آن صفرت لون و غفلت و حیرت
و سکون و کثرت فکر و بیخوابی و سرعت نبض و صغرت و صلابت آن بود و دائما

نفس



نفس سرد کشد علاج او آن است که بکارهاء بزرک و سفر و صید اشتغال نمایند و ترطیب دماغ
با دهان و نطولات کنند و تقویت قلب بشراب حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی
و غذا بزره باج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اکر وصال ممکن باشد بهترین
علاج آن باشد و الا بنصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال آن سعی کنند تا از آن
باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب مفید بود **نسیان** فراموشی بود و آن فساد
فکر یا ذکر یا مخیله باشد و سبب آن استیلاء بلغم باشد بر اجزاء دماغ علامت آن
کثرت خواب و تری منخرین و چشم و کرانی سر و کدورت حواس بود علاج آن هر روز
جلابی از بالنکو و بیخ مهک از هر یک سه درم رازیانه دو درم کلنکبین ده درم تناول
کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ حنکدانه خورند و کبک و تیهو و دراج و توابل دران کنند
و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و فودنه و خردل در ماء العسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط و مرزنجوش بر سر مالند و جندبیدستر
و فودنه و مشک بویند و مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن فرو دارند و احیانا مادة
الحلوق و مع و زنجبیل پرورده و سرکه عنصل و سکنجبین آن تناول کنند و مصطکی و کندر
بخایند و تنقل بجوز هندی کنند و از آب سرد و بقول احتراز کنند و اکر بجاء آب ماء
العسل یا شراب ریحانی آشامند مفید بود و بحث و درس و مجادله و استماع آوازها
بلند مفید بود دوائی مفید فلفل و دارچینی و دار فلفل و زنجبیل از هر یکی ده درم سنا
پنج درم جوز بوا سه درم زعفران و عود از هر یک دو درم مشک دانکی همه را کوفته و بیخته

باعسل سرشند وهر دو زیکمثقال تناول کنند آخر کند و وج و سعد از هر یکی ده درم فلفل
و زنجبیل از هر یکی پنج درم سه را کوفته با دوچندان عسل سرشند ونسیان بسبب سودا
نیز واقع شود وعلامات آن سهر وخشکی منخرین وکدورت لون وبطی تکلم بود علاج آن
جلاب از نیلوفر وگاوزبان وبالنکو ونبات تناول کنند وتنقیه دماغ بحب افتیمون و
مطبوخ آن کنند وغذا نخوماش ومغز بادام ونخود خورند واستحمام وتدهین بروغن بنفشه
ونرگس مفید بود ونسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج حادث شود علامات آن خشکی
منخرین ودهن وگرمی ملمس وتخیل آتش وشعله وچیزهاء رنگین بود علاج آن شراب بنفشه
ونیلوفر باعرق بید وگلاب وآب سرد بیاشامند وغذا نخوماش با مغز بادام واسفاناج
یا خرفه یا شیره سبوس ونبات وروغن بنفشه وترطیب دماغ بروغنها ونطولهای بارده
مفید بود **فالج** استرخاء بود که در شقی از بدن حادث شود وسبب آن خلطی بلغمی بود که
مسالک روح نفسانی را منسد کرده علامات آن بطلان حس وحرکت بود ونبض بطی و
متفاوت وقاروره سفید باشد واگر لون عضو مفلوج متغیر نشود ولاغر و پژمرده
نگردد امید بهره توان داشت وعلاج او آنست که چهار روز تا تواند تقلیل طعام کنند
واز ادویه قویه هیچ ندهند وبانک آب گوشت با ریزه ودارچینی بسازند وبجاء
ماء العسل خورند وبعد از چهار روز جلاب از رازیانه وبالنکو وانیسون وبیخ بهک وگلنگبین
خورند ونخواب با شیره خشکدانه وفلفل ودارچینی باشد وبعد از نضج تام این حب دهند
برند صبر سقوطری یکمثقال بوزیدان وماهی زهره وتربد خراشیده وکوفته بروغن بادام چرب

کده

کرده از هر یکی درمی غاریقون وانیسون وتخم حنظل از هر یکی نیم درم نمک هندی
داقلی ونیم کوفته وپخته باآب رازیانه بسرشند وحب سازند وبعد از نضج دو روز این
حقنه استعمال کنند برگ و ورق بید وانجیر وسلق وشبت ونانخواه ومرزنجوش وخشک
واکلیل الملک وحلبه وحرمل از هر یکی هفت درم یا ده درم بجوشانند وصاف کنند وشکر
سرخ وعسل وآبکامه از هر یکی ده درم دران حل کرده باروغن زیت پانزده درم استعمال
کنند واگر مزاج قوی بود حقنه که در سکته ذکر رفت مناسب باشد وتریاق کبیر ومثرودیطوس
وجوارش بلادری از هر کدام که باشد مثقالی تناول کنند با شراب بالنکو وفلفل ودار چینی
وبیخ اذخر وعاقرقرحا بخایند وچون آثار برء ظاهر شود روغن قسط ونادرین
وشونیز وسداب ونفط سفید وامثال آن در اعضاء علیل بمالند ومشک وکندش
وفلفل ونوشادر کوفته در بینی دمند وسوسن ونرگس ویاسمین ببویند وباین ماء الاصول
مداومت نمایند صفت آن بیخ رازیانه وبیخ کرفس واذخر از هر یکی هفت درم تخم رازیانه
وکرفس وانیسون از هر یکی سه درم نانخواه ورزاوند وشونیز از هر یکی دو درم در ده من
آب بجوشانند تا یک من آید وبا یک من عسل بقوام آرند **تشنج** آنست که عصب با
مبداء خویش جمع شود وعضو نیز تابع او شود وبواسطه آن از حرکت انبساطی باز ماند وسبب
آن رطوبتی بود که عصب وعضل را ممتلی کند ودر طول آن نقصان ودر عرض آن زیادتی
واقع شود وآنرا تشنج رطب وامتلائی نیز گویند واین بغته واقع شود وعلامات آن علامات
امتلاء وغلبه بلغم بود وعلاج آن همچون علاج فالج باشد واگر بسبب یبوستی باشد که

اعصاب را عارض شود آنرا تشنج یابس کویند واین نوع مشکل تر بود و سبب آن یبوست
استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاره وامراض کثیرة التحلیل بود
واین نوع بتدریج حادث شود وعلامت آن باریک ولاغر شدن عضو وتقدم اسباب
مجففه علاج آن ترطیب بدن کند با غذیه چرب از کوشت بره و بزغاله ومرغ وماهی تازه
وحسو وخزیره وشیر میش وامثال آن واز اشربه شراب بنفشه وخشخاش وانار عذب
وآب خیار کدو با نبات وشراب رقیق جدید یا ممزوج مفید بود وبنلوفر وبنفشه
وخطمی وخشخاش وبرک چغندر وکاهو وکدو بجوشانند ودران نشینند وبر عضو می ریزند
وبعد از ان موم روغن از روغن بابونه وکتیرا در بدن مالند وروغن بنفشه وشیر زنان استنشاق
کند واکر تشنج بسبب کزیده عقرب حادث شود تریاق اربعه در شراب بنات حل دم بنفشه
کند و بیاشامند واکر بسبب قرحه عصب یا شد علاج آن خواهد آمد وبسبب کرم نیز
حادث شود علاج آن قتل واخراج کرم بود **کزاز و تمدد** اما کزاز تشنج بود که عضلات
مقدم را حادث شود وتمدد تشنج عصب بود از جهة مبداء واز جهة خلاف چنانچه عضو
بهیچ طرف حرکت نکند وعلاج هر دو همچو علاج تشنج باشد **لقوه** مرضی بود که در
عضلات روی چشم واقع شود وشق از روی بجهة غیر طبیعی منجذب شود واز هیات
خود بکردد وسبب آن تشنج بود یا استرخا آنچه از تشنج بود علامت آن تمدد پوست
پیشانی وقلت بزاق بود واز جانب صحیح چشم بر هم نتواند نهاد علاج آن همچو علاج
تشنج بود وآنچه از استرخا بود علامت آن استرخا وضعف وحرکت دهن وکدورت حواس





حضوص حس ذوق بود وچون زبان فرود آمده باشد وخنک نیز مسترخی شده وتدبیر
ملقو آنست که تا هفت روز یا چهار روز معالجه نکنند وآب نخورند وتا تواند چیزی نخورند
چنانچه در فالج کفته وبعد از ان جلابی از رازیانه وانیسون وبا النکو وکلقند تناول کند
وغذا نخود آب با فلفل و دارچینی خورند وکوشت آب وشتر بچه وکبک وتیهو مفید بود
وتنقیه بحب صبر وحقنها حاره وپوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند وبدان غرغره کنند
ودر خانه تاریک نشینند ومرزنجوش وسعتر وجندبیدستر بجوشانند وروی بر بخار او
فرود آرند وکندر ومصطکی وحلتیث بخایند و وج وفلفل وجوزبوا وقرنفل وعاقرقرحا
در دهن کیرند **رعشه** علتیست که در اعضا الم ظاهر شود بسبب عجز قوت محرکه
از تحریک عضل با ثبات آن بر سبیل اتصال بی حرکات ارادی با ثبات ارادی بحرکات
غیر ارادی مختلط شود وسبب آن سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب
کردد ومشایخ را ومرمن الخمر را بسیار واقع شود واز شرب آب سرد وافراط آن واعراض
نفسانی نیز حادث شود وآنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامات آن علامات غلبه
بلغم بود علاج هر روز جلابی از انیسون ورازیانه وکلنکبین تناول کنند وغذا نخود آب
با فلفل ونخوان بکوشت اسب کبک ودراج خورند وتنقیه بحب ایاره کنند وبعد از تنقیه
روغن قسط وزنبق ونرکس وشبت بمالند وبجام کرم رفتن وبآفتاب نشستن نیز نیکو بود و
نارجیل ومغز خرکوش نافع بود وآنچه از سوء المزاج ساذج بود بسبب ملاقات سردی
داخلی یا خارجی بود علاج آن حلتیث با ماء العسل یا کلنکبین تناول کنند وادهان

حاره استعمال کند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ
بروغن کل و مورد و ربوب فواکه مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت
بود ازالهٔ آن سبب باید کردن بهر چیکه باشد و اگر بسبب گزیدن حشرات حادث
شود شراب بالنکو با تریاق تناول کند و در ازالهٔ سبب کوشند و گاه باشد که رعشه
بسبب یبوست بدن بود و استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و این قسم مشکل تر بود و علاج
آن ترطیب بدن بود و تناول کردن شراب خشخاش و بنفشه و غذا بنوماش با مغز بادام
و اسفاناج و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام و نبات و تدهین بروغن
بنفشه و بادام **اختلاج** جستن اندام باسر و جستن ابرو و چشم و لب و روی مقدمه
لقوه باشد و سبب آن رطوبتی لزج باشد که حرارت غریزی آنرا تحلیل بار یح و بخار کند
و بسبب غلظ زود از مسام بیرون نتواند شد و قوت دافعه خواهد که آنرا دفع کند
پس میان ایشان مداومتی واقع شود و موجب اختلاج گردد علاج آن تریاق اربعه
با شراب بالنکو تناول کند و آن عضو را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج باشد
تنقیه بحبها و ایارجها که مسهل بلغم باشد بکنند **خدر** آنست که اعضا سست شود و بخواب
رود که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع
شود بواسطهٔ خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی گردد چنانکه علامات غلبهٔ خون ظاهر باشد
فصد کند و تقلیل غذا و اگر علامات غلبهٔ بلغم باشد تنقیه کند و معالجات فالج استعمال
کند و اگر بواسطه یبوست بود علامت آن تشنج بود و علاجش همان باشد و اگر بسبب

صفط

صفط وری باشد یا سخت بستن عضوی یا بران نشستن علاج آن منع ضاغط و تقویت نشستن
عضو باشد **زکام و نزله** عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید
زکام بود و اگر بحلق و سینه فرود آید نزله گویند و سبب آن اگر سوء المزاج حار بود که عارض
دماغ گردد بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره حریفه علامت آن حرقت و حمرت
چشم و خاریدن بینی بود علاج آن در ابتداء فصد کند اگر سن و مزاج مقتضی آن باشد و شراب
بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کند و غذا بنوماش یا مغز بادام خورند و اسفاناج و از
گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز کند و اگر علامات امتلا باشد بقرص بنفشه یا بمطبوخ
فواکه تلیین کند یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا خیارچنبر هر یک ده درم و بعد از
تنقیه استحمام کند و روغن بنفشه استنشاق کند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود بسبوس
و سرکه یا صندل و گشنیز تبخیر کند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب داخلی یا خارجی
عارض شود علامات آن تری منخرین بود و کلال حواس و ثقل و کسل و هوای گرم استراحت
کنند علاج سر بدستاری پشمین و غیره گرم دارند و جلابی از بیخ مهک و پرسیاوشان و نبات
تناول کنند و غذا نخودآب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس باشد سنا یکدرم
و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و بیخ مهک از هر یک سه درم و شکر سرخ و خیارچنبر از هر یک
ده درم بکار دارند و شبت و بابونه و بیخ مهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و سر
بیخار آن فرود آرند و اگر در حمام نیز در سر ریزند مفید بود و اگر آنچه از منخرین آید رقیق بود
شونیز و انیسون بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و نیز بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات

متمادی باشد بکند روسند روس و کاغذ تبخیر کنند و در زکام خواب نکنند و بر پشت
باز نخسپند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس دغدغه در حلق کنند به تنحنح آنرا دفع کنند و سکنگی
گرم کنند و آب و سرکه بر رو ریزند و بینی برو فرود آرند اما در نزله از حموضات و چیزهای
شور و تیز اجتناب نمایند و جلابی از شراب بنفشه یا بنفشه مربی یا ترنجبین خورند و
باقلی با روغن بادام و حریره و شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام و تخم ریحان و اگر با آن
سعال بود علاج آن کند چنانچه گفته شود در باب امراض صدر ان شاء الله تعالی باب
دوم در امراض چشم بر حافظ صحت عین واجبست که از جماع و سکر متواتر و
تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید و گوشتها و طعامهای شور و ریچارها و آبکامها احتراز
کنند و چشم را از هوای گرم و سرد و دود و غبار نگه دارند و از ادمان کتابت و گریه و بیخوابی
مجتنب باشند و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه
و کدو کنند و روشنائی و کحل الجواهر در چشم کشند ضعف بصر اگر بواسطهٔ غلبهٔ خون
باشد علامات آن ظاهر باشد فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند یا بنفشه
و نیلوفر و عناب با ترنجبین جلاب سازند و غذا نخود ماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند و تنقیه
بقرص بنفشه کنند و توتیای غوره و کدو بکشند و اگر از مادهٔ بارد و رطب بود علامات آن دمع
و رمص بود بی حمرت و وجع و در عقب خواب و اکل زاید بود علاج آن هر روز جلابی از
رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه بایارهٔ فیقرا یا قرص بنفشه یا زبد
سقمونیا بریان کرده کنند و غرغره بماء العسل و رازیانه کنند و روشنائی کبیر و باسلیقون

دیچ

در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه حادث شود و اگر آن از ماده دم باشد علامت
آن وجع محرق و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت عقد و دمعه و رمص و ثقل باشد
علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب عناب و نیلوفر
تناول کنند و اگر صفراوی بود علامت آن شدت وجع و خاریدن بی دمعه و رمص باشد
علاج آن آب انارین یا تمر هندی با نبات تناول کنند یا بنفشه و اجاص و عناب و نبات
بجلاب سازند و تنقیه بمطبوخ هلیلهٔ زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیر زنان و سفیدهٔ
تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و روباه ترنگ و گلاب و لعاب بزرقطونا و مامیثا
بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری و افیونی در چشم کشند و اگر بلغمی باشد
علامت علامت آن انتفاخ چشم بود و کثرت رمص و دمعه و التصاق جفن و ثقل الا حمرت
نباشد علاج تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارها و حقنهای گرم و اگر سوداوی بود علامت
آن صداع و یبوست چشم بود و جفن بر هم نرسد و علاج آن شربت بنفشه و نیلوفر و
خشخاش تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام خورند و ضمادات و نطولات مطبخه
استعمال کنند وردینج رمدی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم یکلخت و سواد کرفت
و بیشتر صبیان را عارض شود و علاج آن همچون علاج رمد باشد و حجامت نقره و ارسال
علق مفید باشد و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع احتراز کنند طرفه نقطه
خون باشد که در طبقهٔ ملتحمه حادث شود بسبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحهٔ شدید
علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت

ص آن فلفل و دارفلفل از هر یکی درمی زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چهار درم
کافور دانگی بکوبند و بسایند و استعمال کنند و اگر علامات امتلا باشد توتیای غوره بکشند
و کاسنی تر بکوبند و با روغن گل ضماد کنند نزول آب عبارت از رطوبتی بود که در ثقبهٔ عنبیه
ریزد و مانع ابصار شود یا در عقب صداع مزمن حادث شود علامات آن در ابتدا
تخیل مثل پشه و موی و دود و شعاعات مختلفه کنند علاج هر روز از رازیانه و بالنگو و بیخ
مهک و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب خورند و بعد از نضج تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و
حب قوقایا کنند و از اطعمهٔ بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشند و شیاف
مرارات و باسلیقون در ابتداء کشند و این شیاف نیز مفید بود ص آن تخم حنظل یک
مثقال فرفیون نیم درم نوشادر پنج درم سکبینج یکدرم و نیم زهرهٔ بز ده درم همه را بهم
بسایند و خشک کنند و بعد از آن بآب رازیانه یا بآب سداب شیاف سازند و خشک کنند
و بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند و آب چون محکم شود و منع ابصار کند
آنرا بغیر قدح علاجی نباشد جهر آن باشد که بروز نبینند و سبب آن قلت روح
باصره یا رقت آن باشد علاج آن ترطیب و تقویت دماغ کنند باغذیهٔ رطبه و تغلیظ
خون باغذیهٔ لزجه مثل هریسه و پاچه و از میوها انجیر و انگور مناسب بود و برود حرم در
چشم کشند عشا آن بود که بشب نبینند و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع
شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطهٔ حرارت و ضوء آفتاب آن بخارات
لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و کلقند

تناول

تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ جوان و کبک خورند و فلفل و زنجبیل و دارچینی در آن
کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و عطسه آرند ببوییدن کندش و جندبیدستر
و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه و خسک بجوشانند و سر بخار آن فرود آرند و این
شیاف در چشم کشند ص آن مشک و زعفران و زهرهٔ کلنگ و زهرهٔ شبوط متساوی
بکوبند و بآب رازیانه شیاف سازند و بآب بسایند و در چشم چکانند بیاض
سفیدیست که در طبقهٔ قرنیه حادث شود و اکثر بعد از قرحه و رمد و آبله بود علاج تنقیهٔ
دماغ بحب ایاره و حب بنفشه و ایارهٔ جالینوس کنند و زبان در آن سفیدی مالیدن
در حمام و بعد از مفید بود و ذروری نافع زبد البحر و انزروت و نبات از هر یکی چهار درم
بوره یکدرم سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند ص آن
سکبینج و اشق و انزروت از هر یکی چهار درم زبد البحر و بوره و نان تازه از هر یک
هشت [illegible] درم زنجار و نمک اندرانی از هر یکی درمی همه را کوفته و سحق کرده بآب
رازیانه یا بآب سداب شیاف سازند و در وقت حاجت و ج بجوشانند و شیاف در آن
حل کنند و در چشم چکانند و صبیان را بعد از رمد بواسطهٔ التصاق جفن و ریختن
مواد بچشم حادث شود و آنرا بدین شیاف علاج کنند ص آن کندر و انزروت و
مر و صبر و دم الاخوین و کحل اقلیمیای فضه متساوی بکوبند و بآب رازیانه شیاف سازند
سلاق آن است که جفن غلیظ و سرخ شود بواسطهٔ مادهٔ غلیظهٔ اکاله که بدان ریزد و باشد
که مژه ریخته شود و بیشتر بعد از رمد حادث شود علاج آن اولا تنقیهٔ دماغ کنند از خلطی که

مطبوخ فواکه ونقوع آن کنند وقطرۀ خون بال کبوتر یا بط تنها یا باکل ارمنی وشیر دختران
درچشم چکانند وروغن کل وسفیدۀ بیضه نیز شاید ودر ابتداء مامیثا وکل ارمنی وفوفل
برحوالی چشم ضماد سازند ودر انتها اکلیل الملک وبیخ مهک ودم الاخوین وزعفران وزردۀ بیضه
با روغن کل ضماد سازند واکر طرفه بسبب مده حادث شود از کوشت وشیرینی احتراز
کنند وشراب بنفشه وعناب خورند وتنقیه بقرص بنفشه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله کنند
وشیاف ابار کشند **صر** اسفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته وکثیرا
از هریک دو درم افیون نیم درم سحق کنند وشیاف سازند ودر وقت حاجت بآب
بسایند ودرچشم کشند **ظفره** زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود ومنتشر کردد تا بیاض
چشم رسد علاج آن در ابتداء فصد قیفال باشد وتنقیه بحب ایاره وایارۀ جالینوس واز
لبنیات ودسومات ومولدات بلغم احتراز کنند وشیاف باسلیقون وقیصر وروشنائی
درچشم کشند واکر ظفره غلیظ بود بهترین علاجی کشط باشد **سبل** پردۀ باشد که از
اطراف چشم ظاهر شود وبتدریج زائد شود وسبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ
علامت آن حکه وسیلان رطوبت وضعف بصر وظهور عروق بسیار بود درچشم واز دود
چراغ متاذی باشد علاج فصد عرق پیشانی وعرق ماق کنند واحتراز از غبار ودود
وجماع وطول سجود کنند وهر روز جلابی از بنفشه ونیلوفر وعناب وترنجبین ونبات
تناول کنند وغذا نخود ماش با مغز بادام خورند وبعد از نضج این مطبوخ بیاشامند سنا
وکل بنفشه از هریکی پنج درم نیلوفر چهار درم هلیلۀ سیاه وزرد وکابلی از هریکی هفت درم

زبد

تربد خراشیده وبروغن بادام چرب کرده دو درم خیارچنبر وترنجبین از هریک ده درم
سقمونیاء بریان کرده نیم دانک بعد از آنکه فرو کیرند بر سر مطبوخ ریزند وشیاف احمر
وشیاف روشنائی وقلقندور وباسلیقون ودینارجون درچشم کشند **ص آن** شیاف
قلقندور وسنجج بجدنم زنجار دو درم نوشادر وبوره وزرنیخ مصعد از هریک سه درم
سحق کنند وشیاف سازند ووقت حاجت بآب رازیانه بسایند ودرچشم کشند
واکر با این معالجات به نشود وبمقراض لعط باید کرد **جرب عین** خشونتی باشد که در
بطن جفن حادث شود وبا آن خارشی بود علاج فصد قیفال کنند وشیاف احمر واخضر
وروشنائی کشند واکر با جرب رمد منضم شود وادویه حاره استعمال نکنند وتنقیه
بمطبوخ هلیله یا حب افیتمون کنند وجفن باز کردانند ومارو سحق کرده بران افشانند
ونهانی بکذارند بس بخواب روند واکر مزمن شود وجفن غلیظ شود هر بامداد وشب
جفن باز میکردانند وبشکر حک میکنند تا خون ازان بیاید وادویۀ حاره بران افشانند
وشیاف ابیض وشیاف آبار درچشم کشند **قروح عین** سبب آن مادۀ تیز بود وعلامت
آن وجع ناخن وضربان باشد علاج فصد وحجامت کنند وتنقیه بحب بنفشه وایاره
کنند وشراب بنفشه وعناب تناول کنند وغذا نخود ماش با مغز بادام خورند واکر حرارت
باشد کشکاب با شیرۀ خشخاش خورند وشیح سوخته وشادنج بشویند ودرود سازند
**حرقت** سوزش چشم بسبب انصباب اخلاط تیز یا ارتفاع بخارات بود علاج اوّل اکر
علامات امتلا ظاهر بود فصد کنند وتلیین طبیعت وبعد از تنقیه این کحل را بکشند

غالب شد واستحمام مفید بود وعدس وکلاب وآب توتک بجوشانند تا مهترا شود وضماد
سازند باسفیدهٔ بیضه وروغن کل بادام بزنند وبران نهند وآنچه مزمن باشد عرق پیشانی
وحجامت نقره باید کرد ونحاس سوخته نیم درم وزاج سه درم وزعفران وفلفل از هر یک
درمی بسایند وبشراب بسرشند وضماد سازند شرناق تحمی زائد بود که در جفن اعلی
حادث شود وآنرا ثقیل کرداند وبیشتر جیانرا ومرطوب مزاجرا حادث شود علاج او آنست
که شق کنند وبیرون آرند ونمک وبوره دران ریزند وبعدازان بادویهٔ ملصقه علاج کنند برده
رطوبتی بود که درباطن جفن متحجر شود آنرا بابزوت وصمغ البطم وسرکه طلا کنند واکر مفید
نباشد شق کنند وبیرون آرند شعر منقلب این مرض بسبب رطوبتی که در اشفار واجفان
متعفن شود حادث کردد علاج اولا تنقیه بدن ودماغ بحب ایاره وفوقایا کنند وموی راکه
باز کونه شده باشد برکنند وبشیر انجیر وخون ضفدع یا خون قوادسک موضع منت را
طلا کنند ونهرهٔ خارپشت وخون کبوتر باجندبیدستر نیز مفید بود یا موی را برکنند وسوزن
کرم کرده موضع موی را داغ کنند واکر یک موی یا دو موی بیش نباشد یا مویهای دکر
بدو جسبانند یا سوزنی باریک در جفن فرو برند وآن موی در سوراخ سوزن کشند
وبطرف ظاهر جفن بیرون آرند واکر موی بسیار بود علاجی بهتر از تشمیر نیست وآن
جنان باشد که بعضی از پوست جفن بچینند وبعدازان بهم دوزند تا پوست کشیده
شود وموی باز طرف خارج آید وبعدازان صدف سوخته ومصطکی وقطران وزاج بسایند
ودر جشم کشند وشیاف اخضر وروشنائی وباسلیقون مفید بود انتثار الشعر ریختن مژه





بسبب رطوبتی بود که در اهداب جمع شود وعلامت آن حمرت وصلابت جفن باشد علاج
تنقیه دماغ کنند وبعدازان تدهین سر بروغن بنفشه وکدو واغذیه مرطبه مثل نخواش واسفاناج
وکدو خورند واکر انتشار اشفار بعد از امراض حاره واستفراغ بسیار باید کرد وبجوارمی
اکتحال مناسب بود داروئی که منبت اشعار بود بیخ نی وشیح واسته خرما دود کنند از
هر یک دو درم سنبل وحب البلسان از هر یک درمی حجر لاجورد جهار درم سحق کنند وبمیل
در اشفار میکشند قمل اشفار جانوری بود که از رطوبت عفنه در اشفار حادث شود
علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایاره وفوقایا واجفانرا باب ونمک بشویند وروغن
آسته رندالود وتلخ دران بمالند وصبر ومویزج طلا کنند یا بوره وشب یمانی یا زیبق مقتول
باحنا ونمک واز امتلا وغذاء شب احتراز کنند واستحمام در حالت خلو معده مفید باشد
خیالات اشکال والوان مختلف بود که احساس کنند وشاید که آن بسبب قوت حس
بصری بود که غبار هوا وبخار احساس کنند وعلامت این سلامت وقوت ابصار بود و
تدبیر آن باغذیه غلیظه کنند وکاه بود که تخییل اسطوانه دود کنند که از پیش جشم برآید و سبب
آن خلطی سوداوی بود که در شریان حادث شود علاج آن تنقیه دماغ بود بحب ایاره
وبعدازان تناول اطریفل مفید بود واکر تخیل کنند در حالت عطسه یا مالیدن جشم که
جیزهاء سفید از زیر بالا بر می آید یا از بالا بزیر میرود دلالت بر امتلاء معده وحوالی
عین کند علاج تنقیه معده بقی کنند وتنقیه دماغ بحب ذهب وحب ایاره وبعدازان
اصلاح غذا وتناول اطریفل صغیر حول کژ شدن جشم اکر خلقی بود علاج پذیر نبود

واکر عارضی بود سبب آن تشنجی بود که در اغشیهٔ دماغ حادث شود وطبقهٔ صلب را جذب کند
وآن اکر بواسطهٔ یبوستی باشد که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض حاره وحرارت شدیده
حادث شود علامت آن تقدم استفراغ بود وعلامت تشنج یابس علاج آن شراب بنفشه و
خشخاش تناول کنند وغذا نخواش وشیرهٔ مغز بادام واسفاناج خورند وروغن بنفشه و
کدو وشیر زنان بر سر مالند وبنفشه وبرک بید وکدو وخشخاش بجوشانند وبر سر ریزند واکر
از امتلاء اغشیهٔ دماغ بود علامت آن علامات تشنج امتلائی بود علاج تنقیه کنند بحبها
وایارجها وروغن بابونه وشبت ونرکس در سر مالیدن واکر در طفولیت از بهیات شیر
دادن وخوابانیدن واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند واز ادویهٔ منجره
مجففه احتراز نمایند وپردهٔ در جشم او بندند که در برابر عین او سوراخی جنان کرده باشند
که اورا نظر راست باید کرد تا باز بحال خود رود باب سیوم در امراض کوش
حافظ صحت سمع را باید که از اغذیهٔ غلیظه ومبخرات وباد سرد وکرم واصوات عظیمه
مثل طبل وبوق ورعد اجتناب نمایند واحیانا روغن نسرین وزنبق در کوش جکانند
وبعد از زمانی نشف کنند وجرک از کوش پاک کنند تا جمع نکردد که متحجر شود وهر سال تنقیه
دماغ بحبوب وایارجات مناسب بود وجع اذن اکر از غلبهٔ خون باشد علامات
آن ظاهر بود فصد قیفال کنند وشراب بنفشه وعناب وترنجبین ونبات تناول کنند
وتنقیه دماغ بمطبوخ هلیله وفواکه کنند وآب توتک وشیر زنان وروغن کل وآب
کدو وآب خیار وآب غوره وخل خمر در کوش جکانند واطراف کوش بصندلین وکلاب وآب





کشنیز وکاهو وبید وبوستان افروز طلا کنند واکر علامات غلبهٔ صفرا ظاهر شود استعمال
مبردات مذکوره کنند واکر وجع بغایت باشد حبهٔ افیون در روغن کل بکدازند ودر کوش
جکانند واسهال صفرا کنند واکر علامات بلغم ظاهر شود تنقیه بحب ایاره وفوقایا کنند
وغرغره بسکنجبین عسلی وروغن قسط وسوسن ومرزنجوش وبادام تلخ در کوش جکانند
وآب ترب ومرزنجوش نیز شاید واکر قند ورازیانه وشراب بالنکو بخورند واکر علامات
سودا غالب باشد تنقیه بحب افتیمون واسطوخوقون کنند وروغن نرکس وبادام در
کوش جکانند وشیر زنان بر سر دوشند واکر این وجع از بثره یا ورمی باشد علامات آن
تب وثقل سر وپیشانی وقلق واضطراب وسیلان دمع بود علاج فصد قیفال کنند
ونیلوفر وعناب تناول کنند وغذا کشکاب باشیرهٔ تخم خشک دانهٔ خشخاش خورند و
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن ترنجبین وشیرخشت کنند وشیاف ابیض و
دختران بسایند ودر کوش جکانند وروباه تربک وصندل وآب کشنیز در حوالی کوش
بمالند ونیلوفر وبنفشه وخطمی وبابونه از هر یک پنج درم آرد جو وآرد باقلی از هر یک
ده درم همه را باهم بیامیزند وبآب روباه تربک وکشنیز وروغن بنفشه ضماد سازند
واکر بتحلیل نرود وعلامات جمع شدن مده وقیح ظاهر شود لعاب حلبه وبزرک
مرو ورشک وشیر دختران در کوش جکانند تا نضج یابد ومنفجر شود وبعد از آن فتیله
از کتان بعسل وانزروت بیالایند ودر کوش نهند تا مدّه پاک شود واکر بسبب طول بجوش
قرحه ومواد عفنه کرم متولد شود وعلامات آن احساس وخارش بود آب درمنه وبرز

وآب ورق شفتالو بابوره وسرکه باآب حنظل در کوش چکانند وبعد ازان فتیلهٔ ابریشم
بپیچند ودر کوش میکردانند وسعی کنند که عطسه آید واکر وجع کوش بسبب ریاح غلیظه
باشد اکر بشرکت معده بود علامت آن غثیان وسیلان لعاب وصداع بود علاج تنقیه
معده بقی کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه وادهان حاره در کوش چکانند
واکر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی وطنین وصداع بود علاج تنقیه دماغ کنند بحبها
وایارجها واکلیل الملک وورق غار وبرنجاسف ومرزنجوش بجوشانند وسر بخار آن بدارند
وثفل آن بکاسکند ضماد کنند واکر در کوش بسبب باد سرد باشد که بکوش رسد یا آب
سرد بر سر ریزند وروغن مرزنجوش وبابونه در کوش چکانند وسر را کرم دارند وکوش
را بخار شلغم پخته وخردل وبابونه وحشایش مذکوره فرو دارند **صمم** کرانی کوش
اکر مولودی یا در پیری بود ویا بسبب ضربه وسقطه بود که موجب هتک عصبهٔ مفروشه
شود علاج پذیر نباشد واکر غلبهٔ صفرا باشد چنانکه در حمیات حاره حادث می شود
علاج هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مربی یا ترنجبین جلاب سازند با عناب ده عدد
واجاص ده عدد وبنفشه سه درم وترنجبین ده درم وغذا تمر هندی یا آلوچه خورند
واکر تب باشد جواب واسهال الطبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا بنم دانک سقمونیا
بریان کرده وروغن در کوش چکانند یا آب انار با پوست افشرده بجوشانند وبچکانند
واکر بسبب غلبهٔ بلغم باشد علامت آن ثقل سر وبلادت حواس وکثرت خواب بود علاج
هر روز جلابی از انیسون وبیخ مهک وکلنکبین تناول کنند وغذا نخود آب با شیره حسکدانه

خورند

خورند وبعد از نضج تنقیه بحب ایاره وقوقایا کنند وروغن مغز بزدالوی تلخ وبادام تلخ
در کوش چکانند یا زهرهٔ کلنک وآب مرزنجوش وشحم حنظل با ابخره وخردل بکوبند وفتیله سازند
ودر کوش نهند واکر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن دوی وسنی
وعور عین باشد واین نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود علاج آن ترطیب
دماغ بود بروغن بنفشه وشیر زنان وتناول اغذیهٔ مرطبه مثل بنوماش وکدو وکوشت
بزغاله وروغن کدو وبنفشه در کوش چکانند واکر صمم بواسطهٔ اجتماع وسخ بود آنرا برابر
آفتاب بتوان دید علاج او آنست که باآلتی که براء این کارات پاک کنند وبعد از ان روغن
بادام وشیر زنان بچکانند یا شب روغن دران چکانند وبامدادان بحمام روند وکوش
بر تابهٔ کرم نهند تا بیرون آید **طنین ودوی** آواز کوش آنچه باریک وحاد بود طنین
کویند وآنچه غلیظ ونرم بود دوی وحدوث آن اکر بسبب ریحی غلیظ بود علامت
آن تمدد وعدم ثقل بود وکاهی ساکن شود وکاهی اشتداد کند واکر بسبب فضلات بود که
بکوش ریزد بواسطهٔ امتلاء دماغ علامت آن ثقل وتمدد ودوام طنین بود علاج جلابی
از دارزیانه وبیخ مهک وانیسون وکلقند تناول کنند وغذا نخود آب با زیره ودارچینی
وزعفران وبو کشت وروغن قسط وسوسن وخیری در کوش چکانند یا آب ترب با شونیز
وجندبیدستر بچکانند وبابونه وشبت واکلیل الملک ونرکس وورق غار وترب ومرزنجوش
وبرنجاسف بجوشانند وکوش بخار آن دارند وادهان حام مفید بود وآنکه از امتلاء
دماغ بود اول تنقیه بحب ایاره واسطمخیقون باید کرد وبعد ازان استعمال قطورات

وقرنفل بکوبند وباآب فودنه یا مورد بسرشند وفتیله سازند ودر بینی نهند **قروح
انف** اکر ریش نزبود فصد قیفال کنند وتنقیه بحب بنفشه ومطبوخ فواکه واستعمال
مرهم اسفیداج کنند واکر یابس بود شراب بنفشه وبنفشه مربی تناول کنند وفتیله را بموم
وروغن از روغن بنفشه وموم ومغز ساق کاو ولعاب به دانه ملوث کنند ودر بینی
نهند واز کوشت وشیرینی ومبخرات احتراز کنند واکر قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند
وحربق سپید وفلفل بکوبند ودر بینی دمند **بواسیر انف** کوشت زایده بود که در بینی
بروید ومنفذ را تنک کرداند علاج فصد وحجامت وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
وهلیله واستعمال مرهم زنجار یا پوست انار ترش بسایند وباآب بسرشند وفتیله
سازند ودر بینی نهند یا زاج دو درم وزنجار نیم درم سحق کنند وفتیله بدان ملوث
کنند ودر بینی نهند واکر بدینها زائل نشود بحدید قطع کنند **جفاف انف** خشکی بینی که در
حمیات حادث شود بسبب یبوست بود که بر دماغ غالب شود یا خلطی لزج که
بواسطه حرارت خشک شود واین را بدان بدانند که احیانا واقع شود علاج ترطیب
دماغ کنند بروغن بنفشه وکدو واز مجففات ومبخرات احتراز کنند **رعاف**
اکر خون از بینی رفتن بسبب بحران بود در روز باحوری قطع نباید کرد مکر که از افراط
ضعف غالب شود واکر بسبب حدة خون آید علامت او آنست که اندک اندک وتک
بود علاج شراب بنفشه وعناب تناول کنند وآب برف بر سر ریزند واستنشاق
باآب کشنیز کنند وکل ارمنی وسرکه بر سر طلا کنند وعصارهٔ بادروج وکشنیز با

انفا

اندکی کافور در بینی کشند وآب سرکین خر نیز مفید بود وفتیله بمداد کنند وکهربا وکاغذ
وصدف وبد وشاخ کاو کوهی وپوست بیضه مجموع کوفته بعد از آنکه سوخته باشند نیز مفید
بود علاج فصد قیفال کنند ومحجمه بر دوش ومراق نهند وفتیله بغبار آسیا وخون سیاوشان
وشب یمانی ملوث کنند ودر بینی نهند وکل ارمنی وعدس وورق کل وصندل
وکلنار واوراق انکور وبید وخشخاش وزاج محرق مجموع یا بعضی را بسایند وبسرکه بر پیشانی
طلا کنند ونسج عنکبوت وقلقطار محرق بخل خمر فتیله سازند ودر بینی نهند وبا موی بندند
وانثیین را میکشند فتیله افیون دانکی غبار آسیا وکلنار وعفص از هر یک نیم درم بکوبند
وباآب سرکین خر بسرشند وبنسج عنکبوت بیامیزند ودر بینی نهند واکر از طرف راست
آید محجمه بر کبد واکر از چپ آید بر طحال وصندل وکلاب وآب کاسنی بر کبد طلا کنند
**باب پنجم در امراض دهان ولب وزبان** از انجمله قلاع است وآن بثراتی
بود که در دهن پیدا شود ومنتشر کردد واکر دموی باشد علامت آن حمرت وحرارت
وبرامدن آن بود علاج فصد قیفال یا چهار رک کنند وآب انادین یا ترنجبین ونبات تناول
کنند وغذا بنوماش ومغز بادام یا آلو کیلی یا تمر هندی خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه ونقوع آن کنند ودهن را هر روز بسرکه وکلاب بشویند وکشنیز وسماق وکلنار وکل
سرخ وعدس وفوفل وطباشیر متساوی بکوبند ودر دهن افشانند یا کلنار وسماق وکل
سرخ ونشاسته وتخم تورک وتخم کاهو وصندل وطباشیر وفوفل از هر یکی ده درم کافور نیم دانک
همه را سحق کنند وذرور سازند وبعد ازان زمانی بسرکه وکلاب مضمضه کنند واکر قلاع از بلغم

وبخورات واکر بسبب یبوست وخلو بدن باشد علامت آن است که در کرسنکی زاید
شود ودر سیری ساکن کردد وعلاج او ترطیب دماغ بود بادمان حمام وتناول اغذیه
مرطبه ومالیدن شیر زنان وروغن بنفشه برسر واکر بسبب ضعف بود چنانچه نادرا
واقع می شود وتقویت کنند بشراب حماض ولیمو وسیب واکر بسبب ... واب کوشت
مطیب واستعمال شمومات معتدله شیافی که دوی وثقل کوش را زایل کرداند تخم
حنظل یکسم بوره نان نیم درهم جند بدستر وزراوند ومدحرج هریک درمی ونیم عصاره
افسنتین وقسطر وفرفیون از هریک دانکی همه را کوفته وبخته بزهره کاو بسرشند وشیاف
سازند وبوقت احتیاج مقدار عدسی با روغن بادام تلخ بسایند ودر کوش چکانند
قروح اذن اکر نو باشد شیاف مامیثا با سرکه یا آب عوره وعسل در کوش چکانند
یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال کنند وآنچه مزمن باشد قطران بچکانند
دخول هوام وآب اکر جنبنده در کوش رود وعلامت ان احساس حرکت بود علاج آب
ورق شفتالو صبر یا آب کرم حل کرده یا آب پودنه وکبر وافسنتین وشیح وقنبیل وقسط
در کوش تا بمیرد وسعی کنند که بیرون آرند بعطسه آوردن یا بالت مخصوص واکر آب در
کوش رود علامت او آنست که بعد از حمام وشناوری کردن حادث شود وبا آن وجعی
باشد پس اکر تحریک سر وبرجستن بیرون نیاید چوب ثبت بار ازیانه یا چوبی که از ان
حصیر کنند در کوش باید کرد وطرفی که بیرون باشد پنبه بپیچند وبروغن چرب کنند
وبرافروزند تا بیرون آید یا فتیله ابریشم یا پنبه بر سر چوب کنند وکرم کرده در کوش نهند





کرداند تا آب برچیند واکر آب کرم در کوش رفته باشد روغن کل با سرکه کم کرده در
کوش چکانند انفجار دم اکر خون بطریق بحران از کوش روان شود حبس نباید کرد مکر
وقتی که ضعف آرد واکر بسبب انفتاح عرقی بود یا از صدمه یا ضربه مازو واندکی
کافور در سرکه بجوشانند ودر کوش چکانند با آب لسان الحمل یا مامیثا یا اقاقیا یا آب
انار مزجوشانیده یا آب کند نا در سرکه واندکی کافور حکه اذن اکر کوش خارد آب
افسنتین با روغن کل یا افسنتین در سرکه بجوشانند ودر کوش چکانند باب
چهارم در امراض بینی خشم بطلان یا نقصان قوت شم باشد سبب آن خلطی
باشد که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج هر بامدادی جلابی از انیسون وبیخ
مهک وکلقند تناول کنند وغذا نخود آب با شیره خشکدانه وبعد از نضج تنقیه بحب
ایارج وحب قوقایا کنند وبعد از تنقیه استعمال عطوسات کنند بمثل کندش وفلفل
وشونیز ومشک واکر سرکه بجوشانند ودر شیشه کنند وبینی بدو فرود آرند نافع بود
واکر شونیز سحق کنند وبا زیت بیامیزند ودر بینی کشند بعد از ان که دهن را بر آب
کرده باشند مفید باشد واکر از اینها وجعی وحرقتی حادث شود روغن بنفشه
استنشاق کنند وشونیز کوفته با آب مرزنجوش وپودنه خشم را نافع بود نتن انف بسبب
عفونت اخلاط بود که در مصفات جمع شده باشد علاج او لا تنقیه بدن کنند بمطبوخ
فواکه وسکنجبین وخردل وغرغره کنند کندر وپودنه وبادروج بکوبند ودر بینی دمند
وپودنه وبول شتر نیز مفید بود وشراب ریحان استنشاق کنند وسعد وسنبل وصبر

مالح حادث شود علامت آن سپیدی زبان بود و قلت عطش و وجع علاج کلقند و
رازیانه و بیخ مهک جلاب سازند و تنقیه بحب صبر و ایاره و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا
و مامیران و تخم ترب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند یا ورق زیتون و برنجاسف
و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و مضمضه کنند و اگر از مادهٔ سودا بود علامت آن سواد
لسان و لذع و جفاف آن و عدم لعاب بود علاج تنقیه بحب افیتمون و مطبوخ آن کنند و مغز
ساق گاو و پیه بط و روغن بنفشه بام بیامیزند و بر زبان و در دهان بمالند و در ابتداء
مرض گلنار و سماق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر با انجیر و شبت
و بابونه و اکلیل الملک و اگر این بثرات متعفن شود و از آن نتنی حادث گردد ابهل و جوز سرو
و پودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زاج سپید و ... و پودنه و گلنار
و ورق سماق و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند **بخر** کند دهن اگر از حرارت معده
باشد علامت آنست که چون اطعمهٔ بارده تناول کنند ساکن گردد و در خلو معده زاید بود و
علاج آب انار یا تمر هندی با نبات و ترنجبین با آب خیار کدو یا سکنجبین یا نقوع فواکه
تناول کنند و غذا سماق یا انار یا غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوها زردآلو
و شفتالو و امرود و خیار کدو نافع بود حتی نانخواه سعد و اذخر و سنبل و عود و گلنار و صندل
سپید و پوست ترنج و رامک و قاقله متساوی بکوبند و بگلاب و نبات بسرشند و حب سازند
بمقدار نخودی در دهن گیرند و اگر بسبب بلغمی باشد که معده متعفن شده باشد علامت آن
کثرت بزاق و بی‌طعمی دهن بود و در خلا و امتلا یکسان باشد علاج در هفته دو بار قی کنند

زنخ



بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک و بعد از آن کلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین
لعق کنند و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ تربد تنقیه کنند و از اغذیهٔ غلیظ و لبنیات
احتراز کنند و احیاناً اطریفل کبیر و صغیر و زنجبیل و هلیلهٔ پرورده خورند و مصطکی و کندر
و قاقله و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند
و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ یا قیفال کنند و عناب
و اجاص و تمر هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینها اجتناب نمایند و بقرص بنفشه
و مطبوخ هلیله تلیین کنند و مورد و مازو و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و اقاقیا و صندل و گلنار و گل سرخ و سعد و کزمازج و رامک و مصطکی و عود و قرنفل
و شکر و قرنفل و هلیلهٔ زرد از هر یک پنج درم و مشک و کافور از هر یک دانگی بکوبند و در بن
دندان ریزند و اگر بسبب تاکل اسنان بود علاج آن کنند **آکله** همچون قلاع باشد اما
فساد او بیشتر و انتشار او زودتر بود و او را رایحهٔ کریه باشد علاج آن فصد و اسهال طبیعت
بمطبوخ افیتمون بود و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند تا زائد نشود و بعد از آن فلادیون
یا اقاقیا استعمال کنند و باقی علاج او همچون علاج قلاع بود **سیلان لعاب** رفتن آب
دهان در خواب یا غیر خواب اگر از حرارت رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت
جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج شراب سیب و به و ریباس تناول کنند و آب ورق
سیب و به مضمضه کنند و کاسنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر بود فصد
کنند و اگر بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن علامات غلبهٔ بلغم باشد علاج تنقیه

معده بقی کنند و اطریفل و کلقند و رازیانه و گوارش مصطکی و عود تناول کنند و قلایا
و اغذیه که در آن رطوبت چندان نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز مفید بود و از
فواکه رطبه و بقول بارده احتراز کنند و لعاب که از دهن صبیان آید اقاقیا باید
و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود آن دلیل کرم باشد و علاج
او گفته شود در امراض امعا **ورم لسان** ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمرت
و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا نقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت یا حقنهٔ نرم و اگر صفراوی بود علامت آن
وجع شدید و لهیب و عطش صفرت لون بود علاج شراب و عناب و تناول
کنند و انار دین با ترنجبین و آب خیار کدو با سکنجبین و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ
سنا پنج درم اجاص بیست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار
درم نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک یک درم پوست هلیلهٔ زرد هشت درم ورق گل و زرد و بادآورد
تربد از هر یک پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم حقنه سنا هشت درم
بنفشه و تخم کاسنی از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان سی عدد سبوس خطمی جو
مقشر نیم کوفته از هر یک کفی و رق چغندر دستهٔ خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ ده
درم روغن کنجد و انجامات از هر یک ده درم نمک و بوره از هر یک نیم درم و در هر دو
قسم مضمضه بآب سماق و توت و انار مناسب بود یا عناب ده عدد و عدس و روباه
تربک از هر یکی پنج درم بجوشانند و بآب کشنیز و شراب توت بیامیزند و مضمضه

کند



کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج
بهر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و کلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایاره و حقنهای
حاره کنند و شبت و بابونه و بندک در ماءالعسل بجوشانند و مضمضه کنند یا سعتر و پودنه
و انجیر بجوشانند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت
لعاب علاج تنقیه بحب و مطبوخ افیتمون کنند و مضمضه بشیر خر و شیر بز یا روغن
با روغن بنفشه و کدو و لعاب بزرک و حلبه و آب انجیر کنند و پیه بط و روغن سوسن
در زبان مالند و اگر ورم بسبب زهر باشد علاج آن کنند **ثقل و استرخاء لسان** اگر بسبب
غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه بآب غوره و فقاح
اذخر و اگر بسبب فالجی باشد که عارض زبان شود علامت وی آنست که زبان سست بود
و تکلم نتواند کرد و غیر زود آید و بغتةً حادث شود علاج آن تنقیهٔ بلد باشد بحب
ایاره و قوقایا و ایارهٔ لوغادیا و مضمضه بوج که در سرکه عنصل جوشانیده یا کبر یا خردل
و سعتر و عاقرقرحا در آب جوشانیده و صبی چون دیر سخن گوید زبان او بعسل و نمک
بمالند **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا بالکل گردد چنانچه احساس
هیچ احساس طعم نکند و آن بسبب فضلات رطوبی باشد که بعصبهای زبان و حنک
ریزد علاج آن تنقیه دماغ بایارهٔ فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسرکه و خردل
و مویزج و عاقرقرحا کنند و گاه باشد که حس ذوق فاسد شود چنانکه طعم دهان
مجموع طعمها تلخ احساس و این دلالت بر غلبهٔ صفرا کند یا شیرین احساس کند دلالت

برغلبهٔ دم یا بلغم حلو کند یا شور و ترش احساس کند دلالت بر بلغم کند علاج آن تنقیه
بدن از اخلاط و غرغره بچیزها مناسب بود **جفاف لسان** اگر خشکی زبان بسبب
حرارت و یبوست بود بلعاب بنکو و به دانه بمالند و مضمضه بآب کدو و خیار کند و خیار
کند و اگر بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین لعوق کنند وگاه باشد که بسبب بخارات حریفه
زبان و حنک متغیر شود چنانکه اگر بخرقه بمالند پوستی سفید تنک بچون پوست پیاز ازان
جدا شود و بآن هیچ الم نباشد علاج فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود و مضمضه
بسرکه که دران مورد و گل و گلنار جوشانیده باشند کنند **شقوق لسان** علاج ترکیدهٔ
زبان آنست که بنکو و به دانه و کتیرا در دهن گیرند و اغذیهٔ لزجه مثل پاچه و هریسه خورند
**اورام شفه** علاج آن فصد قیفال و جهارگ بود و تناول شراب عناب و بنفشه
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و روباه ترب و فوفل و گلنار و ورق گل و جوز
سرو بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی اجتناب نمایند
**قروح و بثور شفه** علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت و مرهم اسفیداج بران
نهند با مرداسنگ و مازو بکوبند و با موم روغن بیامیزند و بر و نهند **بواسیر شفه**
آنست که لب سطبر شود و در میان او شقی ظاهر شود و گاه بود که بران بثره بچون توت
پیدا شود علاج وی آنست که فصد کنند و اسهال الطبیعت بمطبوخ افتیمون و ضمادات
محلله استعمال کنند و آنچه رنگ او بسیاهی زند به نیشتر برگزند تا خون بیاید و نمک بمالند و
بعد ازان بمحللات یا بقابضات طلا کنند **انشقاق شفه** لب ترکیده بلعاب کتیرا و به

دبنا

وبنکو طلا کنند و کفی از خیار ظاهر میشود چون قطع کنند درین باب مفید بود و روغن
بنفشه و کدو و پیه بط کرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن بیامیزند و طلا کنند
و پوستی تنک که بر بیضه کشیده است بران نهند **باب ششم در امراض اسنان و لثه**
بر حافظ صحت اسنان لازم است که از فساد طعام و شراب در معده اجتناب نماید و از
کثرت قی و خاییدن چیزهاء دوسنده مثل حلواء کلانکن و قرص سکنجبین احتراز
کند و همچنین آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهاء سخت و ترش و از کندنا
احتراز کند و چیزهاء سخت بدندان و مویه نشکند و استعمال مسواک کند و بهترین
مسواک چوب اراک و زیتون است و جوز بدندان نشکند و در خواب احیانا روغن
گل یا ناردین تجنب مزاج و فتق در دندان مالند **ورم لثه** بسبب مادهٔ حار باشد
و علامت آن حرت و لهیب و ضربان بود و علاج فصد و جهارگ کند و شراب بنفشه
و عناب و حماض و شراب اجاص با آب انارین یا نبات و ترنجبین تناول کند و غذا
تمر هندی یا آلو کیل خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و بسرکه و گلاب و آب
سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز سرو و پیره انار ترش و طباشیر و ورق گل و طراثیث
و فوفل متساوی بکوبند و بر لثات ریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و با نار مر
و امرود و رزد آلو و سیب و شفتالو تنقل کنند **قروح لثه** علاج او همچون علاج قلاع باشد
و اگر متعفن شود فلاد فیون بدان ریزند تا گوشت فاسد زائل شود و لثه را نمک بمالند
پس گلنار و مازو و سماق و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر باصور

گردد و به نشود داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یمانی بسوزانند و سرکه بران زنند
و یکدرم ازان با دو درم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و بدان ریزند و اگر گوشت لثه کم شود
کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و کرسنه و بیخ مهک بکوبند و بسرکه عنصل سرشته
و بران نهند **وجع اسنان** اگر از سوء مزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان
بود و بملاقات اشیاء بارده ساکن شود علاج فصد قیفال و جهارگ و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا هلیله و شراب عناب و تمر هندی و نبات خورند و غذا بنو ماش و
مغز بادام خورند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و سرکه و گلاب در دهن نگه دارند و حموضات بادام
و اگر وجع بغایت بود اندکی کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و کشنیز
و تو دری بگیرند و باحبهٔ افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بارد باشد علامت آن
عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات چیزهاء گرم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند
و غذا نخود آب با دارچینی و سعتر و پودنه خورند و تنقیه دماغ بحب ایاره و مطبوخ ترید
کنند و عاقرقرحا و بیخ کبر و بیخ مهک و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و
زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در دهن گیرند و دندان بران بمالند و سیر
بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیرها ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع
کنند و اگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل که بسرکه پرورده باشند بر دندان نهند
یا توبال مس یا انجیر با شوع با هم بیامیزند و بران نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه
بران ریزند و شیشه در سرگین اسب پنهان کنند و بعد ازان پاره ازان عاقرقرحا در دندان

ممز

نهند یا پیه ضفدع بحری بران نهند که بریزد یا منقلع شود اما باید که استعمال این ادویه چنان
کنند که ضرر آن بدندانهاء دیگر نرسد و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت آن
آنست که بعد از اغذیهٔ غلیظه و امتلاء معده زاید شود علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل
و کوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلاء و غذاء بسیار احتراز نمایند و اگر بسبب کرم
باشد که در دندان متولد شود دندان را بخار سیر و تخم گندنا و تخم ترب و پیه بز بدهند که کرم
بیرون آید **سقوط و تحرک اسنان** اگر بسبب کبر سن باشد علاج پذیر نباشد و اگر بسبب
رطوبت که لثه را سست کرده باشد گلنار و سماق و ورق گل و جفت بلوط و شب یمانی
و سعد و طراثیث و فوفل و کزمازج و صندل و رامک و هلیله زرد و دانه مورد مجموع یا
بعضی بکوبند و شب درین دندان ریزند و بامدادان بعسل و سرکه و گلاب بشویند
و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند **اکله و تفتت اسنان**
پوشیده شدن دندان و ریزیدن یا بسبب رطوبت ردیه باشد که دران متعفن شود
و یا بسبب زوال رطوبت اسنان و استیلاء یبوست علاج قسم اول تنقیهٔ دماغ کنند
بحب ایارج و گلنار و مورد و شب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و مشک
و مصطکی بکوبند و بران نهند و علاج قسم دوم ترطیب دماغ بود بتدهین و تناول اغذیهٔ
مرطبه و لعاب بنکو و شیرخشت و روغن بنفشه یا سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و بران نهند **تغیر
لون اسنان** اگر دندان سبز یا سیاه شود بسبب مادهٔ ردیه که در جوهر آن نفوذ کند علاج
آن تنقیه کنند و بیخ کبر و رازیانه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ

و پوست بیضهٔ شتر مرغ با زبد البحر از هر یک سه درم و سنباده نیم درم بسایند و بر دندان
مالند و مضمضه بسرکه و برگ و بیاه ترنک کنند حفر اسنان جسمی باشد شبیه بسفال که در بن
دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج تنقیه معده بقی کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و بمجلیات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و عکس مالند
و مسواک میکنند و آنچه غلیظ باشد بآهن از دندان جدا کنند حکهٔ اسنان خارش
دندان بسبب آبهاء مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث می شود علاج آب کدو یا
شیرهٔ تخم آن یا آب کدو با سکنجبین و با شراب نارنج تناول کنند و بنواش با مرغ
و برغاله خورند یا جلابی از اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ
فواکه یا هلیله کنند و بسرکه و گلاب و عنصل مضمضه کنند صریر اسنان آنست که
در خواب دندان سایند اکر صبیان و مشایخ و بیشتر از احادث شود علاج تنقیه
کنند بحب ایاره و قوقایا و کردن را بروغن زنبق و خیری چرب کنند و کلقند و رازیانه
و شراب بالنکو تناول کنند اما صبیان را متعرض نباید شد رفتن آب از دندان
چنان باشد که چیزهاء سخت مضغ نتواند کرد و تحمل بچیزهاء گرم و سرد نباشد و آن
بسبب برودت دماغ باشد علاج کلقند و رازیانه تناول کنند یا جلابی از رازیانه
و بیخ مهک و کلنکبین خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و حب الغار و شبت و رزاوند
بکوبند و بر دندان مالند و گاه باشد که بسبب حرارت بکار شد و علامت او آنست که
لمس دندان محاولهٔ بغایت گرم بود و گوشتهاء بن دندان سرخ بود علاجش آنست که



دندان بروغن گل و پیه مرغ و صندل و اندکی کافور بمالند و بقلة الحمقا بخایند نافع باشد
باب هفتم در امراض حلق از انجمله خناق است و آن مرضی باشد که مانع تنفس
و بلع شود و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد و اگر ورم صفراوی باشد
علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهان و بیخوابی بود و اگر دموی باشد علامت
آن حمرت روی و زبان و لهیب و ضربان باشد و امتلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج
هر دو نوع فصد قیفال و حجامت ساق و میان شانه باشد و شراب نیلوفر و عناب تناول
کند یا عناب و اجاص و بنفشه و ترنجبین و نبات جلاب سازند و غذا جو آب یا نیلوفر
و عناب خورند و غرغره بعناب و روباه ترنک و توت و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ افتیمون فواکه یا بدین حقنه سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر
پنج درم [illegible] آلو کیلی و سیاه از هر یک پانزده عدد سپستان بیست عدد عناب ده عدد
تخم کاسنی سه درم خطمی و سبوس گندم از هر یک کفی و برگ چغندر دسته خیار چنبر بیست درم
ترنجبین پانزده درم روغن کنجد و آبکامه از هر یک ده درم نمک نیم درم و پای شوره
با آب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند و چون سحفاة در حلق چکانند و دیگر آنکه
میان حلق امتی گرفته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت وجع
و تهبج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت باشد علاج جلابی از بیخ مهک
و کاوزبان و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و تلیین طبیعت
بحقنهاء حاره کنند و غرغره بآبکامه و عسل کنند یا انجیر و تخم ترب و مویز در سکنجبین



عسل بجوشانند و بدان غرغره کنند یا سکنجبین عنصلی با آب ترب غرغره کنند و اگر
سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت بزاق و کدورت لون بود علاج فصد
باسلیق و حجامت ساق کنند و غرغره بشیرهٔ انجیر و مرور نمک و جلاب و غذا چنانکه
در بلغمی گفته شد و پای شوره مکرر کنند و استعمال این حقنه نافع بود سنا هفت درم
رازیانه مرزنجوش بیخ مهک از هر یک سه درم بابونه و شبت و حلبه و اکلیل الملک از هر یک
ده درم قنطوریون باریک و تربد از هر یک دو درم عناب ده عدد سپستان بیست
عدد انجیر ده عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم خیار چنبر پانزده درم
آبکامه و روغن زیت از هر یک ده درم بوره نیم درم شحم حنظل دانگی ذبحه
ورمی بود که در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلا و غلبهٔ خون و تناول گوشت
و شراب و شیرینی بسیار و علامت وی آنست که از خارج حمرتی از گوش تا گوش ظاهر
و مانع بلع و آواز شود علاج فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت
باشد اعادهٔ فصد کنند و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و حقنه که در خناق دموی ذکر رفت کنند و غرغره بشراب توت و آب کشنیز
تازه و روباه ترنک و عدس بجوشانند و خیار چنبر در آن حل کنند و غرغره کنند
و چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرور نمک کنند و چون منفجر شود تلیین
بنقوع فواکه با ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس نگذارند بثور حلق
از مادهٔ دم یا صفرا حادث شود علامت آن وجع شدید و سوزش در حالت بلع



ترشیها و شیرینیها علاج فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب لعق کنند و لعاب بهی
و به دانه با نبات و غذا کشکاب با روغن بادام خورند یا حریره از شیرهٔ سبوس یا نشاسته
و روغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز کنند سقوط لهات افتادن
ملازه بسبب خلطی باشد که بحنک و لهات ریزد و اگر خلطی حار بود علامت آن حرقت
و لهیب و عطش باشد علاج فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب
توت و انار و سرکه و گلاب و اگر از خلطی بارد بود علامت آن کثرت بصاق و عدم
استرخاء زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و حب ایاره کنند و غرغره
بآبکامه و عاقرقرحا یا تخم شبت و رازیانه بماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند بحت
صوت تغیر و گرفتگی آواز اگر بسبب غلبهٔ خون باشد و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال
کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا جو آب یا حلیم
گندم خورند و اگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد از نزلات دماغی علامت آن خشونت
قصبهٔ لذع و دغدغه آن بود علاج شراب بنفشه و خشخاش و عناب تناول کنند یا جلابی
از عناب و بنفشه و بیخ مهک و گاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر
بعد از حمیات صفراوی حادث شود شیرهٔ تخم کدو با تخم خیارین با آب خیار کدو با
شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا بنوعاش و مغز بادام و اسفاناج و برگ خباری
خورند و اگر بسبب هوای سرد حادث شود جلابی از پرسیاوشان و بیخ مهک و رازیانه
و کلقند تناول کنند و خردل بریان کرده و بادام تلخ و فلفل و دارفلفل و رازیانه از هر یک

سه درم زعفران نیم درم بکوبند و با عسل یا شکر سرشته و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود و علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند و بیخ رازیانه و بیخ مهک و شبت و افتیمون در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و زنجبیل پرورده بخورند و اگر بسبب یبوست قصبهٔ ریه باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت و صغر نبض و صفاء قاروره باشد و اگر از غبار و دود حادث شود علاج شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان با لعاب بکو و به دانه تناول کنند و شیرهٔ گندم و ثرید شیر خورند و روغن بنفشه در سینه بمالند و اگر بسبب صیحهٔ عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و خباری و بنفشه و سپستان و نبات بجلاب سازند و غذا باقلی آب یا حسوا از شیرهٔ سبوس یا نشاسته با نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و کثیرا و روغن بادام موم روغنی سازند و در سینه بمالند و اگر بسبب تناول اشیاء حریفه باشد شیرهٔ تخم توزک ما نبات یا شراب انار عذب با ترنجبین تناول کنند و غذا ماش با اسفاناج و پاچهٔ بزغاله خورند **نفث دم** خونی که از دهن بیرون آید یا بثقل بود یا بتنحنح یا بنخع باقی اما ثقل یا از لثات یا از حنک و لهات بود علاج آن غرغره و مضمضه بود بقوابض مثل گلنار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل اما تنحنح آن باشد که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر بحمرت وجه و ثقل سر و علامات غلبهٔ خون ظاهر باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره بقوابض و اما تنخع آن است که از قصبهٔ ریه و حنجره باشد و سبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج قرص گلنار





دکهربا تناول کنند و غرغره بقوابض کنند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطهٔ انشقاق و انخراق عروق آن از اسباب داخلی یا خارجی علاج فصد باسلیق کنند و شراب خشخاش یا صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجبار با آب لسان الحمل و کهربا و این قرص بغایت مفید مجرب بود تخم حماض بارتنگ از هر یک سه درم گل قبرسی و شادنه و طباشیر و لولو ناسفته از هر یک چهار درم کهربا و شب یمانی و شاخ گاوکوهی سوخته و کثیرا و نشاسته از هر یک دو درم بکوبند و با آب لسان الحمل و لعاب بکو بسرشند و قرص سازند و شربتی یک مثقال بود اما آنچه بقی بیرون آید از مری و معده بود و در جای خود گفته شود **نشوب شوک و علق و عظام** اگر خار یا استخوان در گلو بگیرد علامت آن نفث خون رقیق بود علاج وی آنست که اگر توان دیدن و ممکن باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند و الا ریسمانی دو تو کرده فرو برند و سر آن محکم دارند باشد که در آن بپیچد و بیرون آید یا لقمهٔ بزرگ در ریسمان بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا حسو پالوده و چیزهای مزلقه خورند و قی کنند اما علق کرمی باشد که در آب بود اگر با آب فرو رود و در حلق آویزد غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و شیر یا شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین با سرکه بیاشامند یا بحمام گرم روند و بخفتند چندانکه عطش و کرب غالب شود پس قطعه یخ در دهن گیرند چنانکه آب آن فرود رود باشد که بواسطهٔ میل بآب بیرون آید و خونی که بعد از اینها از حلق آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانیده یا گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دمند **باب هشتم در امراض صدر و آلات نفس**

از انجمله سعال است و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع چیزی موذی و سبب آن خشونتی باشد که قصبهٔ ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش بآب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا نخود ماش با مغز بادام و اسفاناج خورند یا حریره از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن گل و بادام و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ مهک و زوفا از هر یک دو درم بنفشه و پرسیاوشان از هر یک سه درم و سپستان ده عدد و نبات ده درم بجلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشهٔ مربی تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال بی نفث بود و اشتداد آن در شب و بعد از خواب علاج شراب خشخاش لعق کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند و با لعاب به دانه بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبهٔ ریه باشد علامت آن خرخرهٔ سینه و کثرت نفث بود علاج هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان از هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم بخورند یا شراب زوفا ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا پنجدرم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان ده عدد رازیانه و تخم خیارین و پرسیاوشان و تخم کاسنی و بیخ مهک و نیلوفر از هر یک سه درم خیارچنبر و ترنجبین و شکر سرخ از هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند رازیانه و فلفل و تودری و بادام تلخ از هر یک دو درم حلتیت یکدرم رب سوس پنجدرم بکوبند و بعسل سرشند و حب سازند و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نبض و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج لعاب بکو و به دانه بر سوس شربتی از نبات بیاشامند یا شیرهٔ تخم توزک





باشراب و کشنیز بر سینه بمالند و سپستان و به دانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال و استراحت و استنشاق هوای گرم بود و بحمام ساکن علاج جلاب از زوفا پنجدرم انجیر ده عدد پرسیاوشان و بیخ مهک از هر یک سه درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ حنکدانه خورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر بسبب یبوست مزاج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد او بعد از عطش و حرکت و تسکین او بعد از حمام علاج شیرهٔ تخم خیارین یا نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بکو و به دانه با نبات و غذا نخود ماش با مغز بادام و اسفاناج خورند و گوشت و پاچهٔ بزغاله مفید بود **ربو** مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده روند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا قصبهٔ ریه متمکن باشد علامت آن خرخرهٔ سینه و سعال و نفث بود علاج هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طائفی تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عنصل لعق کنند و غذا نخود آب و باقلا و مغز بادام خورند و تنقیه معده بقی کنند و تنقیه بدن از خلطی که غالب بود و لعوق عنصل مفید بود و لعوقی از عسل و بزرک و روغن بادام همچنین و مغز بادام و فستق و جلغوزه بکوبند و بیخ مهک و زوفا بجوشانند و با جلابی از قند بقوام آورند معه بادام مزید و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات سودا بود علاج فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب انار عذب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم نفث

بود وتشنگی ودقت صوت باشد علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب بنفشه ونیلوفر وکاو زبان وتربد وشیره جو ذات الریه ورمی گرم باشد که در ریه حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامت آن حمی مطبقه وضیق نفس ووجع وهذیان وحمرت عین ووجه وتشنگی وخشکی زبان وسخونت ونبض عظیم وموجی بود علاج در اول روز تا روز سیوم فصد باسلیق یا اکحل کنند وجلاب از نیلوفر وبنفشه وعناب وسپستان وترنجبین ونبات تناول کنند وغذا کشکاب یا بنفشه ونیلوفر وعناب وسپستان خورند ومیانه روز شربتی از نبات ولعاب بنکو وبه دانه وروغن بنفشه تشرب کنند ودر پنجم وششم بحسب نضج تلیین کنند باین مطبوخ بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی وتخم خباری از هر یک سه درم ترنجبین وشیرخشت از هر یک ده درم خیارچنبر پانزده درم واگر احتیاج افتد ده درم بادنجبویه کنند بهمین مطبوخ یا استعمال حقنه لینه کنند واگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی محرقه وسعال وتلخی دهن وشدت عطش بود علاج آن همچون علاج دموی بود وترطیب وتبرید بیشتر باید کرد سل قرحه باشد که در ریه حادث شود بسبب نزله که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب وذات الریه وسعال مزمن واقع شود وعلامت آن حمی دق بود وباآن سعال وذوبان وحرت وجه ونفث مده باشد وفرق میان مده وخلط آن است که مده در آب فرو نشیند وچون بر آتش نهند نتن آن محسوس شود بخلاف خلط که بر سر آب بایستد وچون در آتش نهند آن را نتنی نباشد علاج شراب شراب بنفشه وخشخاش وترنجبین از هر یک





ده درم بجلاب سازند وسرطان را پایها قطع کنند وشکم بشکافند وبآب نمک بشویند ودر کشکاب پخته بخورند واگر از آن کراهیتی باشد بجای آن پاچه بزغاله وشیره جو خورند وشیر خر وشیر زنان وشیر بز عظیم مفید بود وشیر شتر نیز خصوصا که از پستان بمکند وگفته اند که بشیر مداومت باید نمود وحمام نیز مناسب بود بشرطی که سخت گرم نباشد وبسیار مکث نکنند وبعد از آن روغن بنفشه وکدو در بدن مالند ودرین مرض گلنگبین تازه گفته اند که با نان بخورند وشیره تخم توذک با شراب انار عذب خورند واگر با آن نفث دم باشد گل ارمنی ونشاسته وبیخ مهک از هر یک پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا وطباشیر از هر یک شش درم کوفته وبیخته بلعاب دانه سرشند ودو درم از آن تناول کرده می باشند لعوقی که این مرض را مفید بود باقلا ومغز تخم خیارین وخربزه وکدو از هر یک پنج درم صمغ عربی وکثیرا ونشاسته از هر یکی هفت درم مغز بادام وبه دانه از هر یک ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده در روغن بادام خوشبو بریان ده دوازده درم مجموع را بکوبند ودر یکمن آب بجوشانند تا بانیم من آید وباقند نیم من بقوام آرند شربتی ده درم باشد قرصی مفید کاوزبان بیخ مهک وکثیرا وصمغ عربی ونشاسته وگل ارمنی از هر یک چهار درم ورق گل پنج درم مغز خیار کدو شش درم سرطان سوخته وبادام تلخ از هر یک دو درم همه را کوفته وبیخته بلعاب دانه قرص سازند ویکمثقال بخورند شرابی نافع آب انار عذب یکمن آب سیب شیرین چاریکی آب شکر نیمن باهم بآتش نرم بقوام آرند وده درم از آن تناول می کنند ودرین مرض چون چشم بگو فرو رود وزنگ روی تیره شود ونتن مده بافراط بود وپوست



شکم خشک ولاغر گردد وپوست پیشانی کشیده شود وموی بریزد واسهال ذوبانی بسیار شود علامت مرگ بود ذات الصدر ورمی گرم باشد که در حجابی که قاسم صدر راست حادث شود از جانب قص وعلامت او تب دایمی وشدت عطش وقلق واضطراب بود ومریض از فم معده تا ثقبه بحوری بلحس احساس کند ونظر بالا وزیر نتواند کرد وبر پشت وپهلو نتواند خفت ذات العرض ورمی باشد که درمیان حجاب از جانب فقرات حادث شود وعلامت او آنست که مریض وجعی در میان شانها احساس کند وبه پشت باز نتواند خفت ذات الجنب ورمی بود که در غشا مستبطن اضلاع یا حجابی که حاجز است میان قلب ومعده حادث شود واین را ذات الجنب خالص گویند ودر طرف ایمن باشد ودر طرف ایسر نیز واقع شود واین بغایت بد باشد وعلامت آن تب دایم وضیق النفس متواتر ونبض سریع منشاری بود شوصه ورمی بود که در حجابی که اضلاع خلف است وعضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود واعراض ووجع او اشد بود وصاحب این مرض حرکت نتواند کرد وبهیچ وضع نتواند خفت وعلاج این مرض وذات الجنب قریب بیکدیگر باشد پس اگر مادی باشد علامت آن حرت وجه وعظم نبض وحمرت نفث بود واگر صفراوی بود حدت تب وهذیان وسرعت وتواتر نبض وصفرت نفث بود علاج هر دو فصد باسلیق باشد از اول تا سوم اما در دموی در اول از جانب مخالف وجع کنند ودر صفراوی از جانب مخالف وهر روز جلابی از نیلوفر وبنفشه وسپستان وعناب ونبات خورند یا شراب بنفشه ونیلوفر وخشخاش با ترنجبین وغذا کشکاب با بنفشه ونیلوفر وعناب وسپستان وشیره خشخاش خورند یا با شراب بنفشه وعناب وتلیین کنند بعد از



نضج باین مطبوخ پرسیاوشان پنج درم سنا مکی وبنفشه ونیلوفر از هر یک چهار درم تخم خطمی وتخم خباری از هر یک دو درم تخم کاسنی سه درم سپستان بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت ده درم ترنجبین وخیارچنبر از هر یک پانزده درم ودر میان روز شربتی از نبات بالعاب بنکو وبه دانه وعرق گل وبیدمشک تشرب نمایند ودرین مرض حقنه اولیتر بود از مسهل وحقنهای لینه استعمال کنند حقنه سنا مکی هفت درم بنفشه ونیلوفر از هر یک سه درم سبوس خطمی جو نیم کوفته از هر یک کفی ورق چغندر دسته عناب ده عدد سپستان سی عدد خیارچنبر وترنجبین از هر یک پانزده درم آبکامه وروغن کنجد از هر یک ده درم نمک طعام یکدرم وبعد از حقنه وانحطاط مرض ترطیب وتبرید باید کرد بشیره تخم توذک وآب خیار کدو با نبات وترنجبین وغلل شراب آب انار عذب وکاهو شاید وغذا نبوماش با مغز بادام واسفاناج خورند ودرین مرض آب سرد نباید خورد واگر ماده بلغمی بود واین کم واقع شود علامت آن بیاض وغلظ قاروره وبیاض نفث وبطوء نبض وقلت عطش وکثرت بزاق بود علاج فصد باسلیق کنند وجلاب از سپستان وبیخ مهک وروباه تربک ونبات وترنجبین خورند وغذا آب نخود آب وبعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ سنا وبیخ مهک از هر یک پنج درم کاسنی وبنفشه ونیلوفر وتخم خباری از هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم خیارچنبر پانزده درم ومیان روز شربتی از نبات وعرق گل وتخم ریحان بیاشامند واگر از ماده سودا بود علامت آن سیاهی وخشونت زبان واختلاط عقل وهذیان واضطراب بود علاج آن همچون علاج بلغمی بود ودر وی استعمال حقنهای نرم باید کرد وجلاب از سپستان وبنفشه وترنجبین

ونبات خورند والله اعلم بالصواب **باب نهم در امراض قلب و ثدی**
سوء المزاجی که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و
حرارت وغلظ قاروره وحرارت سینه ولهیب غضب وخشم وکرب باشد علاج شراب نیلوفر
وشراب سیب با گلاب و عرق بید وکاسنی شرب کنند و شراب صندل ولیمو وحماض وزرشک
نیز مفید بود و غذا انار دانه یا لیمو یا زرشک خورند وکشنیز خشک چهار درم وگل سرخ دو درم
طباشیر یک درم بکوبند وبا ده درم شراب سیب بخورند وصندلین وگلاب در سینه بمالند و در
مواضع بارده نزول کنند ومفرح بارد تناول کنند واین مفرح نیز مفید بود **صفت** آن ورق
گل وطباشیر وگاوزبان از هر یک ده درم کشنیز وصندل از هر یک درمی تخم کدو وتخم خیار
وکدو ومقشر از هر یک چهار درم زرشک پنج درم لؤلؤ ناسفته دو دانگ کهربا وبسد از هر یک
نیم مثقال همه را کوفته وبیخته بشراب سیب سرشته آخر تخم کاهو وتخم خربزه وتخم خیار وگاوزبان
از هر یک پنج درم تخم کدو سه درم لؤلؤ ناسفته کهربا از هر یک مثقالی قاقله صغار وطباشیر
از هر یک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم درم مشک وعنبر از هر یک دانگی
بکوبند با شیره قند سرشته وشربتی ازین یک مثقال بود واگر سوء المزاج بارد عارض قلب شود
علامت آن بیاض قاروره وصغر وبطوء وتفاوت نبض وضعف نفس وفوت وکسل وکثرت
خواب وبددلی وفزع بود وبهوای گرم راحت یابند علاج شراب بالنگو وگاوزبان وگلقند
تناول کنند وغذا نخود آب با تیهو وکبک ودراج وقلایا که در آن توابل باشد خورند وزعفران
و دارچینی بر سر طعامها ریزند وتنقیه بدن کنند ودواء المسک حلو ومعجون مفرح تناول کنند





ومعجون مفرح مصطکی وعود ودارچینی وهیل وقرنفل ومشک وسنبل وجوزبوا وکبابه وقاقله
وپوست ترنج از هر یک مثقالی مشک دانگی همه را با شیره قند سرشته یا بعسل واگر سوء المزاج
یابس بود علامت آن هزال ونحافت بدن وصغر وتواتر نبض بود علاج شراب بالنگو ونیلوفر
وگاوزبان یا عرق گاوزبان بیاشامند واستحمام وتدهین وتناول مفرحات معتدل کنند
معجون مفید بود وکهربا ولؤلؤ وفرنجمشک وسک وپوست ترنج از هر یک شش درم ابریشم
خام وبالنگو از هر یک ده درم بادرنجبویه وکشنیز خشک از هر یک دو درم بهمنین پنج درم
بکوبند مشک وعنبر وعود از هر یک درمی با هم بیامیزند وبعسل کف گرفته بسرشند ومثقالی
تناول کنند واگر سوء المزاج رطب باشد علامت آن قلت اشتها وسرعت انفعال ونبض
بطیء وقاروره سفید وغلیظ بود علاج شراب بالنگو وگلقند تناول کنند وغذا نخوداب
با کبک وتیهو وفلفل وزعفران خورند واگر علامات امتلا باشد تنقیه بحب ایارج وحب
افتیمون مفید بود واستعمال ریاضت معتدله نافع افتد معجون نافع مصطکی وعود ودارچینی
وقرنفل وسک سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج هیل از هر یک پنج درم مشک دانگی
بکوبند وبشراب سیب بسرشند ومثقالی با شراب لیمو یا حماض بخورند **خفقان** حرکتی
اختلاجی بود که بسبب دفع موذی عارض قلب شود وآن اگر بسبب غلبهٔ دم باشد وعلامات
آن ظاهر بود فصد باسلیق یا صافن کنند وسکنجبین وشراب سیب وشراب ریباس ولیمو
وحماض با عرق گل وبید تناول کنند وغذا از زرشک ولیمو وانار دانه با گوشت مرغ وبره وغله
خورند واگر علامات غلبهٔ صفرا بود اشربهٔ مذکوره ومفرحات بارده تناول کنند وصندل واقاقیا و

وکشنیز وکلاب بر سینه طلا کنند و بیب و امرود و به و انار مزنقل کنند و تخم کاهو و مغز تخم
وتخم کدو از هر یک پنج درم و تخم تورک و تخم کاسنی و دانه حماض و کشنیز خشک و طباشیر و صندل از
هر یک سه درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و احیانا مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب
غلبه سودا باشد علامت آن خبث نفس و وحشت و فکر و خوابهاء بد بود علاج آن تنقیه
بدن باشد بمطبوخ افیتمون وحب آن و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند
ومعالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانکه مذکور شد و اگر خفقان بسبب کثرت صوم
واستفراغ ونزف دم وریاضت باشد اغذیهٔ جیده الکیموس تناول کنند و میل بآسایش
وتنعم واستحمام کنند ومسمنات استعمال کنند ضغطه قلب علتی باشد که چنان احساس کنند
که دل او را می افشارند و در عقب آن غشیه خفیفه حادث شود و از دهن لعاب روان گردد
علاج آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افیتمون وحب آن و بعد از آن تقویت قلب باشربهٔ
مفرحات وتریاقات کنند امراض ثدی ورم پستان اگر از مواد سته بود علاج آن در باب
ورم گفته شود و اگر بواسطهٔ آن باشد که شیر در پستان بسته باشد علامت آن انتفاخ و
صلابت و حمرت و وجع پستان بود علاج خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بران نهند و اگر حرارت
آن عظیم بود آرد باقلا و جو و مغاث با آب کشنیز و آب تورک و سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند
واگر وجع ساکن بود محللات ضماد کنند و اگر وجع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن
منفجر گردانند قلت لبن واگر کم شدن شیر بسبب قلت دم که قلت اکل بود تناول اغذیهٔ
کثیرة الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد بآنکه خلطی برو غالب شود اگر صفرا غالب





باشد علامت آن صفرت وحدت ورقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت آن بیاض و مایه
وحموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کودت و غلظ شیر بود علاج آن
تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج باشربه واغذیه که ضد آن خلط بود کثرت لبن
بسیاری شیر و ریختن آن اگر بافراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و بستان را
بگل و مرداسنج و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند باب دهم در امراض معده
سوء المزاجی که عارض معده می شود و یا مادی باشد و یا ساذج آنچه مادی باشد اگر صفرا
باشد علامت آن کرب و تشنگی و مرارت زبان و تلخی دهان بود علاج تنقیه معده کنند
بآنکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا شبت و تخم ترب و بیخ مهک بجوشانند
واندکی عسل و نمک دران حل کنند و بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلابی از
بنفشه و اجاص و بیخ مهک و ترنجبین و نبات هم تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع
آن کنند و بعد از تنقیه تقویت معده برُبوب و اقراص بارده و سکنجبین به و میبه کنند
کنند و این سفوف مفید بود صفت آن ورق گل ده درم طباشیر پنج درم هلیلهٔ زرد سماق
از هر یک سه درم مصطکی یک درم رامک نیم درم بکوبند و بادو چندان ادویه قند یا میزند
و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر مادهٔ بلغم باشد علامت آن جشاء ترش و تخمه و انتفاخ
شکم و قلت اشتها و غثیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض
لون و تغار وره و بطوء ولین نبض بود و میل باغذیه و اطعمه حریفه و مالحه باشد علاج اولا
قی کنند و معده را پاک گردانند بعد از آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک و بالنکو و گلقند

مطلب

ونعذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران دران کنند و قلایاء
مبرده متوبله نیز مفید بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و ایارهٔ جالینوس ولوغاذیا کنند
یا بحقنهاء حاره و معده را بروغن زنبق و خیری و مصطکی بمالند و کوارش کمونی و کوارش
کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر مادهٔ سودا بود علامت آن حرقت معده و کثرت
اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد قاروره و بطوء و صغر نبض
وقی و ترشی و خشکی دهن و تشنگی بود و طحال بزرگ باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افیتمون
ومسهلات سودا کنند بعد از آنکه معده را بقی پاک کرده باشند اطریفل و گلقند و رازیانه
وکوارش کمونی تناول کنند اما سوء المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و خشکی
دهن و فم معده و جشاء دخانی و فساد اغذیهٔ لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزهاء ترش
بود علاج شراب ریباس و غوره و لیمو و سکنجبین و مانند آن تناول کنند با گلاب و آب
برف و غذا از زرشک و تمر هندی و انار دانه خورند و دوغ با برف نیز مفید بود و اگر سوء
المزاج حار یابس باشد علامت آن هزال و تشنگی و خشکی زبان و حسن طبیعت بود علاج
شیرهٔ تخم تورک با آب خیار کدو با نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا بنو ماش با مغز بادام
واسفاناج با کدو با گوشت بزغاله خورند و زرشک هشت درم و گل ارمنی چهار درم و
صندل و مغز تخم کدو و طباشیر و تخم و ورق گل از هر یک پنج درم بکوبند و بعرق بید
بسرشند و یک مثقال با شراب غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد ساذج بود علامت آن
ضعف هضم و لین و انتفاخ بطن و دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت ریق و جشاء





ترش باشد علاج گلقند و رازیانه و شراب بالنکو و بزوری تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل
وزنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و کوارش عود و عنبر و مصطکی احیانا تناول کنند
وکندر و نانخواه و زنجبیل از هر یک شش درم و فلفل و اذخر و حب الغار و عود از هر یک سه
درم بکوبند و با مویز طایفی بیست درم بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد
یابس باشد علامت آن قلت عطش و کثرت اشتها و جشاء ترش و تخمه بود علاج گلقند و رازیانج
وگلنکبین و هلیلهٔ پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبل و مصطکی و اذخر و نانخواه از هر یک
سه درم سعد پنج درم بکوبند و با آب به بر معده طلا کنند و روغن زنبق و خیری بمالند
شرابی مفید آب به ترش پنج رطل شراب صرف پنج رطل با آتش نرم بجوشانند تا با نیمه آید پس
شیرهٔ قند بران ریزند بقدر ترشی آن و بجوشانند تا بقوام آید و در آخر طبخ مصطکی و دو درم
دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله و زعفران از هر یک درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ
اندازند تا بجوشد پس بمالند و بیفشارند و چون بقوام آید از آتش فرو گیرند و شربتی از آن ده
درم باشد و اگر سوء المزاج رطب ساذج باشد علامت آن کثرت ریق و سیلان لعاب و قلت
عطش و تاذی از آب سرد و میوهای بارده و تنفر از دسومات و اغذیه رطبه و غثیان بود
علاج گلقند و انیسون و جوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخود آب
وقلایای با توابل باشد و اگر با آن طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید نافع بود صفت
آن هلیله سیاه و بلیله و آمله و خبث الحدید از هر یک ده درم سنبل و اذخر و زنجبیل و فلفل
ونانخواه و کندر از هر یک پنج درم همه را جدا جدا بکوبند و خبث الحدید را سحق کرده سه هفته

در سرکه بخیسانند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند و با دو چندان ادویه عسل مصفی سرشند
و یک مثقال بخورند و اگر سوء المزاج یابس ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن
و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود علاج شراب نیلوفر و بنفشه تناول کنند یا شیره
تخم خرفه یا آب خیار کدو یا نبات تشریک کنند و غذا بنوماش و نخود و کدو خورند با گوشت
بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه **وجع معده** اگر بسبب سوء المزاج باشد علاج آن گفته شد
و اگر بسبب ورم باشد گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد شراسیف و قراقر
و فواق و جشاء باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخه زیاده شود علاج گلقند و رازیانه و گلنگبین
و خشکنکبین و کزانگبین تناول کنند و گوارش کمونی و کندری و اطریفل کبیر تناول کنند و مصطکی
و کندر و کرویا و زنجبیل بخایند و این سفوف نیز مفید بود رازیانه و انیسون از هر یک سه درم
و نانخواه و کرویا و تخم کرفس از هر یک دو درم بکوبند و با دو مثل او قند بیامیزند و پنج مثقال
از آن بناشتا تناول کنند و اگر وجع بسبب طعامی موذی باشد آب گرم و روغن کنجد بیاشامند
و قی کنند و بعد از آن جوارش عود یا مصطکی خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد علامت او
آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن باشد علاج آن تقویت معده باشد
و اگر در معده اخلاط ردیه باشد بقی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر از هر یک پنج درم
سعد و سنبل از هر یک سه درم بکوبند و با عسل بسرشند و مثقالی تناول کنند حماض و ترنج یک
رطل و آب سیب یک رطل بجوشانند تا بنیمه آید پس یک رطل قند و یک رطل عسل سفید و نیم
رطل گلاب با آن ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل



و مصطکی از هر یک درمی و بالنکو سه درم و عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و بهم زنند
پس از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و احیانا سه درم تناول کنند **اورام**
**معده** اگر ورم حار بود علامت آن تب و التهاب و حرقت معده و وجع باشد و ورم
ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج اولا فصد کنند و از آب انار دین با ترنجبین
و نبات نیز شاید و غذا کشکاب با اسفاناج و خبازی خورند و در تقلیل غذا کوشند و چون
ابتداء نضج باشد جلاب از روباه تربک و تخم کاسنی از هر یک چهار درم و بنفشه سه درم
و خیار چنبر پنج درم تناول کنند و اگر حرارت چندان نباشد دو درم رازیانه با آن ضم
کنند و حسو از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در ابتدا صندل و مامیثا با گلاب
و آب بستان افروز و روباه تربک بر معده طلا کنند و بعد از دو روز آرد جو و خطمی و ورد
و سنبل با گلاب یا آب کاسنی و بعد از آن خطمی و حلبه و بزرک و بابونه و زرورد و سنبل و سعد
و آرد جو و چون ورم خراج گردد و منفتح گردد علامتش شدت وجع و حمی و ضربان باشد
آن زمان بزرک و مرو و رشک و تخم خطمی از هر یک درمی بکوبند و با شیر بز بیاشامند تا نضج
یابد و علامت نضج سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب
خشخاش با شیر تناول کنند و حریره از نشاسته و روغن بادام و قند و علامت انفجار قی
و اختلاف مده خون باشد و چون مده کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند
و اگر حرارت سخت نباشد ماء العسل بهتر بود تا معده را از مده پاک کند و چون پاک شده
باشد کندر و گلنار و ورق گل از هر یک دو درم گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان از هر یکی

درمی بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و مثقالی از آن میخورند تا حرارت تبدیل می شود
و اگر ورم بارد باشد اگر مادهٔ بلغمی باشد علامت آن حمی لثقه و انتفاخ معده و سفیدی زبان
و کثرت لعاب و تهبج روی بود و ورم رخو باشد علاج ماء الاصول بیاشامند و تریاق اربعه
و مثرودیطوس نیز مفید بود یا جلابی از پوست بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ مهک از هر یک دو
درم و تخم رازیانهٔ تر سه درم و گلقند ده درم بیاشامند و غذا نخودآب با شیرهٔ حسکدانه خورند
با فلفل و دارچینی و کرویا و روغن زیت و روغن بیدانجیر بر سر غذا کردن و در معده مالیده
میدانند و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر چوب رز با هم بسایند و بسرکه بسرشند و ضماد
سازند یا صبر اسقوطری دو درم و سنبل و فرد ماما و مصطکی و افسنتین از هر یک درمی بکوبند
و با روغن یاسمن و روغن بان ضماد سازند و مسهلات لینا استعمال کنند و اگر از مادهٔ سودا
باشد ورم صلب بود و بآن افکار ردیه و خبث نفس باشد علاج جلابی از تخم رازیانه و بیخ
مهک و بیخ کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخودآب با شیرهٔ حسکدانه و روغن بیدانجیر خورند
و معده را بحلبه و بزرک و خطمی و بابونه و مصطکی از هر یک دو درم سنبل و سعد و اذخر
از هر یک درمی و صمغ عربی سه درم و بابونه ده درم تضمید کنند یا سنبل و افسنتین و بنفشه
و مصطکی از هر یک سه درم صبر و میعه از هر یک چهار درم و بزرک از هر یک پنج درم زعفران
و مر از هر یک درمی بکوبند و با موم و روغن زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء
الاصول تناول کنند پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه از هر یک ده درم انیسون و رازیانه از هر یک
سه درم بیخ مهک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز طائفی پانزده درم

چهار

چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پس صافی کنند و سی مثقال از آن با سه درم مغز خیار
چنبر و یک مثقال روغن بیدانجیر تناول کنند و تلیین طبیعت با یارج لوغاذیا و ایاره غاریقون کنند
**قراقر و نفخ** بواسطه برودت و ضعف و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه باشد که بواسطه
ناریت معده باشد که احداث نفخ و بخار باشد علاج هر بامداد گلقند و رازیانه و انیسون
تناول کنند و از اطعمهٔ غلیظه و اشیاء نفاخه و حموضات احتراز نمایند و سبوس و کاورس
و نمک گرم کنند و بر شکم بندند و کند و سنبل و رازیانه از هر یک سه درم و فودنه و سداب خشک
و زنجبیل و کرویا از هر یک دو درم سعتر و نانخواه و مصطکی از هر یک درمی بکوبند و با دو
مثل آن قند بیامیزند و پنج درم تناول کنند و گوارش شهریاران و کمونی و فلافلی بخورند
اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده و زیره در سرکه خیسانیده و بریان کرده
از هر یک درمی بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و بخورند **جشا** نفخی بود که بطریق
فم معده مندفع شود و چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم بود و تثاؤب که آنرا دهن
دره میگویند از بخارات غیر منهضم واقع شود که در عضلات فک اسفل حاصل شود
و غلیظ گردد و تمدد در آن عضلات پیدا شود و تمطی آنست که همه اعضا کشیده شود و حدوث
او هم ازین بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و هم دلالت بر ضعف و تقصیر
هضم کند و علاج مجموع تنقیه و تقویت معده باشد **شهوت کلبی** اشتداد اشتهاء بر
طعام بحدی که سیر نگردند و سبب آن اگر سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف کرده اند
علامت آن نضج و ثقل و قلت عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت

ل
وكلنكبين

بود علاج تسخین معده کنند بکلقند و رازیانه و شراب بالنکو یا جلابی از رازیانه و بیخ مهکو بالنکو
وکلقند یا شامند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و توابل کرم خورند و تنقیه بحب صبر و حب
ایاره کنند و بعد از تنقیه کوارش مصطکی و اطریفل و مقویات معده تناول کنند و کندر و مصطکی
بخایند و شراب احمر مفید بود و اکر سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد بفم معده
علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشاء ترش بود علاج تنقیه بدن کنند بحب
افیثمون و مطبوخ آن و اغذیهٔ چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اکر از
شدت خلو معده و بدن این مرض حادث شود علامت آن تقدم اسباب آن بود مثل حرکت
مفرط و هوای کرم و سهر و غم و مرضهای کثیرة التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن
تناول اغذیهٔ غلیظه باشد مثل هریسه و کله و پاچه و کوشت کاو و قلیه کز رودس روزی چهار
نوبت غذا خورند لیکن اندکی باید خوردن و بدنرا بروغن بنفشه و بادام تدهین کنند و اکر
جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن احیانا
علاج قتل و اخراج کرم باشد چنانچه کفته شود و اکر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده
جمع شود علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب بود علاج تنقیه معده کنند بقوقو
کلقند و انیسون و مصطکی و دارچینی خورند و اکر احتیاج باشد بحب صبر و ایاره اسهال کنند
جوع بقری و آن جوع مجموع اعضا باشد با سیری معده و آنرا ابولیموس کویند و سبب آن
برودت مفرط باشد که فم معده را حادث و قوت جس و جاذبه از و فوت شود و بدن
عظیم محتاج بغذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرما و سردی سفر
کز



کند واقع شود و علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد
و احیانا غشی نیز حادث شود و بلمس فم معده سرد باشد علاج شراب بالنکو و شراب
کاو زبان و کلقند و رازیانه و انیسون از هر یک ده مثقال بخورند و غذا نخود آب با کبک و
تیهو و دراج خورند و توابل کرم در آن کنند و شراب یمانی و اطریفل و کوارش کمونی و عود
و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک و نام بکوبند و بر معده طلا کنند
و این علت بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود و علامت آن کرب
و لهیب و عطش و یبوست دماغ و طبع بود و چون کرسنه شوند و غذا نخورند غشی کنند
و قوت ساقط شود علاج سکنجبین و شراب زرشک و شراب انار و سیب با کلاب تناول
کنند و غذا زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که دغدغهٔ اشتها و غذا
پیدا شود چیزی باید خورد و فاقه نباید کرد عطش کاذب تشنکی بسیار اکر بسبب حرارت
قلب و ریه باشد علامت آن کرب و لهیب و احتراق صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج
شراب حامض و لیمو و سیب و صندل از هر کدام که باشد با عرق کل و بید و کاسنی با آب سرد
بیاشامند و غذا شیرهٔ جو با مرغ یا بزغاله خورند و صندل و کلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند
و خیار و کدو ببویند و این قرص مفید افتد صفت آن صندلین مغز تخم خیارین و کدو و تخم نورک
از هر یک سه درم و صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یک نیم درم طباشیر سفید دو دانگ بکوبند
و با لعاب بنکو سرشته و سه مثقال از آن با شراب سکنجبین تناول کنند و اکر بسبب حرارت
و یبوست معده باشد بواسطه چیزهای حریف و حار چیزی شور و اکر از شیرینیها بافراط

یا بواسطهٔ استفراغ مفرط بود علاج او سکنجبین با عرق گل و بید بیاشامند یا آب انار دین
یا آب غوره یا شیرهٔ تخم تورک یا بنات یا شراب لیمو یا ریباس بیاشامند و آب خیار کدو
و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا حموضات باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد
در معده و علامت او آن باشد که به آب خوردن زائل نشود و اگر صبر کند و نخورد زائل گردد
و علاج آن به آب برف و سکنجبین مکرر قی کند و شراب غوره و مانند آن تناول کند و غذا
ریزه باج خورند و اگر بعد از شراب مسهل تشنگی غالب شود بواسطهٔ استفراغ بسیار و افراط
عمل شراب غوره و آش غوره خورند و بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه کنند
و اگر بعد از خمر کهنه واقع شود آب یخ و برف خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر از حد
بگذرد یک رطل آب خیار کدو با نیم درم طباشیر بیاشامند **سوء الهضم و تخمه** سوء
الهضم آن بود که طعام نیک هضم نشود و علامت آن نفخ جشا و براز و حرقت معده و غثیان
بود و ضعف هضم آن بود که دیر ماند اما هضم شود و با این ثقل و تمدد باشد و بعد از
زمانی دیر جشا آید بوی طعام احساس کند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعا تصرف
نکند و هضم نکرده ماند و سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در او
جمع شود علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر سبب تناول اطعمه
کثیره یا اطعمه ردیه بود تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب
مزاج بود و دو روز بگرسنگی صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجل مسهل
پنج مثقال در آب گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی بر معده مالند و اگر تابستان بود

درآب

در آب سرد نشستن مفید بود **هیضه** عبارت از آن باشد که اطعمه در معده بماند و هضم
نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد
باسهال علاج او آنست که طبیعت را به آب گرم و روغن کنجد مدد کنند تا زودتر پاک
شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال باشد و موجب ضعف بود و شراب انار با نعناع
یا شراب انار عبه با نیم درم طباشیر خورند یا سفوف انار دانه پنج مثقال یا قرص طباشیر بیست
مثقال یا رب به ده مثقال یا پوست پسته یکمثقال بکوبند و با شراب سیب ده مثقال
بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و بر مواضع
سرد خواب کنند و دوغ بسنگ یا با آهن گرم کرده داغ کنند و بیاشامند و بر غذا
صبر کنند تا اشتهاء صادق پیدا شود و سماق یا کبک خورند و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی
بود در آب سرد نشینند **قی و تهوع و غثیان** قی حرکتی باشد که از معده حادث
شود برای دفع چیزی که در او باشد و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان
تقاضاء دفع باشد بحرکت و اسباب هر یک مختلف بود و اگر خلط در جوف معده باشد
قی حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر طعام ردی باشد غثیان واقع
شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم اوست صفرا باشد علامت
آن تلخی دهان والتهاب و خشکی زبان و تشنگی و قی صفرا باشد علاج سکنجبین با آب
گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب انار با عرق نعناع
یا شراب غوره یا ریباس یا گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و سماق خورند

و معده را با آب سیب و به و صندل و کافور تضمید کنند سفوفی مفید ورق گل و طباشیر
از هر یک دو درم ریوند و کهربا و عود و پوست پسته از هر یک درمی و نیم سماق و زرشک
و انار دانه از هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال ازان با شراب سیب یا به تناول کنند و اگر
خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت آن قلت تشنگی و شوری و ترشی دهن و نفخ با قراقر
بود علاج با آب ترب و عسل و نمک یا طبیخ شبت و تخم ترب و اندکی نمک و عسل مدد کنند
تا معده پاک شود بعد ازان گلقند و رازیانه یا زنجبیل پرورده یا هلیله پرورده و جوارش عود و مصطکی و دواء المسک حلو کنند و این سفوف در قی بلغمی مفید بود کندر
و مصطکی و سنبل و سک از هر یک پنج درم عود ده هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل
قاقله جوزبوا سعد نعناع از هر یک چهار درم پوست ترنج ظلنجشک ورق گل از هر یک
درمی بکوبند و با مثل دو داروی قند بیامیزند و هفت درم تا ده درم تناول سفوفی که
قی بلغمی و سوداوی را نافع بود پوست پسته ورق گل از هر یک چهار درم عود و مصطکی از
هر یک سه درم سک پنج درم بکوبند و با آب سیب بسرشند و یکمثقال تناول کنند و اگر غثیان
بسبب کثرت غذا یا اغذیه ردیه یا سوء ترتیب اکل حادث شود قی باید کرد و بعد ازان
مقویات معده تناول کنند **قی دم** سبب خونی که بقی بیرون آید اگر انفجار و انفطار عرقی
باشد فصد باسلیق کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و بنکو و بارتنگ از هر یک مثقالی مجموع را
بریان کرده بکوبند و با شراب بسرشند و بخورند یا قرص طباشیر یا قرص کهربا از هر یک درمی
با رب به تناول کنند و این قرص نیز مفید بود **صـ** آن کندر و تخم حماض از هر یک سه درم

ورق گل گلنار و سماق و صندل از هر یک چهار درم شب یمانی اقاقیا کهربا از هر یک درمی
بکوبند و با آب سماق یا گلاب بسرشند و یکمثقال ازان با شیره تخم تورک بریان کرده بخورند
و معده را بصندل و اقاقیا و سک و رامک و گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا از زرشک
و سماق و انار دانه خورند و اگر قی بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع مألوف
را عاش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مو با آب مورد طلا کنند و قرص کهربا با یکمثقال
شیره تخم تورک بریان کرده بخورند و اگر با قی نفث خون و سعال بود بارتنگ و صمغ عربی از
هر یک درمی بریان کرده با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب بخورند و کشنیز
و لولو و صدف سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی و سماق و نشاسته و تخم
تورک و خون سیاوشان از هر یک پنج درم صمغ عربی دو درم طباشیر ده درم بکوبند و با آب
سماق یا رب لسان الحمل بسرشند و سه مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح
و اعراض نفسانی احتراز کنند و اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع میان
شانه‌ها یا ریزش باشد و در قی مده باشد و چون چیزهای شور و ترش بخورند وجع زیاده
شود علاج او آن است که از حموضات و مالحات احتراز کنند و اغذیه لزجه مثل پاچه
و زرده تخم مرغ خورند و این قرص مفید بود **صـ** آن تخم حماض بارتنگ از هر یک سه درم
طباشیر لولو کهربا شاخ گاو کوهی سوخته از هر یک دو درم نشاسته کثیرا از هر یک چهار
درم بکوبند و با آب لسان الحمل یا لعاب بنکو بسرشند و قرص کنند شربتی یکمثقال باشد
و اگر خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامت آن

آن عضو باشد علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده به بندد و علامات آن نافض و عرق سرد و غشی بود علاج وی آنست که تخم شبت و بابونه از هر یکی پنج درم بجوشانند و یا یکدرم نمک بیاشامند یا حب الرشاد دو درم با آب گرم یا انفحه خرگوش با آب بالنکو یا برنجاسف بیاشامند یا سرگین خرگوش با آب عسل گرم بیاشامند و قی کنند **فواق** حرکتی باشد از طبیعت داخل معده برای دفع موذی و این موذی یا اخلاط حار حریف بود یا طعام حریف و علامات آن حرقت معده و طعم دهن صفراوی و سوداوی بود علاج وی آنست که طبیخ شبت و ترب یا آب ترب و عسل و سکنجبین و آب گرم بیاشامند که قی یا باسهال دفع شود و بعد از آن شربتی از نبات و عرق گل و بید با لعاب بکو و بهدانه و روغن بنفشه بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح باشد و این بیشتر صبیان را واقع شود و بعد از تخمه نیز بود علاج گلقند با انیسون یا زیره یا رازیانه خورند و مصطکی بخایند و گوارش مصطکی و عود تناول کنند و اگر سعی کنند که عطسه بیاید مفید افتد و اگر بسبب تناول طعام بسیار بود قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و سعتر از هر یکی نیم درم کوفته با قند بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی که موجب تشنج معده شود و شراب بنفشه و لعاب بکو و بهدانه تناول کنند و غذا شیره جو و کدو و روغن بنفشه و موم روغن از کدو و بستان افروز و خطمی و کتیرا و موم صافی و روغن بنفشه سازند و در معده می مالند و این بدترین انواع فواق بود چنانکه گفته اند



هذا فواق مالس من فواق و در ورم کبد نیز فواق بود و آن بسبب بزرگی ورم بود که مزاحم قعر معده شود و یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد و علاج آن علاج ورم کبد باشد ٥

**نقصان و بطلان اشتها** اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامات آن و علاج آن گفته شده است و اگر بسبب خلطی مراری یا خلطی مالح بود که در معده جمع شده باشد علامات آن حرقت معده و مرارت یا ملوحت دهن باشد و تشنگی علاج آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و محللات مثل کبر و لیمو نیز مفید بود و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج بود علامات آن قلت تشنگی بود و میل باشیاء حاره حریفه و علاج تنقیه معده بقی کنند و گلقند و انیسون و جوارش عود خورند و نانخواه و فودنه و رازیانه از هر یکی پنج درم قرنفل و سنبل از هر یکی دو درم بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شده باشد علامات آن غثیان و براز نتن بود علاج تنقیه بدن و اسهال بود و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب آن باشد که سودا بمعده بریزد که موجب اشتها شود علامت آن است که اشتها بباشد لیکن چون غذا بخورد هضم شود و چون چیزهای ترش و قابض بخورد تمام اشتها پیدا شود علاج آن تفتیح مسالک طحال بود بسکنجبین بزوری و زیرباج و کبر و زیتون بسرکه و محللات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت وی آن باشد که احساس تناول اشیاء حریفه و مالحه نکنند و او را فواق و غثیان حادث شود علاج گلقند و رازیانه و شراب و بالنکو تناول کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ مهک و بالنکو و گلقند خورند

وبعد از نضج بحب صبر وحب قوقایا یا شقیه کنند وبعد از آن بجوارشات ومعجونات حاره تقویت
معده کنند **باب یازدهم در امراض کبد** سوء المزاج که عارض کبد شود اگر حار بود
علامت آن شدت تشنگی وتلخی دهان وخشکی زبان وقلت اشتها واحتباس طبیعت وسرعت
نبض وحرارت ملمس کبد وناریت قاروره بود وشاید که با آن قی صفرائی واسهال صفرایی
نیز باشد علاج از تخم کاسنی وتمر هندی واجاص وترنجبین یا سکنجبین وآب کاسنی
یا شیره تخم خیارین ونبات تناول کنند وشراب صندل وحماض نیز شاید وغذا
زرشک یا انار دانه با فروج خورند وآب کاسنی وصندلین بر جگر طلا کنند واگر طبیعت
محتبس باشد تلیین کنند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر نرم از هر یک یکمثقال با سکنجبین
ده مثقال وآب کاسنی بیست مثقال تناول کنند واگر علامت صفرا غالب باشد
این مطبوخ بیاشامند صـ آن سناء مکی بنفشه هلیله زرد ورق گل از هر یک
سه درهم کافور نیم دانگ بکوبند وبآب کشنیز وکاسنی یا بستان افروز یا بقلة الحمقا
طلا کنند واگر با آن اسهال باشد یکمثقال قرص طباشیر با ده مثقال رب به یا سیب بخورند
وغذا برنج وماش بریان کرده با زرشک وسماق خورند ومغز بادام بریان کرده واگر سوء
المزاج بارد باشد عارض کبد شود علامت آن اسهال وقلت عطش وسپیدی زبان وتهبج
روی واجفان وبطوء نبض وبیاض وغلظ قاروره بود علاج هر بامداد جلابی از
رازیانه وروباه تربک وگلقند تناول کنند ونخود آب با زیره خسکدانه ودیتهو وکبک
خورند واین قرص تناول کنند صـ آن سنبل ومصطکی وتخم کرفس واذخر وبادام تلخ

وابهل

وابهل وقسط ومر از هر یک دو درهم عصاره غافث نیم درم زنجبیل وفلفل از هر یک درمی
بکوبند وبآب رازیانه قرص سازند ومثقالی با این ماء الاصول بخورند صـ آن پوست
بیخ کرفس ورازیانه وکاسنی وتخم رازیانه سه درهم تخم کرفس دو درهم انیسون سه درهم
اذخر وغافث ماشا جعده از هر یک پنج درم مویز طایفی بیست درهم در سه رطل آب
بجوشانند تا با رطلی ونیم آید وبا نیم من قند بقوام آرند وبیست درهم تا سی درهم تناول
کنند واین قرص مفید بود صـ آن افسنتین وریوند از هر یک سه درهم تناول کنند گل سرخ
پنج درم سنبل واسارون وگل مغسول از هر یک سه درهم بکوبند وبآب کرفس قرص سازند
شربتی یکمثقال بود واسارون ونمام بجوشانند وجگر را بآب آن تنطیل کنند وثفل آن
تضمید کنند وبابونه واکلیل الملک وقسط وسلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند واگر
اسهال با فراط بود تخم سپندان وشاهسفرم وصمغ عربی از هر یک سه درهم بریان کرده
بگلاب تر کنند وفرو برند وکبک ودیتهو بریان کرده وسماق یا زرشک ترش کرده خورند
واگر سوء المزاج رطب باشد علامت آن کثرت لعاب وقلت عطش وتهبج روی واجفان
وکثرت خواب وبلادت حواس وغلظ وبیاض قاروره وسوء الهضم بود علاج جلابی
از رازیانه وتخم کرفس وبیخ مهک وگلقند تناول کنند وغذا نخود آب با زیره با کبک
ودیتهو وزیره ودارچینی خورند واطریفل کشنیزی وگلقند وجوارشات گرم مفید بود
قرص مفید رازیانه تخم کرفس از هر یک سه درهم سنبل پنج درهم بکوبند وبآب رازیانه یا
کرفس سرشند ومثقالی با ده مثقال سکنجبین بزوری بخورند واگر سوء المزاج یابس

بود علامت آن نحافت بدن وقلت دم وتشنگی ویبوست طبع وصلابت نبض وبیاض
قاروره باشد علاج شیرهٔ تخم توزک یا شیرهٔ نیلوفر وخشخاش تناول کنند وغذا کدو با گوشت
بزغاله خورند یا حریره از شیرهٔ سبوس ونبات وروغن بادام وماهی تازه نیز شاید وموم
روغن از روغن بنفشه وروغن کدو وموم صافی وآب کاسنی وآب توزک ترتیب کنند
وبر جگر طلا کنند ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج بود وعلامات آن گفته شده ویا بسبب سده
باشد که بکبد عارض شود وعلامات ضعف کبد قلت اشتها وفساد لون ونحافت بدن
واسهال غسالی شبیها بغساله لحم ووجع ضلع اخرین از اضلاع ایمن بود واین سده اگر در
محدب کبد باشد علامت وی آنست که بول اندک آید ورقیق بود علاج هر بامداد
جلابی از تخم کاسنی وبیخ مهک وروباه ترکیل از هر یک سه درهم تخم رازیانه یکدرم نبات
ده مثقال تناول کنند کرفس ونانخواه وپوست بیخ کاسنی ورازیانه ونبات بحسب
مزاج یا قرص رزشک یا سکنجبین ساده یا بزوری وغذا زیره باج خورند واز اغذیه
غلیظه وحلاوی احتراز کنند واگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود
علاج هر روز جلابی از بیخ مهک وتخم کاسنی ورازیانه ونبات تناول کنند وغذا
نخود آب وتلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ سنا پنج درم تخم کاسنی سه درم بجوشانند
وصافی کنند وده مثقال شکر سرخ وپنج مثقال معجون خیارچنبر در آن حل کرده بیاشامند
وبابونه وشبت از هر یک سه درم تخم کرفس سنبل اسارون از هر یک درمی بکوبند وباب
برجگر بندند ومعجون کرکم درین صورت نافع باشد ص آن تخم کرفس ورازیانه ابهل

سلیخه اذخر از هر یک ده درم سنبل قسط روناس عصارهٔ غافت سیربری بادام تلخ از
هر یک پنجدرم ریوند چینی رب السوس از هر یک سه درم زعفران یکدرم مجموع را کوفته
وبیخته با شیرهٔ قند یا عسل سرشته ویکمثقال با ماء الاصول تناول کنند اورام کبد
ورمی باشد که بکبد ظاهر شود واگر در مقعر باشد علامت آن تب وتشنگی وتهیب وحرقت
ووجع موضع کبد وثقل وظهور ورم وسعال وفواق واحتباس بطن ولین نفس بود وباشد
که احتباس بول نیز باشد علاج اولا فصد باسلیق کنند وخون بحسب حاجت وقوت بردارند
و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی وپوست بیخ کاسنی وروباه ترکیل از هر یک سه درم نبات
وترنجبین از هر یک ده درم تناول کنند وغذا کشکاب خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند یا باین حقنه سنا هفت درم بنفشه ونیلوفر تخم کاسنی از هر یک پنجدرم جو
نیم کوفته سبوس خطمی از هر یک کفی خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه
آبکامه از هر یک ده درم واگر ورم بر محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید کرد
شیرهٔ تخم وآب کاسنی وسکنجبین بزوری خورند واین قرص تناول کنند تخم کاسنی مغز
تخم خربزه تخم کشوث از هر یک سه درم طباشیر یکمثقال ریوند نیم درم لک مغسول درمی
بکوبند وبآب کاسنی سرشته دو مثقال بخورند ودر ابتداء ورم روباه ترکیل وورق گل وبنفشه
وصندلین وورق کاکنج وطحلب وآب بستان افروز وگلاب ضماد کنند واز ابتدا تجاوز
کند استعمال ضماد نکنند وبیخ کرفس وگلنگبین تناول کنند وغذا نخود با شیرهٔ خشکدانه جوندم
وروغن بید انجیر خورند ومعده را بجلبه وبزرک وخطمی وبابونه ومصطکی از هر یک دو درهم

سنبل و سعد و اذخر از هر یک درمی و صمغ سه درم و بابونه ده درم تضمید کنند یا سنبل
و افسنتین و سلیخه و مصطکی از هر یک سه درم صبر و میعه از هر یک چهار درم حلبه و بزرکتان از
هر یک پنج درم زعفران و مر از هر یک درمی بکوبند و با موم روغن زنبق یا خیری یا قسط
بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول کنند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه
از هر یک ده درم انیسون و رازیانه از هر یک سه درم بیخ مهک هفت درم حلبه چهار درم
انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید
پس صافی کنند و سی مثقال از آن با سه وزن مغز خیار چنبر و یک مثقال روغن بید انجیر تناول
کنند و تلیین طبیعت با یارج لوغادیا و ایارج ارکاغانیس کنند و اگر ورم صفراوی بود
علامت آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال
مراری بود علاج هر با مواد جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بهلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین و خیار چنبر
و غذا کشکاب با شیره خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی باشد علامت آن قلت عطش و تب
غیر حاده و براز بلغمی و بیاض قاروره بود و احساس ورم کنند و اما وجع بافراط نباشد علاج
جلابی از زوفا و تربد و رازیانه و بیخ مهک تناول کنند و غذا نخود آب و نخود ماش با مغز بادام
خورند و تلیین طبیعت بحقنها و نرم کنند یا باین مطبوخ سنا پنج درم رازیانه و انیسون
از هر یک ده درم بجوشانند و صاف کنند و پنج مثقال معجون خیار چنبر تا هفت مثقال در آن
حل کنند و بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول

کند



کنند و اگر ورم سوداوی بود و آن بواسطه سده باشد که میان کبد و طحال واقع شود علامت
آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس
و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب بالنکو و گاوزبان لعوق کنند و غذا ریزه باج خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند یا سنا هفت درم و بالنکو و بیخ مهک و تخم کاسنی
از هر یک سه درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صاف کنند و معجون هفت مثقال
در آن حل کنند و بیاشامند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین
بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک کبیر تناول کنند و کبد را بحلبه و بندق و شمع
و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونه تضمید کنند و اگر ورم جگر از ضربه یا سقطه
باشد نخود مقشر و ریوند از هر یک سه درم مومیایی دو درم در روغن بنفشه بگدازند
و با موم آمیخته طلا کنند **دبیله کبد** اگر بعد از ورم حادث شود علامت او آنست که تب
و دیگر اعراض اشتداد کند و مریض به پشت باز نتواند خفت و چون منفجر شود علامت آن
قشعریره و اسهال مده یا چیزی شبیه بروی بود و مریض را خفتی و راحتی حاصل شود
و باشد که مده بقی یا ادرار دفع شود علاج پیشتر از انفجار بمنضجات تضمید کنند و شیر
بز با مورد شکل تناول کنند و چون منفجر شود اگر تب نباشد جلابی از زوفا و بیخ کرفس
و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره تخم خیار با شیره عناب و
نیلوفر تناول کنند **نفخ کبد** علامت آن ثقل باشد و وجع مده باشد و تب و حرارت
نباشد علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حاره تناول کنند و بمسخنات

تضمید کنند **سده کبد** بسبب اخلاط لزجه حادث شود علامت آن ثقل کبد باشد بی وجع
و تب و علامات ورم و اگر سده در محدب کبد باشد بول اندک و رقیق بود و اگر مقعر
بود براز رطب بود علاج آنکه در مقعر باشد مفتحات استعمال کنند مثل شراب دینار و بزوند
و سکنجبین و کاسنی ناشسته را آب بگیرند و با سکنجبین بزوری بیاشامند و علاج
آنچه در محدب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت و تشنگی
باشد شیرهٔ تخم نودک و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود
و غذا زرشک و زیره باج و انار و سکباج خورند **سوء القنیه و استقا** سوء القنیه و استقا
از ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود و علامت آن تهبج اطراف و بیاض
لون بود و علاج آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیهٔ غلیظ اجتناب نمایند و زرشک
نخود آب با دارچینی و زیرباج خورند و تقویت کبد کنند چنانکه در سوء المزاج گفته
شد و اعمال درین باب نمایند که این مقدمهٔ استقا باشد اما استسقا سه نوع است
لحمی و زقی و طبلی لحمی آنست که جمیع اعضا برآمده باشد و سبب آن ضعف جگر و برودت
مزاج آن بود و این برودت بسبب استفراغ دم باشد از دم بواسیر بود یا بسبب شرب
آب سرد بود در عقب یامت یا در حمام در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود
که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج کبد را سرد گرداند و یا بسبب ضعف
معده باشد که هضم نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود
و اعضا آنرا جذب کند و چون خام بود جزو بدن نشود و موجب این مرض شود

علامت

علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن و بیاض و رقت قاروره و چون انگشت
بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان گود باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی
و رازیانه از هر دو دو درم و بیخ کاسنی و بیخ رازیانه از هر یک سه درم نبات ده درم
تناول کنند و غذا زیره باج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک خورند و اندکی زیرباج و دارچینی
دهان کنند و آب جوشانیده که بغایت سرد نشده باشد خورند و اندکی استحمام با آب شور
و آب شبی مفید بود و بر تابهٔ حمام و بر ریگ گرم خفتن و پشت بر آفتاب باز کرده نشستن
نافع باشد و درین مرض در ادرار بول مبالغه باید نمود و سکنجبین و قرص زرشک و
کادریوس و انیسون و جعده و رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلیخه را بکوبند و دو درم
از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و زیره و سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند
و اگر طبیعت محتبس باشد بمعجون خیار چنبر و حب ایاره تلیین کنند و اگر این علت
از ضعف و برودت معده باشد قی کنند و گلنگبین و انیسون خورند و بحب اصطمخیقون
تلیین کنند و معجون کرکم تناول کنند اما استسقاء زقی آنست که میان صفاق
و ثرب یا احشا در ثرب حادث شود و این نوع بدترین انواع استسقا بود علامت
آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست باشد و شکم مانند خیکی پر آب بود چون
دست بر و زنند یا از پهلو بپهلو گردانند آواز آب شنوند علاج هر روز جلابی از
تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج باشد
آب کاسنی ناشسته با سکنجبین بزوری خورند بطبوخ هلیله یا آب شاه تره و هلیله

کوفته باید کرد یا باین حب افسنتین غافت اینسون مصطکی سقمونیا از هر یک درمی
لک مغسول عود بلسان از هر یک دو درم بکوبند و بآب رازیانه حب سازند و دو مثقال
تناول کنند و بوره ارمنی و بیخ سوسن و مویزج از هر یک سه درم تخم ترب هفت درم پیکی بز
پنجاه درم آرد جو سرکین گاو از هر یک شصت درم بسایند و بآب رازیانه و آب کاسنی
سرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم را شق کنند و آب را بزل کویند لیکن عظیم الخطر باشد
اما استسقا طبلی آنست که ریاح غلیظه در صفاق و ثرب یا ثرب و امعا واقع کردد و سبب
آن حرارت کبد و برودت معده بود زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز آید کیلوس
خام در جگر رود و جگر بطبخ و هضم آن مشغول نشود و از آن ماده ریاح و ابخره بسیار
حادث شود و موجب این مرض کردد و علامت آن بزرگ شدن شکم و بر آمدن ناف
بود و با آن ثقلی نباشد و چون دست بر شکم زنند از آن آواز طبل آید علاج هر روز
جلابی از تخم کاسنی و انیسون و بیخ مهک و بیخ کاسنی و کلقند تناول کنند و نخود آب
با مغز بادام و فلفل و زیره کرمانی و کرویا و نانخواه و روغن بابونه و روغن سداب
و شبت بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی و دوقو و تخم کرفس
کوهی و فطراسالیون از هر یک سه درم پوست بیخ رازیانه ده درم اذخر و فقاح اذخر
از هر یک دو درم مویز طایفی بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید
پس با دو رطل عسل بقوام آرند و ده درم تا ده مثقال تناول کنند سفوف تخم کرفس
و تخم رازیانه اسارون قسط زراوند از هر یک دو درم زیره کرمانی سه درم سنبل جعده

درمی

درمی و نیم بکوبند دو مثقال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن کوفته را با دو چندان قند
بیامیزند و پنج مثقال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن کوفته را با دو چندان قند بیامیزند
و پنج مثقال تناول کنند و اگر خواهند که تلیین کند پنج مثقال معجون خیار چنبر و دو مثقال
ایرج ماء الاصول در آب گرم حل کرده بیاشامند و چون مرض منحط کردد و نفخ ساکن شود
بابونه و تخم شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و بآب سداب سرشند و بر شکم
طلا کنند و نوعی از استسقا که آنرا جبین کویند علامت آن انتفاخ و عظم بطن بحد و ناف
و شکم ایشان عظیم شبیه بشکم آبستنان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کشوث
و کاسنی و رازیانه و روباه تربک و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند
سنا هفت درم روباه تربک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سرخ ترنجبین از هر یک ده
درم مغز خیار چنبر پانزده درم در آب کاسنی ناشته پنجاه درم نافع بود و چیزهاء
درشت شکم را بمالند و باید دانست که هر گاه که با استسقا تب و تشنگی با فراط بود
با شیاء حاره معالجه نکنند و بروباه تربک و تخم کاسنی و بیخ آن اکتفا نمایند و شوماش و مغز
بادام خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند سنا هلیله آملج بلیلج از هر یک پنج درم
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم آلوی سیاه و کیلی
و عناب از هر یک ده عدد خیار چنبر و ترنجبین از هر یک ده درم و بعد از تنقیه آب
کاسنی و سکنجبین ساده خورند یرقان صفرتی فاحش بود که در بشره و چشم ظاهر
شود بسبب جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اگر از قبیل بحران باشد علامت

آن یبس طبیعت و تلخی دهان بود و در روز باحوری واقع شود و علاج آن سهل تر باشد
و آب کاسنی بیست درم با ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا شوربای ماش زرشک
و مغز بادام خورند و ماهی تازه با سرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد که کبد
را حادث شود علامت آن شدت عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره و
میل آن بسواد بود و یا او صفرا بود و رنگ روی تیره باشد و طبیعت محتبس بود
علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد با ترنجبین و نبات تناول
کنند و غذا جو آب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا نقوع آلوبالو
خشت و ترنجبین یا بمطبوخ هلیله و بعد از تنقیه تبرید مزاج کبد باید کرد
بشیره تخم توتک با سکنجبین یا آب خیار کدو یا یکمثقال قرص طباشیر نرم و غذا
آلوچه و تمر هندی و زرشک و بنو ماش و مغز بادام و اسفاناج خورند و اگر یرقان
بسبب سوء المزاج حار بود که از حراره حادث شود و مراره صفرا بسیار جذب کند
و در وغلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد و علامت آن شدت عطش و تب
باشد و این نوع بغتةً حادث شود و باشد که بسبب حدت جمیع بدن عارض شود
و علامت آن نحافت بدن و خاریدن و خشکی براز بود و صفرا بقی و براز دفع
شود علاج هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد و اگر یرقان بسبب ورم کبد
حادث شود علاج آن ضد و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر یا گزیدن
حیوانی زهردار باشد یکمثقال قرص طباشیر نرم با آب انارین تناول کند یا شقاقل

قی

قرص کافور با لعاب بکو و بهدانه یا آب خیار کدو خورند و غذا کشکاب با روغن بادام
خورند و جگر بورق گل و صندل و اقاقیا و کشنیز پنجدرم و کافور نیم دانگ با گلاب تضمید
کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و امعا حادث شود واقع میگردد و این نوع
تابع قولنج باشد اولا علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیاء بارده کنند و ریوند
و غافت از هر یک شقالی و افسنتین دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول
کنند و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن
باشد که براز بتدریج سفید گردد علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال
منضجات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و امثال
آن والله اعلم بالصواب باب دوازدهم در امراض طحال
سوء المزاج که طحال را عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب
و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و کودت آن و حمرت قاروره و سواد
براز و اختلاف نبض و سوء خلق علاج فصد اسلم کنند از جانب چپ و جلاب از تمر
هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک با سکنجبین بزوری و این قرص
مفید افتد صفت آن ریوند درمی و نیم زعفران نیم درم ورق گل پنجدرم طباشیر
سه درم مغز سه تخم سه درم تخم توتک چهار درم کافور نیم دانگ کوفته و بیخته با آب
کاسنی بسرشند و شقالی با سکنجبین تناول کنند سفوف طباشیر ریوند پنج مهک
سنبل مصطکی غافت از هر یک درمی زرشک چهار درم بکوبند و یکمثقال تناول کنند

وانجیر وکبر بسرکه نافع بود واکر تب وتشنکی مفرط باشد شیره تخم تورک با کاسنی با آب
خیار کدو با سکنجبین تناول کند واکر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها وعدم
تشنکی وکثرت ریق بود علاج جلابی از بیخ رازیانه وتخم آن وانیسون وکلقند تناول کنند
یا بیست مثقال از این ماء الاصول ص آن پوست رازیانه ده درم بیخ کبر پنجدرم بیخ
کرفس وبیخ مهک از هریک سه درم مویز طایفی ده درم تخم خیارین پنجدرم تخم کشوث وتخم
کاسنی ورازیانه وبنجکشت از هریک سه درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بایکرطل
آید پس صاف کنند وباعسل یا قند بقوام آرند یا آن آب صاف کرده را قند یا عسل چاشنی
نهند وبیاشامند وغذا نخود آب وشیره حنکدانه خورند واکر طبیعت محتبس باشد
باین مطبوخ تلیین کند ص آن سنا پنجدرم هلیله سیاه سه درم بیخ اذخر
غافث تخم کاسنی از هریک سه درم بنفشه سه درم آلوی سیاه ده عدد عناب ده عدد
سپستان بیست عدد خیار چنبر پانزده درم ترنجبین وشکر سرخ از هریک ده درم
طحال را بورق سداب وکزو بیخ کبر واشنه مجموع را در سرکه خوسانیده تنطیل کنند واکر
سوء المزاج یابس بود علامت آن صلابت طحال وکودت بدن وخفت نفس باشد
علاج آن جلابی از تخم کاسنی وبنجکشت وبنفشه وروباه تربک ونبات تناول کنند
وغذا شوربای ماش ومغز بادام وکدو با فروج خورند وماهی تازه نیز شاید واکر سوء المزاج
رطب باشد علامت آن ترهل بدن وبیاض لسان وکثرت ریق وقلت عطش بود
علاج آن سکنجبین بزوری وماء الاصول مذکور تناول کنند وغذا نخود آب با شیره

حنکدانه

حنکدانه وقلایاء مثوبله خورند وتلیین طبیعت کنند بحب افیتمون وحب ایارج
**اورام طحال** اکر ورم طحال دموی بود علامت آن تب وسرعت نبض وعطش والتهاب
ووجع طحال وغلظ سواد قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند وجلاب از
تخم کاسنی وعناب واجاص ونبات تناول کنند وغذا کشکاب باشد وتلیین طبیعت
کنند بمطبوخ فواکه وصندل واقاقیا وشیاف مامیثا وکشنیز تر بر طحال طلا کنند واکر
ورم صفراوی بود علامت آن حمی حاره وعطش مفرط وزردی چشم وزبان وقاروره
وبرانباشد وباشد که با آن یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی وروباه
تربک وتمر هندی ونبات تناول کنند یا آب انارین یا نبات وغذا جو با شیره خشخاش
خورند وتلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر نرم یکمثقال با ده مثقال سکنجبین وطحال را
بصندل وتورک وکشنیز وورق بید تضمید کنند واکر ورم بلغمی بود علامت آن قلت
عطش وزیادتی حجم طحال وبیاض لون قاروره وبطوء نبض بود علاج آن جلابی از
روباه تربک وبیخ مهک ورازیانه ونبات تناول کنند وغذا نخود آب خورند وتلیین
طبیعت کنند باین مطبوخ ص آن سنا هلیله زرد از هریک پنجدرم تربد ده درم
تخم کاسنی ورازیانه وکرفس وبنجکشت وعکوبه کبر وبالنکو وکاوزبان از هریک سه درم
انجیر بیست درم مویز طایفی پانزده درم شاهتره یکدسته خیار چنبر وترنجبین از
هریک ده درم وبعد از تنقیه قرص زرشک با سکنجبین بزوری وقرص کبر خورند ص
آن بنجکشت وبیخ کبر از هریک ده درم زراوند مدحرج شونیز تخم سپندان از هریک سه درم

عنصل هفت درم بکوبند و با سه درم اشنه بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند و جزو ل و بیخ کبر و بوره ارمنی و غافث بکوبند و با سرکه بر طحال طلا کنند یا خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی بمقدار ورم بچینند و ادویه بران مالند و بر طحال نهند و اگر ورم طحال منفتح شود و منفجر گردد و ریم ریزد و قی یا براز دفع شود دران شیر شتر با مدرات مفید بود اقند و سعی باید کرد که طبیعت محتبس شود

نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود علامت آن تمدد موضع طحال و براملی آن بود و باشد که با آن قراقر بود علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند و نمک و سبوس و کا[ورس] گرم کنند و بر موضع طحال نهند

سدهٔ طحال حدوث آن بسبب فضلات غلیظ بود که در و مجتمع شود و علامت آن ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج آن جلابی از رازیانه و نانخواه و روباه ترbک و انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید بود و تخم کاسنی و کل مازج از هر یک پنج درم و بخکشت دو درم و نیم بکوبند و سه درم ازان با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی معالجات سوء المزاج بجا آورند ٥

برقان اسود تغیر لون باشد بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد و معده حادث شود علامت آن ثقل و تمدد و خبث نفس و قلت اشتها و نحافت بدن و بطوء نبض بود و بتدریج حادث شود نه بغتة علاج آن فصد اسلم کنند ازجانب چپ و جلابی از بیخ مهک و تخم و بیخ کاسنی و نبات با کلقند تناول کنند و غذا زیره باج خورند



وبعد از نضج سنا پنج درم و پوست بیخ کاسنی سه درم و شکر ده درم بجوشانند و صاف کنند و پنج مثقال معجون نجاح دران حل کنند و تناول فرمایند یا هلیله زرد و سیاه و کابلی از هر یک سه درم افیتمون یک درم غاریقون و بسفایج از هر یک نیم درم و سه درم ازان با رطل ماء الجبن بیاشامند و اگر این مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکهٔ طحال بود علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها بود و کدورت عین علاج او جلابی از انیسون و ورق کل و سکنجبین بزوری تناول کنند و طحال را بورق کل و قرنفل و افسنتین و مقل و مصطکی تضمید کنند

باب سیزدهم در امراض امعا

از انجمله قولنج است و آن مرضی است که مانع خروج براز شود و با آن وجعی عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه می شود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر بلغم غلیظ باشد که با ثقل مختلط شود علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سبوق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغم لزج با براز بیرون آمده باشد علاج جلابی از بالنکو و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنکبین تناول کنند و بجوارش سفرجلی مسهل تلیین کنند یا باین حب ایارج فیقرا و تربد از هر یک درمی شحم حنظل و نمک هندی از هر یک دانکی بکوبند و مقل ازرق دو دانک بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند یا این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم انجیر ده عدد سپستان بیست عدد خسک و شبت ده درم بابونه و اکلیل الملک و سداب از هر یک کفی برگ چغندر دسته روغن کنجد و انکامه از هر یک ده درم شکر سرخ بیست درم بوره

نیم درم واگر قولنج بسبب ریحی باشد که در امعا محتبس شده باشد علامت آن تقدم
نفخ و قراقر و تناول اشیاء نفاخه و انتقال وجع بود علاج او جلابی از انیسون و نانخواه
و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و گوارش کمونی و سفرجلی مسهل خورند یا تخم کرفس و انیسون
و نانخواه از هر یک درمی جند بیدستر دانگی و نیم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند
و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند خطمی و بوره ارمنی از هر یک دو درم تخم حنظل درمی
سقمونیا نیم درم بکوبند و با شکر معقود بیامیزند و شیاف سازند یا زهره گاو و بوره و
تخم حنظل و خطمی از هر یک سه درم سکبینج درمی و نیم مقل یکدرم شیاف سازند یا این حقنه
استعمال کنند صـ آن سنا هشت درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان
بیست عدد مویز طایفی پانزده درم خشک بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی
سبوس از هر یک هشت درم بجوشانند و صاف کنند و انگاه و عسل و روغن زیت از هر یک
ده درم و بوره و نمک از هر یک نیم درم بر سر آن کنند و استعمال کنند و روغن سداب
بر شکم مالند یا ورق سداب و کرنب از هر یک ده درم و تخم کرفس و سداب از هر یک
پنجدرم در رطلی آب بجوشانند تا بانیمه آید و رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و میجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و آن روغن بر شکم می مالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که
در موضع امعا واقع شود علامت آن تب و وجع شدید و ضربان و عطش و قی
مراری و این قولنج بتدریج حادث شود علاج آن فصد کنند و جلابی از روباه تربک
و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و غذا بنوماش و مغز بادام

خورند



خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنا پنجدرم عناب ده عدد سپستان بیست عدد
تخم خطمی پرسیاوشان و روباه تربک از هر یک سه درم خیارچنبر و ترنجبین از هر یک پانزده
درم یا این حقنه استعمال کنند صـ آن سنا هشت درم بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم
جو نیم کوفته و خطمی و سبوس از هر یک کفی و ورق خبازی و ورق سلق و دسته خیارچنبر و شکر
سرخ و ترنجبین از هر یک ده مثقال روغن بنفشه درمی و اگر با وجع حرارت شدید و لذع
باشد این حقنه مناسب بود صـ آن عناب ده عدد سپستان بیست عدد خطمی سه درم بجوشانند
و صاف کنند و آب خیار کدو و خبازی و کدو و شیره جو و لعاب بنفشه بگو از هر یک پانزده درم روغن
ده درم باهم بیامیزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التواء امعا با نزول آن بکیس خشین
حادث شود علامت وی آنست که قولنج بعد از حرکت عنیف یا برجستن یا از بالاء بزیر افتادن حادث
شود علاج او آن است که پای علیل بریسمانی بندند و بر بالا کشند و ریسمان از تحریک دهند تا امعا بجای
خود رود و جلابی از روباه تربک و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخود آب با روغن
شیرج و اگر بجای خود نرود یکدرم یا یک مثقال زیبق ناکشته فرو برد و تردد کند و شکم را بمالند
تا بیرون آید و اگر قولنج بسبب احتباس ثقل و یبوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس
و تناول مجففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین از هر یک ده مثقال تناول کنند
و غذا نخود آب چرب با مرغ فربه جوزند یا بنفشه چهار درم و سپستان بیست عدد بزرگ و
حلبه و حب الرشاد از هر یک ده درم ترنجبین پانزده درم بجلاب ریا میزند و اگر بسبب حرارت
امعا باشد علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه و روباه تربک

و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات تناول کنند یا آب خیار کدو یا شیره تخم لوزک با ترنجبین و حقنه
تلیین کنند بنفشه نیلوفر تخم خیارین بابونه سبوس گندم اکلیل الملک جو نیم کوفته لبلاب برگ سپستان
از هر یک هفت درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد بجوشانند و صاف کنند و لعاب بزرک
و لعاب بزرک و روغن بنفشه و خیارچنبر و ترنجبین از هر یک ده درم بآن ضم کرده استعمال
نمایند و غذا شیره گندم چرب و حسوها چرب خورند و شکم بروغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا
بمالند **ایلاوس** نوعی از قولنج است و آن چنان باشد که ثفل در امعا محتبس شده باشد
و از دهن بیرون آید با آن ضعف نبض و غش و اضطراب بود علاجش آنست که اولا فلونیای
رومی بدهند و بعد از نوجوه وجع ساکن شود با آن معاودت نکند و جوارش سفرجلی یا
جوارش فلافلی یا شهریاران بدهند و این حقنه استعمال کنند **صه** آن بابونه و شبت و تخم
کرفس و رازیانه و حلبه از هر یک ده درم انجیر ده عدد مقل سکبینج جاوشیر از هر یکی دو درم
روغن زیت یا بید انجیر ده درم شکر سرخ و آبکامه از هر یک پانزده درم بوره و نمک از هر یک
نیم درم و باید که دو روز غذا نخورند و اگر نتوانند استعمال ریاضت مفید افتد و روغن بابونه
و شبت و اکلیل الملک و غار و خسک و برگ بید انجیر و سعتر و فودنه و روباه ترپک بجوشانند و در آن
نشینند و شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم حنظل ترتیب کنند و بکار دارند **مغص** و پیچی بود
که امعا حادث شود و شکم می پیچد و اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ و عقد بود
و بخروج ریح تسکین حاصل شود علاج هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و روباه ترپک
و گلقند تناول کنند یا دو درم کوارش کمونی بخورند و اگر با مغص اسهال باشد علاج آن گفته
شود

شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب از هر یک سه درم نانخواه و سعتر از
هر یک چهار درم قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و شکم بروغن بابونه گرم کرده
بمالند و اگر بواسطه تناول اطعمه حاره حریفه بود علامت آن حرقت امعا و تشنگی و عروغ مره صفرا
بود علاج آب انار دین با نبات بیاشامند یا لعاب بهدانه بسرشربتی از نبات بیاشامند
یا شیره تخم لوزک و نیم درم طباشیر و نبات ده درم تناول کنند و اگر مغص بواسطه خلطی مالح
باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود و یا براز بلغم بیرون آید علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنهای
نرم یا باین مطبوخ **صه** آن سنا پنج درم بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاسنی روباه ترپک از هر یک
سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تربد دو درم خیارچنبر پانزده درم ترنجبین
دو درم شکر سرخ ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعا متمکن شود علامت آن قلت
عطش و کثرت بزاق بود و وجع از یک موضع منتقل نشود علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنهها که
در باب قولنج ذکر رفت و تنقیه معده کنند بقی و گلقند و دارچینی و سعتر در آن کنند و بعد از
جوارش کندر و مصطکی تناول کنند و آب سرد کمتر خورند **دیدان** کرمهائی که در امعا متولد
شود بسبب رطوبتی فضلی باشد که در امعا ماند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت در وی عمل
کند کرم شود و اگر این کرم دراز باشد حیات گویند و او در امعاء دقاق متولد شود و علامت
او احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان لعاب و بهم سائیدن دندان
در خواب علاج آن چهار روز پیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر تناول کنند و غذا نخود آب با شیره
حسکدانه و سعتر و دارچینی خورند و دو روز تخم درمنه ترکی و برنگ کابلی مقشر و تربد و قسط

دانه بریان کرده پنجاه درم و زرشک و سماق و سبت کنار و سپغول از هریکی ده درم بکوبند و بهم
بلیم بیامیزند و قدری ازان بخورند و اگر اسهال بافراط بود معده را بگل ارمنی و زیره کرمانی و صندل
و رامک و اقاقیا و بآب مورد تضمید کنند و غذا سماق با انار دانه با کبک و تیهو خورند و اگر
اسهال بلغمی باشد علامت آن نفخ و قراقر و ثقل معروج بلغم و براز بی صبغ بود علاج آن حب
ارشاد یا حرف سه درم بر سر جلاب نیم گرم از نبات بیاشامند تا اخلاطی بکلی دفع شود و چون
دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیاثا پنج درم بآب سرد تناول کنند یا تخم رمان و
صمغ عربی از هریک مثقالی بریان کرده بکوبند و بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و اگر ساکن
نشود این حقنه ممسکه استعمال کنند برنج و عدس از هریکی کفی پوست انار و مورد و بلوط از هریک
ده درم مازو و کلنار از هریک پنج درم بجوشانند و صاف کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل
ارمنی از هریک مثقالی نیم بسایند و بر سر آن ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص بخورند
سماق چهار درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان کرده کلنار اقاقیا از هریکی درمی بکوبند
و برب به سرشند و مثقالی با رب سیب تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود زیره کرمانی
در سرکه خیسانیده و انار دانه از هریک پانزده درم دانه مورد سنبل مصطکی کرویا خرنوب
از هریک ده درم انیسون تخم کرفس از هریک هفت درم بکوبند و دو درم ازان تناول
کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت آن حرقت و لدغ معده و خشکی دهان و کثرت اشتها
بی هضم و قراقر و نفخ بود و رنگ براز مائل سودا باشد علاج آن اولا تنقیه امعا باید کرد
بحقنهاء نرم و بعد ازان که تنقیه تمام کرده باشند قرص طباشیر بست و قرص کهربا و سفوف



مقلیاثا و سفوف هر کدام که باشد تناول کنند و بنکو و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته
متساوی بریان کرده بکوبند و پنج مثقال ازان با گلاب بخورند و از حموضات و شیرینی احتراز
نمایند و مرغ و کبک بریان کرده بخورند و انار دانه کوفته و زرشک نیز شاید اسهال دموی
اگر بسبب انفتاح عروق امعا بود اگر امعاء دقاق بود علامت آن آنست که غایط بیرون می آید
و بعد ازان خون رقیق بارنج و قراقر و رنگ خالص شود و اگر امعاء غلاظ بود علامت آنست
که اول غایط با خون بیرون آید و بعد ازان بخون و با آن علامات بواسیر باشد علاج اگر علامات
غلبه خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی بود فصد کنند و بنکو و بارتنگ و تخم ریحان
از هریک مثقالی و صمغ عربی سه مثقال بریان کنند و بروغن گل چرب کرده فرو برند و غذا
کاورس مقشر با مغز بادام خورند و قرص طباشیر بست و قرص کهربا نیز مفید بود و سفوف نشاسته
پنج مثقال بروغن گل چرب کنند و بخورند و اگر این اسهال بسبب سحج بود و سحج آن بود که بواسطه
اخلاط حاره و حریفه که با معا برزد و یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده شود علامت آن
تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعا بود و علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول کنند
یا صمغ عربی و نشاسته از هریک دو مثقال طباشیر یکمثقال بریان کرده با شیر داغ کرده
بیاشامند و غذا کاورس بریان کرده یا برنج بریان کرده یا پیه بز یا چربی گوشت یا مغز
بادام خورند و این حقنه ممسکه استعمال نمایند صفت آن برنج شسته و جو نیم کوفته و ذرت
از هریک کفی بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و کلنار و زرد هٔ گل و گل خطمی و ورق
مورد بجوشانند و صاف کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا



از هریک درمی بکوبند و زردهٔ تخم مرغ بریان کرده در روغن گل یا پیه بز حل کنند و مجموع را بهم
آمیخته بکار دارند ذوسنطاریا اسهال کبدی باشد و آن یا خون صرف باشد و سبب آن
امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه دیا بواسطه قطع دست و پای واقع شود
یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم بود یا شبیه بدردی بود و سبب آن احتراق یا
دبیله که منفجر شود یا قیحی بود یا غسالی بود شبیه بغساله گوشت اما آنچه دموی صرف بود اگر
تقدم امتلا و احتباس خونی که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود و با آن علامات سحج
و مغص و الم نباشد علاج وی آنست که در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادامکه
قوت باقی باشد و ضعف بافراط نبود و حبس شیره تخم تورک بریان کرده بروغن
گل چرب کنند و فرو برند یا قرص کافور یا قرص کهربا و شراب سیب خورند و شراب انجبار
لعق کنند و غذا جو بریان کرده و خشخاش بریان کرده خورند یا انار دانه با زیره باج یا غوره
و کبد را بصندل و گلاب و آب به و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیدی و دردی
بود علامت او آنست که با براز مختلط بود و از دفع آن خفق و راحتی حاصل شود و با آن
پیچیدن شکم نباشد و چون معده خالی باشد بیشتر بود علاج وی آنست که حبس کلی نکنند
و ادویه که مقوی باشد و در قبض زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حماض
و زرشک و سیب و به و از قابضات صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج
کبدی بجای آرند تا اخلاط بکلی دفع شود و اما آنچه قیحی و غسالی بود دلالت بر دبیله کبد
کند و علاج او گفته شد ذرب اسهال معدی باشد و سبب آن سستی و تری معده



باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او شود و علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در
معده تغیر نپذیرد و مکث نکند و با آروغ و براز بلغمی باشد علاج آن تسخین معده باشد
بجوارشات حاره و سفوف مقلیاثا و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانگ با کبک و تیهو
و زیره و کشنیز و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت رطوبات که در معده جمع شود و
علامت آن کثرت بزاق و غثیان بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و بعد ازان جوارشات
مقوی معده تناول کنند مثل کوارش کندر و شبها قابض مفید افتد و اگر بسبب بثور یا
قروحی باشد که در معده حادث شود و از غذا متاذی شود و قوت دافعه آنرا دفع کند علامت
آنست که در معده بعد از اکل وجعی یابد خصوصا اکل حموضات و در براز صدیدی رقیق
باشد و حرارت دهن محسوس شود و باشد که دهن نیز بثرات بود علاج آن قرص طباشیر
بست و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا ارزنک و انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات
بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز مزلق گرداند و این را
اسهال دماغی خوانند و علامت وی آنست که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد ازان محبس
شود و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ نیز باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل
مزاج او و منع نزله بشراب عناب و خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شده است و به بشتاباز
نخشند و اگر بسبب ضعف کبد بود که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال سبز
و سپید و سهولت بدن و قلت دم و زردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانچه گفته
شود و اگر بسبب زائل شدن حل معده باشد و آن بواسطه خلطی اکال یا تناول زهری

حار یا بواسطهٔ اورام واقع شود علامت وی آن است که طعام بهضم ناشده خارج شود بی
لذع و وجع و مغص و آزا نتن و رایحه نباشد علاج آن تضمید معده باشد بقوابض مقویه
و مرق فروج فربه و حسو از شیر و نان سفید تناول کنند که حل برو یا بند و پیتها قابض و مقویات
معده خورند لزق امعا اسهال معدی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطهٔ
آن ثقل در امعا مکث نکند و بیرون آید علامت آن خروج رطوبات بود و صورت لون
و هزال بدن علاج آن تناول اشیاء محتبسه مثل سعو و کنار و کبل و به و سیب و سفوف مقلیات
مفید بود و این سفوف نیز نافع افتد سنبل مصطکی سک عود از هر یکی درمی و نیم بلوط بریان
کرده سر انار ترش کزمازج رامک تخم حماض خرنوب دانه مویز طائیث سماق کلنار از هر یکی
بکوبند و مقدار دو درم تناول کنند و اگر بسبب بثره یا قرحه وی باشد که در امعا حادث
شود و چون غذا بدو رسد زود دفع کند علامت وی آنست که احساس وجع امعا کنند
و با برازصدیدی شکل باشد علاج قرص طباشیر بست یا قرص کلنار یا رب سیب یا رب
به یا تخم ریحان و بارتنگ و مرو رش و صمغ عربی از هر یک درمی بریان کرده بکلاب و روغن
بادام چرب کرده فرو برند و غذا کاورس یا برنج بریان کرده یا مغز بادام خورند و طباشیر
و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند
و یکمثقال تناول کنند باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه
سوء المزاج کلیه اگر حار بود علامت آن حرقت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و
سرعت نبض و ناریة قارورة باشد علاجش آب ساذین با نبات و ترنجبین و شیرهٔ تخم





با قرص طباشیر نرم تناول کنند و غذا کشکاب یا بنوماش و اسفاناج خورند و شراب
خشخاش و ریباس و غوره لعوق کنند و صندل و کلنار و سماق از هر یک دو درم و کافور دانگی
و طباشیر و تخم حماض و کشنیز و گل سرخ و گلنار منی از هر یکی سه درم تخم کاهو و تخم توزک بسرشند
و قرص سازند و شقاقی با آب انار یا شراب غوره یا شیرهٔ سه تخم بخورند و صندل و کلاب بکلیه
طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن قلت عطش و بیاض قارورة و ضعف شهوت
باه بود علاج کلکند و رازیانه و کوارش کمونی تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و کبوتر و فلفل
و دارچینی خورند و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه ضماد کنند و نارجیل و فندق و فستق
با شکر خورند و از حموضات و فواکه باردها احتراز نمایند اورام کلیه اگر ورم کلیه
از مادهٔ صفرا یا دم باشد علامت آن تب و تشنگی و التهاب و التهاب و صداع و بی
خوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و تخم و روباه
تربک و نبات تناول کنند و غذا جو با شیرهٔ خشخاش و عناب و سپستان خورند و شراب
بنفشه و خشخاش با لعاب بنکو به دانه و موضع کلیه را بصندل و مغاث و شیاف مامیثا
و کاسنی و آب روباه تربک تضمید یا آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو
و موم صافی بهم بیامیزند و طلا سازند و چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد وجع و سکون
تب و زیادتی ثقل بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بزرک بجوشانند
و سمان کرم بر کلیه نهند و چون تب زائل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین
کبوتر و غبار آسیا و دقیق کرسنه با این ضماد کنند و چون ورم منفجر گردد و مده با بول بیرون



آید شیرهٔ سه تخم با شراب خشخاش با شراب عناب و بنفشه بخورند و اگر خروج مدت متمادی
شود مغز سه تخم و کدو هر یک ده درم خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم خبازی از هر یک دو
درم کاکنج پنج درم بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش تناول کنند و اگر
ورم از مادهٔ بلغم یا سودا بود علامت ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدت وجع
بود و شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند که حقنه درین محل مفید نیفتد بلکه زیادت
کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از بیخ مهک و تخم رازیانه و نبات تناول کنند و غذا
بنوماش و مغز بادام باشد و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا پنجدرم
تخم کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل و بالنکو و بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم بیخ مهک
چهار درم تربد دو درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد
انجیر ده عدد مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین سمین یا سنا پنجدرم و بیخ مهک چهار درم
و بالنکو و تخم کاسنی تا و رازیانه از هر یک سه درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال
معجون خیار چنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه شبت و بابونه از هر یک
چهار درم بزرک و حلبه از هر یک پنجدرم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک ده درم بکوبند
و با آب رازیانه بسرشند ما مقل در آب گرم حل کنند و با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند
وجع کلیه اگر از ورم یا سوء المزاج بود علاجش شد و اگر از حصاة و قروح بود
علاجش گفته شود و اگر ریح بود علامت آن وجع ممدد و تمدد بود و با آن ثقل و علامات
حصاة نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و



نانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق و خیری در موضع کلیه بمالند اورام
مثانه اگر دموی و صفراوی بود علامت آن شدت وجع و حرقت مثانه و تب محرقه
و تشنگی و لهیب و سواد لسان و اشتغال زهار و باشد که با آن احتباس بول و براز باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاسنی و عناب و شکر و ترنجبین
تناول کنند و غذا کشکاب با شیرهٔ خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی و تخم
خطمی و پوست خشخاش بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه می ریزند و ثفل آن بر آنجا
می نهند و صندل و روباه تربک و بنفشه و کاکنج با آب بستان افروز ضماد کنند و اگر
حبس بول باشد شیرهٔ سه تخم سی درم با ده درم نبات بیاشامند یا سه تخم و تخم
کدوی مقشر از هر یک پنجدرم و تخم توزک سه درم تخم خطمی و تخم خبازی و پرسیاوشان از
هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق
کنجد تر بکوبند و با کنجد مقشر با شیر سحق کنند و طلا کنند و چون ورم نضج یابد و منفتح
شود شراب بنفشه با لعاب بنکو بخورند و غذا بنوماش و مغز بادام و بنفشه و خطمی
و خبازی و پرسیاوشان و اکلیل الملک و حلبه و بزرک و تخم شبت بجوشانند و در آن
نشینند وجع مثانه اگر بسبب قروح و حصاة بود و آن گفته شود یا بسبب
سوء المزاج گرم او را عارض شود علامت آن وجع و لهیب موضع مثانه بود علاج
آن شیرهٔ تخم توزک یا آب خیار کدو یا نبات تناول کنند و روغن بنفشه بر آن مالند و در
احلیل چکانند و اگر سوء المزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از اطعمه و اشربهٔ بارده

یا ملاقات سرما حادث شود علاج آن فصد وجلابی از انیسون ونانخواه وبیخ مهک
ونبات تناول کنند وغذا نخود آب با شیرهٔ حسکدانه ودارچینی خورند وبروغن نرکس
وسنبل وقسط تضمید عانه وتقطیر احلیل کنند واکر وجع بسبب ریح بود علامت آن وجع
وتمدد بود وبا آن ثقلی نباشد علاج آن ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند
ومثانه را بسداب وپودنه وشبت وروغنهای کرم تضمید کنند قروح کلیه ومثانه
اکر سبب آن تفرق اتصال یا خلطی اکال یا انفجار دبیله بود علامت آن وجع مع نبع
دم ومدة وعفن بول باشد وفرق میان قرحهٔ کلیه وقرحهٔ مثانه بموضع وجع کنند ودر
قرحهٔ کلیه سلس البول باشد ودر قرحهٔ مثانه عسر بول وقشوری که از کلیه آید سرخ بود
وانان مثانه سپید باشد علاج آن هر بامداد یکمثقال قرص کاکنج با ده مثقال شراب
بنفشه وخشخاش تناول کنند وغذا بنوماش ونخود ومغز بادام خورند واکر مده بسیار
بود ماء العسل با مرو رشک تناول کنند واکر طبیعت محتبس باشد جلابی از روباه
تربک وبلابل از هر یک پنج درم وبنفشه چهار درم وترنجبین ده درم ومغز خیار چنبر
پانزده درم بپاشامند ونشاسته چهار درم وکثیرا وصمغ عربی وبزرک از هر یک دو درم
وکل ارمنی یکدرم بکوبند ویکمثقال تا دو درم وکثیرا وصمغ عربی وبزرک از هر یک دو درم
وکل ارمنی یکدرم بپاشامند ونشاسته چهار درم وکثیرا وصمغ عربی وبزرک از هر یک
دو درم وکل ارمنی یکدرم بکوبند ویکمثقال تا دو درم ازان با ده مثقال شراب
خشخاش بخورند یا حب صنوبر بیست عدد وتخم خیار دو درم نشاسته یکمثقال سنبل



وتخم کرفس از هر یک سه درم بکوبند ودو درم ازان تناول کنند ودر قرحهٔ مثانه شیاف
ابیض بسایند ودر احلیل چکانند واز اطعمهٔ مالحه حریفه واز جماع احتراز کنند جرب
کلیه ومثانه علامت آن حرقت بول ورسوب نخالی وحکهٔ شدیده ووضع موضع
کلیه ومثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه وشراب خشخاش تناول کنند یا عناب
ده عدد وبنفشه پنج درم ونبات ده درم بجوشانند وبا لعاب بنکو وبیدانه بپاشامند
وغذا بنوماش ومغز بادام یا حریره از شیرهٔ سبوس ونبات بخورند یا روغن بادام ودر
جرب کلیه فی وفصد واسهال الطبیعت مفید باشد ودر جرب مثانه بلعاب بهدانه
وشیر زنان وروغن بادام حقنهٔ مثانه کنند حرقت مثانه اکر بسبب مادهٔ لادغ
یا قروح بود کفته شد واکر بسبب حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج وتب نادیت
قاروره وتشنکی باشد علاج شراب بنفشه وشراب خشخاش با شیرهٔ تخم توذک وشیرهٔ
سه تخم تناول کنند وغذا جو آب یا روغن بادام یا بنوماش با روغن بنفشه ومغز
بادام خورند ومغز تخم کدو وسه تخم از هر یک سه درم وتخم خطمی وخبازی از هر
یک چهار درم ومغز بادام هفت درم وکثیرا یکدرم بکوبند وسه درم ازان با آب
خیار کدو با شیرهٔ تخم توذک تناول کنند وشیر زنان وروغن بنفشه ولعاب خطمی
شیاف ماميثا در احلیل چکانند حصبات ورمل که در کلیه ومثانه تولد کند بسبب
خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت او را نشف کند وبمرور زمان متحجر کردد واما
اکر ماده بسیار بود ودر غایت لزوجت حصبات متولد شود والا رمل تولد کند



وحصبات کلیه اکثر سمین را حادث شود وحصبات مثانه نحیف را وعلامت حصبات
وجع موضع کلیه ومثانه وثقل وتمدد وعسر بول وبیاض ورقت آن باشد علامت
رمل ثقل وتمدد وصفاء بول وجه معروع رمل وسوزش بول ورملی که از کلیه آید سرخ
بود وآنچه از مثانه آید سپید یا زرد باشد علاج این مرض آن است که هر روز جلابی از
تخم کاسنی ورازیانه وبیخ مهک ونبات تناول کنند با شیرهٔ سه تخم وده درم نبات
بخورند وغذا نخود آب با شیرهٔ حسکدانه وکبک وتیهو خورند واز اغذیهٔ غلیظ اجتناب
نمایند وشبانکاه غذا نخورند واستعمال ریاضت معتدله واحیانا قی کردن مفید بود و
از اغذیه میوها انکور سپید وخربزهٔ شیرین شاید خورد واکر بدین تدبیر رها نشود
بدین مطبوخ تلیین کند صفت آن سنا جعده حسکدانه ماميثا ماشا از هر یک پنج
درم تخم خطمی وکرفس وخبازی ورازیانه از هر یک سه درم تخم کاسنی وبنفشه وبیخ مهک
از هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد برسیاوشان
پنج درم ترنجبین وخیار چنبر از هر یک ده درم وقطن را بروغن شبت وبابونه و
خسک بمالند وروغن عقرب وروغن حسک در احلیل چکانند وبابونه وحلبه وشبت
وخسک واکلیل الملک ومرزنجوش وکرفس وحسکدانه نیم کوفته وپرسیاوشان وخطمی
بجوشانند ودران نشینند واکر علت مستحکم شود ادویهٔ که مفتت حصبات کند استعمال
باید کرد دوائی مفتت پنج کاکنج ده درم جنطیانا جندبیدستر زنجبیل دارفلفل عقارب
سوخته از هر یک سه درم بکوبند وبعسل بسرشند وبعد از شش ماه دانکی تا دو دانک



بخورند واکر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود صفت آن سه تخم وخشخاش از هر یک
ده درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس ورازیانه وانیسون از هر یک سه درم بکوبند
وسه درم ازان با سکنجبین ساده یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود یکمثقال
با شیرهٔ سه تخم تناول کنند وموضع را بروغن بابونه وخسک دانه وروغن عقرب بمالند
صفت روغن عقرب بیخ وبیخ کرفس وزراوند مدحرج وسعد وسلیخه از هر یک ده درم
همه را نیم کوفته با روغن کنجد در ظرفی کنند وبیست روز در آفتاب نهند یا بآتش نرم
بجوشانند پس صافی کنند وده عدد عقرب زنده بکیرند ودران اندازند وبیست
روز دیکر بکذارند پس در شیشه کنند ونکاه دارند واکر حصبات در یک موضع باشد
وقطعا فرو نیاید جلابی از تخم کرفس وانیسون ونبات تناول کنند ونطرون
وفلفل سپید وسیاه از هر یک سه درم وزنجبیل وسنبل وسلیخه ودارچینی وتخم
واسارون از هر یک چهار درم جندبیدستر وفقاح اذخر وحب بلسان از هر یک دو
درم بکوبند وبعسل بسرشند ویکدرم تناول کنند واز ادویهٔ مفتته عقرب سوخته
وخنافس خشک کرده وزجاج مسحوق واسقولوفندریون باشد وکنجکی است که آنرا
یونانیان اطاعولیدیطوس کویند وآن مرغکیست که دنبال دراز دارد وچون نشسته باشد
دنبالهٔ خود را حرکت دهد ... بنفس میزند وآنرا قاصینک وابو الفضیل وابو الفضل وصفراغون نیز میکویند وآنرا بخته
وخام میخورند ودرین مرض مفید است وکویند که اکر ثیتی که آنرا چهار سال باشد در زمانی
که انکور رنک میکیرد بکشند واول خون او وآخر آن بکذارند که ریخته شود ومیانهٔ آن نکاه

دارند تا منجمد کرده پس در آفتاب نهند تا خشک شود و آنرا از غبار نگاه دارند تا منجمد
و سحق کنند و قدری از آن با آب ترب یا آب کرفس بیاشامند مفید بود و اگر حصبات
در مجری قضیب باشد و بیرون نیاید بباید شکافت و در حصبات مثانه ادویه اقوی
استعمال کنند و در رمل احتیاج بادویهٔ قویه نباشد جمود دم در مثانه چون خون
بسته شود علامت آن غشی و کرب و برودت اطراف بود علاج آن سکنجبین عنصلی
و زهرهٔ سلحفاة تناول کنند و جگر خر خشک کرده و پنیرمایهٔ خرگوش و بربجاسف نیز مفید بود
و چوب کز و چوب انجیر بسوزانند و آب آن در احلیل چکانند عسر بول اگر بسبب ورم
و حصبات بود علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی لزج باشد که بر مجاری بول حادث
شود علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط خام
بیرون آید علاج آن جلاب از انیسون و تخم کاسنی و تخم کرفس تناول کنند یا از رازیانه و
انیسون و تخم کرفس و ماش هندی و نانخواه از هر یکی پنج درم بکوبند و سه درم از آن تناول
کنند و تدهین قطن و مثانه بروغن بابونه و چیزی بکنند و گاه باشد که عسر بول بسبب
صفرای رقیق باشد که در مجاری بول فرود آید و علامت آن حرقت مجاری بول و صفرت
بول بود علاج آن لعاب بگو ده درم و روغن بنفشه پنج درم بر سر شربتی از بنات بیاشامند
و از مدرات احتراز کنند و غذا بنوماش با اسفاناج و روغن بادام یا حریره از شیرهٔ سبوس
و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان بول بود عسر بول حادث شود
خربزهٔ شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و فستق با شکر تناول کنند و شیرهٔ تخم نوزکه

و سه تخم و مدرات غیر قویه استعمال کنند سلس البول آن باشد که بول بی اختیار بیرون
آید علاج هر بامداد یک مثقال گوارش کندر یا اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و قلایا که
در آن توابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان و زیرهٔ کرمانی و شاه بلوط و حب
الآس و شهدانه متساوی بکوبند و مثقالی از آن تناول کنند و کندر و حب الآس و
هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یک سه درم و سعد پنج درم و بلوط در سرکه خوابانیده
چهار درم بکوبند و بعسل سرشند و مثقالی تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کلکلانج
مفید باشد و از آب سرد احتراز باید کرد و کسی که در فراش بول کند پودنه و خردل و حب
الرشاد از هر یک سه درم و کندر یک درم بکوبند و بعسل سرشند و مثقالی تناول کنند
و از فواکه خصوصا خربزه و خیار و کدو احتراز کنند و حنجرهٔ خروس بسوزانند و با نبیذ
ده انگی یا دو دانگ با آب فاتر بخورند و کندر و بلوط از هر یک ده درم و سعد و خولنجان
و خون سیاوشان و خرفه و وج و راسن از هر یکی پنج درم بکوبند و بعسل سرشند و قرص
سازند و سه درم از آن بیاشامند و اگر شهدانه را بریان کنند و بکوبند و در میان عسل
ریزند و احیانا از آن بخورند مفید بود دیابیطس بلغت یونانی دولاب باشد
و آنچنان باشد که دایما تشنه بود و چون آب بیاشامد باندک زمانی بی تغیر دفع شود
و سبب آن ضعف کلیه یا اتساع مجاری او بود و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبات از
کند و چون ضعیف بود قوت امساک و حمل آن نباشد و لا یزال جذب کند و دفع کند
و چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف شود و بدق انجامد علامت آن تشنگی و تقدم

وبول رقیق و سپید و دایم بی حرقت بود علاج قرص طباشیر و قرص کافور و رب سیب
ورب به و شراب رزشک و ریباس تناول کند و غذا رزشک و غوره و انار دانه
وقطن را بصندل و گلاب و آب کاسنی طلا کنند و اگر سه پنجه یک تب در سرکه خوابانند
و بخورند نافع بود و گاه باشد که دیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود علامت
آن عدم علامات حرارت بود اما تشنگی باشد علاج تنقیهٔ بدن بلادت قی و حقنهٔ
نرم و تناول مثرودیطوس و معاجین حاره و تدهین قطن بروغن گرم **تقطیر البول**
حالتی بود میان عسر و استرسال و سبب آن اگر اختلاط بول باشد با خلاط حاره علامت
آن صفرت بول و حرقت آن و علامات غلبهٔ مرار بود علاج آن شیرهٔ تخم خیارین با
شیرهٔ تخم تودرک با نبات تناول کنند با لعاب بکو و بیدانه ده درم و روغن بادام پنج
درم یا شربتی از نبات و عرق بید بیاشامند و غذا بنو ماش با مغز بادام یا کدو
با فروج خورند و مغز تخم کدو با فروج خورند و مغز تخم کدو و سه تخم و تخم خیارین و خطمی
از هر یکی سه درم و مغز بادام یکدرم و صمغ آلو و کثیرا از هر یک دو درم بکوبند و سه
درم از آن با شیرهٔ تخم تودرک یا آب خیار کدو تناول کنند و اگر این سبب را سبب ضعف
ماسکه باشد علامت وی آن است که بول اندک آید و او را حرقت و صبغ نباشد
علاج آن اطریفل تناول کند و غذا نخود آب با شیرهٔ جنکدانه خورند و با بخیر و مویز
و جوز نقل کنند و حب الرشاد و عود دل و کندر از هر یکی پنجدرم و مغز جوز ده درم
و سعد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و یکمثقال بخورند **بول الدم** اگر بسبب



استفاخ عرقی بود اندک آید و اگر از انشقاق عرقی بود بغتة بسیار آید و خون صرف
تازه بود و بسبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویه حریفه یا سمیه نیز حادث شود علاج آن
فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یک مثقالی با شراب سیب تناول
کند یا بکو و صمغ عربی و مازو نک و تخم ریحان از هر یک مثقالی بریان کرده بروغن بادام چرب
کنند و فرو برند و غذا سماق با بنو ماش و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند و از تناول
اطعمه حریفه جوشنده و شیرینی و ترشی اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه و رکوب دستی
سریع احتراز کنند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم تودرک از هر یک ده درم و شاخ
گاو کوهی سوخته پنجدرم بکوبند و به آب سماق بسرشند و قرص سازند و مثقالی تناول
کنند یا گلنار و بید و گل ارمنی و گل قبرسی از هر یکی سه درم و کهربا یکدرم و بیخ و تخم خیار
و تخم تودرک و نشاسته از هر یکی چهار درم بکوبند و به آب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب
تاکل عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید و با آن ننتنی باشد
علاج آن همچون علاج کلیه و مثانه بود **باب شانزدهم در امراض اعضاء تناسل او رام انثیین**
اگر ورم حار باشد دموی و صفراوی علامت آن تب و حمرت لون و حرارت و التهاب
و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و اجاص
از هر یک ده عدد و نبات و ترنجبین از هر یکی ده درم تناول کنند و غذا جو یا بنو ماش
و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس و آب برگ قلا و آب کشنیز و روباه ترنگ و کاسنی
و طحلب بر ورم نهند و خرقه بگلاب سرکه ترمیکنند و بران می نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ



وگاو زبان و تودری سرخ و سپید تناول کنند و غذا نخود آب بگوشت بره و کبک و تیهو و تیرج
از گوشت بره و بط بخورند و حلوا از قند و نشاسته تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد
علامات آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج شراب سیب و گاو زبان و عرق گل و بید تناول
کند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیهٔ کرز و شلغم و پیاز با توابل تناول کنند و حمام معتدل و دیاضت
معتدله و شراب ریحانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر بسبب قلت منی باشد علامت
آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن هریسه و گوشت ماهی فربه و نارجیل و شکر
قلایا و حلاوی از نشاسته و مغز بادام و فندق و فستق و بن و حبیطا از مغز بادام و جوز تناول
کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود **صفت** آن سقنقور
نخاع حقیقة الثعلب از هر یک سه درم شقاقل مغز پنبه دانه باقلا از هر یکی هفت درم تخم
جوز و شلغم و ترب و هلیون از هر یکی پنجدرم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو
درم از آن تناول کنند و اگر بسبب برودت آلات منی باشد علامات آن برودت منی باشد
در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنگبین و شراب لنکو و زنجبیل مربی و کزمربی و شقاقل
مربی تناول کنند و غذا نخود آب با انیسون و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون
تناول کنند لسان العصافیر تخم کرز و شلغم و جرجیر و تودری سرخ و سپید از هر یکی پنج درم فلفل
سه درم شقاقل چهار درم مغز کنجشک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم یا دو
مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلت منی باشد علامت آن سرعت انزال و غلظ منی بود
علاج آن شیرهٔ تخم تودرک و سکنجبین و شراب لیمو و صندل تناول کنند و غذا روغن گاو و تیز پیرن



مفید بود و غذا رزشک و لیمو و انار و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت آلت منی باشد علامت آن
رقت منی و بیاض و غلظ قاروره باشد علاج آن جلابی از تخم کرز و تخم شلغم از هر یک سه درم
گلنگبین دو درم تناول کنند و غذا قلایای شوربه خورند و فلفل و دار فلفل و زنجبیل از هر
یک سه درم و بیخ مهک پنجدرم و تخم پیاز و تخم هلیون از هر یک چهار درم نخود سپید ده درم
کنجد مقشر هشت درم بکوبند و بعسل بسرشند با حب الزلم و حب فلفل و تخم شلغم از هر یک
سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند و اگر ضعف باه بواسطهٔ آن باشد که مدتی
باشد که ترک کرده باشد ادویه باهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زردهٔ تخم مرغ
و ماهی تازه و قلایای جرز و پیاز و کنگر خورند و قضیب را بروغن ناردین بمالند یا حلتیت
و جند بیدستر از هر یکی نیم درم مشک دانگی مغز پنبه دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند
و با روغن تازه بیست درم در هاون بسایند تا نیک بهم آمیخته شود و در قطن و قاعده
بمالند و نظر در تسافد حیوانات بهیج این معنی بود و اگر نعوظ ضعیف بود این حقنه استعمال
کنند **صفت** آن بزرک حلبه قرطم نیم کوفته و شلغم پاره کرده از هر یک بیست درم نخود و کندم نیم
کوفته از هر یک پانزده درم شبت سلق جرجیر از هر یک کفی تخم پیاز و هلیون از هر یک سه
درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده عدد در دو جو شاند و روغن جوز و کنجد و شیر تازه از
هر یک ده درم بر سر آن کنند و بکار دارند و ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود علامت
آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود و علاج تقویت قلب مانند شراب حماض
و لیمو و صندل و سیب با گلاب و عرق گاو زبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب قلت نفخ

فواکه یا شراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیار چنبر از هریک ده مثقال و چون مرض منحط
شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند و با سپیدهٔ تخم مرغ ضماد کنند و اگر ورم
بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون ورم و رخاوت آن بود علاج آن جلابی
از دارزیانه و بیخ مهک و تخم خربزه و ترتیب باقی بری عسل و نمک و زیره و کلنکبین با کلقند
تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخی که در وی تربد و افتیمون باشد باقی کنند و بطبیخ
شبت و بیخ مهک و آرد باقلا و کندر و روغن زیت یا حلبه و شبت و اکلیل الملک
و آرد باقلا و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت
و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از بالنکو و دارزیانه و
بیخ مهک و کلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افیتمون و حب آن کنند و نخود و شبت
و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و بآب کرنب ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو
و روغن زیت و مقل با هم بیامیزند و بران بمالند **عظم و صغر انثیین** گاه باشد که
خصیه بزرگ شود نه بواسطهٔ ورم و نفخ بلکه فربه شود و چنانکه پستان بزرگ شود علاج
بادویه کنند که در پستان استعمال کنند تا بزرگ نشود مثل گل ارمنی و سرکه و بزر البنج و
شوکران و خوردهٔ اسرب و آب کشنیز و خوردهٔ سنگ آسیا و سنگ استره و اگر خصیه کوچک
شود علاج آن مداومت حمام و آب سنگ و استعمال ادهان و ادویه مسخنه باشد **اورام
قضیب** علامات وجع آن همچون علامات ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص بدو باشد
در ورم حار عدس و کلنار و ورق گل و پوست و روغن گل ضماد سازند و در ورم بابونه



و اکلیل الملک و نمام و خطمی و استه خرما و روغن بابونه **قروح قضیب و خصیه** آنچه بجری باشد
صبر و مرداسنگ و توتیا و شادنه و کلنار و روس سوخته و اقلیمیا و شسته بمرهم و ضماد در زرور
بکاردارند و آنچه کهنه بود کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب سرو سوخته و مرا استعمال کنند
و اگر متاکل شود قلقدیون و ادویه آکله بنهند تا آنچه متعفن بود زائل شود و بعد از آن مرهمهای ملحم
بنهند **حکهٔ خصیه و قضیب** بسبب مادهٔ حاره باشد که بدان حوالی بریزد و بواسطهٔ عرق نیز
باشد علاج وی آنست که عضو را بآب گرم بشویند و سپیدهٔ تخم مرغ و روغن گل طلا کنند یا تخم
و گلاب و آب کرفس و ماميثا طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق کنند و ادویهٔ جرب
استعمال کنند و بفصد و اسهال تنقیه کنند **سدهٔ مجری قضیب** اگر بسبب بثره باشد که دران
مجری حادث شود علامت آن حرقت و عسر و خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق
کنند و شیرهٔ تخم تودک با نبات بیاشامند و شیاف و روغن گل در احلیل بچکانند و اگر بسبب خلطی
غلیظ باشد که در مجرای اخلاط غلیظ بیرون آید علاج آن بمدرات باشد **اعوجاج قضیب**
بسبب تشنجی بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول اغذیهٔ جیّده
الکیموس و استعمال نطولات و ادهان که در تشنج مستعمل است و از پیه بط و مرق و مغز ساق گاو
و موم و کتیرا و لعاب خطمی و راتینج و روغن بنفشه و موم روغن سازند و دران مالند **نقصان باه**
اگر بسبب استرخاء آلت باشد علاج آن هر روز جلابی از دارزیانه و کلقند تناول کنند و غذا
نخود آب و شیرهٔ حسکدانه خورند و بجصبه و ایارج تنقیه کنند و روغن قسط و جزی و زنبق در
عضو بمالند و اگر بسبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل



باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت منی و قلت منی نفخ بود علاج آن تناول
ادویهٔ باهیه نفاخه مثل نخود و شلغم و کرز و پیاز و انگور و جرجیر و بن و فستق بود و گوشت
بزغاله و مرغابی و کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت آن نحافت
بدن و صفرت لون و قلت منی و بطوء انزال باشد علاج آن رطلی شیر با ده درم ترنجبین
و ده درم شکر هر روز این که ذکر رفت بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناج
خورند و روغن بنفشه و کدو بر قضیب مالند و این حقنه استعمال کنند و گوشت سر و پاچه
بزغاله بیست درم هلیون و سبوس از هریک ده درم بجوشانند و صاف کنند و روغن
گاو و پیه مرغ و بط از هریک ده درم بر سر آن کرده بکار دارند **سرعت انزال** اگر بسبب
ضعف قوت ماسکه باشد بواسطهٔ برودت و رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی
بود و بی ارادت بیرون آید علاج آن شراب بالنکو و کلقند تناول کنند و گاه نخود آب با
کبک و کبوتر و گنجشک خورند و هریسه مزعفر با زیره و دارچینی و اطریفل کبیر و معجونات
حاره تناول کنند و روغن زنبق و نرگس و بابونه در خصیه و عجان و عانه بمالند و اگر بسبب
حدّت منی باشد علامت آن حدّت و لذع منی باشد در حالت خروج علاج آن شیرهٔ تخم تودک
و سکنجبین و شراب حماض و صندل و آب خیار و کدو تناول کنند و از ادویهٔ حاره احتراز کنند
**ذرور منی** اگر منی باحتلام و غیر آن بسیار دفع شود و اگر بسبب کثرت آن بود علامتش
خروج منی بسیار بود بی وقوع ضعف علاج فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی
باشد نمایند و شراب غوره و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب کاهو



و آب کشنیز و تودک و عرق گل و بید و روغن بنفشه و کدو با هم بیامیزند و در قطن بمالند و اگر
بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن ضعف و سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب به ده مثقال
با کلنار و گل ارمنی از هریک سه درم تناول کنند و غذا غوره و سماق و زرشک خورند و گل ارمنی
و اقاقیا و طراثیث بکوبند و با گلاب بر قطن طلا کنند و سیب به و سنو و انار ترش تناول
کنند و تخم کاهو و سداب و بنجنکشت از هریک سه درم و سعد و شهدانه و انیسون از هریک
دو درم و کلنار و ورق گل از هریک درمی بکوبند و سه درم ازان با آب سرد تناول کنند
**کثرت شهوت** افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف ازان
بسبب کثرت منی و امتلاء بدن باشد و اینمعنی ازان جمله است که اکثر مردم طالب این
معنی باشند اما اگر خواهند که دران تقلیل کنند اولا فصد باید کرد و هر روز شیرهٔ تخم تودک
با سکنجبین و شراب غوره تناول کنند و نقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسکباج
و لیمویی و عدس خورند و کاهو و خیار و ماست و دوغ و مصل مفید بود و قطعهٔ سرب بر
موضع کلیه بستن بخاصیت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم
تودک و تخم کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند و بآب سداب بسرشند و نیم درم
ازان با آب ریباس یا انار ترش یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطهٔ بثره که در اوعیه
و مجاری منی حادث شود یا حکه که بسبب ماده حاره واقع شود افراطی در شهوت باز دید
آید و علامت او آنست که هرچند جماع کنند شهوت زاید شود و بعد از جماع الم احساس
کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و غذا آبی ماش و شیرهٔ مغز بادام خورند

باغوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین کند و اگر
سبب کثرت نفخ باشد علامت آن شدت نفوظ و تقدم تناول منفخات بود علاج آن
تناول ادویهٔ باشد که کاسر نفخ بود مثل تخم سداب و بنجنکشت و انیسون و غذا زیره باج خورند
و از بقول و فواکه احتراز نمایند **غذیوط** آن باشد که در حالت جماع غایط کند
و آن بسبب استرخاء اعصاب و تحلل روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که شغف
عظیم بجماع دارند و لذتی مفرط از آن یابند علاج وی آنست که پیش از جماع خود را خالی
کند و بعد از آن بجماع مشغول شوند و کلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانهٔ مورد از هر یک
سه درم صندل سفید نیم درم و صمغ عربی و کندر از هر یک دو درم بکوبند و بآب سیب و
مورد بسرشند و قرص سازند و یک مثقال از آن با شراب سیب یا مورد تناول کنند و کلنار
و رامک و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و بآب سیب بسرشند و شیاف سازند و بردارند
**فتق** عبارت از آن باشد که بواسطهٔ انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجری که از
بالاء انثیین است جسمی نفوذ کند و بکیس انثیین فرود آید یا در عانه محتبس شود و این جسم
نافذ اگر امعا یا ثرب باشد آنرا فیله میگویند و اگر بتدریج حادث شود باز گشتن آن بر صحت
بود و با آن قرقره باشد و ثرب را قرقره نباشد علاج وی آنست که به پشت باز خفتند و دست
بران نهند تا باز کردد یا در آب کرم نشینند و مصطکی و عنزروت و کندر و جوز سرو
و اقاقیا و کلنار و مر و صبر و اهیل و حضض و اسراش و صمغ و آلو و گز مازج و مازو مجموع
یا بعضی بکوبند و بآب مورد بسرشند و بر موضع ضماد کنند و ببندند و تا سه روز نگشایند





و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا قلایاء مطبخ خورند و از حموضات و
لبنیات و بقولات و دویدن و حرکات عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر از رطوبتی
مائی نازل شده باشد آنرا ادره و قرو کویند و علامت وی آنست که انثیین املس و براق
و ثقیل بود و بزرگ شود و بول اندک آید و این نوع قطعا مراجعت نکند علاجش آنست
که اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و بعد از آن موضع شق را داغ کنند و اگر
کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کرنب و جوز سرو و مازو و پوست انار و جفت
بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرکین گاو مجموع یا بعضی با روغن
زیت ضماد سازند یا حب الغار و فلفل و بورهٔ ارمنی از هر یک سه درم و سرکین کبوتر
ده درم و کمون یک درم و اشق دو درم و نفت یک درم و شب سه درم با موم و روغن
زیت مرهم سازند و بمالند و کوارش کمونی و کندر تناول کنند و جلابی از بیخ کهک
و رازیانه و انیسون و کلقند بیاشامند و رازیانه و شاه بلوط از هر یک سه درم و سعد
و سنبل از هر یک درمی تخم کرفس و شلغم از هر یک دو درم کوفته و پخته با دو چندان قند
بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست
بران نهند زود باز کردد علاج آن هر روز جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون
و گلنگبین تناول کنند و گوشت کبک و کبوتر صحرائی و گنجشک با زیره و دارچینی خورند
و جوارش کمونی و بزرینا تناول و این سفوف نیز مفید بود تخم سداب و کرفس و کندنا و
کهربا و رازیانه و انیسون از هر یک سه درم زیره چهار درم بنجنکشت دو درم بکوبند

و سه درم از آن تناول کنند و تخم سداب و فودنه و وج و مرزنجوش و شیح و برنجاسف
و ترمس ضماد سازند و روغن زیت و قسط و ناردین و شبت و بابونه و چیزی بمالند
و از اشیاء نفاخ احتراز کنند و موضع را به بندند و اگر مادهٔ غلیظ بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ
کردد آنرا قرهٔ لحمی کویند و علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد **باب**
**هفدهم در اورام رحم** اورام رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت
یا بکثرت مجامعت حاصل شود و علامت ورم حار حمی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و
سیاهی زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول
و احتباس براز بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب با ترنجبین تناول
کنند و اما اغذیه جو آب با شیرهٔ خشخاش و بنوماش و مغز بادام خورند و ناف و زهار
بآرد جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه از هر یک سه درم و کاهو دانگی بآب کشنیز و روباه
تربک طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب نکو و به دانه و روغن بنفشه و کدو و آب روباه
تربک حقنه کنند و بابونه و خطمی و تورک و اکلیل الملک و روباه تربک بجوشانند و در آن نشینند
و بر عانه و قطن میریزند تا ماده بتحلیل میرود پس اگر اعراض لازمه و وجع اشتداد کند دلیل
آن باشد که ماده جمع می شود و آنگاه استعمال منضجات باید کرد و چون منفجر شود شیرهٔ سه
تخم و شیرهٔ تخم تورک با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرک و عسل حقنه کنند و اگر
ورم صلب باشد سوداوی بود علامت آن ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز
جلابی از بیخ کهک و رازیانه و گاوزبان و بالنگو و نبات با گلقند تناول کنند و بعد از





نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب آن و عانه و قطن را بروغن قسط و شبت و زنبق
و قروح بمالند و پیه بز و پیه بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و چیزی باهم بیامیزند
و می مالند و مرهم باسلیقون یا داخلیون در روغن گل سرخ بگدازند و در رحم چکانند
**سرطان رحم** اکثر بعد از اورام حاره حادث شود بواسطهٔ آنکه بکلی پاک نشده
باشد علامت آن ضربان و وجع و صلابت بود و باشد که از آن رطوبات منتنه آید و علاج
مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد باتخم غام و شبت و بابونه و اکلیل الملک و خاری
و ورق کرنب و سلق و حلبه و بزرک بجوشانند و در آن نشینند و زرانیخ و حب الغار
و بزرک و بنفشه و کرنب از هر یک ده درم و بابونه و اکلیل الملک و خطمی از هر یک چهار درم
بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند و بر آن موضع نهند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ
**صـ** آن سنا مکی پرسیاوشان از هر یک هفتاد درم تخم خطمی و کاسنی از هر یک سه درم
بنفشه و نیلوفر از هر یک چهار درم عناب ده عدد خیار چنبر و ترنجبین از هر یک
پانزده درم و اگر متقرح شود جلابی از عناب ده عدد و انجیر ده عدد و سپستان
بیست عدد و خیار چنبر ده درم و روغن بادام پنج درم بیاشامند و شراب ابیض
و شیر زنان و افیون رحم را حقنه کنند **قروح رحم** علامت آن وجع شدید و ضربان و
خروج دم بود و باشد که با آن تب و خشکی باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب
بنفشه و عناب تناول کنند و غذا بنوماش با مغز بادام و اسفاناج خورند و پوست انار
و چوب سرو و شب یمانی و ورق گل بکوبند و بآب مورد بسرشند و استعمال کنند

واکر آنچه از رحم آید سیاه و منتن باشد جلابی از تخم کاسنی و عناب و روباه ترbک
و پرسیاوشان و نبات تناول کند و غذا نخود با مغز بادام خورند و شیرهٔ جو چهل
درم و روغن سوسن و عسل از هریک ده درم و مرهم باسلیقون نیم درم با هم بیامیزند
و رحم را بدان حقنه کنند یا ماء العسل و آرد جو و عدس و کرسنه استعمال کنند و اکر آنچه بیرون
آید سفید و بی نتن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق کل سرخ و بنفشه از هریک
ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون دران حل کرده رحم را حقنه کنند و اکر آنچه
مستفرغ شود شبیه بغسالهٔ لحم بود شراب سیب و به با کلاب و غذا سماق یا انار دانه
خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار و کلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانه مورد با
هم بسایند و با روغن کل استعمال نمایند و اکر ماده از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه و
شراب خشخاش با شیرهٔ سه تخم تناول کنند و اکر به معاء مستقیم ریزد سفوف انار دانه
با شراب به تناول کنند و اکر وجع رحم بغایت باشد مرداسنک با آب کاسنی بسایند و با
روغن کل بعز زجا استعمال کنند یا افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند **شقاق**
**رحم** بسبب یبوستی مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدت
وجع طلق باشد و علامت وی آنست که در حالت مجامعت خشفه بخون ملوث شود
علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنوماش و شیرهٔ مغز بادام خورند
و به مرغ و بط و مغز ساق کاو از هریک پنج درم و روغن بنفشه ده درم و زفت سه درم
مرهمی سازند و استعمال کنند یا زفت و علک البطم در روغن سوسن بکدازند و بر دارند

**بواسیر رحم** از خلطی سوداوی حاصل شود و آنرا بحس لمس یا بصر دریابند و ازان رطوبتی
شبیه بدروی دم آید علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا و تدهین بروغن نرکس و سوسن
و از عروق و مرداسنک و اقلیمیا و فضه و روغن بزرک و موم مرهمی سازند و استعمال کنند
و اکر به نشود قطع باید کرد **حکهٔ رحم** عبارت ازان است که زن از انزعاج سیر نشود
هرچند مجامعت کند و شوق به زیاده شود و سبب آن خلطی حار بورقی باشد که بدان
موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج آن با آب انارین و تمر هندی با نبات تناول
کند و غذا غوره یا سماق یا انار خورند و دوغ کاو نیز مناسب بود و تنقیه بمطبوخ
هلیلهٔ زرد یا فواکه کنند و تخم بنجنکشت و تخم کاهو و خشخاش از هریک پنج درم و کشنیز سه
درم بکوبند و سه درم ازان با آب انار ترش یا آب سیب و به ترش تناول کنند
**نفخ رحم** بسبب سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث شود و غذائی که باور سد
هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت آن ورم عانه و صلابت وجع و تمدد بود علاج
آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلقند تناول کنند یا کوارش کمونی شقالی
یا سکنجبین نیم شقال با آب نانخواه بخورند و زیره و بوره و مقل از هریک سه درم انجیر
ده عدد بکوبند و با شیر بزغاله بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت
و برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و سداب بجوشانند و دران نشینند
**احتباس طمث** اکر بسبب ورم رحم باشد علاجش کفته شد و اکر بسبب قلت دم باشد
علامتش نحافت بدن و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب مفرط بود علاج





آن تقویت قلب و معده کنند بربوبات و مفرحات و اغذیهٔ کثیرة الغذا خورند و ترک
ریاضت کنند و اکر بسبب غلظ دم بود یا خلطی غلیظ یا برودتی که مجاری عروق تنک کرداند
علامت آن بیاض لون و بطوء نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی
از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و شکطرامشیع
از هریک سه درم نبات ده درم برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک
و شبت و ابهل و سداب بجوشانند و دران نشینند و بیاسه و سنبل و قرنفل و قاقله
و قسط و جوزبوا و دارچینی و فقاح اذخر بلغور سازند و در آب بجوشانند چنانچه
آب منتن شود پس در کیسه کنند و کرم بوده بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و با سرکه
طلا کنند و شکطرامشیع و قسط و ریوند و اسارون و حماما و مرمکی و جعده از هریک
درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون از هریک دو درم بکوبند و مشک دو حبه در روغن
زنبق بکدازند و ادویه را بدان بیامیزند و بصوف پاره بر دارند و اکر احتباس
طمث بواسطهٔ فربهی بود که مجاری را تنک کرداند فصد صافن کنند و استعمال ریاضت
و سکنجبین و سکباج تناول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و میعه یابسه و عود
و جاوشیر و اظفار الطیب کندر در مجمرهٔ آتش نهند و در زیر کیرند و علک البطم
و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه تبخیر کنند **کثرت طمث** اکر بسبب کثرت
دم و امتلاء عروق بود علامت آن سمن و امتلاء بدن باشد و آن کثرت سیلان
طمث و ضعف و خفقان و صفرت لون حادث نشود تدبیر وی آنست که حبس کنند

ده کوشک
وغفونتی
بیش طرفی
آمد کوشک



الاوقتی که موجب ضعف شود علاج ان فصد باسلیق کنند یا صافن و محجمه بزیر پستان
نهند و هر بامداد یکمثقال قرص کهربا و یکمثقال کل ارمنی با ده مثقال رب سوس تناول
کنند یا صمغ عربی و بارتنک و تخم شاسفرم از هریک مثقالی و کلنار و کل ارمنی از هریک نیم
مثقال بروغن کل چرب کنند و در زیر بند و غذا سماق یا انار دانه و اقاقیا و کندر و دم
الاخوین و کزمازج و مازو و رامک و کاغذ سوخته متساویان بسایند و با آب مورد
سرشند و بصوف پاره بر دارند و اکر بسبب رقت و حدت دم باشد علامت آن
تشنکی و صفرت لون و کیب و جنت نفس و سرعت خروج آن باشد علاج آن یکمثقال
صمغ عربی و یکمثقال کل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب به یا
کل ارمنی و صمغ عربی از هریک مثقالی با شیرهٔ تخم تودرک بریان کرده تناول کنند و اکر
بسبب انفتاح و انشقاق عرقی باشد علامت وی آن باشد که خون بسیار آید و با آن
اندک وجعی بود علاج آن قرص کلنار و کل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب به تناول
کنند و کندر و صبر و انزروت از هریک سه درم و خون سیاوشان و کل ارمنی بکوبند
و با آب مورد بسرشند و بر دارند یا مازو و شاخ کاو کوهی و پوست بیضه و کاغذ و آستر
خرما و شادنج و کل مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و کل ارمنی بسایند و با آب
لسان الحمل بسرشند و بر دارند و اکر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند
علامت آن کثرت بزاق و قلت عطش و بیاض لون و کسل و تهبج روی و جفن بود علاج آن
جلابی از زنجبیل و بالنکو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخودآب و کبک و تیهو

دیزره و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایاره و ایارهٔ جالینوس کنند یا سنا پنج درم با انکو
و رازیانه از هر یکی سه درم شکر ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون خیار چنبر دران حل
کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات که ذکر رفت استعمال کنند و سرمه و کلنار و تکار
از هر یکی سه درم و طین مختوم و زیرهٔ کرمانی از هر یکی نیم درم بکوبند و بآب سماق سرشند
و بر دارند و اگر بسبب غلبهٔ سودا بود که بواسطهٔ آن فوهات عروق کشاده کردد علامت
آن نحافت بدن و خشکی دهن و غلظ و سواد دم بود علاج آن شراب بالنکو و شراب
کاوزبان بآب کرم بیاشامند یا جلابی از بالنکو و بیخ مهک و کاوزبان و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون
و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات کنند **سیلان رطوبت از رحم**
این علت بواسطهٔ ضعف قوت غاذیه رحم باشد علامت آن صفرت لون و ضعف بدن
باشد و آن رطوبت بنوبت آید علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب و به تناول کنند
و قلایای متوبله خورند و مرغ کردانند و معجون مفرح و جوارشات کرم تناول کنند
و اگر بسبب فضلاتی باشد که در رحم جمع شده باشد استدلال بلون آن کنند باکه پنبه نو
بآن ملوث کنند و بآفتاب نهند تا خشک شود و معلوم کردد که تا کدام خلط غالب است
و اگر خون غالب باشد علامت آن حمرت لون مستفرغ و حرارت و تشنگی و غلظ قاروره
باشد علاج آن بفصد صافن باشد یا باسلیق و قرص کهربا و حابسه تناول کنند و خرنوب
وجفت بلوط و مازوی سوخته بکوبند و بآب مورد آمیخته بر دارند و اگر صفرا غالب بود



علامت آن صفرت لون ما یستفرغ و شدت تشنگی بود و باشد که آنرا تنقی نیز بود علاج آن
آب انارین باشکر و ترنجبین خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله و فواکه کنند
و بعد از آن حابسات استعمال کنند و اگر سودا غالب باشد علامت آن غلظ و سواد رطوبت
بود علاج او جلابی از بالنکو و کاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب
با شیرهٔ حنکدانه خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه صمغ عربی
چهار درم بریان کرده بخورند و غذا سماق با کبک و تیهو خورند و خون سیاوشان و
شادنج مغسول و کهربا و بسد و شب یمانی و کلنار و تخم تورک و کلارمنی بکوبند و سه درم
از آن با آب سماق یا لسان الحمل تناول کنند و قشور کندر و پوست انار و زیره مساوی
بکوبند و بآب مورد سرشند و بر قطن و عانه طلا کنند **عقر و عسر حبل** زنی که
آبستن نشود اگر بسبب برودتی باشد که موجب تکاثف فوهات عروق رحم شود
و بواسطهٔ آن منی برحم واصل نکردد و منجمد شود و آنرا استعداد قبول صورت نباشد
علامت آن قلت و رقت و عدم صبغ دم طمث بود و دیر آید و لون صاحبان سپید
بود و نبض او صلب و متفاوت علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بالنکو تناول نمایند
و غذا نخود آب و شیرهٔ حنکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و صبر کنند و
بعد از تنقیه تریاق اربعه و فاروق و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات کرم
تناول کنند و قلایای متوبله و اطعمه که دران اطعمه باشد خورند و روغن زنبق و قسط و
ناردین در قطن و عانه مالند و استعمال فرزجات کنند **فرزجه** زعفران و عود و قسط نیکو



و سماق از هر یکی دو درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از طهر بصوفه بر دارند چند روز متوالی
انفحهٔ خرکوش زهرهٔ ماهی و کرکدو شیر یا انفحهٔ خرکوش و سرکین او با عنصل بکوبند و با عسل
بیامیزند و بر دارند و بعد از آن استعمال فرزجه کنند اگر مجامعت اتفاق افتد آبستن کردد
و اگر عقر بسبب سوء المزاج کرم بود که منی را بسوزاند و رحم را خشک کرداند علامت آن نحافت
بدن و صفرت لون و غلظ و سواد حیض بود و بسیاری موی بر زهار علاج شیرهٔ تخم تورک با سکنجبین
یا نبات تناول کنند و غذا نخود آب و زیره باج و کوشت مرغ و بزغاله خورند و پیه بط و
مرغ آبی و ماکیان بکدازند و صمغ بطم دران حل کنند و بر دارند و اگر یبوستی مفرط باشد
علامت آن هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش با عرق
کل سپید و نیکو و بارتنگ تناول کنند غذا آب کوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند
و استحمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب
ازلاق منی باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج آن جلابی از بالنکو و رازیانه
و کلقند تناول کنند و نخود آب خورند و تنقیه بدن کنند بقی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر
از هر یکی بیست درم بجوشانند و هر روز بده درم از آن رحم را حقنه کنند و میعه یابسه و
ساذج هندی و زعفران بسایند و با روغن ناردین بر دارند و مشک و سنبل و خصیة الثعلب و نشاسته
عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت کنند اندک زمانی بران هیأت باشند تا منی در رحم
قرار کیرد و چون جدا شوند زن را برم فشارند و زنی که بغایت فربه بود بر هیئه راکع با او مجامعت
کنند تا آبستن شود و علامت منی که مولد بود آنست که سفید و لزج و براق بود و مکس بران نشیند



وبوی آن چون بوی طلع و یاسمین بود و علامت حبل آن است که بعد از جماع بیرون نیاید و زن
میان ناف و فرج وجعی احساس کند و از جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و انزال نشود و حیض
منقطع کردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت
فاسد او را حادث کردد و اگر خواهد که تجربه کند عسل آنرا نیمه بآب باران بخورد اگر
پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستنی بود و سیر بر دارد از طعم و بوی آن از دهن بشنوند
آبستن نباشد و زنی که بپسر آبستن بود روی او خوبتر و نشاط او بیشتر بود و اشتهاء او صحیح
بود و بر طرف راست ثقلی یابد و پستان راست بزرگ شود **کثرت اسقاط** اگر زن آبستن
شود اما نتواند نگاه داشت و مسقط شود و آن اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات
عنیفه و ضربه و سقطه از آن محترز باید بود و اگر از اسباب داخلی بود اگر رطوبتی بود که ازلاق رحم
کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و تهیج اجفان و کثرت بزاق علاج آن شراب
بالنکو و ماء الاصول و شراب بزوری تناول کنند و قلایای متوبله و برنج مزعفر با دارچینی
خورند و بقی عادت کنند و اگر حاجت باشد بحب ایارها تنقیه کنند و دواء المسک
سنجبیا تناول کنند و زرنباد و درونج از هر یکی دو درم و لؤلؤ و کهربا و عود از هر یکی
سه درم و اشنه و سنبل از هر یکی نیم درم بکوبند و بعسل سرشند و مثقالی تناول کنند و چند
بدستر نیم درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و نانخواه و سعتر و انجدان و خولنجان از هر یکی
درمی بکوبند و مثقالی از آن میخورند و رحم را بغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه کنند و اگر اسقاط
بسبب ریحی غلیظ بود در رحم علامت آن انتفاخ خایه و زیر ناف و قراقر و نضج معده و سوء

بهضم وتماقی از اغذیهٔ نفاخه بود علاج آن جلابی از رازیانه وانیسون وتخم کرفس وکلنکبین تناول
کنند یا ماء الاصول وغذا نخود آب با شیرهٔ حسکدانه وکبک وتیهو خورند وزرنباد ودرونج
وحلیتث وجندبیدستر ومازو وطباشیر از هر یک درمی وزنجبیل ده درم ومشک دانکی
بکوبند وباعسل بیامیزند وشقالی تناول کنند وقطن وعانه وقبل بروغن جیری وزنبق
وغار دین چرب کنند وشکر ونارجیل خورند واکر اسقاط بلاغری بود چنانچه از غذا او
چیزی زاید نماند که غذاء جنین شود علاج آن تلیّنه تناول اغذیه سمنه بود مثل هریسه
وعصیده و روغن کاو وتدهین بروغن بنفشه بادام کنند وبعد از استحمام مفید بود
واکر بسبب احتباس طمث بود زیراکه آن غذاء جنین میشود وچون محتبس باشد غذاء او
نشود ومسقط کردد علاج آن استعمال مدرات باشد **عسر ولادت** بسبب فربهی زن
وصغر وضیق مسلک وضعف قوت دافعه بود علاج آن جلابی از شکر طراشیع ثمر
سیاوشان ونبات تناول کنند وپشت بروغن بنفشه وپیه مرغ وبط ومغز ساق کاو
چرب کنند وبابونه وسبب ومرزنجوش واکلیل الملک بجوشانند ودران نشینند و
جندبیدستر وکندر وشونیز عطسه آرند وچون عطسه خواهد آمد بینی ودهن بکیرند
تا قوت مدد دهد وجنین بیرون آید وسم اسب واستر دود کنند واکر بسبب هوای سرد
یا برودتی بود که موجب تکاثف فم رحم کرده بحمام کرم برند ودر آب شبث بنشانند واکر
بسبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه وصندلین وکلاب پشت را عالند وآب انارین
با ترنجبین بیاشامند واکر مغناطیس در دست چپ کیرند یا بسد بر ران راست



باشد بزاید و کویند اکر چهار مثقال پوست خیار چنبر بجوشانند وبیاشامند مفید بوده
**احتباس مشیمه وجنین میت** اکر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه در شکم بماند سعی کنند تا بیرون
آید تا موجب هلاک نشود وعلامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف
حامله سرد شود ونفس او متواتر علاجش آن است که جلابی از شکر طراشیع وپرسیاوشان
واهیل از هر یک سه درم ترمس وفودنه از هر یک دو درم ونبات ده مثقال تناول کنند یا قنه
وجاوشیر وجندبیدستر وزهرهٔ کاو متساوی بکوبند ویکدرم از آن با آب کرم بیاشامند
وعطسه آرند بکندش وشونیز چنانچه کفته شد وبینی ودهن بکیرند واهیل دراز او وترمس
حرف بکوبند وبزهرهٔ کاو بسرشند واستعمال کنند وتخم حنظل وسداب خشک از هر یک سه درم
ومریکدرم بکوبند وبا زهره کاو بیامیزند وبر ناف وعانه طلا کنند یا مرد خیار چنبر وسکبینج
متساوی بکوبند وحب سازند وسه درم از آن فرو برند وپوست مازو وسرکین کبوتر دود
کنند واکر بدین تدبیرها بیرون نیاید دست برهنه بیرون آرند وباشد که جنین را پاره
باید کرد واین عمل خطرناک باشد **احتباس نفاس** اکر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم کرفس
ورازیانه وپرسیاوشان وشکر طراشیع تناول کنند واستعمال فرزجات کنند چنانچه در
احتباس طمث ذکر رفته است          علتی بود شبیه بحبل که از احتباس طمث حاصل شود
علامت آن سقوط اشتها وتغیر لون بود واحساس حرکتی در شکم کند بسبب انصباب ماده
یا ریاح غلیظه وفرق میان آن وحبل بدان کنند که پیش از وقت حرکت جنین محسوس شود
وشکم سخت باشد وبا آن سوء هضم وقراقر بود وباستسقاء طبلی نیز مشتبه بود وفرق بدان



کنند که در وی سوء خلق وخبث نفس باشد وعلامت استسقا نباشد علاج هر روز جلابی
از رازیانه وتخم کاسنی وتخم کشوث وانیسون وکلقند تناول کنند وبماء الاصول مداومت نمایند
**سفوف** تخم کرفس ده درم زیره در سرکه خیسانیده ده درم نانخواه وزنجبیل وانیسون
از هر یک چهار درم بکوبند وبا مثل آن قند بیامیزند ودو درم تا سه درم تناول کنند وغذا
زیرباج ونخود آب با توابل خورند **احتناق رحم** علتی بود شبیه بصرع وغشی ومبداء آن
رحم باشد بسبب آنکه منی در او یا خون حیض مجتمع شود بکیفیتی ردیه مستحیل کردد واز آن بخارات
متصاعد شود وبقلب ودماغ رسد وموجب صرع وغشی شود واین علت بدور ونوبت باشد
واکثر زنان عزب را حادث شود وعلامات آن صوت واختلاط عقل وکسل وخفقان
وضعف ساقین وصغر وتفاوت نبض وعلیله احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود
علاج آن در وقت حدوث دلک قدمین وبستن ساقین وکرفتن محاجم باشد وعلاج آن
وکلاب بر روی او زنند وصیحه در کوش او افکنند واشیاء طیبه ارود دور دارند وچیزهای
منتن مثل نفط وکندش وقنه وجندبیدستر وسیر وپیاز ببویانند وعنبر ومشک با روغن
یاسمین بیامیزند وفرج را بدان بیالایند وهر روز جلابی از بالنکو ورازیانه وبیخ کهک
وکلقند تناول کنند وغذا نخود آب با شیرهٔ حسکدانه خورند وتلیین طبیعت را بشکر
نرم دارند وچون نضج ظاهر شود ایارهٔ فیقرا وتربد وصبر اسطوخودوس از هر یک یک درم
وحب النیل وغاریقون وافیتمون از هر یک نیم درم وتخم حنظل ومقل ومصطکی از
هر یک دانکی کوفته وبیخته با آب رازیانه بسرشند وحب سازند وفرو برند وبا یارها



وجها تنقیه تامه بکنند وبعد از تنقیه شرودیطوس وماء الاصول تناول کنند واز بقول وفواکه
والطعمه باره احتراز نمایند وبوره وزیره بکوبند وبعسل آمیخته بصوفه بدارند وشبث واکلیل
الملک ومرزنجوش وبنجاسف وخشک وشیح وورق غار بجوشانند ودران نشینند وناف
را عانه بروغن غام تدهین کنند واکر با آن احتباس طمث باشد باسلیق یا صافن بکنند
ودر ادرار حیض سعی نمایند وتخم کرفس ورازیانه وانیسون از هر یک سه درم غام وبندق از
هر یک دو درم بجوشانند وبا روغن بابونه وشبث از هر یک پنج درم بیامیزند ورحم را
بدان حقنه کنند واکر علیله بکر باشد بغیر از تزویج تفرقی نکند **باب نهم**
**در امراض مقعد بواسیر** زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود وآن یا
مشابه ثؤلول بود وآنرا ثؤلولی کویند یا شبیه بانکور سرخ بود وآنرا عنبی کویند یا مانند
توث سیاه بود وآنرا توثی کویند ومجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج شرج واز آن
خون روان باشد وشاید که از آن خون نیاید علاج مجموع فصد باسلیق وصافن باشد
واکر خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل بخور مریم وزهره کاو وآب پیاز ومقل وقنه
وروغن آشنه زرداکو وشفتالو استعمال کنند تا خون بیاید ووجع ساکن شود وتلیین
طبیعت بمطبوخ هلیله کنند واکر بسیلان دم ولین طبیعت باشد قرص کهربا ودب تناول
کنند وغذا سماق یا انار دانه با مرغ وکبک خورند وبسد وکهربا برصدف سوخته وکل
ارمنی از هر یک دو درم وهلیله سیاه وآمله از هر یک پنج درم تخم کندنا سه درم بکوبند
ودر ده درم مقل با آب کندنا شسته حل کنند وادویه بدان بسرشند وحب سازند

وسه درم ازان بخورند **آخر** طراثیث وکلنار وجفت بلوط وهلیلهٔ سیاه وبلیله و
آمله از هر یک پنج درم دو دانهٔ مورد بکوبند ومقل پنج درم بآب ورق سرو حل کنند
وادویه بدان سرشند و دو درم تناول کنند واطریفل صغیر واطریفل مقل مفید بود
واکر وجع بغایت باشد اکلیل الملک وبنفشه وخطمی وخبازی وتخم شبت بکوبند
وبروغن کل وبنفشه سرشند وبر موضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود وبا
روغن کل وسفیدهٔ تخم مرغ وطسوجی افیون بهم بیسایند تا مجون مرهم شود واستعمال کنند
واکر خواهند که خشک شود پوست انار وجفت بلوط وجوز سرو وکندر کوفته مجموع را
یکشبانه روز بآب انکور بخیسانند ودر هاون بسایند وبر موضع نهند وبمقل وکندر
رانیخ وحرمل وبیخ کبر بخیر کنند واکر بورق سرو وسرها بدنجان وموم وتخم الحنظل وپوست
مانند ومقل وبیاذ کنند پژمرده شود وبهترین علاج بواسیر آنست که قطع کنند یا داروی حار
مثل فلدفیون ودیکر بر دیک بهند تا منقطع شود وبعد ازان پیه بط وپیه مرغابی ومرغ
وساق کاو وکوهان شتر وروغن بنفشه وکتیرا وخطمی کوفته باهم آمیخته سازند واستعمال
کنند **اورام مقعد** اکر ورمی حار غیر بواسیر مقعد را حادث شود علامات آن تب و
حرقت موضع ووجع شدید بود علاج آن فصد کنند وعناب ولعاب وبنات بجلاب سازند
وغذا بنوماش وجو باشیرهٔ مغز بادام خورند وبنفشه وخطمی وخبازی وروباه ترکی بجوشانند
وصافی کنند وبا روغن کل وبنفشه بیامیزند واستعمال کنند یا سفیدهٔ تخم مرغ وروغن
کل وطسوجی افیون باهم بیامیزند وبکار دارند یا اسفیداج پنج درم وکندر درمی وینم

وانیجاء



واقلیمیاء فضه دو درم بسایند وبا روغن کل وموم مرهم سازند واستعمال کنند واکر مزمن
شود مرهم داخلیون بنهند **ناصور** قروح خبیثه باشد که در طرف معاء مستقیم حادث
شود وازان صدید آید واکر غیر نافذ باشد بشکافند تا آنچه دارد بیرون آید ودم الاخوین
وسرمه وشب یمانی وکلنار از هر یک چهار درم صبر وکندر وعنزروت از هر یک سه درم
زنجار نیم دانک بروغن بنفشه مرهم سازند وبکار دارند واکر نافذ بود قطع باید کرد یا
یا داروهاء تیز بعد ازان استعمال مرهمهاء ملحمه **شقاق مقعد** بسبب یبوست مفرط بود
یا کذشتن ثفل یابس بود علاج شراب بنفشه وترنجبین بآب کرم بیاشامند وغذا بنوماش
یا کدو واسفاناخ خورند وطبیعت را نرم دارند ومرهم شادنه ومرهم مقل استعمال کنند
یا پیه بط ومرغ وبز ومغز ساق کاو با روغن بنفشه بیامیزند وبکار دارند واکر با شقاق
وجع والتهاب باشد اسفیداج رصاص یکدرم وکافور دانکی با سفیدهٔ تخم مرغ بزنند
وطلا کنند وآب روباه ترکی وکاسنی وتوزک وخطمی وخبازی بکیرند وبا موم وکتیرا
و روغن بنفشه مرهم سازند وبنهند واکر ازان خون بسیار آید حابسات دم بکار دارند
**استرخاء مقعد** آنست که ریح وغایط بی اراده بیرون آید وحدوث آن بسبب یا
هتک بواسیر بود علاج پذیر نباشد واکر بسبب استرخاء عصب بود بواسطهٔ برودت علاج
آن جلالی انجبالنکو وادیانه تناول کنند وغذا نخود آب با شیرهٔ حسکوانه خورند وقطن
بروغن قسط وزنبق بمالند وساسریم وورق غار وتخم ترب بجوشانند ودر آن نشینند
ومعالجات فالج استعمال کنند **بذور مقعد** اکر مقعد بسبب استرخاء شرج بیرون آید



علامت وی آنست که چون دست بران نهند باز کردد علاج وی آنست که جوز سرو واقاقیا
وجفت بلوط ومازو بجوشانند ودرو نشینند ومقعد را بآب مورد وآب لسان الحمل آلوده
کنند وجوز سرو واقاقیا ومازو وقشور کندر وصدف سوخته بکوبند وبران افشانند
وغذا سماق خورند واز لبنیات وحمام احتراز کنند **باب نوزدهم در امراض**
**پشت حدبه** اکر فقرهٔ از فقرات پشت از موضع خویش بیرون آید اکر بخارج مایل شود
آنرا حدبه کویند واکر بداخل آنرا قعس واکر بجانبی مائل شود التوا کویند وسبب آن ورمی باشد
که در عضلات فقار حادث شود وبر اضغط فقره را از موضع خودش زائل کند وعلامت آن
تب دائمی ووجع شدید وثقل پشت وتشنکی وقاروره ناری ونفس عظیم بود علاج آن فصد
باسلیق کنند وجلابی از روباه ترکی وترنجبین ونبات تناول کنند وغذا اسفاناخ خورند
وتلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی وبیخ نهک
از هر یک سه درم روباه ترکی پنج درم تربد خراشیده نیم کوفته یک درم خیارچنبر وترنجبین
از هر یک پانزده درم وچون وجع ساکن شود وورم زائل کردد کچند مقشر بیست درم
وورق مرزنکوش پنج درم بکوبند وبر موضع نهند یا مقل ده درم بآب کرم حل کنند وپیه بط
ومرغ ومغز ساق کاو از هر یک سی درم بکدازند وباهم بیامیزند واستعمال کنند وفقرات
بروغن قسط ونادرین بمالند **ریاح فواشته** همین علت باشد که بسبب ریح غلیظ
حادث کردد علامت وی آنست که با او تب وتشنکی نباشد وبعد از وجع شدید کشت
پیدا شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون ورازیانه وبیخ نهک وکلنکبین تناول کنند

ونخود

ونخود آب با شیرهٔ حسکدانه وزیره ودارچینی خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان
کنند یا باین حب سورنجان وتربد از هر یک مثقالی صبر اسقوطری درمی حب النیل غاریقون
وانیسون از هر یک نیم درم مقل ومصطکی از هر یک دانکی بکوبند وبآب کرفس سرشند
وحب سازند واین مجموع یک شربت باشد **صفت ماء الاصول** بیخ رازیانه بیخ نهک
از هر یک بیست درم بیخ کبر وبیخ کرفس وبیخ غافث از هر یک ده درم تخم کرفس ورازیانه
وشبت وانیسون از هر یک پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بانیمی باز آید پس صافی
کنند وبا عسل بقوام آرند وبده درم ازان مداومت کنند وشبت ومرزنجوش وتخم وبابونه
واکلیل الملک وخروع بجوشانند ودر حمام در پشت ریزند وروغن خروع در فقرات مالند
یا زنجبیل چهار درم وخسک ده درم بجوشانند وروغن شیره بران ریزند چنانکه آب
برود وروغن بماند وآن روغن در پشت می مالند واکر این مرض بسبب ضربه یا سقطه
باشد فقره را باز بموضعش برند برفق وقسط وکبر وسنبل ومرو کرنب وسیخ منادی
بکوبند وباخل خمر طلا کنند **وجع ظهر** درد پشت اکر از کثرت بلغم وبرودت
مزاج بود علامت آن بیاض لون وقاروره وبطوء نبض وغلبه بلغم بود وبعد از خواب
وامتلا وتناول فواکه وبقول بارده اشتداد کند ودر مستی وریاضت ساکن شود علاج
هر روز جلابی از انیسون وبیخ نهک وکلنکبین تناول کنند وغذا نخود آب با شیرهٔ حسکدانه
خورند وبعد از نضج بمطبوخ سورنجان وحب آن وحب صبر تنقیه کنند وبقی عادت کنند
واز تناول فواکه وامتلاء شب اجتناب نمایند وروغن قسط وخیری وبابونه در پشت

مالند واحیانا پخته جوش تناول کنند واگر وجع بسبب تعب وکثرت مجامعت بود منع سبب
کنند واستعمال تردهٔ وحمام معتدل وتدهین بروغن بنفشه ونرگس واگر بسبب اعراض امراض
کلیه بود علامات ومعالجات آن گفته شد وگاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء
عرق او بود علامت آن حمرت لون وحرارت وثقل آن ووجع وتشنگی بود علاج آن فصد
باسلیق باشد وتناول جلابی از عناب وروباه ترنگ ونبات یا آب انادین یا تر هندی
ونبات وغذا نخود ماش وشیرهٔ بادام واسفاناج خورند ودر مواضع بارده ساکن
باشند **باب بیستم در اوجاع نقرس ومفاصل وعرق النسا ودوالی**
علتیست که عروق ساق وقدم فراخ شود وبیشتر پیکان وحمالان وپیاده‌گان را
حادث شود علامت آن ظهور رگهای سبز باشد که گرد ساق وقدم برآید علاج آن فصد
باسلیق کنند وجلابی از روباه ترنگ ونبات وعناب وبیخ مهک خورند وغذا نخود ماش
ومغز بادام خورند وبعد از آن نضج تنقیه بطبوخ افتیمون وحب آن کنند وبعد از تنقیه
این عروق را فصد کنند وبرقی بمالند تا باریک شود وازاری بران بپیچند ومحکم بربندند
واز اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند وپای را ریاضت نفرمایند **داء الفیل** آن باشد
که ساق وقدم بزرگ شود ورنگ او متغیر گردد وشبیه بپای فیل باشد وسبب آن مادهٔ سوداوی
بود که بساق وقدم ریزد وعلامت آن کبودی ساق وحرارت آن بود علاج آن
فصد باسلیق کنند ودر هفته دو نوبت قی کنند وتلیین طبیعت بطبوخ افتیمون
وحب آن کنند **صـ** آن قنطوریون باریک تخم الحنظل از هر یک دانگی ونیم تربد مثقالی



مقل وکثیرا ومصطکی از هر یک دانگی بکوبند وبآب وبآب رازیانه بسرشند وحب سازند
وبعد از تنقیه فصد مابض مرکب کنند وبوره وآب شیلم وخاکستر کرنب بآب تر بر
ساق طلا کنند وساق را تا زانو بعصابهٔ محکم بپیچند واز اغذیهٔ غلیظه وکثرت مستی
وآویختن پای اجتناب نمایند واگر بسبب مادهٔ بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ
ساق باشد بی حرارت وکبودت علاج آن جلابی از بیخ مهک ورازیانه وگلقند تناول
کنند وغذا نخود آب بشیرهٔ حنکدانه خورند وبعد از نضج تنقیه بحب صبر وحب نور بجان
کنند وبقی بهار نمایند وبعد از قی اطریفل صغیر تناول کنند وفلفل ودار فلفل وزنجبیل وکندر از
هر یک سه درم وقردمانا وکرویا از هر یک چهار درم بکوبند وبامثل آن قند بیامیزند
ودو مثقال یا سه مثقال میخورند وکندر واقاقیا ومر وتخم اسپست بکوبند وبسرکه
بسرشند وبر پای طلا کنند واز اطعمهٔ غلیظه وبقول وفواکه بارده احتراز کنند **عرق
النسا** وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند واز جانب وحشی فخذ نزول کند وتا انگشتان
پای برسد علاج آن هر روز جلابی از افیسون وتخم کرفس ورازیانه وبیخ مهک وسکنجبین
تناول کنند وغذا نخود آب با شیرهٔ حنکدانه خورند وبعد از نضج تنقیه بطبوخ نور بجان
وحب آن وصبر کنند وبعد از تنقیه مرزنجوش وبابونه وورق غار واکلیل الملک از هر یک
ده درم تخم سپندان پنج درم بکوبند ومقل پنج درم در آب حل کنند وادویه بدان بسرشند
وطلا کنند واکلیل الملک وبابونه وشبت وقنطوریون وبیخ کرفس وحاشا وسعتر چند
نوبتی بجوشانند ودران نشینند ودر حمام بران میریزند یا بیخ کرفس وبودنه وعاقرقرحا



از هر یک ده درم وعطارهٔ قثاء الحمار وحب الغار از هر یک پنج درم بورهٔ ارمنی وقسط
وحب الرشاد از هر یک یکدرم بکوبند وزفت دو درم بروغن زیت بگدازند وادویه
بدان بسرشند وطلا کنند وبقی مداومت نمایند واگر وجع زائل نشود این حقنه استعمال
کنند **صـ** آن خشک سبوس حنکدانه سنا وشبت وبابونه وسداب از هر یک هفت درم
قنطوریون باریک سه درم پوست بیخ کبر پنج درم حلبه وبزرک از هر یک چهار درم زیره
سه درم خیارچنبر پانزده درم بوره نیم درم وانجامه وروغن زیت با سوسن از هر یک
ده درم واز معالجهٔ این مرض ملول نشوند وبحقنه ومسهل وقی مکرر تنقیه کنند وبروغن
قسط وناردین وچیزی تدهین کنند واگر متمادی شود داغ کنند **مفاصل ونقرس**
اما مفاصل المی باشد که مفصلهای دست وپای را حادث شود ونقرس مخصوص
بانگشتها وپای باشد وکعب وسبب این اوجاع ضعف مفاصل بود وانصباب مواد بدان
واین ماده زود بتحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی وماده غلیظ باشد وعلامات مادهٔ
دموی وجع وضربان وحرارت ملمس وانتفاخ عضو بود علاج فصد کنند از جانب
مخالف وجلابی از عناب وروباه ترنگ وتخم کاسنی ونبات تناول کنند وغذا نخود ماش
با شیرهٔ مغز بادام خورند واگر تب باشد جواب وعناب ودر موضع وجع را بصندل طلا
ولعاب بنکو وسرکه وآب کشنیز وآب کاسنی وآب بستان افروز وتوذرک وپوست خشخاش
طلا کنند وتلیین کنند باین مطبوخ **صـ** آن سنا هفت درم وورق گل پنج درم روباه
ترنگ بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی وتخم خبازی وخطمی از هر یک سه درم سورنجان دو درم



بلیله زرد وسیاه از هر یک هفت درم مغز خیارچنبر پانزده درم ترنجبین ده درم
واگر وجع بنهایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح وخشخاش سیاه وافیون وزعفران وورق کاهو
طلا کنند وآب برف بران واگر مادهٔ صفراوی باشد علامت آن حرارت ملمس وصفرت لون
وشدت وجع وتشنگی والتهاب وسرعت نبض وصفرت قاروره بود علاج آن سکنجبین
وآب گرم قی کنند وجلابی از تخم کاسنی وبنفشه وعناب ونبات تناول کنند یا آب
انادین یا تر هندی وبا نبات وترنجبین وتلیین طبیعت بطبوخ فواکه یا قرص بنفشه
یا این مطبوخ کنند **صـ** آن سنا هفت درم بنفشه شاه تره تخم کاسنی از هر یک پنج درم
عناب ده عدد سپستان وآلو کیل از هر یک بیست عدد تر هندی وترنجبین از هر یک
ده درم خیارچنبر پانزده درم واستعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو وسفیدهٔ
تخم مرغ وروغن گل وخطمی وعدس وبنفشه ونیلوفر وپوست خشخاش وباید که تا وجع
اشتداد نکند واحتیاج عظیم بضماد نیفتد استعمال نکنند ودران مبالغه ننمایند وچون وجع
ساکن شود وحرارت ملمس باقی بود آرد جو وباقلا وخطمی وبنفشه واکلیل الملک وصندل
ضماد سازند واگر مادهٔ بلغمی بود علامت آن بیاض لون وغلظت قاروره وقلت وجع
بود مطلب
بود بمسخنات تسکین باید داد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه وبیخ مهک وافسنتین
وگلنکبین تناول کنند وغذا نخود آب با شیرهٔ حنکدانه وفلفل وزنجبیل وزعفران
خورند وبعد از نضج تلیین طبیعت بحب سورنجان یا حب شیطرج یا این حب کنند
**صـ** آن صبر اسقوطری سورنجان تربد بروغن بادام چرب کرده از هر یک درمی بکوبند

ماهی زهره از هر یک نیم درم تخم الحنظل دو دانگ نمک هندی دو دانگ و نیم مقل مصطکی از هر یک
دانگی بکوبند و بآب کرفس بسرشند و حب سازند **حب شیطرج** هلیله زرد تربد از هر یک درمی
ایارج فیقرا شقاقل تخم حنظل انیسون نانخواه تخم کرفس سکبینج مقل از هر یک دانگی شیطرج
و خردل و زنجبیل و وج از هر یک نیم درم مقل را در آب کرم حل کنند و ادویه را بکوبند
و بدان بسرشند و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا حبها قوی ندهند
که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بلکه بتدریج تفرقه کنند و از فواکه و آب سرد
و جماع و امتلاء شب احتراز کنند و زراوند و حب الغار و جنطیانا از هر یک ده درم
اشق و صبر و دیره(?) از هر یک پنج درم بکوبند و ضماد سازند **آخر** بزرک مرو شک تخم
ساسفریم سلیخه مغاث از هر یک درمی زنجبیل زعفران از هر یک نیم درم **نطول**
شبت برنجاسف مرزنجوش حاشا سعتر و دنه جند قوقی بجوشانند و دران نشینند و
مثرودیطوس و تریاق بزرک تناول کنند و تدهین بروغنهاء کرم کنند و اکر ماده سوداوی
بود علامت آن صلابت و کمودت و قحف جلد و قلت وجع و صلابت و بطوء نضج بود
علاج هر روز جلابی از بیخ مهک و کاوزبان و بالنکو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا
نخود آب یا شیره حسکدانه خورند و بعد از نضج بحب سورنجان یا حب شیطرج یا بایارج
تنقیه کنند **صرآن** هلیله زرد و سیاه و صبر اسقوطری و رازیانه از هر یک درمی و دار
فلفل و زنجبیل و خردل از هر یک نیم درم شیطرج و نمک آن و مقل از هر یک دانکی بکوبند
و بآب کرفس بسرشند و این دو شربت بود یا تدهین باین مطبوخ کنند **صا** ان سنا



شاه تره از هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه و کابلی از هر یک پنج درم قنطوریون
باریک و بیخ مهک و بالنکو و کاوزبان از هر یک سه درم مویز طایفی ده درم هلیله و آمله
و اسطوخودوس از هر یک چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان شقاقل بجوشانند
و چون وقت فرو کرفتن باشد افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در و اندازند
تا دو سه جوش بزنند پس فرو کیرند و صافی کنند و ترنجبین و خیار چنبر از هر یک ده
ده درم و ایارج فیقرا یکدرم دران حل کرده بیاشامند و عاقرقرحا پنج درم و دقیق
غار ده درم و قسط و مر و بوره ارمنی از هر یک سه درم و حرف چهار درم بکوبند
و با روغن یاسمین طلا کنند و روغنهاء کرم و تخمها و مغزها می مالند و اکر ماده این
این مرض مرکب باشد علامت همی آن باشد که اشیاء بارده فقط و از حاره فقط متاذی
شود و بعضی علامات ماده حار و بعضی بارد باشد و علاج آن بحسب ماده مرکب باشد
**تعقد مفاصل** اکر مفاصل صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلابی
از بیخ مهک و رازیانه و کاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و شیره حسکدانه
خورند و بعد از نضج بطبوخها و حبهاء مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و پیه
مرغ و پیه بط و لعاب حلبه و بزرک و خطمی طلا مالند و یا کنجد را با آب مرزنجوش سحق کنند و
سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلاء شب و جماع و از آب سرد و تناول
اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بقی مداومت نمایند و معجونات و جوارشات
حاره تناول کنند و کویند اکر کفتاری یا روباهی زنده در روغن زیت بجوشانند و دره



نشینند مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا
و نمام و ورق غار و برنجاسف و ساسفریم نافع افتد والله الشافی هو الله **مقاله**
**سیوم در حمیات** بدانکه حمی حرارتی غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه
شراین منبعث کردد و جمیع بدن را کرم کند و ضرر آن بافعال طبیعی لاحق شود و اجناس
عالیه حمی سه است حمی یوم و حمی دق و حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است
پس اکر حرارت اولا تعلق بروح کیرد آنرا حمی یوم کویند و اکر منبعث با عضا شود حمی دق
و اکر لاحق اخلاط شود حمی عفن و بیان هر یکی در سه باب کفته شود **باب اول**
در حمی یوم و آن تبی باشد که روح را اول کرم کند پس از قلب و شراین بجمیع اعضا منبعث
شود و این تب از اسباب بادیه مسخنه حادث شود مثل ملاقات آتش و آب و تناول
اشیاء حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که این تب یکروز بیش نباشد و باشد
که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز کفته اند اما آنچه از حرارت آفتاب کفته باشد آن علامت
التهاب و تشنکی و حرارت ملمس و تنفس جلد بود علاج وی آنست که در مساکن بارده نشینند
و صندل و کلاب بویند و شربتی از تمر هندی و ترنجبین و نبات از هر یک ده درم یا سکنجبین
بیست درم با عرق کل و بید یا آب سرد بیاشامند و غذا کشکاب با اسفاناج خورند و بقول
بکاهو و خیار کدو و اجاص و انار جر کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل روند و تدهین
بروغن بنفشه و کدو کنند و بیاسایند و اکر بواسطه تناول اشیاء حاره یا شرب شراب
صرف بود علامت آن خشکی دهن و زبان و تشنکی و حرارت موضع کبد و سرخی روی و چشم



و سرعت نبض و حمرت قاروره بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات
بیاشامند یا آب انارین و نبات یا شیره تخم کدو و سکنجبین و تلیین طبیعت بنقوع فواکه کنند
و شراب غوره و ریباس تناول کنند و اکر بسبب غمی مفرط بود علامات آن حدت و نادریت بول و غلبه
یبوست و صغر نبض و زردی روی و غور چشم بود علاج آن ازاله غم کند بهر چیز که باشد و شربتی
از شراب صندل و حماض با عرق بید و کل شرب کنند و استعمال مشمومات بارده کنند و اکر بسبب
غضب باشد علامت آن برافروختکی روی و سرخی چشم و عظم نبض بود و باشد که با آن تیز و عطش باشد
علاج آن شراب نمک و شراب صندل و لیمو و آب انارین و نبات هر کدام که باشد و خواهند تناول
کنند و غذا انار دانه یا غوره خورند و از خمر احتراز کنند و اکر بسبب بیخوابی باشد علامت آن
ثقل و خفقان و تکدر بول و صغر نبض و صفرت وجه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش
با عرق کل و بید بیاشامند و غذا جو با کدو و اسفاناج خورند با شیره مغز بادام و روغن بنفشه
و کدو در سر مالند و بنفشه و شاه سفرم ببویند و اکر بسبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب
و یبوست جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق و مائی بود علاج آن تناول مرطبات
و استعمال تدهین و حمام بود و اکر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بسفوف ناردانه و رب
به چنانچه کفته شده است و اکر بعد از غشی باشد علاج آن قی کنند و تقویت بشراب صندل و حماض
و سیب و به با عرق کل و بید و کاوزبان و یکمثقال مفرح یاقوتی بخورند و اکر بسبب حصافت جلد و
انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام یا ملاقات غبار یا اغتسال بآب سرد پیدا شود و حمی
حفن حرارت و تولدت بود علامت آن سرعت و اختلاف نبض و حمرت قاروره و تشنکی و اضطراب.

بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند و بعد از فتور تب حمام و تعرق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه یا بطبوخ فواکه تلیین کند و اگر علامات غلبهٔ خون باشد فصد کند و اگر تب از تخمه حادث شود قی کند و طبیعت را بطبوخ یا حقنه نرم دارند و بعد از تنقیه استحمام کند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر بسبب خواب مفرط بود که موجب عدم تحلل می شود علامت آن بطوء و امتلا و اختلاف نبض بود و غلظت قاروره علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک با نبات تناول کند و اگر بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیرهٔ تخم کدو با آب خیار کدو یا سکنجبین ساده یا تمر هندی با نبات خورند و غذا کشکاب باکدو و اگر بسبب زکام یا نزله باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات بجلاب سازند و اگر علامات غلبهٔ خون بود فصد کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه تلیین کند و یا بترنجبین و بنفشهٔ مربی **باب دوم حمی دق** و آن تبی باشد که حرارت باعضا علی الخصوص بدل متشبث گردد و موجب افنا و رطوبت گردد و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوباتی شود که در عروق صغار موجود است آنرا مرتبهٔ اول گویند و اگر آن رطوبت را فانی کند و متشبث برطوبتی شود که در اعضا بمنزلهٔ طلات آنرا مرتبهٔ ثانیه گویند و اگر این رطوبت را نیز فانی کند و لاحق رطوباتی شود که التیام اعضا بدان باشد آنرا مرتبهٔ ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفن و حمی اورام و اسهال و خطای طبیب و حفظ مریض حادث شود و در ابتدا اکثر واقع شود علامت وی آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا تناول کند حرارت

اشتداد

اشتداد نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا تجاوز کند نحولت و سهوکت و تقشف جلد و جفاف پوست و گردن ظاهر شود و رنگ روی و اعضا زائل گردد و سر بینی و روی و گردن باریک شود و گوش کوچک گردد و در بول دهنیتی باشد امید برء نتوان داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد علاجش آنست که در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و برورق بید و کدو و بنفشه خفتند و خویش بکشند و گلاب و کافور پیش خویش نهند و در تبرید و ترطیب بکوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل با شیرهٔ تخم کدو یا آب خیار کدو با نبات خورند و غذا جو آب با اسفاناج و کدو و فروج کوچک و ماهیا نازه خورند و سرطان و بزغاله و خوردن مفید بود و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاسنی و کدو و خیار و از فواکه انار انار عذب و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زرد آلو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب و آب بستان افروز طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و از اشیاء حاره و مجففات احتراز نمایند و سعی نمایند که بهر حیله که باشد در خواب روند و بآب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو تن شستن مفید بود و احیانا مغز بارد تناول کند و اگر این تب بواسطهٔ سهر مفرط بود شراب خشخاش و بنفشه با لعاب بغکو و بهدانه و عرق گل و بید خورند و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود **صـ** آن گل ارمنی و شاه بلوط از هر یک چهار درم و ورق گل تخم حماض طباشیر و صمغ عربی از هر یک درمی کهربا دانهٔ مورد از هر یک سه درم مغز تخم خیار کدو و تخم کدو بریان کرده از هر یک پنج درم کافور یک درم نشاسته دو درم مجموع را بکوبند و بآب سرشند

وبحمام معتدل رفتن هم

وشقالی تناول کند و باید که مدقوق را از هوای گرم و سرد محافظت کند و تقویت قلب و کبد و معده بکنند و براحت و دعت و لعب مایل گردانند و آوازهای خوش و نغمات لذیذ و حکایات ملیح و امثال آن استعمال کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش نگاه دارند و قرص کافور تناول کنند **صـ** آن طباشیر و ورق گل صندل سفید رب السوس از هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بهدانه مجموع مقشر از هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک دو درم تخم کدو یک کافور نیم دانگ بکوبند و با لعاب بغکو سرشند و قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان و شیر خر بدهند و بدفعات اندک اندک غذا خورند و اگر گوشت کبک و مرغ و دراج و سیب و به و امرود و کاسنی و نعناع در قرع و انبیق نهند و عرق آن بگیرند و هر روز بیست درم از آن تناول کند عظیم مفید بود **دق شیخوخیت** بو تبی باشد که بر مزاج غالب شود بی حرارتی و اکثر مشایخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات بافراط حادث شود علامات آن ذبول و قشف جلد بود و التهاب و اشتها و اشتعال نباشد و ملمس سرد بود علاج آن تسخین و ترطیب باشد بمثل شراب کاوزبان و شراب انار عذب و شراب سیب شامی و اغذیهٔ کثیر الغذا مثل هریسه و مرغ و بط و زردهٔ تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و حلاوی شکر و شیره شکر و استعمال حمام معتدل و حقنهای معتدل مسمنه و مشمومات مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و تدهین بروغن بادام و پیه مرغ والله اعلم بالصواب **باب سیوم در حمیات عفن** و آن عبارت از تبی باشد که اولا لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کند و آن سخونت بقلب روح متاذی شود پس بسایر

اعضا

اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط می شود خالی که آنرا متعفن میگرداند اگر بتنکر داند آنرا سونوخس گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث شود و اگر متعفن میگرداند بس منشم تعفن او در خارج عروق است یا داخل اگر در داخل عروق است لازم حمیات لازمه تولد کند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مراره از آن حمیات دایره متولد شود زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن گردد بسبب حرارت تب تحلیل رود و تب زائل گردد تا آنگاه که باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی مایئه و اگر سودا بود ربع و تعفن دم در خارج عروق در اورام بود و آن تب عرضی باشد این انواع حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعده باشد همچون حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه همچون ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود همچون ترکیب غب دایره یا ترکیب آن از اصناف نوعی واحد بود همچون ترکیب دو ربع و دو غب و بیان هر یک گفته شود و بدانکه عفونت بسبب غذای ردی الجوهر باشد مثل قدید یا غذائی سریع التحلل بدی صالح نشود مثل ماست و خیار یا غذائی که از آن تخم او حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت و لزوجت خلط حادث شود **حمی مطبقه** تبی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول متزایده یعنی هر روز که باشد زاید شود بسبب آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت زاید از تحلیل باشد و این صنف بدترین اصناف بود دوم متناقص

وآن آنست که هر روز که برآید نقصان پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تعفن زاید است ببلوم مساوی واو بیک حال بود نه زاید شود ونه کم بسبب تساوی تعفن وتحلیل وباشد که این تب بمحرقه ودیگر منتقل شود واگر درین تب بثرات سیاه وسبز بر بدن ظاهر گردد دلیل بد بود علامات حمی مطبقه حمرت وجه وعین وانتفاخ عرق وضیق نفس وحمرت وغلظت قاروره وعظم وسرعت نبض وامتلاء آن بود وبا این تب قشعریره نباشد واشتداد بطریق عب کند علاج آن از روز اول تا سیوم فصد اکحل یا باسلیق کند واخراج دم بحسب قوت واحتیاج واگر چه بد نعات بود وحجامت وترعیف نیز شاید وهر روز جلابی از عناب ونیلوفر وتخم کاسنی ونبات وتمر هندی وترنجبین ونبات تناول کنند وغذا کشکاب وعناب خورند ومیانه روز شربتی از نبات وعرق بید وگل وبنکو شرب کنند واگر سرفه باشد شراب غوره وریباس ولیمو مفید بود وطبیعت را محتبس نگذارند وبنقوع فواکه وترنجبین تلیین کنند وهر روز دهان وزبان بسرکه وگلاب بشویند ولعاب بنکو وبه دانه در زبان مالند ودر پنجم یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ **صفت** آن سنا مکی نیلوفر کاسنی ورق گل از هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد آلوی سیاه ده عدد آلوی کیلی پانزده عدد شیرخشت وترنجبین از هر یک پانزده درم واگر علیل ضعیف باشد آلوی سیاه وآلوی کیلی از هر یک پانزده عدد عناب ده عدد تخم کاسنی ونیلوفر از هر یک پنج درم شیرخشت وترنجبین از هر یک ده درم بدهند وسیاف خیارچنبر عمل کنند واگر احتیاج افتد این حقنه استعمال کنند **صفت** آن بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم سپستان سی عدد جو نیم کوفته کفی ورق چغندر دسته



شکر سرخ وروغن بنفشه از هر یک ده درم اجابه پنج درم واگر با این تب سرفه باشد جلابی از بنفشه ونیلوفر وعناب وسپستان ونبات تناول کند وتلیین طبیعت به بنفشه مربی وترنجبین وخیارچنبر از هر یک ده مثقال بکنند **سونوخس** از کثرت وغلیان خون حادث شود علامات این همین علامت بود که او از حمی یوم اقوی بود واز مطبقه اضعف وعلاج آن فصد وتبرید فقد بود واقتصار بر مزورات حامضه واگر احتیاج بتلیین باشد بنقوع فواکه وترنجبین کنند **حمی محرقه** تب صفراوی بود که مادهٔ آن در عروق متعفن شده باشد واین تب لازم باشد وبطریق عب اشتداد کند علامات آن تشنگی واضطراب وبیخوابی وخشونت وصعوبت زبان وصداع وهذیان وفرو رفتن چشم ونبض سریع ومتواتر وقاروره ناری بود علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی وبنفشه ونیلوفر وآلوی سیاه وترنجبین ونبات کنند وغذا با شیرهٔ خشخاش وجو خورند واگر سرفه باشد میانهٔ روز سکنجبین وشراب حامض ولیمو تناول کنند واگر سرفه باشد شراب خشخاش وبنفشه وتلیین طبیعت بطبوخ فواکه ونقوع آن کنند واگر از مطبوخ تنفر داشته باشد شراب ورد مکرر چهل درم با سکنجبین ساده ده درم تناول کنند با آب برف واگر سرفه باشد سنا مکی پنج درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی وتخم خیارین از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد شیرخشت وترنجبین از هر یک پانزده درم ومشمومات بارده استعمال کنند واگر بیخوابی بود وقت خواب شراب خشخاش لعوق کنند ودر تبرید وتلیین کوشند وبعد از تنقیه شیرهٔ تخم کدو وشیرهٔ تخم کاسنی با سکنجبین تناول کنند ونقوع زردآلو نیز مناسب بود وچون



تب مفارقت کند تقویت وتبرید بشراب حامض ولیمو وصندل کنند ومزوره از تمر هندی وآلوی کیلی وانار دانه ونارنج با فروج خورند **غب خالص** تب صفراوی بود که مادهٔ آن در خارج عروق متعفن شده باشد واین تب روزی آید وروزی نه وزمان او از چهار ساعت تا دوازده ساعت باشد وبا این تب قشعریره ونافض بود وزمان سرمای او اندک باشد وباشد که مرکب از دو غب باشد وهر روز آید علامات آن تشنگی با فراط وغثیان واضطراب وقی صفراوی ونبض سریع وقاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی وبنفشه ونیلوفر ونبات تناول کنند یا آب انار دانه با ترنجبین ونبات وغذا جو با تمر هندی یا آلوچه خورند وتلیین طبیعت کنند باین مطبوخ در هشتم یا دهم **صفت** آن سنا ورق گل از هر یک پنج درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی وتخم خیارین از هر یک سه درم آلوی سیاه وکیلی از هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین وشیرخشت از هر یک ده مثقال یا این حقنه استعمال کنند سنا مکی هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان واجاص از هر یک بیست دانه سبوس وخطمی وجو نیم کوفته از هر یک کفی بلبلاب وورق چغندر از هر یک دسته خیارچنبر وشکر سرخ از هر یک ده درم روغن بنفشه ده درم وشراب ورد با سکنجبین وشراب نیلوفری یا شراب بنفشه مفید بود وبعد از اسهال واستفراغ صفرا ادویه مبرده مثل آب خیار وکدو وتخم کاسنی با شراب حامض ولیمو وسکنجبین تناول کنند واگر در طبیعت حبس باشد نقوع فواکه وترنجبین یا قرص طباشیر ترم وسکنجبین تلیین کنند **صفت** آن قرص طباشیر دو درم ترنجبین



دو درم ونیم تخم کدوی مقشر دو درم ونیم کثیرا وصمغ عربی وخشخاش از هر یک نیم درم بکوبند وبلعاب بنکو سرشته وقرص سازند ومثقالی بخورند وبعد از مفارقت تب شراب غوره ولیمو وریباس وسکنجبین وامثال آن با آب سرد وعرق گل وبید تناول کنند ومزوره از کدو وانار دانه وتمر هندی با فروج خورند **حمی بلغمی نایبه** وآنرا مواظبه نیز گویند ومادهٔ آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود واین تب هر روز آید وعارض بیشتر باشد خصوصا که در خریف وشتا حادث شود واقل زمان او هشت ساعت بود واکثر آن بیست ساعت وعلامات آن نافض وشدت سرما وکثرت بزاق وغثیان وصفرت یا بیاض لون وتهیج روی وچشم باشد ورود کم شود وتشنگی واشتها نباشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی وبیخ مهک ورازیانه وگلقند تناول کنند یا سکنجبین وگلقند وغذا جو با نخود واندکی رازیانه خورند ومیانهٔ روز شربتی از نبات وعرق گل وگاوزبان وتخم شاهسپرم بیاشامند وسکنجبین ساذج وبزوری وشراب لیمو وشراب گاوزبان وبالنگو وتخم نیلوفر نیز شاید ووقت نوبت بطبیخ شبت وترب وبیخ مهک اندکی وعسل ونمک قی کنند وچون ماده نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند **صفت** آن سنا پنج درم بیخ مهک بالنگو گاوزبان از هر یک چهار درم رازیانه وانیسون وافسنتین وتخم کاسنی وپوست بیخ کبر از هر یک سه درم تربد خراشیده دو درم ناردین درمی ونیم مویز طایفی پانزده درم گلقند ده درم خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم واگر مزاج قوی باشد یک مثقال ایارج فیقرا بر سر این مطبوخ کنند وبعد از دو روز یا سه روز تحریک کنند باین حب **صفت** آن

ترنجبین تخم کرفس انیسون از هر یک سه درم نمک هندی دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند
و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع کنند و تقویت معده مکرر بگلقند و رازیانه
کنند و اگر متمادی شود حب ایاره و قرص ورد و قرص غافت و امثال آن تلیین کنند
**صفت قرص غافت** عصارهٔ غافت ترنجبین از هر یک شش درم ورق گل سنبل الطیب
از هر یک دو درم بکوبند و بآب رازیانه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال
تناول کنند و اگر از سده خوفی باشد قرص افسنتین با سکنجبین بزوری تناول کنند **صفت
سکنجبین بزوری** تخم کاسنی و کشوث و رازیانه از هر یک سه درم عصارهٔ غافت دو درم
پوست بیخ کبر و رازیانه و کرفس از هر یک پنج درم انیسون یک درم مجموع را نیم کوفته کنند
و سه شبانه روز در دو رطل سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا بارطلی باز آید و بار طلی قند
یا عسل پاک بقوام آورند **حمی لثقه** تبی بلغمی باشد لازم که مادهٔ آن در عروق متعفن
شده باشد علامات آن همچون علامت دایره باشد اما با آن سرما و نافض نباشد در شبانروزی
شش ساعت فاتر گردد و باز اشتداد کند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و قاروره
غلیظ و کدر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند
تناول کنند و غذا جو با نخود خورند و بعد از نضج تام تلیین باین مطبوخ کنند **صفت** آن
سنا پنج درم تخم کاسنی رازیانه بیخ مهک ورق گل بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم مویز طایفی
ده عدد عناب ده عدد اجاص بیست عدد ترنجبین خیارچنبر از هر یک پانزده درم و
بعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد درمی و سقمونیا دانگی تحریک کنند یا معجون خیارچنبر



در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج او همچون علاج نایبه باشد اما قرص غافت
درین قسم مناسب نیفتد **حمی ربع دائره** تبی سوداوی بود که مادهٔ آن در خارج عروق
تعفن پذیرد و این تب روزی آید و دو روز نه و نوبت او بیست و چهار ساعت باشد
و باشد که دو روز آید و یک روز نه و آنرا ربع معکوس گویند و تب ربع از سوداوی طبیعی
یا از اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد و شاید که ربع بعد از
اورام طحال حادث شود و این بدترین ربعی بود و علامت ربع آنست که ابتدا با نافض کند
و کسر اعضا و سرمای قوی و چون گرم کند گرمی آن بافراط نباشد و آنچه از احتراق خون حادث
شود علامات آن حمرت و غلظ بول و تشنگی بافراط و سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد از
حمیات مطبقه و حمیات اورام حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامات آن
آسیب اضطراب و تلخی دهان و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد از حمیات
صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامات آن لین نبض و غلظ بول بود
و دور او درازتر باشد و لهیب و اضطراب کمتر بود و بعد از حمیات بلغمی حادث شود
و آنچه از احتراق سودای طبیعی بود علامات آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت قاروره
بود علاج اطبا تا چهل روز بمعالجهٔ این تب مشغول نمی شوند و غذا زیرباج و زرشک
و نخودآب و کبک و تیهو دهند و از اشربه سکنجبین بزوری ساذج و گلقند اکتفا کنند
و از اغذیهٔ غلیظه مثل قدید و بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب نمایند و در ابتدا اگر
علامات غلبهٔ خون باشد فصد اکحل یا باسلیق مفید بود و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار



بیرون کنند و الا زود ببندند و بعد از چهل روز بنضج ماده مشغول شوند و هر روز جلابی
از بیخ مهک و تخم کاسنی و گاوزبان و بالنگو و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخودآب
و نخود ماش با شیرهٔ خشکدانه خورند و فروج فربه و بعد از نضج تمام تلیین طبیعت کنند باین
مطبوخ **صفت** آن سنا هفت درم بنفشه چهار درم بالنگو گاوزبان و تخم کاسنی و رازیانه
و کشوث و اسطوخودوس و بسفایج و نیلوفر و بلیله و آمله از هر یک سه درم مویز طایفی
پانزده درم ورق گل چهار درم هلیلهٔ زرد و کابلی و افتیمون از هر یک هفت درم شاهتره
دسته و اگر نباشد سه درم تخم آن تربد دو درم عناب ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین
و مغز خیارچنبر از هر یک پانزده درم و بعد از دو سه روز مطبوخ افتیمون یا حب آن
یا معجون نجاح یا شاهتره و بالنگو و سنا تناول کنند زیرا که این ماده بیک مسهل
زایل نشود و آنچه از احتراق صفرا باشد جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و تخم کاسنی و اجاص
و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ **صفت** آن سنا
هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک چهار درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم مویز
طایفی پانزده درم ترنجبین و خیارچنبر از هر یک ده درم یا هفت درم بالنگو و گاوزبان
از هر یک چهار درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال در آن حل کرده بیاشامند
با این حب بلع کنند پوست هلیلهٔ کابلی بسفایج افتیمون و اسطوخودوس ورق گل سرخ
از هر یک درمی نمک هندی و کتیرا از هر یک دانگی مصطکی نیم درم کتیرا را بآب حل کرده و باقی
ادویه را بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند و علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از بیخ



مهک و رازیانه و تخم کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخودآب با شیرهٔ خشکدانه خورند و
تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند **صفت** آن سنا مکی هلیلهٔ کابلی و سیاه و افتیمون از
هر یک هفت درم تربد دو درم رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و افسنتین و اسطوخودوس
و بسفایج از هر یک سه درم بالنگو و گاوزبان از هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم خیار
چنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم و در تب ربع طریق آن است که در روز نوبت امساک
کنند و هیچ نخورند تا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در هر روز
راحت کنند و اجاص و بنفشه و مویز طایفی تلیین کنند و ماء الجبن با سکنجبین مفید بود
و خروس پیر با نخود و اندکی بسفایج پخته کنند و مرق آن تناول کنند و احیانا مثرودیطوس
و تریاق کبیر بخورند و این معجون نافع بود سنبل و ج از هر یک پنج درم فلفل زنجبیل
حلتیت از هر یک درمی نانخواه سلیخه از هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی
تناول کنند و رعایت حال طحال و کبد بقرص زرشک و ماء الاصول و سکنجبین بزوری کنند
و باید دانست که این تب مرض بی خطر است و امان است از جذام و مالیخولیا و برص اسود
و جرب و صرع و تشنج و این سکته و فالج اما این تب دراز میکشد چنانکه گویند تا دوازده
سال نیز می باشد **حمی ربع لازمه** تبی سوداوی بود که مادهٔ آن در عروق متعفن شده باشد
و با آن نافض و قشعریره و عرق نباشد و نوبت ربع اشتداد کند و در باقی ازمان فاتر
بود علاج آن همچون علاج ربع باشد و در و فصد ضروری باشد و استعمال مسخنات
و ادویهٔ قویه در و کمتر باید کرد و اعتدال لازم باشد **حمی خمس و سدس و سبع** تب

خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز نه و سدس آنست که یک روز آید و چهار روز نه و
سبع آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تبها از مواد غلیظه متولد شود و شبیه بربع باشد
و علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سوداوی بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت
تخم شبت و ترب از هر یک سه درم و کنکر زد دو درم و برگ و بیخ ترب بجوشانند و یک درم
نمک و ده درم عسل دران حل کرده بیاشامند و بران قی کنند و باقی علاج آن همچون علاج
ربع باشد **حمی اپیقالوس** تبی باشد که دران احساس برودتی عظیم کنند در باطن
و ملمس گرم باشد و با آن تشنگی و لهیب نباشد و مادهٔ این تب بلغمی زجاجی بود علاج
آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه کنند باین حب صبر سقوطری تربد سفید
از هر یک درمی غاریقون نیم درم مقل دانکی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند
و بعد از دو روز قرص ورد مشقالی با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و باقی علاج
آن همچون علاج حمی بلغمی بود **حمی لیفوریا** تبی باشد که در باطن حرارت شدیده
محسوس شود و ظاهر احراقی نباشد بلکه برودتی باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطراب
عظیم بود و مادهٔ این تب بلغمی لزج باشد علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و نیلوفر و
رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیارشنبر کنند یا باین
مطبوخ **صفت** آن سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل پنج درم تخم کاسنی سه درم
تربد یک درم اسطوخودوس سه درم عناب و آلوی سیاه و کیلی از هر یک ده درم مویز طائفی



ده درم شکر سرخ پنج درم و بعد از تنقیه گلقند و انیسون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس
و انیسون از هر یک دو درم بجوشانند و با ده درم گلقند بیاشامند **حمیات مرکبه**
بدانکه حمیات مرکبه و فنون ترکیب آن بسیار است چنانکه ترکیب دائره با لازمه و دائره
با دائره و لازمه با لازمه و بیشتر ترکیب حمیات از صفراء و بلغم بود و بسیار باشد که آنرا
قانونی و ترتیبی نباشد اما آنچه آنرا نامی نهاده اند و قانونی معین دارد شطر الغب است و غب
غیر خالصه و ترکیب آن بر چهار گونه باشد زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا غب
دائره و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی دائمه یا محرقه و بلغمی دایره یا غب دایره و بلغمی دایره باشد
یا محرقه و بلغمی دایمه و علامات آن ممتزج باشد از علامات صفراء و بلغم و درین حمیات
اعتماد بر دور و نوبت تب نشاید کرد بلکه استدلالی با عراض و علامات کنند و فرق
میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفراء و بلغم ممتزج و مختلط باشد
و نوبت آن متفرق بود چنانکه فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و در غب غیر خالص
صفراء و بلغم ممتزج باشد و متحد و فرق میان نوبت هر یک نتوان کرد و این تب عسر البرء
باشد از معالجهٔ آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید داد زیرا که صفراء رقیق زود مستفرغ
شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر علامات صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی
و بیخ کاسنی و نیلوفر از هر یک سه درم اجاص ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و غذا
جو با اندکی نخود خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند **صفت** آن سناء مکی
هلیلهٔ زرد و کابلی از هر یک پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی از هر یک

سه درم اسطوخودوس و بسفایج از هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم آلو و اجاص و آلوی کیلی
و عناب از هر یک ده عدد مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و بعد از دو روز
تحریک باین قرص کنند بنفشه دو درم و تربد و هلیلهٔ زرد از هر یک سه درم رب السوس
نیم درم سقمونیاء مشوی نیم دانگ مجموع را کوفته بآب بسرشند و با جلابی از نبات تناول
کنند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز جلابی از بیخ کاسنی و رازیانه و گلقند تناول
کنند و غذا جو و نخود خورند پس اگر اخلاط بجذب کبد مایل شود و علامات ثقل آن سیف
یمنی بود مدرات مثل انیسون و تخم کرفس و نانخواه با جلاب ضم کنند و اگر بمعده میل
شود علامات آن ثقل معده و قی و غثیان بود پس بمسهلات بلغم تلیین طبیعت کنند
و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و ساده با گلقند تناول کنند و قرص ورد نیز نافع
بود ورق گل ده درم سنبل و بیخ کاسنی از هر یک پنج درم تخم کاسنی و کاسنی از هر یک
چهار درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و یک مثقال با سکنجبین تناول کنند و اگر تمادی
شود بقرص غافت تحریک کنند و معالجات که در بلغمی دایره ذکر رفت بکار دارند **حمیات
مختلفه** چنان باشد که آنرا دوری و نوبتی معین نباشد و علامات آن مختلط باشد
و درین تبها طریق آن است که بتخمین و حدس و معرفت و ترکیب خلط و غلبهٔ یکی بر دیگری
دیگری و تعفن آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند و علاج چنان کنند که گاهی
استفراغ ماده کنند بمسهلات لینهٔ خفیفه و گاهی بتسکین و تقویت مشغول شوند و
ماده را که خطر بیش باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی که از صفراء و بلغم مرکب بود



و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا را
دفع کنند و اگر متساوی باشد معالجهٔ مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند **حمی غشیه**
تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود و این تب بیشتر از مادهٔ بلغم باشد متولد گردد
و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بفم معده رسد
بواسطهٔ شدت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی گردد و علامت وی آن باشد که بیشتر
اوقات بدور بلغمی آید و بتبع وجود علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی
گلاب و آب سرد بر روی زنند و اطراف به بندند و شکم برفق بمالند و سکنجبین با آب
گرم بدهند شاید که قی بکند و هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و گاوزبان و گلقند
تناول کنند یا تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند و غذا جو آب
با قند خورند و تلیین طبیعت کنند باین حقنه سنا هفت درم رازیانه و قنطوریون بادیگ
و بنفشه و نیلوفر و بیخ کاسنی از هر یک سه درم و ورق چغندر دستهٔ و سبوس گندم و خیارشنبر
پانزده درم ترنجبین و شکر سرخ از هر یک ده درم روغن زیت و آبکامه از هر یک ده درم
نمک و بورهٔ ارمنی نیم درم و اگر این تب از مادهٔ صفراوی کراثی یا زنجاری حادث شود علامات
آن عطش و کرب و اضطراب بود و بدور غب آید علاج آن هر روز آب انار دین یا تمرهندی
یا نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب با آب انار یا تمرهندی خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند و صندل و گلاب و کافور و عرق بید و اقاقیا
بر سینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه نمایند و بتدریج بدفع آن کوشند تا بسبب ضعف

غش زیاده نشود والله اعلم بالصواب **حمی لیلیه و نهاریه** حمی لیلیه آن باشد که بشب
آید و روز رها کند و نهاریه آنکه بروز آید و بشب رها کند و این بدتر باشد و غالب آن
باشد که بدق ادا کند علاج آن سکنجبین ساده و کلقند تناول کنند یا جلاب از تخم کاسنی
و بیخ نهک و نبات و غذا جو با نخود خورند و تلیین طبیعت بطبوخ فواکه و معجون جنار
چنبر کنند و در تب نهاری غذا بشب خورند اما باید که ممتلی نخسبند بلکه بخوابی مناسب
بود و در لیلی غذا روز خورند و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد **حمی وبائیه**
تبی باشد که در وبا حادث شود و سبب آن باشد که هواء متعفن افساد مزاج روح کند
و موجب تعفن رطوبات گردد و از آن حمی تولد کند و علامات وبا آنست که هوا مکدر شود
و باران کم آید و حیوانات زکیة الحس مثل لقلق و هدهد و قطاف بگریزند و ضفادع
بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و علامات
این تب کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهان و قی و سقوط اشتها و غثیان و وجع
معده و عظم طحال و غش و عرق و برازمنتن بود علاج آن فصد کنند و هر روز شربتی
از تمر هندی و نبات یا سکنجبین و گلاب با آب سرد تشرب کنند و شراب غوره و
زرشک و ریباس و صندل و لیمو و حماض مفید بود و غذا سماق و زرشک و انار دانه و فروج
خورند و نقل بحموضات و مخللات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود تسکین و تبرید
مفید نیفتد تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاط که در بدن بود اما تسکین بهتر بود از
تحریک **حمی حصبه و جدری** بدانکه مادهٔ آن خون است و بسبب غلیان حادث شود



و بهترین وی آنست که سفید رنگ باشد و ابنوع بناشد و بدترین آنست که سیاه و سبز
و ابنوع باشد و علامات ظهور جدری درد پشت و خاریدن بینی و حمرت و ثقل اعضا و
عین و اضطراب و تشنگی و درد سینه و حلق و ضیق النفس بود و مادهٔ حصبه صفراوی باشد
و او کوچکتر از جدری بود و او را نتوی نباشد بلکه با پوست راست باشد و اسلم وی
آنست که سرخ باشد و آنچه بنفش و میل بسبزی داشته باشد بغایت بد بود و علامات
آن قریب است بعلامات جدری علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله اگر
سن مقتضی باشد فصد کنند اما چون ابتداء بروز باشد نشاید و تحریک و تلیین طبیعت
نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر با شترک تناول کنند و غذا جو با عدس
و عناب خورند و خود را گرم دارند و آب سرد بخورند و شترک در فراش بریزند
تا تمام بیرون آید بعد از آن خود را گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق جهة
ترویح قلب اولی باشد و اگر دیر بیرون آید انجیر و مویز طایفی و عدس بجوشانند و بیاشامند
و خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر و زرد دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید
کاورس در فراش بریزند یا کیسه بزرگ پر کنند و کاورس در آن کنند و بر روی آن خسبند
و بچوب گز دود کنند یا چوب گز را بجوشانند و با گلاب بر اعضا ریزند یا ورق
گل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصارهٔ تخم رمان و کشنیز تر و سماق در چشم چکانند
و در عین الهر تقطر کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر بت با شراب صندل
بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه و در حصبه قطعا طبیعت را تحریک نباید



کرد و در تلیین طبع غذاء شعیر با مغز بادام و جاورس و شیر بریان با خشخاش بریان
کرده تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال کنند و اگر
یبوستی بر طبیعت غالب باشد شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند
و سپستان و بنفشه در جو آب اندازند و پیش از این تصرف نکنند و در تدبیر لطیفه
دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریباس و غوره و لیمو و شراب کادی مفید افتد
**تدبیر ناقهه** نقاهت حالتی است میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد
میان تدبیر اصحاب مرض پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و اعراضی که او را
حادث شود متفحص باشند پس اگر در سرعت و در قاروره غلظ و صبغ باشد
و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت کند بر آن که بقیتی از
مواد باقیست باید که بحسن تدبیر و معالجتی که ناقه از آن مشغول شوند و
بملینات غیر قویه و نقوعات تلیین و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید بود
و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج بد هند و بتدریج عادت بدان کنند
و چون دو سه روزی بگذرد مزورها که مناسب مزاج بود با گوشتها سبک
تناول کنند و از امتلا و جوع و تناول مسخنات احتراز نمایند و چون قوت گیرند
استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری
نرسد و در مسلخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زائل شود و بتدریج و تانی با مسکن روند
و از عوارض نفسانی و بدنی مانند غم و غضب و فرح مفرط احتراز کنند و اگر هضم کما ینبغی نباشد



وطبیعت نرم باشد معلوم شود که غذا بسیار میخورد تقلیل غذا کنند و تقویت معده
بسکنجبین سفرجلی و جوارش مصطکی بلیموی کنند و غذا زیره باج یا انار دانه و سماق
خورند و کوارش مصطکی تناول کنند و تا بدن را قوت تمام حاصل نشود جماع نکنند و چون
قوت گیرند بهر ماهی زیان ندارد و بتدریج در غذاهاء غلیظ تصرف کنند والشافی
هو الله **مقالهٔ چهارم** در امراضی که بر ظاهر بدن عارض شود و این مشتمل بر
هفت بابست **باب اول در اورام** ورم خلطی و انتفاخی و غلظی باشد که از انصباب
ماده در اعضا ظاهر شود و این ماده از اخلاط اربعه باشد یا مائیه یا ریح اما ورم که
مادهٔ او دم باشد آنرا فلغمونی گویند و آنچه صفراوی بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون
باشد حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی
اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز بود سلعه و ورم سوداوی اگر داخل عضو
باشد و مؤلم باشد سرطان گویند و اگر مولم نباشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد
اگر ظاهر باشد صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از مائیه باشد اگر عام باشد
استسقاء زقی و اگر خاص بود قیله مائی و آنچه از ریح اگر مخالط عضو باشد و لین باشد
تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان هر یک گفته شود **فلغمونی** ورمی بود
بود که از مادهٔ دموی حادث شود و علامات آن تمدد و ضربان و انتفاخ و تب
و تشنگی بود و ورم سرخ باشد و بکوفت مائل باشد علاج آن در ابتداء فصد کنند از
از عرقی که مناسب بود چنانچه اگر ورم در اعالی بدن باشد قیفال بگشایند و اگر در اسافل

باشد با سلیق وشراب بنفشه ونیلوفر وعناب بیاشامند یا آب انار دین ونبات
با شیرهٔ تخم خرفه وسکنجبین وغذا جو آب جوزند یا بنو ماش ومغز بادام وتلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند واگر نه در مغابن بود یعنی مغرغهٔ اعضاء رئیسه
مثل پس گوش وزیر بغل وبن ران ودر ابتدا بود که ماده هنوز تمام نریخته باشد
استعمال مبردات ورادعات کنند مثل صندل وگلاب وفوفل واقاقیا وگل ارمنی
ومامیثا وآب کشنیز وکاهو وبستان افروز در استعمال رادعات نیز مبالغه
نمایند وبعد از چهار روز که مواد بریزد ومحللات مثل بابونه وخطمی وروباه ترک
وحلبه واکلیل الملک با رادعات بیامیزند وچون ماده ریخته باشد محللات
فقط استعمال کنند واگر ماده جمع میشود محللات با منضجات مثل بزرگنده
مرو رشک وحلبه وانجیر وشیر استعمال کنند وعلامات جمع شدن اشتداد
وجع باشد وچون نضج یابد منفجر گردانند با دویه یا با آهن وعلامات نضج
سکون وجع باشد وچون دست برو نهند فرو رود وبعد از آنکه منفجر گردد وماده
بکلی منفجر مستفرغ شود مرهمهای مدمله استعمال کنند اما ورم اگر بر مغرغهٔ اعضاء رئیسه
حادث شود ویا ورم بسبب ضربه وسقطه باشد بعد از فصد وتنقیه مرهمات
مثل موم وروغن با محللات استعمال کنند وقطعا استعمال مبردات ورادعات
نکنند وصنفی از فلغمونی هست که آنرا اسقاقلوس واین آن است که ورم منحط
نشود نه تحلیل رود ونه جمع شود واگر از آن فساد جوهر عضو پیدا شود وعضو را





بمیراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم مانند واگر فساد تمام نباشد حجامت
کنند ونشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود وبعد از آن کرسنه با گلاب
طلا کنند **حمره** ورمی باشد که مادهٔ آن صفراوی بود وعلامت وی آنست که مثل
بسطح جلد بود ولون آن سرخ روشن بود وبراق باشد وچون دست برو نهند
سرخی برود وچون بردارند معاودت کند وبا آن تب وتشنگی وحرقت والتهاب
باشد وعلاج آن همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در مبردات بیشتر باید کرد
ودر فلغمونی بتخفیف بیشتر **ورم رخو** او را اودیما نیز گویند واز مادهٔ بلغمی
حادث گردد وآن ورمی سفید باشد وبا آن حرارت والم نباشد وچون انگشت
برو نهند فرو رود وزمانی همچنان غایر ماند علاج آن هر روز جلابی از بیخ حسک
ورازیانه وگلنگبین تناول کنند وغذا نخود آب وشیرهٔ حنکدانه جوزند و
بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بحب ایاره ومعجون جنارجیز ومسهلات بلغم
وبورهٔ ارمنی ونمک وزیت وسرکه بر ورم طلا کنند وسعد وزعفران ومازو نیز
مفید بود **سلعه** ورمی غلیظ بود که آنرا غلافی باشد واز عضو خارج بود و
مقدار آن نخودی یا بطیخی بی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایاره وایارهٔ
لوغاذیا واستعمال مرهم داخلیون واگر تحلیل نرود بشکافند یا ادویهٔ محرقه مثل
فلدیفون ودیگ بر دیگ بنهند وچون منفجر شود کیسهٔ که غلاف اوست بصناره
بیرون آرند ومرهمهای مدمله بکار دارند **سرطان** ورمی سوداوی بود وعلامت

وی آن است که در ابتداء کوچک بود وهر روز که برآید بزرگتر شود وصلب باشد و
اندک حرارتی در لمس آن محسوس گردد ودرو عروق سبز وسرخ مثل دست وپای
سرطان ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند وتنقیه بدن کنند از سودا بمطبوخ
افیتمون وغاریقون واین حب نیز مفید بود افیتمون یکدرم بسفایج اسطوخودوس
از هر یک درمی ونیم هلیله کابلی وسیاه از هر یک درمی نمک نفطی دانگی غاریقون
نیم درم مجموع را کوفته با آب بسرشند وحب سازند ودر اول حدوث این ورم
رادعات استعمال کنند وبعد از تنقیه محللات مثل روغن گل وچیزی با توتیای مغسول
ومرهم داخلیون واگر صلب شد وادویه در آن اثر نکند طمع از آن قطع کنند واگر
منفتح شود توتیای شسته وطین مختوم وگل ارمنی وورق گل متساوی بکوبند وبا روغن
گل بر آن نهند ویا سرطان نهری بگیرند وبشکافند وبنهند یا سرطان بسوزانند وبا روغن
گل استعمال کنند واین ورم زنان را حادث شود در ادرار طمث سعی نمایند **خنازیر**
ورمی بود شبیه بسلعه اما این با گوشت آمیخته باشد ومتعدد بود وصلابتی از سلعه
بود وبیشتر در گردن وبن ران واقع شود علاج آن تنقیه بدن بود از بلغم وسودا
واجتناب از اغذیه وادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو وترمس
با بول کودکان یا آرد باقلا وآرد جو از هر یک بیست درم وابرسا وزفت وشحم وپیه
بط از هر یک ده درم ضماد سازند واگر تحلیل نرود بشکافند وبعد از آن ادویه
ملحمه بکار دارند ضماد اشنه وکرسنه از هر یک هفت درم قثاء الحمار وورق غار ومازو از





هر یک سه درم علک البطم چهار درم بکوبند وبا بول کودکان استعمال کنند
آخر پیه خوک وراتینج وبول شتر ضماد سازند ونوعی از خنازیر هست که پوست
یک ظاهر نباشد واین بدترین خنازیر بود علاج آن قطع باشد اما باید که
با حتیاط قطع کنند تا عروق وشرایین منقطع نشود وبعد از قطع اگر بقیتی
بماند فلدفیون استعمال کنند وبعد از آن ملحمه بکار دارند **ورم صلب**
آنرا سقیروس خوانند واز مادهٔ سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورمی حار که
مبردات با فراط کرده باشند وماده منجمد شده باشد علامت آن صلابت وعدم
وجع باشد ولون او همچون لون بدن باشد اما آنچه از مادهٔ سودا بود لون او
همچون لون اسرب باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم وسودا واستعمال
ادویهٔ محلله مثل پیه مرغ وبط وخرس وروباه ومغز ساق گاو ومقل واشنه
وروغن بابونه وچیزی ضماد بزرگ ومرو وشک وخطمی از هر یک ده درم حلبه
انجیر بیست عدد باهم بکوبند وبنهند آخر مقل واشق وجاوشیر وپیه
شیر وروباه باهم بکوبند واستعمال کنند **غدد** وآنرا مشید گویند وفرق میان
سلع وآن آن است که او در میان عضو باشد وآنرا غلافی نباشد علاج آن تنقیه
بدن باشد از بلغم وسودا ومرهم داخلیون استعمال کنند وبعضی آنرا بکوبند
وقطعهٔ اسرب بر آن ببندند واگر کوچک باشد بیفشارند تا آنچه درو باشد
بیرون آید پس اسرب بر آن ببندند واگر در بن گوش باشد آنرا نخیلا گویند وآنرا اگر

خلزون وپیه بی نمک طلا کنند طاعون ورمی بود که در اعضاء غدد و مثل خصیه وبُنِ
وبن ران وبغل واقع شود وحدوث آن از مادهٔ سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ
او را متغیر کرداند و باشد که از آن صدید دم مترشح شود وعلامات آن قی وغثیان و
غش وخفقان بود و هرچه رنگ او سیاه وسبز باشد قتال باشد و درین فصد کنند
و تقویت قلب بمثل شراب حماض ولیمو وصندل وسیب و انار ضروری بود وغذا
عدس وسرکه خورند و در حوالی خود برف ویخ وبرگ بید وبنفشه وگل وبوستان افروز
بنهند و در مواضع بارده ساکن شوند وصندل وگلاب وکافور بویند و بر سینه
طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اگر آن موضع را حجامت کنند وماده را جذب
کنند وبعد از آن بآب گرم بشویند مناسب باشد نفخه ورمی ریحی بود وعلامت
وی آنست که همچون خیکی پر باد بود وچون انگشت بروی نهند فرو رود ودر زمان
بجای خود آید ومحسوس گردد که در وی مقرّه بیند واگر بزرگ باشد چون دست بر او زنند
آواز کند علاج آن جلابی از تخم کاسنی وسداب ورازیانه با گلقند ونبات تناول
کنند وغذا نخود آب یا شیرهٔ حسکدانه خورند وتوابل در آن کنند وحجمه بر موضع نهند
بی شرط وروغن بابونه وسداب در آن مالند یا تخم کرفس وانیسون ونانخواه از
هر یک ده درم بجوشانند وصاف کنند وروغن زیت بر سر آن کنند وبجوشانند تا
روغن بماند واستعمال کنند دبیله وخراج دبیله ورمی بزرگ بود ولون او چون لون
بدن باشد وصلب بود وباآن وجعی نباشد ودر آن مواد جنیشه عز بجمع شده

باشد وخراج آن اگر دیر ومدّه جمع شده باشد از اورام وباآن حرقت وحرارت
باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند واستفراغ خلطی که غالب بود ومنضجات بر ورم
نهند تا نضج یابد وبعد از نضج منفجر گردانند ومواد ردیه بیرون کنند وبعد از آن
مرهمهاء مدمله بکار دارند وگویند اگر بیخ نرگس با عسل بیامیزند وطلا کنند یا داخلیون
با لعاب خردل منفجر واللّه اعلم بالصواب باب دوم در بثور
واین نیز چون اورام بود بعضی دموی بود همچون ماشرا ودمل وبعضی صفراوی همچون
نمله وحمره وبعضی بلغمی همچون شراب وبعضی سوداوی همچون جرب وثالول دمل
بثره بزرگ وماده آن دموی باشد که باآن رطوبتی فاسده آمیخته باشد واز زدات
هضم وکثرت تناول گوشت وشیرینی متولد شود وبدترین وی آنست که در عنق
باشد علاج آن فصد کنند وتنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله واز گوشت
وشیرینی احتراز نمایند وعلاج او همچون علاج اورام کنند شرا بثور پهن باشد
که مائل بحمرت بود وحکاک ومکرب باشد ودفعتاً حادث شود وسبب آن بخاری
بود که از دم مراری یا بلغم بورقی برخیزد وآنچه دموی باشد سرخ تر وگرم تر
باشد ودر روز اشتداد وآنچه بلغمی باشد در شب حادث گردد ودر شب
اشتداد کند علاج دموی فصد باشد وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با سقمونیا
یا مطبوخ هلیله ودر بلغمی تلیین اکتفا نمایند وفصد نکنند وبدن را بآب
گرم وسبوس وسرکه وگلاب بشویند بنات اللیل بثوری چند خرد باشد که

در شب حادث شود وباآن خارشی عظیم باشد علاج آن فصد کنند وبحمام روند
واندام را بسبوس وتخم خربزه بشویند واگر احتیاج باشد تلیین کنند نمله
وجاورسیه نمله بثوری چند صفراوی بود که بتدریج پهن شود وبیکدیگر متصل گردد
ومائل باشد بصفرت اما جاورسیه بثوری چند باشد شبیه بگاورس واصل آن
سرخ بود وسر آن سپید وباآن خارشی بود وسوزشی عظیم کند علاج این هر دو
تنقیه کنند از صفرا وروباه تربک وحضض وعدس واقاقیا وصندل بآب کاسنی یا آب
روباه تربک طلا کنند واگر مقرح گردد ومتمادی شود قرص اندروخون طلا کنند صر آن
مازو وکندر وشب یمانی از هر یک سه درم قلقدیس درمی زراوند ده درم بکوبند
وبشراب بسرشند وقرص سازند وخشک کنند وبوقت حاجت بگلاب بسایند وطلا
کنند مرهمی جید مازو مرداسنج زردچوبه گلنار زراوند طویل قنبیل بکوبند وبا موم وروغن
بیامیزند واستعمال کنند حمره بثوری چند پهن باشد که بغایت سرخ بود وباآن
سوزشی والمی عظیم باشد وماده آن صفرا بود که بادم رقیق آمیخته باشد علاج آن تنقیه
بدن کنند از صفرا وحجمه بر آن موضع نهند با شرط عمیق تا مواد مستفرغ شود وباقی علاج
چون علاج نمله باشد نار فارسی بثرهٔ چند باشد که حادث شود وزود خشک وریش
گردد وباآن حکه وحرقت باشد ودر اندرون او آبی تنک بود ودر ابتداء ظهور آن ظهور
سرخ وطاوسی مانند دبانهٔ آتش باشد علاج آن حضض وکافور با لعاب بکو ضماد سازند
ومازو وفوفل با سرکه نیز مفید بود واز حلاوی وگوشت احتراز کند نفاطات آبله

چند باشد که اندرون آن خونی با آب تنک باشد وآن از غلیان خون حادث شود علاج
آن فصد کنند وتنقیه بدن ودم را تسکین دهند بشراب عناب ونیلوفر واغذیه بارده
مثل عدس وسرکه وتمرهندی وانار خورند ونفطه را منفجر گردانند تا آنچه در وی باشد بیرون
آید ومرهم اسفیداج ومرداسنج بنهند واگر دیر خشک شود مرهم قلقطار استعمال کنند عرق
مدنی بثره باشد که حادث شود وشکافته گردد واز آن همچون رگی بیرون آید وگاه باشد
که باآن احساس حرکتی چون حرکت کرم کنند وبعضی گویند آن خود کرمی بود وبتدریج
دراز گردد واگر بکشند بگسلد وآن بغایت بد باشد وبیشتر در ساق وساعد پیدا
شود واین مرض در مدینه وبخارا وخراسان ومصر وحبشه وهند بسیار باشد وسبب
آن فضلاتی بود که در عروق جمع شود وبواسطه حرارت منعقد گردد وطبیعت آن را
بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق کنند یا فن وتنقیه بدن بمطبوخ افتیمون
وحب قوقایا وبعد از تنقیه تناول اطریفل وکثرت استحمام مفید بود ودر ابتداء آن را
بصندل وکافور وصبر طلا کنند وچون بیرون آید بقطعهٔ اسرب به بندند وهر چند دراز
شود با سرب به پیچند واحتیاط کنند تا منقطع نشود ودر آن زمان بآب گرم وروغن نرگس
وبنفشه ولعاب بکو طلا کنند تا بآسانی بیرون آید وخاکستر نی سه درم ومرداسنج
پنج درم با موم وروغن بیامیزند وبمالند واگر بگسلد بشکافند وآنچه باقی مانده
باشد بیرون آرند وبعد از آن مرهم مدمله بکار دارند سعفه قرحه باشد که در
روی حادث شود ودر ابتدا بثرات متفرقه باشد ومتقرح شود وخشک ریشه

شود واکثر صبیان را واقع شود وآنچه ازان صدید آید آنرا شیرنجه کویند علاج آن اکر
سن وعمر اج مقتضی باشد فصد قیفال وعرق یافوخ مناسب باشد والا حجامت کند
از پس سر وتنقیه بدن بمطبوخ هلیله وشاه تره کند واز کوشت وشیرینی احتراز نماید
وبادام تلخ وزرده جوبه از هر یک بیست درم بکوبند وپنج درم مقل در خل خمر حل کند
وسم را بادام بیامیزند وقرص سازند ودر وقت حاجت بآب کاسنی وبروغن کل بسایند
وطلا کنند وعروق وپوست انار ومرداسنج وحنا نیز مفید بود وآنچه خشک باشد
وبدان بجون پوستی سپید بود از مادهٔ سودا بود روغن بنفشه وکدو وشیر زنان در
بینی کشند وآنرا بروغن کدو واسفاناج بمالند واکر غلیظ وصلب شده باشد بخراشند
وعلق بران نهند وصبر ومرداسنج باروغن کل وسرکه بسایند وطلا کنند یا فلدفیون با
سرکه طلا کنند وچیزی بجون شهد ظاهر بود علاج آن تنقیه بدن کنند وبر بخار وعسل
طلا کنند ونوعی دیکر هست که ازان رطوبتی بجون عساله کوشت آید علاج وی آنست که
محجمه بران نهند تا آنچه دران باشد بیرون آید وکل ارمنی ومرداسنگ وروغن کل
وسرکه طلا کنند ونوعی دیکر هست که بغایت سرخ است بحدی که بسیاهی زند صنعت
کاغذ سوخته واسرب سوخته وانزروت از هر یک سه درم وکبریت یکدرم بکوبند
وباخل خمر طلا کنند ثالول بثرهٔ صغیر هست که بغایت صلب شده وسبب حدوث
آن خلطی غلیظ بود که از بلغم یا سودا وعلاج آن تنقیهٔ بدن کنند بمطبوخ افیتمون
یا غاریقون وپشک بز با سرکه طلا کنند یا شیرهٔ انجیر خام فانجکشت باسرکه وآنرا باهن



قطع کنند واکر خواهند که قطع نکنند دیک بر دیک وفلدفیون بنهند یا اشنان سبز و
زهرهٔ کاو وزنجار وتخم حنظل ونوشادر وآهک آب نارسیده بسایند وبآب اشنان
طلا کنند ونوعی هست که آنرا عدسی کویند ورنک آن سرخ باشد واکثر در روی وپیشانی
ظاهر شود وآنرا بورق مورد وآب شونیز طلا کنند یا صمغ البطم وصمغ آلو وکندش وکبریت
وبوره با سرکه طلا کنند بثرهٔ باشد که ممتنج کردد وخشک ریشه شود وازان صدید
آید علاج آن تنقیه بدن کنند وآنرا بکل ارمنی وسرکه طلا کنند یا مقل وزراوند وزنجار وعروق
ومویزج وراتینج مساوی بکوبند با عسل وزیت وسرکه طلا کنند قوبا بثرهٔ خشن باشد
که در اعضا ظاهر شود وپهن کردد ورنک آن سیاه باشد یا سرخ تیره وبر روی آن پوستی
چون فلوس ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند وتنقیه بدن از سودا واخلاط
غلیظه کنند وآنرا بهلیلهٔ زرد وصمغ آلو وسرکه وروغن کل طلا کنند یا علک البطم وصمغ آلو
وکبریت باروغن زیت وشمع مرهم سازند وبمالند یا پیه بط ومرغ وروغن بنفشه
بمالند با مورد ومغاث وسرکه طلا کنند ودر ابتدا چرک دهان صایم وروغن کندم
مفید بود وچون مزمن شود قردمانا ومویزج از هر یک ده درم ایرسا وکبریت زرد
از هر یک پنج درم نخود وپشک بز از هر یک شش درم بکوبند وبا سرکه طلا کنند واز
مولدات سودا واطعمه غلیظ احتراز نمایند نوشه بثره باشد که از اخلاط محرقه
حادث کردد واکثر در روی باشد علاج آن تنقیه بدن کنند واز اشیاء حاره حریفه احتراز
نمایند ومرهم زنجار طلا کنند یا باهن بخراشند تا ازان خون بیاید پس مرهم ملحم



بنهند جرب بثراتی بود که با آن حکه وسوزش باشد وآن از سودا وبلغم مالح واخلاط
محرقه حادث شود بعضی خشک شود وامتداد نیابد وبعضی تر باشد وازان صدید آید
علاج آن فصد کنند وهر روز جلابی از سپستان وبنفشه وتخم کاسنی وبیخ مهک ونبات
وغذا بنو ماش ونخود مقشر ومغز بادام خورند وبعد از نضج تمام مطبوخ هلیله با عناب سوم
وتربد بیاشامند یا این مطبوخ صب آن سنامکی ده درم پوست هلیلهٔ زرد پنج
درم مویز طایفی ده درم شاهتره دسته بنفشه ونیلوفر از هر یک سه درم افسنتین
یک درم آلوی کیلی وسیاه انجیر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان سی عدد
بجوشانند وچون وقت فرود کرفتن باشد افیتمون هفت درم در خرقهٔ کتان بسته دران
اندازند تا بجوشد پس صاف کنند وبیست درم خیار چنبر وپانزده درم ترنجبین
بر سر آن کنند وبیاشامند وشاهتره با هلیلهٔ زرد وماء الجبن با افیتمون مرابی
را مفید افتد هلیلهٔ زرد وکابلی وسیاه وتخم شاهتره وصبر سقوطری از هر یک درمی
سقمونیا بریان کرده نیم دانک مقل دانکی بکوبند وبآب شاه تره حب سازند وبعد از
تنقیه ادویهٔ مجففه بر جرب طلا کنند دواء دیکر کبریت زرد پنج درم مویزج وقردمانا
از هر یک ده درم بکوبند وبآب سرکه طلا کنند دواء دیکر زیبق مقتول خرزهره اقلیمیاء
فضه قسط وکندس مساوی بکوبند وباروغن کل وسرکه طلا کنند وبورهٔ مشوله و
کبریت وکندش وخرزهره وقسط وحنا وزراوند وبیعهٔ سایله بکوبند وباروغن کل
وماست وسرکه طلا کنند ودر حمام وبعد ازان بآبی که دران ورق مورد وسوسن جوشانیده



بشویند وبعد ازان صندل وکلاب بمالند واکر جرب خشک باشد هر روز استحمام کنند
وتدهین بروغن بنفشه وکدو وبادام تلخ ومرو سنا ومرداسنگ از هر یک سه درم وپنجد
پنج درم بکوبند وباروغن کل وخل خمر طلا کنند حکهٔ اعضا بسبب بخارات اعضا
واخلاط مراری لداغه حادث شود علاج آن فصد کنند ونقوع فواکه یا تمر هندی وترنجبین
ونبات خورند وروغن کدو وبنفشه در اعضا مالند وکلاب وخل خمر در آب حلق وخیار
در اعضا مالند واکر بسبب اخلاط باشد اسهال الطبیعت کنند واکر بخارات باشد که
تحت الجلد متعفن شود علامت آن نتن رایحهٔ بدن بود درین نوع استحمام بآب دریا
وآب شور مفید بود وبول کودکان در اندام مالیدن مفید بود ومغز بادام وخشخاش
بکوبند وبا سرکه بمالند ومشایخ را بواسطهٔ ضعف وتولد بلغم مالح حادث شود علاج
آن مداومت استحمام وتدهین باشد باب سیوم در جراحات وقروح
جراحت تفرق اتصال است که لحم را حادث شود وعلاج وی آنست که او را از غبار و
روغن وموی وامثال آن نکاه دارند تا چیزی دران نیفتد که مانع التحام باشد وآنرا
چنان به بندند که بیکدیکر متصل کردد واکر متصل نشود بباید دوختن واکر جراحت
غایر باشد ذرورات مجلیه ومجففه استعمال کنند مثل کندر وصبر وانزروت
وزراوند وایرسا وتوتیا واکر دران وصر ودوشخ بسیار باشد این ادویه را با عسل
سرشند واستعمال کنند وپنبه کهنه دران کنند تا از چرک پاک شود انکاه ذرورها
ومرهمهاء منبته استعمال کنند مرهمی که کوشت برویاند کندر انزروت ایرسا از هر یک

دو درم مرداسنک سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند دوائی دیکر
خون سیاوشان انزروت زعفران از هر یک برابر بکوبند و دران دیوند و دران ریزند
و جراحت که با او ورم و کسر و قطع عرق و امثال آن باشد علاج آن فصد باسلیق باشد
و تناول شربتی از تمر هندی یا آب انارین یا نقوع فواکه و اکر استخوان کوفته شود ضماد
جبر استعمال کنند و اکر با ورم باشد حوالی آن با آب کشنیز و روباه تربک و سرکه طلا کنند
و اکر کوشت فاسد شده باشد مرهم زنجار بر و نهند **جراحات عصب** جراحتی که بر عصب
واقع شود اکر بطول باشد الم باشد علاج آن باشد که از هوای سرد نکاه دارند
و آنرا بروغن زیت بیمالند و به بندند تا دو سه روز بکذرند و از حدوث ورم ایمن
کردد و بعد از ان فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اکر متورم شده باشد
قلقدیس یکدرم زنجار نیم درم و توبال مس ده درم و قنه پنج درم و قشور کندر هشت
درم و نفت سی درم با یک رطل سرکه سحق کنند و سی درم صمغ با آن ضم کنند و در دیک
سنکین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه بارده قطعا بکار ندارند و اکر آن جراحت
موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متادی نشود و بروغن داغ کنند
و فقرات را بروغن بنفشه و پیه مرغ و ساق کاو عالند و اکر بر جراحتی واقع شود
و بنواحی دماغ و غشا رسد علاج وی آنست که صوفه بزیت بیالایند و بران نهند
و سه روز بکذارند تا از ورم ایمن شود و بعد از ان ذرورات استعمال کنند
**جراحات عروق** جراحتی که بر شریان و رید واقع شود علاجش آنست که بمرهمات





قویه طلا کنند و مازو بسوزانند و بخل خمر بخیسانند و بسایند و بجراحت افشانند یا سنک
بخ که آنرا جبین کویند و غبار آسیا با سفیده بیضه مرغ بیامیزند و پشم خرکوش آلوده کنند
و بدان نهند و به بندند **قروح** بسبب جراحات و خراجات منفجر حادث شود
و چیزی که از قرحه آید اکر تنک بود آنرا صدید کویند و اکر غلیظ بود آنرا وسخ کویند علاج
وی آنست که اکر وسخ و ریم بسیار بود تلیین طبیعت کنند بحسب قوت و حاجت
و از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز نمایند و ادویه مجلیه و مجففه مثل مرداسنک و کندر و جوبه
و ورق مهک و پوست انار و کلنار و مر و عنزروت در مرهم استعمال کنند و اکر قرحه در اعضای صلب
باشد ذروری از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال و مرهم مرداسنک بکار دارند
و اکر دهن قرحه تنک باشد بفتیله موم مدور سازند **ناصور** قرحه باشد که کهنه شود
و اندمال نپذیرد و آنرا عوری باشد و قعر آن فراخ بود و کوشت آن سخت و سفید باشد و دایما
ازان رطوبات روان باشد علاج وی آنست که پنبه کهنه بشراب تر کنند و بزرود اصفر
بیالایند و دران کنند یا بکلاب و خاکستر زد بشویند و اکر مفید نیفتد بشکافند و کوشتهای
ردی را زائل کنند یا آهن یا داروها اکال یا داغ کنند والله اعلم بالصواب **باب
چهارم در کسر و خلع و حرق** کسر تفرق اتصالی بود که عظم را حادث شود علاج آن اولا
فصد و تلیین طبیعت کنند و عضو را محکم به بندند و اکر از بستن خارش پیدا شود بکشایند
و آب کرم بران ریزند و عصابه بسرکه و کلاب تر کنند و بران نهند و به بندند و چون دو
روزی بکذرد و ورم نباشد مغاث و مورد و کل ارمنی و اقاقیا بران طلا کنند و اغذیه

لزجه مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اکر با کسر وجعی باشد صندل و آب کاسنی و آب
کشنیز طلا کنند و به بندند و اکر از ان خون آید کندر و مر و خون سیاوشان بکوبند و بران
افشانند و اکر استخوان پاره شده باشد و از کوشت جدا باشد برون آورند و اکر متصل
بکوشت باشد نیک باز جای نهند و به بندند و معالجات جراحات بجای آرند **خلع**
آنست که مفصل از جای خود برون آید علامات وی آنست که مفصل از جای خود بکردد
و از هیئت خود بکردد و حرکتی که او را بیشتر بود نتواند کرد علاجش آنست که مفصل را برفق
باز جای خود برند و بعد از ان تسکین وجع و ازاله ورم کنند **وثی** آنست که مفصل از
جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات کردن نتواند
**وهن** الیست که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصالی باشد علاج هم آنست که عضو را
برفق بمالند و اکر از جای رفته باشد باز بر جای نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق کنند
و با زرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق کز و مورد و بید و سرو و کل و شکر و خطمی و کل ارمنی و ماش
و صندل و اکلیل الملک و فوفل با سفیده بیضه طلا کنند **ضربه و سقطه** اکر با آن تفرق
اتصال نباشد ماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اکر وجعی باشد فصد کنند
و نیم درم مومیایی با آب کرم بخورند یا روناس و طین مختوم و لک از هر یک نیم درم بر برک
نخود آب کنند و بخورند و اکر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و سرکه و کلاب
و روغن کل بر سر مالند یا ورق مورد و کلنار و پوست انار در سرکه و کلاب بجوشانند
و با اندکی مشک و عود طلا کنند و اکر بر سینه و شکم واقع شود و از ان طرف دم حادث





قرص کهربا و قرص کلنار با رب به تناول کنند یا کلنار و کل ارمنی و خون سیاوشان از هر یک
درمی بکوبند و با رب سیب تناول و اکر بر عضل واقع شود بابونه و اکلیل الملک و شبت
و خطمی بجوشانند و آب ثفل آن استعمال کنند و اکر بر عصب واقع شود روغن زنبق و سوسن
و ناردین بمالند و اکر از ان التواء عصب حادث شود مقل و خطمی و مرو درش با زیت طلا
کنند یا داخلیون بنهند و اکر کسی را تازیانه زده باشند پوست کوسفندی که فی الحال
باز کرده باشند و هنوز کرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بکلاب و آب مورد
تر کنند و بران نهند و اعضاء او نیک دلک کنند **شوب شوب و نصل** اکر پیکان در عضو
رود آنرا بکلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و کندر و مر دران کنند و اکر خار و آبکینه
در اعضا رود و بیرون نتواند آورد نداوند مدحرج و اشق و کندر و بیخ نی و علک البطم
و نفت و راتینج بعضی یا مجموع با عسل طلا کنند **سحوج جلد** اکر بسبب ملاقات
چیزهای درشت و کشیدن ریسمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و خرقه
بکلاب تر کنند و بران نهند و مرداسنک و کل ارمنی با کلاب و روغن کل طلا کنند و مورد
و کل سحق کنند و بدان افشانند یا مرهم مرداسنک و اسفیداج با روغن کل و بنفشه با
سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران نهند و اکر بسبب عرق حاد در جالیین و عانه و اطراف
انثیین سحج حادث شود روغن و حنا دران بمالند و اسفیداج و مرداسنج و ورق بید
و کل و بنفشه بکوبند و بران افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و از کوشت
و شیرینی احتراز نمایند **حرق اعضا** عضوی که بآتش بسوزد علاجش آنست که

در حال سپیدهٔ تخم مرغ بران ریزند و خرقهٔ کتان بگلاب تر کنند و بران اندازند و عدس بجوشانند و بسایند و بران طلا کنند یا گل ادمنی بسرکه و گلاب یا اسفیداج و عرق سنگ با سرکه بمالند و اگر بسبب آب گرم و روغن سوخته شود پیش از انکه آبله کند آب زیتون شور کرده و خاکستر و گلاب سرد کنند و بران بندند و اگر آبله کند مرهم اسفیداج با بوره بمالند و چوب و پوست جو با سپیدهٔ بیضه و اگر عضو بواسطهٔ بلادر بسوزد آب خیار کدو یا شیرهٔ تخم کدو با سکنجبین تناول کنند و اغذیه حامضه و کدو و اسفاناخ خورند و آن موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بمالند فساد اطراف بسبب برودت سرمای سخت چون بعضو رسد برودت سخت کند و مسام به بندد حرارت عدم و بخارات محتقن کرداند و موجب تعفن اعضا شود پس اگر سرما برسد و عضو متورم نشود و اعضا را بپوستین و غیره گرم کرداند و بحمام گرم روند و خود را بغایت گرم دارند و نخود آب با کبک و تیهو و کنجشک با شیرهٔ خشکدانه و توابل خورند اما اگر عضو متورم گردد بابونه و شبت و کاه گندم و اکلیل الملک و سبوس و خطمی و سلغم و کرنب و شبح و مرزنجوش و برزک و برنجاسف و جلبه بجوشانند و عضو متورم دران نهند و اگر سیاه یا سبز شود نیشترهای عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون ازان روان شود بعد ازان گل ادمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد ازان شبانروزی با آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که انگشتها بیفتد انگاه روباه ترب و ورق خطمی و خبازی بکوبند

و با روغن بنفشه بران نهند و بعد ازان بعلاج قرحه مشغول شوند **اشغاخ اصابع** سبب بزرگ شدن اصابع و خاریدن ازاحتقان فضلات و بخارات بود بواسطه برودت هوا و علاج وی آنست کلقند و سکنجبین بزوری تناول کنند و عکوسبوس و سلق بجوشانند و انگشتان پیش نیشتر بزنند تا خون بیاید عدس در زیت بجوشانند و طلا کنند **اکله** تعفن و فسادی بود که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روی حیوانی یا سده که منع آن شود یا بسبب سموم یا اورامی ردیه که مادهٔ آن سمی باشد پس اگر بینند که رنگ عضو متغیر میشود و قصبان او زایل میگردد ابتداء تعفن بود آنرا بفوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه طلا کنند و فصد عرقی کنند که در مقابل آن عضو باشد یا حجامت و ارسال علوق کنند و اگر تابستان بود در مواضع بارده ساکن شوند و خیار کدو و بید پیش خود نهند و کاهو و کاسنی و خیار کدو تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و مسترخی گردد آن زمان ادویه اکاله استعمال کنند تا گوشت متعفن زایل گردانند و پاک شود آن زمان مرهمی که گوشت برویاند استعمال کنند و اگر تعفن زایل نشود داغ کنند و اگر هیچ معالجه به نشود عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند **باب پنجم در جذام و امراض جلدی** جذام مرضی بد است و سرایت از ان جهة فرموده حضرت رسالت پناه و نموده فرّ من المجذوم کما یفرّ من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه و کثرت احتراق سودا حادث شود و مزاج و هیئة و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد ان بحدی رسد که اعضا از هم فرو ریزد





وباشد که متقرح گردد و این علت چون مستحکم شود به آن ممکن نباشد و سبب فاعل این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد و سبب مادی آن اغذیهٔ سوداوی بود و علامت ابتداء جذام حمرت لون بدن باشد خصوصا روی و مایل بسیاهی و کمودت بود و ضیق نفس و بحة صوت و باریک شدن موی و ریختن و نتن عرق و حبث نفس و خواب هایل و سبز شدن لبها و ظهور غدد در اعضا و ترکیدن ناخن بود علاج آن در ابتداء فصد و داجین و اکحلین و رگ پس گوش بکنند و خون بسیار بیرون بکنند چنانچه بغشی انجامد و هر روز زجلابی از نیلوفر و بالنکو و تخم کاسنی از هر یک سه درم با بنات و تربجبین از هر یک ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و بنو ماش با شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیلهٔ زرد یا تربد و افتیمون با مطبوخ غاریقون یا ایاره و شحم حنظل تلیین کنند و بعد از سه هفته که از تنقیه بگذرد ماء الجبن با این صفوف بیاشامند و هلیله سیاه و کابلی از هر یک پنج درم غاریقون سه درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و گاوزبان از هر یک چهار درم نمک نفطی و سنگ لاجورد از هر یک درمی و نیم بکوبند و سه درم ازان شربتی باشد و بعد از هفته مکرر استحمام کنند و بابونه و شبت و بنفشه و اکلیل الملک بجوشانند و اندام بران می شویند و روغن بنفشه کدو و بادام می مالند و پیه روباه و خرس و بط و مرغ و ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و دراج و شیرهای تازه خورند و حلوا از نشاسته و قند و روغن بادام نیز مناسب بود و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول



کنند و گوشت افعی و خمری که در وی افعی مرده باشد و شیر بزی که جوان باشد و سرخ عظیم مفید اند و از بقول کاهو و کاسنی و خیار مناسب بود و در مواضع حارهٔ رطبه مسکن سازند و از جماع و مسکن بارده بایست احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و اسهال و قی در هفته دو نوبت و بدن را بدین ادویه طلا کنند کبریت و قسط از هر یک ده درم و ورق صنوبر جبلی و لفاراز هر یک بیست درم بکوبند و با آب ورق چغندر طلا کنند **آخر** مارزی سوخته مویز هلیلهٔ سیاه سوخته بلیله متساوی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت برء آن باشد که سبوسه از بدن ایشان جدا شود **برص** سپیدی که در بدن پیدا شود بسبب ضعف مغیره و غلبهٔ بلغم و سوء المزاج بارد که عضو را حادث شود و علامت وی آن باشد که براق و نرم و سپید بود و موی که بدان رسته و گوشت آن هم سپید بود و آن موضع از دیگر موضع فروتر بود و اگر سوزن در وی فرو برند بجای خون سپید بیرون آید علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بالنکو و رازیانه و تخم کرفس و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از نضج استفراغ بلغم بحب ایارج یا باین حب کنند **صـ** آن صبر سقوطری شقاقل تربد سپید ماهی زهره وایارج فیقرا از هر یک درمی شحم حنظل مقل مصطکی از هر یک دانگی ملح نفطی دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموع را بکوبند و با آب کرفس سرشته حبها ساز هر شربتی سازند و بعد از انکه فرو برند شربتی گرم از سکر بیاشامند و بعد ازان تنقیه اطریفل کبیر و عشر و دیکوس تناول کنند و نیخ و خردل و اشق و شونیز و بوره و شیطرج و کبریت و پوست بیخ کبر

ومعا قرقرحا وکندش باسرکه طلا کنند و زفت و نفط سپید وخربق سیاه و سپید و بیخ
وتخم ترب وبصل الفار نیز مفید بود یا ادویه مقرحه مثل ذراریح وعسل بلادر و ثافسیا
وتخم ترب وسرکین کبوتر ومازریون باسرکه طلا کنند واگر مفید نشود آب مانع طلا کنند
پس آب زاج وبعد ازان خبث الحدید وهو درآب پوست انار بجوشانند وطلا کنند
تا رنگ او زائل شود یا روناس وبیل وخبث الحدید از هر یک درمی و بوره و کبریت
و صدف خر از هر یک چهار درم باسرکه طلا کنند **بهق سپید** سپیدی باشد که بسبب
رطوبتی محرقه که طبیعت آنرا دفع کند بهق زود زائل شود بخلاف برص وعلامتش
آنست که سخت سپید نباشد وباندام راست بود وچون سوزن در وفرو برند خون
بیرون آید
براید وموی آن موضع سیاه بود واکثر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز ۲ از اطریفل
جلاب هم
و بالنگو وکلقند تناول کند بعد از نضج اسهال الطبیعت بمطبوخ تربد
وغاریقون کند وقی کردن نیز مفید و بعد از تنقیه ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند
واگر بچیزی درشت بمالند وبعد ازان تخم حنظل وقنطوریون باریک طلا کنند مفید بود
**بهق اسود** نشانها سیاه باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفراء محرقه واین مقدمه
جذام باشد وعلامت وی آنست که چون آنرا بمالند چیزی بمچون سبوس ازانجا جدا شود
ورنگ آن مایل بحمرت بود علاج آن در ابتداء فصد کند وتلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
وحب آن کند واستحمام وترطیب بدن کند و پوست بیخ کبر و حرمل و خربق سیاه و شیطرج
وزاج وکبریت وزرنیخ طلا کنند **کلف** نشانی بود که بر روی افتد و مائل باشد



بسیاهی وآن بسبب سودا محرقه اخلاط بود وعلاج آن فصد باسلیق کند وتلیین طبیعت
بمطبوخ افتیمون وغاریقون وحب ایاره وبعد از تنقیه تخم خربزه وجرجیر وقسط وبوره
وفلفل وبادام تلخ بآب معصفر طلا کنند یا بیخ نی وترب وجرجیر از هر یک درمی کندش
سه درم بکوبند وباسرکه طلا کنند واگر مستحکم شود فلفل وقسط وبوره وبیخ سوسن از هر یک
سه درم وتخم ترب پنج درم بکوبند وباسرکه طلا کنند وشبی رها کنند وروز دیگر بآبی که
دران سبوس وپرسیاوشان جوشانیده باشند بشویند یا زیبق بحنا بکشند وبا
بادام تلخ بسایند وباسرکه طلا کنند **خیلان وبرش ونمش** خیلان خالها باشد
وبرش نقطهاء خورد سیاه بود که بر روی افتد ونمش قطعه سیاه مستدیر بود و گاه
باشد که بمچون کلف پهن شود وسبب خال دم محترق بود که از فوهات عروق بیرون
آید ومحتبس شود وسبب برش ونمش هم سوداوی وعلاج آن فصد واسهال طبیعت بود
وبعد از تنقیه بادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند واگر خال بادویه زائل نشود سوزنی
در وفرو برند تا خون بیرون آید وبنمک وسرکه بشویند وبعد ازان ادویه مذکوره طلا کنند
**بادشنام** حمرتی قبیح باشد شبیه بلون مجذوم که در روی ظاهر شود بسبب احتباس بخارات
کا از دم متصاعد شود علاج آن فصد کنند وارسال علق وتلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله وتربد وآنرا بآب گرم وسبوس بشویند واگر مزمن باشد بصابون طلا کنند
وبآب گرم وسبوس بشویند وبآب سرد برسانند واز مساکن بارده احتراز نمایند
**آثار قروح وآبله** اثری که بر بدن از قرحه وآبله بماند مرداسنج بروغن گل پرورده و آرد



نخود وبرنج وبیخ نی واستخوان پوسیده وقسط وتخم خربزه باآب باقلا طلا کنند یا مردسنج
واسفیداج باسرکه وزهره گاو طلا کنند اما خضرت وسیاهی که بسبب ضربه یا سقطه حادث
شود وبعد از سکون الم وحرارت باقی ماند فصد کنند وبوره ارمنی باسرکه طلا کنند یا بآب
بوره بشویند وعلک انباط طلا کنند واگر خون در زیر پوست بسته شود بشکافند وخون بیرون
کنند پس بوره طلا کنند اما وسمه که بنیل ومداد ومانند آن کرده باشند وخواهند که زائل
شود بآب گرم وسبوس وبوره بسایند وبمالند وعلک البطم باعسل طلا کنند وشبی
رها کنند پس بآب گرم ونمک وسرکه بشویند ومازریون طلا کنند یا بوره وکندش وصمغ
آلو باسرکه طلا کنند وسوزنی دران بزنند تا خون ازان بیاید ونمک سوده بمالند
وبعد ازان بوره وعلک بطم طلا کنند یا مرهم زنگار یا دیگ بر دیگ بنهند تا موضع مجروح
شود پس مرهمهاء مدمله بنهند **تشنج جلد راس** اگر پوست سر متشنج شود ودران چون پیدا
شود بسبب ملاقات آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال بآب شور وشبی
علاج آن اغذیه واشربه مرطبه تناول کند وروغن بنفشه وکدو وشیر زنان در بینی
بچکانند وبر سر مالند وبنفشه ونیلوفر بجوشانند وسر بدان بشویند ولعاب بکو و خطمی
طلا کنند واگر بدان حمرت وخارش بود بسبب امتلاء دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ کند
بحب ایارج وحب بنفشه وامثال آن وبعد از تنقیه ادویه مذکوره استعمال کند **تقشر
جلد** اگر پوست بشره بغایت خشک شود وازان چیزی بمچون سبوس جدا شود سبب
آن خلطی سوداوی بود وعلاج آن هر روز جلاب از بنفشه ونیلوفر وگاوزبان وبیخ کاسنی و



ترنجبین تناول کنند وغذا بنوماش ونخود با شیره مغز بادام خورد وبعد از نضج اسهال
طبیعت کنند بدین مطبوخ هلیله زرد وکابلی از هر یک پنج درم سنا هفت درم بسفایج
وتربد وورق گل ونیلوفر وتخم کاسنی وبیخ کاسنی از هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم
آلوی سیاه وسپستان از هر یک بیست عدد عناب ده عدد مغز خیار چنبر وترنجبین
از هر یک پانزده درم وبعد از تنقیه ترطیب بدن بماء الجبن وکثرت استحمام وتدهین
بروغن بنفشه وکدو وپیه مرغ وساق گاو کنند واز اغذیه غلیظه ومولدات سودا
احتراز نمایند ودرین مرض اهمال نکنند تا بجذام نینجامد **باب ششم**
در امراضی که تعلق بموی دارد **جزاز** سبوسه باشد که در سر حادث شود بسبب
بخارات که از مواد سوداوی وبلغمی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن کند از
اخلاط وبعد از تنقیه هر روز سر بآب خطمی سپید وبرگ چغندر وآرد باقلا و
کنجد وانگکی بوره بشویند یا سر تراشند وبروغن گاو وانگکی سرکه بمالند یا زهره
گاو وطین قیمولیا باسرکه طلا کنند **داء الثعلب** علتی است که موی بریزد واگر پوست
نیز باموی جدا شود آنرا داء الحیه گویند وحدوث این مرض از ماده ردیه باشد که در
منابت شعر استقرار یابد وغذا از موی منع کند وآن ماده اگر دم محترق باشد علامت
آن حمرت لون وعظم وسرعت نبض وغلظ قاروره بود علاج آن فصد کند وشراب
عناب وآب تمر هندی تناول کند وموضع را بآب زوفاء تر بخرقه بمالند یا پیاز
عنصل وسیر ومغز دل بکوبند وباسرکه طلا کنند واگر از بلغم محترق بود علامات آن علامات

غلبهٔ بلغم بود علاج تنقیهٔ بدن بحب قوقایا و مطبوخ تربد و غاریقون کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را بحبة الخضرا و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از مادهٔ سوداوی بود تلیین طبیعت بمطبوخ افیتمون و اسطوخودوس کنند و موضع را بسیر و پیاز بمالند و کبریت و مغز او فربیون و بیخ نی و خاکستر بند و برنجاسف سوخته با روغن زنبق و ناردین طلا کنند و اگر از مادهٔ صفرا بود علامت آن صفرت موضع و پوست و قشف جلد آن بود و با آن تلخی دهن بود و تشنگی باشد علاج آن هر روز موضع را با آب سلق و برک بید و سبوس بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند یا سقمونیا یا مطبوخ فواکه بهلیلهٔ کند یا شاه تره و افسنتین و بعد از تنقیه موضع را بخرقهٔ درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند یا شیح سوخته و حصیص و جو سوخته و کف دریا بکوبند و با روغن زنبق بمالند و اگر به شیره حرنس و کرک با سرکه بسایند و طلا کنند یا سرکس دران موضع بمالند موی برویاند و داء الحیة را همین علاج باشد و دران تدهین بروغن بنفشه و کدو مناسب بود اما ریختن موی بسبب ضیق مشام باشد روغن استعمال کنند و بوره و زهرهٔ گاو و علک و شیح سوخته بمالند با بیخ نی و اشنهٔ حرنها و همه مجموع را سوخته با روغن زنبق طلا کنند انتثار شعر گاه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان بخار بریزد چنانکه در عقاب وسل و دق و علامات آن تقدم اسباب محلله و مقاسات اعراض بود علاج آن تناول اغذیه جیدة الکیموس کثیرة الغذا بود و استحمام و شستن موی

بخطمی

بخطمی و برک بید و مورد شک و تدهین بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مشام بود و یا بواسطه یبس و کثافت جلد علامت آن جعودت و غلظ شعر بود و موی را بقوت بر توان کند علاج آن مداومت حمام و تدهین بروغن بادام و بادام کنند و بادام سوخته و شیح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مشام بواسطه رطوبت بود علامت آن دقت و سرعت انتثار بود و چون موی بکیرند بی آنکه قوت کنند جدا شود علاج آن کثرت استحمام بود و دلک موضع بخرقهای درشت و بعد از دلک برنجاسف و شیح و بادام تلخ بسوزانند و با زهرهٔ گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطب و لبنیات احتراز کنند و توابل در طعام کنند و اگر بسبب تحلل بدن و سعت مجاری مشام موی بریزد زیراکه بخاری که مادهٔ موی است مستفرغ شود علاج آن استعمال روغن آمله و مورد و بهلیله و مازو تا جلد کثیف گردد صلع آنست که موی سر زایل شود و آن اگر در پیری بود علاج بدین نباشد و اگر اوان جوانی بود اسباب و علاج آن همچنان باشد که ذکر رفت سفید شدن موی بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال باشد اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کنند از بلغم و بیر تنقیه قی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز نمایند و قلایاء مشویه و گوشت برشته و کبک و تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشتهای شکاری مفید افتد بود و اجیانا اطریفل و هلیله مربی تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات استعمال کنند چنانکه گفته شود تشقق شعر اگر موی شکافته شود بسبب یبوست کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب



بکوبه دانه و مورد شک طلا کنند و اگر با فراط باشد تنقیهٔ بدن از سودا باید کرد والله اعلم

باب هفتم در آنچه تعلق بزینت دارد حفظ شعر اگر خواهند که موی دراز شود بورق کبخند و کدو بسوبند و روغن مورد و روغن غار بمالند و مورد و گل و آمله بکوبند و بر موی بریزند و اگر موی ریش و ابرو کم باشد یا دیر برآید حب الغار و حبة الخضرا و مغز بادام تلخ بسوزانند و دران مواضع بمالند یا غالیه یا پیه کرک و مغز سر و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی بر عانه و بغل بر نیاید بخون سلحفات یا بزغ یا خایه مورچه طلا کنند یا افیون و بیخ آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موی بستر بند آهک چند آب نزده رطلی خاکستر رز و زرنیخ از هر یک بیست درم گل خطمی ده درم بکوبند و با آب گرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند و بعد از آن موضع را روغن کل بمالند یا آهک پانزده درم زرنیخ سه درم بشیره جو نیک سحق کنند و طلا کنند و بعد از آن با آب باقلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو و آمله از هر یک پنجدرم بکوبند و با آب مورد طلا کنند یا حلبه و آمله و ورق سرو و کزمازج بکوبند و بر موی بمالند و اگر خواهند که موی باریک نشود با آرد جو و با قلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که سیاه شود وسمه چهل درم حنا پنجدرم بسایند و بروغن چرب کنند و با آب گرم بسرشند و رها کنند تا خمیر برآرد و شب در موی مالند و بامداد با آب مورد بشویند آخر شقایق و گل با قلا سحق کنند و روغن شیره بر سر آن کنند و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت می سایند تا ده روز بگذرد بعد از آن در موی مالند آخر پنجدرم

لادن

لادن در بیست درم روغن مورد اندازند و شبانروزی بگذارند پس با آتش نرم بجوشانند و در موی مالند آخر بهار جوز و مقل الیهود بسایند و با روغن زیت در موی مالند آخر جوز سرو در سرکه خیسانیده دوازده درم ماز وی در زیت جوشانیده و برگ سیاوشان و شب یمانی و اقاقیا و آمله از هر یک شش درم مس سوخته و پوست جوز تر از هر یک ده درم همه را بکوبند و با آب بسرشند و بمالند و اگر موی چنان نماید که جربست و دستار و کلاه چرب کند بتر عادت باید کرد و بعد از قی اطریفل تناول کنند و سر را به دو آب نمک و پودنه بشویند یا سبوس و نوشادر یا مورد و بلوط و جوز سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند حفظ بشره اگر خواهند که روی پاک و سفید بود هر بامداد سکنجبین یا شراب سیب با گلاب تناول کنند و گوشتهاء سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظه و حریفه احتراز نمایند و آرد باقلا و نخود و جو و ترمس و مغز بادام تلخ از هر یک ده درم کتیرا پنجدرم بکوبند و بشیر بسرشند و در روی مالند یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان در اندرون خیار کدو پوردده متساوی بکوبند و با آب جو طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ شود گوشت بره و شیر میش و برنج و سیر و پیاز و جوز خورند و امثال آن تناول کنند و استحمام کنند و روی با آب گرم بمالند و اسفیداج رصاص و لک در روی مالند فساد لون اگر بسبب فساد مزاج طحال یا کبد باشد علامت ضعف این اعضا بود و علاج این تقویت آن عضو باشد و اگر بسبب غلبه فضلات بود همچون یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزی بود که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت اکل باذنجان

وکرب سواد لون حادث شود واز تناول ادویهٔ حاره صفرت لون واز آبهله بدو اکل
طین همچنین متغیر شود علاج وی آنست که از اشیاء که موجب آن تغیرات است اجتناب
غایند واصلاح غذا واستعمال حمام کنند وادویه مجلیه مثل تخم خربزه وسبوس وآرد باقلا
ونخود وبیخ نی واشنان در روی مالند واگر بسبب کثرت صوم وجماع ومرض وشدت
گرما بود اغذیه حسن الکیموس کثیرة الغذا تناول کنند مثل گوشت بره وبزغاله ومرغ ماهی
تازه وزردهٔ تخم مرغ وانگور وانجیر رسیده واطریفل وهلیله پرورده تناول کنند
واز ریاضات وتعب احتراز کنند **فساد رایحه ابط** وآن تغیر رایحه مغابن ونتن عرق است
وسبب آن حدت وعفونت اخلاط است ومقویات برین مثیر اخلاط همچون حرکت
جماع وتاخر غسل جنابت وتناول آن چیزی که اورا خاصیتی باشد در تحریک مواد ردیه
بظاهر بدن همچون سیر وپیاز وتره وخردل وحلتیت وانجدان وجرجیر وآنچه مشابه
این باشد وعلاجش آن است که بیاشامند هر روز شربتی از تمر هندی یا آب انار بی
ونبات وسکنجبین وعرق بید وسرو تناول کنند وتلیین وتنقیه بدن بمطبوخ فواکه
یا نقوع آن مناسب بود واز ریاضت وتعب وآفتاب احتراز باید کرد ومورد وبرگ یمانی
بجوشانند وموضع رایحه بشویند وصندل وورق سوسن ومرداسنج بکوبند ودران
بمالند یا مورد لیک واندکی کافور با گلاب بسایند وطلا کنند یا ورق گل وتوتیا وسعد
وسنبل بسایند وبمالند یا توتیاء کرمانی چهار درم وقرنفل یکدرم بکوبند وبگلاب سرشند
وقرص سازند ودر وقت حاجت پارهٔ بسایند ودران بمالند وکندر ونعنع نیز داخل بوی



عرق خوش کند واگر رایحه مغابن وانگشتان پای بسبب فربهی متغیر شود فصد باسلیق
کنند ومطبوخ هلیله تنقیه کنند واز اطعمه حریفه وشیرینی احتراز غایند ودر آب سرد نشینند
اگر وقت وسن مقتضی آن بود گل ارمنی ومرداسنگ وگلنار وتوتیا وحنا سوخته وپوست
انار متساوی بکوبند وبران افشانند واگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق تیز بسرکه
وگلاب بشویند وسبز یمانی وکزمازج بکوبند وبران افشانند وبا آب مورد طلا کنند
یا موم زرد چوبه بمالند واگر بوی سرها خوش شود تنقیه بدن بحب ایارج وقرص بنفشه
کنند وتوتیا وورق سرو ومرداسنگ وجوز سرو سوخته وکندر بکوبند وبآب مورد طلا
کنند والله اعلم بالصواب **مقالهٔ پنجم** در ذکر زهر وحیوانات زهردار
ودفع ضرر آن واین مشتمل بر چهار باب است **باب اول در زهر وعلاج آن**
چنانکه معرفت نافع واجب است تا استعمال کنند معرفت ضار نیز واجب است تا ازان
احتراز کنند پس کسی که خایف باشد از آنکه اورا زهر دهند باید که طعام وشراب از دست
هر کس نخورد وبر گرسنگی وتشنگی ودر جائی که محل توهم باشد حاضر نشود چه اثر زهر
درین حال بیشتر وزودتر باشد وباید دانست که زهر در شیرینیها وترشیها وچیزهای
حریف ومالح وچیزی که بوی آن تیز باشد دهند وکسی را که این توهم باشد باید که
هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورد ومثرودیطوس وتریاق کبیر وتریاق اربعه با خود
داشته باشد واحیانا خورد وهمه مردم باید که تا چیزی را که نشناسند نخورند وبو نکنند
وبدست نگیرند ودر زیر درختان بزرگ ومیان گیاه ونزدیک آشیانه لقلق وکلاغ



بخسپند ودر آب وچیزها روان مثل روغن ودوشاب وسرکه احتیاط کنند پس بخورند
وبدانکه تاثیر زهر یا بکیفیته بود یا بجوهر آنچه بکیفیت بود یا آکال بود همچون زنجار یا سخن
ومهلب همچون فربیون یا مخدر ومبرد همچون افیون یا مسدد همچون مرداسنگ وآنچه
بجوهر اثر کند همچون بیش ومرارات بود وکسی را که زهر داده باشند باید که قطعا خواب نکند
وقی کنند معده را پاک گردانند وشیر ونمک بخورد وسعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده
تا علاج کند وبوی دهن وقی استدلال توان کرد واگر بعینه معلوم نشود اگر در معده
وامعا حرقت ولدغ والتهاب وتشنگی وخشکی دهن باشد دلیل آن است که زهر حار
بوده است قی کند وروغن گل وبنفشه ونقوع فواکه ولعاب بنکو وشیر وروغن بادام
ودوغ کافور وقرص کافور از هر کدام که باشد ببرف سرد کند وبیاشامند وخیار وکاهو
وخیار کدو وشفتالو بخورد وصندل وکافور وگلاب بر جگر طلا کنند **ترکیبی نافع** حب الغار
وطین مختوم از هر یک سه درم ایرسا دو درم بکوبند وبزیت بسرشند ومثقالی ازان
بخورند واین حقنه بکار دارند بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان
بیست عدد سبوس وجو نیم کوفته از هر یک کفی روغن بنفشه بیست درم واگر چنانچه
سبات وثقل وجمودت اعضا ولکنت زبان محسوس شود بدانکه زهر بارد بود شراب
کهنه با سیر وسداب بیاشامند وتریاق اربعه یا مثرودیطوس مثقالی بخورد یا فودنه و
فلفل وعاقرقرحا وقردمانا وقسط وسداب از هر یک درمی حلتیت چهار درم همه را
بکوبند وبعسل بسرشند ومثقالی بخورند وادویه که با سموم مقاومت کند شکوفه باقلا



وابهل وبرنجاسف وگوشت را سوخته کرده وسرگین خرگوش وتخم شلغم وپرسیاوشان و
خباری ودارچینی ومغز خرگوش وآب ورق سیب وگل ارمنی است وبدانکه زهر یا معدنی
بود همچون زیبق ومرداسنج واسفیداج وزنجفر ومرگ موش وزنجار وبراده آهن وزرنیخ
وآهک وزاج وبش یا حیوانی بود همچون ذراریح وارنب بحری ووزغ وضفدع وزهره
افعی وپلنگ ومای سرد وشواء مغموم یا نباتی بود همچون بیش وقرون سنبل والبان وتوعات
ومازریون وسقمونیا وبلادر وجوز زهره وخربق وپوست بیخ وتبد زرد وسیاه
وغاریقون سیاه وافیون وبیخ وجوز ماثل وشوکران وکاه وکندش ومغزها که گرفته
**معدنیات** زیبق آنچه مصعد باشد قاتل بود واز شرب آن درد شکم وامعا واسهال دم
وثقل لسان حادث شود وعلاجش آنست که تخم شبت وترب بجوشانند وبا اندکی بوره
وعسل بیاشامند وقی کنند مکرر واگر با آن بیح باشد سفوف الطین یا روغن گل وشیر
داغ کرده بخورند اما زیبق ناکشته قاتل نباشد لیکن درد شکم آرد علاج آن قی وشراب
کهنه است واگر زیبق در گوش ریزند موجب تشنج واختلاط عقل ووجع شدید بود
تدبیر آن است که بیک پای بایستد وسر را میل دهد وبجهد وبر جهد وروغن گرم در گوش
چکانند وبندش عطسه آرد واگر بدین بیرون نیاید میلی از رصاص در گوش کنند وبگردانند
تا بدان متعلق شود وبیرون آید **زنجفر** شنگرف مرگ موش باشد واعراض او همچون اعراض
زیبق مصعد بود وعلاجش همان **مرداسنج** از شرب آن قولنج وعسر بول وثقل زبان ومعده
وامعا وورم بدن حادث شود علاج او تخم کرفس وشبت از هر یک دو درم بجوشانند و

بوره نیم درهم وعسل ده درهم دران حل کنند وبیاشامند ومکرر قی کنند وجوارش سفرجلی
مسهل وفلافلی وشهریاران وزنجبیل پرورده از هرکدام که باشد بخورد وغذا اسفاناج
بکوشت چرب بزغاله خورند وعلامت آن اسهال الطبیعت وادرار بول باشد جبسین
نوعی از سنکچ باشد واز شرب آن خناق وقولنج حادث شود ماء العسل ولعاب تخم
وبهدانه تناول کنند واکر طبیعت محتبس باشد سقمونیا نیم درهم باشکر ده درهم بیاشامند
اسفیداج از شرب آن فواق وسعال والم معده وخشکی دهن وعقد مزاج واسترخاء
اعصاب حادث شود وزبان سفید کردد وبول سیاه شود یا سرخ علاج آن بطبیخ
شبت قی کنند ودانکی سقمونیا با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرفس وانیسون ورازیانه
بجوشانند وبیاشامند یا کنجد پاره بخورند وشراب بر سر آن بیاشامند واکر مفید نیفتد
حقنه کنند زنجار وزنیخ از خوردن آن پیچیدن شکم وقروح امعا حادث شود نوره
از آهک وجع معده وخشکی دهن واسر بول واسهال الدم وخناق وغشی وبرودت اطراف
حادث شود واکر بول کند آهک با بول بیرون آید علاج مجموع بزرک وشیره ولعاب بزرک
وبیرو رشک خورند ومرقهاء چرب با اجارنی خورند براده آهن از خوردن آن وجع
شکم ولهیب وصداع وخشکی دهن حادث شود علاج حسو چرب وشیره وروغن
خورند وروغن کل وبنفشه باسرکه وکلاب در سر مالند واکر طبیعت بسته شود مزلقات
مسهله بدهند زاج وشب از شرب آن سعال شدید حادث شود علاج آن شرب
شیر ومسکه وروغن باشد وحسوها چرب نباتات بیشی بدترین زهرهاست





واز شرب آن ورم لب وزبان ودوار وغشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند وباروغن
کهنه بیاشامند ومکرر قی کنند وبعد از آن تریاق کبیر ومثرودیطوس خورند وفادزهر باید
وبا اندکی مشک بخورند وتریاق بیشی نیم کرات قرون سنبل از شرب آن سواد زبان و
اعراض سرسام وبول حادث شود علاج قی کنند وبعد از آن قرص کافور با کلاب ودوغ خورند
وآب خیار کدو وشیره جو ولعاب بنکو خورند وروغن بادام نیز بر ناف سرد کنند ومات
تیش نیز مفید بود فرفیون از آن اسهال مفرط وکرب واضطراب ولذع معده وفواق
حادث شود علاج قی کنند وتناول روغن ومسکه واستعمال معالجات قرون سنبل کنند
یتوعات یتوع نباتی بود که او را شیری بود همچون شیر انجیر که چون بچینند از ظاهر شود
وازیتوعات آنچه مشهور است هفت است شبرم مازریون عشر لاعیه عرطینا ماهودانه
خمسة اوراق وادین الباب اکر قدری تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود تدبیر آن در ابتدا
بشرب شیر وروغن ومسکه کنند وبعد از آن از قابضات قرص طباشیر بت قرص کهربا
باربه وسیب بدهند وکویند دو درهم شیر شبرم قاتل بود ودر شرب آن آب برف
بدن باید ریخت وسه درهم شیر عشر قاتل بود وشارب آن نادر است که خلاص شود سقمونیا
دو درهم از آن قاتل بود وکسر عادیه آن بدوغ وبرف کنند ورب سیب وبه وریباس
تناول کنند مازریون دو درهم قاتل باشد واز شرب آن قی واسهال دم ولذع احشا
وفواق والم جمیع بدن حادث شود علاجش آنست که شیر وروغن بسیار بخورند واکر
مفید نیفتد تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا تریاق یا تریاق طین مختوم تناول کنند وبعد از

وبعد از سکون قی واسهال آب کاسنی وسکنجبین تناول کنند وغذا دزشک دفلی خرزهره
است بسیار از آن مهلک باشد واندکی از آن موجب کرب ولهیب واشغاخ بطن باشد
علاج آن قی کنند وبعد از آن لعاب بنکو وبهدانه وعرو رشک با روغن کل تناول کنند
وبنجکشت بجوشانند وبیاشامند وشیرینها وچربیها خورند وحلوای حلبه مفید بود
بلادر اکرچه بعضی مردم میخورند ومضرت نمی یابند لیکن بعضی را از آن التهاب
وحرقت فم معده ولذع امعا وشود وابلها در دهن ولب حادث شود وکویند
فادزهر آن مغز جوز است وعلاج وی آن است که بروغن کنجد وآب کرم قی کنند وبعد از آن
وشیره جو باروغن بادام بخورند وبنوماش باکدو واسفاناج ومغز بادام تناول کنند
وروغن بنفشه در بینی چکانند ونقوع فواکه وآب انار مز بیاشامند ودر آب سرد نشینند
کندش شراب آن موجب غثیان وخناق بود خربق سفید وغاریقون سیاه موجب تشنج
وعرق سرد باشد خربق سیاه موجب اسهال وتشنج وخفقان وحرقت زبان وجنا
ونفخ بسیار بود تربد زرد وسیاه علاج محمود قی باشد وتناول شیر وروغن که اسهال
را بربوب واقراص بازدارد علاج کنند لبوب ذبخ از تناول مغزها که کرفته مثل مغز جوز
وفندق وفستق غثیان وغش حادث کردد علاج آن قی باشد وبعد از آن تناول حموضات
افیون موجب سبات وکزاز وخدر بود ودوار وفواق وثقل زبان وتاریکی
چشم از آن حادث شود ودو درهم از او قاتل باشد خصوصا که با شراب خورند علاج آن
قی کنند وجند بیدستر وحلتیت وفلفل وابهل متساوی بکوبند ودو مثقال با شراب





یا شراب کهنه بخورند وبدن را بروغن قسط وناردین بمالند واکر طبیعت بسته شود حقنها
بکار دارند جندبیدستر اکر کنده شود زهر قاتل باشد واز آن اعراض سرسام حادث شود
علاج آن قی کنند وبعد از آن تناول حموضات مثل ترنج ولیمو وسرکه ودوغ کاو با برف
از تناول هر دو مغص وقروح امعا وسعال حادث شود علاج آن قی کنند
وبعد از آن شراب بنفشه وخشخاش ولعاب به دانه وبنکو تناول کنند جوز ماثل یک درم از آن
زهر باشد واعراض آن دوار وسبات وفکر وحمرت عین وعرق سرد باشد علاج آن
قی بود بآب کرم وبوره وروغن کنجد بعد از شراب ریحانی تناول کنند وروغن زیت
وناردین در بدن بمالند یبروج اعراض وی همچون اعراض جوز ماثل باشد وعلاج
آنست که نکذارند که بخواب رود وموی سرش بر میکنند تا متنبه شود وروغن کنجد ونمک
باب کرم بیاشامند تا قی کنند وروغن کل وسرکه در سر مالند شوکران از شرب آن خناق
وبرد اطراف وثقل بدن وتاریکی چشم حادث شود علاج آن قی کنند وشراب صرف با
فلفل بیاشامند وسعد وقردمانا وانجدان نیز با شراب مفید بود وروغن کاو یا
افسنتین تناول کنند وشکم بآرد کندم تضمید کنند عنب الثعلب روباه تربک سیاه موجب کودت
لون وخدر وخشکی زبان وفواق وقیء وجع بود علاجش آنست که قی کنند وبعد از آن
شیر خر یا شیر بز وعسل بیاشامند وبادام تلخ نیز مفید بود ونخود آب بامرغ خورند
کشنیز تر هر که بسیار خورد او را دوار وسدر واختلاط عقل وبحه صوت وغثیان
وسکر وغش حادث شود بزرقطونا هر که بسیار خورد نبض وقوت ساقط شود وبدن

سرد کردد و ضیق النفس و خدر و غش حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ ترب و شبت
یا عسل و بوره و بعد از آن زردهٔ بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ خورند و افسنتین و
فلفل و دارچینی با شراب مفید بود کماه آنچه سیاه بود و طاوسی و دایحهٔ او کریه باشد
قاتل بود علاج آن قی با آب ترب و فودنه و سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف
با انکامهٔ بخاری بیاشامند و تریاق اربعه و سجزنیا و جوارش فلافلی و کمونی با شراب
بخورند کب خرهٔ کبخد چون بغایت افسرده باشد و سرد شده از آن هیضه حادث
شود و قاتل باشد علاج آن قی کنند و تنقیه معده حیوانات ذرایح یک درم ذرایح قاتل
باشد و از آن وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و پیچیدن شکم حادث شود و بول باید
و اگر آید خون باشد و گاه بود که بیح و غثیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن
قی باشد بروغن کبخد و آب گرم و بعد از آن شیر با لعاب به دانه و بنکو یا آب بزرک
با مسکه تناول کنند و مرقهاء چرب و روغن و پیه بط و زردهٔ بیضه و عسل مفید بود
و روغن گل با سفیده تخم مرغ بزنند و در احلیل چکانند وزغه و حربا از تناول آن قی
و درد دل حادث شود و تدبیر آن قی باشد بطبیخ شبت و روغن کبخد و استعمال معالجات
ذرایح ضفادع از اکل آن خناق و تاریکی چشم و کبودت لون و دوار و حرقت حلق
و اختلاط عقل و غشی و تشنج حادث و علاج آن قی کنند با آب گرم و زیت و بعد از آن
بحمام روند و غرغره کنند و بدن بروغن قسط و ناردین و زنبق بمالند شواوغموم چون گوشت
بریان کرده کنند باید که سر دیک بپوشانند تا هوا بران وزد و اگر پوشیده دارند از اکل آن

هیضه

هیضه و اسهال و اختلاط عقل و سبات حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن ربیدیب
و بباطین مختوم بخورند و معالجات هیضه بجا آرند و در آن روز از حمام و خواب احتراز
سمک بارد از خوردن ماهی سرد خصوصا که در جائی نهاده باشند قولنج و ضیق نفس و
غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از آن که قی کرده باشد تریاق اربعه
و سجزنیا و فلافلی و شراب صرف مفید بود مرارهٔ افعی زهرهٔ افعی قاتل است و معالجه آن
مفید نفتد اما فی الجمله متواتر بکنند بشیر و روغن و آب گرم بعد از آن تریاق کبیر و
مثرودیطوس و پادزهر و دوا المسک خورند مرارهٔ نمر زهرهٔ پلنگ قاتل است اما
اکثر از تناول آن سه ساعت بگذرد امیدی توان داشت و اعراض آن قی کرانی و تریاق
بود و بوی صبر از دهن و بینی شاربین آن آید و علاج آن قی متواتر باشد و بعد از قی طین
مختوم پنج درم حب الغار پنجدرم پنیر مایهٔ آهو بیت درم تخم سداب و مر و از هر یک
درمی بکوبند و بعسل بسرشند و دو مثقال تناول کنند مرارهٔ سگ آبی مقدار عدسی قاتل
باشد علاج آن روغن گاو با دارچینی و جنطیانا رومی از هر یک مثقالی بخورند
ذنب ایل سر و دنبال گاو کوهی زهر است و از آن غشی و کرب حادث شود علاج آن قی
کنند و بعد از آن فندق و فستق تناول کنند دم ثور اگر کسی خون گاو تازه بخورد او را
خناق و غثیان و غشی حادث کردد علاج آن تنقیه بحقنه مسهل باید کردن و قی کردن
دیرین نشاید و ادویه که در بسته شدن خون در معده مفید باشد تناول کنند مثل
انجیر خام و تخم کرنب و حلتیث و بوره و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و فلفل پخ

انجدان و پنیر مایهٔ خرگوش با سرکه و شیر بز نیز مفید باشد عرق دواب از شرب عرق
چارپایان خصوصا اسپ حضرت و تورم روی و زبان و سیلان عرق منتن از بغل
حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و روغن کبخد بعد از آن تریاق طین مختوم
تناول کنند و شراب و روغن گل نیز مفید بود لبن فاسد شیری که متغیر شده باشد
اگر کسی بخورد او را دوار و هیضه و پیچیدن شکم حادث شود علاج آن قی کنند و روغن
ناردین گرم کنند و بر معده بمالند و اگر شیر در معده باشد علامت آن غشی و عرق
سرد و نافض بود علاج آن مثقالی پنیر مایهٔ خرگوش با وقیهٔ سرکه کهنه بیاشامند یا فودنج
پخدرم یا حرف با سرکه بیاشامند نافع باشد باب دوم در گزیدن حشرات
و تدبیر آن اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که آن چه بوده است باید که بالاء موضع
گزیدن محکم ببندند و محل زخم را بمکد و بعد از آن که مضمضه بسرکه و روغن گل کرده باشند
با محجمه بمکد و اگر وجع بغایت باشد حجامت و ارسال علق کنند و سرگین باز و کبوتر و فودنه
و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول و سرکه بران موضع طلا کنند و زیت و نمک و بورهٔ
ارمنی و سیر صحرائی و پشک بز و خرمیان و شکل طراشیع و حلتیث نیز مفید بود و تریاق
کبیر و اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و با عراضی که ظاهر شود اگر توان دانست که
کدام نوع بوده است استدلال کنند تدلیجی که خاص بدان باشد استعمال کنند چنانکه
گفته می شود لدغ حیات مار بانواع است و بدترین آن افعی باشد و علامت گزیدن
وی آنست که از موضع گزیدن خون بیرون آید و بعد از خون صدید و متورم شود و رنگ



آن سبز گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق
و عسر بول حادث گردد علاجش آن است که سر جراحت را به نیشتر فراخ کنند و محجمه
بر آن نهند و مضمضه بشراب ریحانی کنند و بعد از آن بروغن گل و آنجا مه مص کنند و در آن
مبالغه نمایند و بعد از آن ادویهٔ جذابه مثل سیر و پیاز و بورهٔ ارمنی و زفت و جاوشیر و فربیون
بدان موضع نهند و اگر خروس بریان کرده چنانکه گرم بود بشکافند و بدان موضع نهند
مفید بود و اگر عضو را قطع توان کرد چنانکه انگشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم
گردد و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق افاعی تناول کنند و سیر و پیاز و کندنا و
حرمل با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم کشوث و تخم فلفل از هر یک ده درم و زراوند
مدحرج و جندبیدستر از هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند و سه درم از آن با
شراب تناول کنند و روغن کهنه و گوشت راسو شور کرده خشک شده مقدار سه
درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا بخواب نروند و در میان شیر
نشینند و اگر جمیع بدن متاذی شده باشد تریاقات استعمال کنند و اگر موضع لسعه
خاص متاذی شده باشد ادویه و اضمده بکار دارند و گویند اگر پیاز بجوی نمایند و آب
آن فرو برند و ثفل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب و مرزنجوش و برک بیب
و مخلصه و حلتیث و شراب در دفع سموم مفید افتد و بول آدمی نیز آورده اند
معجون نافع حب الغار و ایرسا و زنجبیل و زراوند مدحرج از هر یک پنجدرم سداب
بری و کندر از هر یک چهار درم کرسنه سه درم بکوبند و بشراب بسرشند و مثقالی با

شراب بخورند و گویند که اگر مهره مار بر خود بیاویزند و بسایند و لعق کنند نافع باشد **لدغ عقارب** عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن آن سخت‌تر باشد و از گزیدن عقرب خفقان و استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی احساس سرما کند و گاهی احساس لهیب علاجش آن است که بالاء آن موضع را ببندند و آن را بمکند و عقرب بکوبند و بران نهند و گویند که اگر موش یا ضفدع بگیرند و بدو نیم کنند و بران موضع نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب بزرک و خطمی با نمک و عصاره جندقوقی نیز مفید بود و بیخ کبر و افسنتین و زراوند و کاسنی بری بکوبند و بعسل سرشند صبی را دو دانگ و دیگران را چهار دانگ بدهند یا سیر و جوز از هر یک ده درم و سداب و حلتیت و مر از هر یک پنج درم بکوبند و با انجیر سرشند و سه درم بخورند و فودنج و ماناو حلتیت و سعد و بادروج من مجربات الحضر الموثقة فی لدغ العقرب مخلصه در آب بجوشانند و موضع ملدوغ دران آب نهند یا فاد زهر حیوانی یا ماه پروین با عرق گاوزبان بسایند و بران موضع مالند و سکنجبین با شراب مفید بود و از ادویه مفتحه خصوصا کرفس احتراز نمایند که اگر کسی کرفس خورده باشد و او را عقرب بگزد خلاص نیابد و اگر ترب و بادروج خورده باشد مضرت بدو نرسد و نوعی از عقرب هست که آن را جراره گویند و آن عقربی خورده باشد و دنبال در زمین کشد و زهر آن گرم باشد و آن در نواحی اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد چون بگزد مشکل علاج پذیرد و بعد از یکروز اثر کند و از آن نادر خلاص یابند و اطباء آنجا معالجات آن بفصد کنند

الحال شیر بپاشامند و موضع را بمحجمه مص کنند و بجند بیدستر و فرفیون طلا کنند و حوالی آن را بطین ارمنی و سرکه طلا کنند و این تریاق دهند کاسنی بری خشک و برگ کبر و جنطیانا و افسنتین و کشنیز خشک متساوی بکوبند و بآب سیب بسرشند و دو درم از آن با شراب سیب ترش بدهند و اگر از آن التهاب شدید حادث شود شراب فواکه بآب دهند و اگر خفقان عارض شود شراب سیب و قرص کافور دهند و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند و اگر زبان متورم شود فصد زیر زبان کنند و بآب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند **نهش رتیلا و عنکبوت** رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بروی نقطهاء سیاه بود و نزدیک دهن او دو شاخ بود که بدان بگزد و او را اصناف هست و بدترین آن مصری باشد و شبیه است به پروانه و بعضی سرخ باشد و بعضی سیاه و بعضی سپید و بعضی زرد و علاج گزیدن رتیلا آن است که موضع را بمکند و بحمام روند و آب گرم بران ریزند و موضع زخم را بموم و نمک و خاکستر چوب انجیر و قلیمیا و آهک تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و این تریاق تناول کنند فلفل و زراوند و ایرسا و ناردین و عاقرقرحا و دوقو و زیره کرمانی و بوره ارمنی پنیرمایه خرگوش دارچینی میعه حب بلسان سرطان نهری متساوی بکوبند و بآب کرفس سرشند و دو درم تناول کنند و از گزیدن عنکبوت ریاح و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف و انتشار قضیب حادث شود علاج وی آن است که بحمام روند و عرق کنند و شونیز و سداب از هر یک پنج درم با شراب صرف بخورند و نوعی از عنکبوت هست که آن را عنذب گویند سیاه و کوتاه پای بود و از گزیدن آن

که موضع سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حار بود علاج آن فصد کنند و تمر هندی و نبات با آب خیار کدو و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند و اگر آن موضع متقرح شود تدبیر قرحه کنند و اگر متعفن شود بآهن جدا کنند و نوعی دیگر هست که آن را فهد گویند و آن عنکبوتی سپید بود که بر و نقطهاء سیاه باشد و دست و پای او بغایت کوتاه باشد و مگس گیرد و اگر از گزیدن آن حکاک حاصل شود آن را بحضض و روغن طلا کنند و بیخ کرفس در سرکه بجوشانند و بدان ریزند و نوعی دیگر هست که قوایم او بسیار دراز بود و از گزیدن او وجع معده و قی و عسر بول و قولنج حادث شود و علاج آن همچون لدغ رتیلا باشد **قملة النسر** هاید است همچون قراد قرد و از گزیدن آن رعاف و نفث دم و بول دم حادث شود و علاج آن رب سیب و به با آب برف تناول کنند و شیره تخم توذک و آب کاهو و کاسنی و خیار کدو بیاشامند و طین مختوم و جدوار با شیر مفید بود و موضع لسعه را بآب کاهو و صندل سرخ و فاد زهر طلا کنند **زنابیر** زنبور بانواع است بعضی بزرگ باشد و سرسیاه بود و بعضی شبیه بلون باز باشد و این دو صنف بدترین زنابیر باشند و بعضی کوچک باشد و علاج گزیدن زنبور آن است که موضع لسعه را بسر نشتر یا سوزنی فراخ کنند و مص کنند و شراب غوره و ریباس و لیمو و عرق گل و بید تناول کنند و آب رمان و آب خیار کدو بیاشامند و موضع را بآب خبازی و بادروج و روباه تربک طلا کنند یا بآب نمک یا انجیر و سرکه یا آب غوره و گل و سرگین گاو یا ورق کنجد طلا کنند و گزیدن نحل

عسل است و زنبورهاء خرد اسلم باشد و نحل نیش در عضو رها کند **عصابه** بپارسی کرباسو گویند چون بگزد دندانهاء خرد باریک سیاه در عضو رها کند و تدبیر وی آن است که آن دندانها بیرون آرند و گویند که قز یا ابریشم دران مالند دندان بیرون آید یا خاکستر و روغن بدان نهند تا بیرون آید و موضع را مص کنند و در آب گرم نهند و تریاق که در گزیدن رتیلا مذکور شد بخورند **سام ابرص** نوعی از وزغ است و او کوچکتر باشد و برو نقطهاء سیاه بود و در مواضع خراب باشد و او نیز چون بگزد دندانهاء در عضو رها کند علاجش آن است که پاره قز بر سر کاردی بپیچند و دران موضع مالند یا بزر قطونا و صمغ ضماد سازند و شبانروزی بگذارند و برفق جدا کنند تا دندان بیرون آید و باقی علاج آن همچون علاج گزیدن مار باشد **سالامندرا** سامه ابرص شبیه بغطایه چهار پای دارد و دنبالش کوتاه بود و گویند اگر در آتش افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن او حرقت شدید و وجع و التهاب و ورم زبان حادث شود علاج آن است که موضع را بمحجمه مکرر مص کنند و شیرها لعاب بنکو و به دانه یا شیره تخم توذک بارو غن گل و بنفشه تناول کنند و مسکه و مرقهاء چرب خورند و عسل و راتینج نیز مفید و گوشت ضفدع و خایه سلحفاه بر موضع نهند **والارنبة والادلين** هزار پای باشد در گزیدن آن سرکه و نمک طلا کنند و نوعی از وست که او را دو نیش باشد و چون فرو برد در عضوها ماند و خود بیفتد و حرکت کند علاجش آن است که او را بکوبند و بران موضع نهند و زراوند و جنطیانا و پوست بیخ کبر با شراب بخورند **ضفادع** آنچه بری باشد گزیدن

مهل باشند وعلاج آن همچون زهرهاء سود بود اما آنچه بحری باشد سرخ بود واز کزیدن
آن ورمی عظیم ظاهر شود وکویند بر جهد وبر مردم افتد واکر نتواند رسید نخ بدید
ومضرت رساند علاج آن تریاق کبیر ومثرودیطوس خورند ومعالجات کزیدن رتیلا
استعمال کنند والله اعلم بالصواب **باب سیوم در کزیدن آدمی وچهار پایان**
اما اکر آدمی محرور مزاج وکرسنه باشد کزیدن او بدتر بود علاج آنست که دست بران
موضع مالند وآرد باقلا وسرکه بابخ رادیانه وعسل ویا پیاز وعسل ویا خاکستر رز
وسرکه طلا کنند واکر متورم شود مرداسنک وقنه ورتینه وپیه وشمع مرهم سازند ومالند
**عض شیر وپلنک** کزیدن وجراحت چنکال این حیوانات را بزراوند وایرسا وعسل
طلا کنند وبعد ازان بسرکه بشویند ومرهمی از ایرسا وزنجار وچرک نقره وتوبال مس وشمع
ورتینه مالند **عض کرک وسک** دران موضع سرکه بمالند وبوره ارمنی باسرکه طلا کنند یا
پیاز ونمک وسداب وباقلا وبادام تلخ بکوبند وباعسل طلا کنند یا ورق خیار وفنه
باسرکه ونمک یا شراب یا انجامه بران نهند **کلب کلب** سک دیوانه باشد وکزیدن آن
وسواس وافکار فاسده واختلاط عقل وفواق وتشنکی وخشکی زبان حادث شود
واز مردم وجایهاء روشن کریزند واعضا خصوصا روی سرخ شود ودر روی تقرح
پیدا شود وآواز بکیرد واز تشنکی فریاد کند وچون آب ببیند بترسد ودور شود
وباشد که آواز سک کند وخواهد که مردم را بکزد اکر کسی را بکزد یا کسی فضله آب وطعام
او بخورد او را نیز این حالات حادث شود وبعضی را این حوادث بعد از شش روز

وبعضی را

وبعضی را بعد از شش ماه وبعد از هفت سال نیز کفته اند که حادث شود وسک نیز در
خریف وربیع نیز دیوانه شود وعلامت سک دیوانه آنست که کرسنه وتشنه باشد وطعام
نخورد واز آب بکریزد وچشم او سرخ بود ودم او آویخته بود وچون مستان براه رود وآواز
کرفته باشد وچون کسی را ببیند حمله کند وسکان از وی بکریزند وکسی را که سک بکزد باید که
نیک تحقیق کند که سک دیوانه بوده است یا نه تجربه بآن کنند که پاره نان بخونی که ازان موضع
آید بیالایند وپیش سکان اندازند اکر نخورند سک دیوانه بوده است علاج آنست که نکذارند
که جراحت ملتحم شود بخلاف جراحتی که از کزیدن کلبی حادث شود که نه دیوانه باشد
تا خون بسیار بیاید وپیاز وجرجیر باسرکه بران نهند یا حلتیت وآب چغندر با نمک
وزنجار از هر یک سه درم نوشادر دو درم قلقدیس ده درم اسقیل بریان کرده شاه تره
ده درم سداب چهار درم نحاس سوخته چهار درم بکوبند وباسرکه بسرشند وطلا کنند
این تدبیرها در ابتدا باید کردن تا جذب سم کند بخارج اما چون هفته بکذرد تنقیه
بدن بمطبوخ هلیله ومطبوخ افتیمون کنند یا این حب **صـ** ان سنانج درم
هلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقالی ونیم نمک هندی نیم درم غاریقون نیم درم سقمونیا
وحجر ارمنی از هر یک مثقالی بکوبند وبآب بادنکو بسرشند ودو مثقال ازان شربتی
باشد **آخر** هلیله کابلی دو مثقال غاریقون یکمثقال حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند
شربتی دو مثقال وماء الجبن بالافتیمون نیز مفید بود وغذاها چرب از کوشت
مرغ وکبک ودراج فربه خورند وشیر وشراب کهنه بیاشامند وآبی که خورند باید که

چند نوبت آهن سرخ کرده اند ودران انداخته باشند وباید که حیله کنند تا آب بخورد والا بیم هلاک
باشد وکویند که اکر از پوست کفتار یا از سک دیوانه آب خورند نافع بود یا انایی از زر
خالص ریخته باشند بپوست کفتار بپوشانند وازان آب خورند واکر جکر سک دیوانه
بر موضع کزیده نهند یا بریان کنند وبخورند مفید بود وتریاق کبیر وتریاق اربعه ودواء
السرطان تناول کنند **صـ** آن سرطان نهری زنده در دیک مسین نهند وبیوم رز
آتش کنند تا بسوزد ده درم ازان باده درم جنطیانا وپنج درم کندر کند بکوبند
ودر روز اول مثقالی ودر دوم دو مثقال ودر سیوم سه مثقال باروغن بخورند ودواء
الکزازیج نیز مفید **صـ** آن ذراریح یکمثقال عدس مقشر یک مثقال زعفران وسنبل
وقرنفل ودارچینی از هر یک نیم درم بکوبند وبآب بسرشند وقرص سازند ویکدرم
ازان بآب کرم بخورند واز سرما وحمام احتراز نمایند **عض تمساح وسک آبی وماهی سیاه** موضع
کزیدن آنرا بعسل وبوره ارمنی طلا کنند ونمک وسرکه دران بمالند وبعد از آنکه پاک شود
پیه مرغ وپیه کاو کوهی نهند واکر بدست آید بهتر بود وباقی علاج آن همچون علاج
عض کلب دیوانه وغیر کلب بود **عض سنور** اکر از کزیدن کربه وجعی حادث شود پیاز
وپودنه یا شونیز وکنجد ضماد سازند **عض راسو** اکر کسی را راسو بکزد سیر وپیاز بخورد
وضماد کند یا کرسنه واکر ضماد کند وشراب صرف بیاشامد واکر پوست راسو بکند
وبدان موضع نهند وجع ساکن شود **باب چهارم در دفع**
**طرد حشرات وبهایم** اکر سیبنری وپودنه وپنکشت در خانه ونزدیک مرقد نهند

هوام بکریزند وتبخیر بچوب رز وبیخ مهک وقنه وپودنه ومقل وسکبینج وحلتیت وحب
الغار واشنه وقرون واطراف وجوارح حیوانات همین خاصیت دارد وکله داشتن
لقلق وطاوس ومرغان وخارپشت وکاو کوهی وکوسفند کوهی وراسوکربه در خانها
مفید بود واکر ریسمانی بقطران آلوده کنند وکرد مرقد بکردانند هیچ کزنده بدان
نزدیک نیاید واکر چراغی دور از مرقد بنهند حشرات نزدیک چراغ کردند وپس مرقد
نیایند **طرد حیات** از دود کردن شاخ کاو کوهی وپشم بز وموی آدمی وسکبینج ورتینه
ماران بکریزند واکر موضع را بآب نوشادر وعرق آب زنند مار بمیرد وآب دهن روزه
دار خصوصا که نوشادر در دهن کیرد وچون در دهن مار اندازند بمیرد **طرد عقارب**
از شاخ وآب ترب وبادروج عقرب بکریزد ودود کردن بعقرب وکبریت وسم
خر وزرنیخ وپیه بز وروغن کاو وآب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد
واکر میعه وزرنیخ وپشک کوسفند وپیه کاو باهم بیاورد در سوراخ عقرب بدان دود کنند
عقرب بیرون آید واکر بیخ ترب پاره کنند وبر در سوراخ عقرب بدان دود کنند عقرب
بیرون آید واکر بیخ ترب پاره کنند وبر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید **طرد براغیث**
اکر حنظل باسداب بجوشانند ودر خانه بریزند کیک بمیرد واکر چوبی به پیه خارپشت بیالایند
کیک بران جمع شود واکر کرنب وورق خربزه کیکواش بکریزد **طرد پشه** اکر بچوب سرو
وبرک جوز وشونیز ومورد وسرکین کاو وکبریت هرجا دود کنند پشه بکریزد واکر افسنتین
وحرمل وشونیز ودر خانه بریزند همچنین بود واکر بدن را بروغن ترب بمالند پشه بران

ننشینند طرد نمل مورچه از مغناطیس و زفت و حلتیث و زهره گاو دود کبریت و قطران
بگریزد طرد ذباب اگر زرنیخ در شیر حل کنند و بنهند تا مگس بخورد بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند
همچنین و از بوی کندش بگریزد طرد زنبور اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدن
بآب خطمی و خبازی و زیت بیالایند چون زنبور بر و نشیند بمیرد طرد ارضه اگر پرهدهد
و کلنک و کشنیز خشک و فودنه بسوزانند همه بگریزد و اگر بورق حنا دود کنند خنافس
بگریزد و اگر افسنتین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه ریزند سوس در آن نیفتد
طرد و قتل موش اگر مرداسنج و خربق و بزر البنج و بیخ کرنب و بصل الفار و مرک موش و خبث
آهن و زعفران هرکدام که باشد در چیزی کنند که موش بخورد و بمیرد و اگر موش را خایه
بکنند یا پوست بکنند یا گوش و دم ببرند و رها کنند موشان دیگر بگریزند طرد راسو از بوی
سداب بگریزد طرد و قتل بهایم ورق آزاد درخت و خرزهره جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ
و گرگ و خوک خربق سیاه بخورند بمیرند و خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق
الذیب گیاهی بود که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره روباه را بکشد و گرگ در جایی که
عنصل باشد نرود و از انجا بگریزد تمام شد فن اول در تبیین طب عبد اسد و حسن توفیق
فن دوم در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول
در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هشت باب باب اول
در ذکر طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هرچیزی که آنرا در بدن تاثیری از کیفیات باشد
چون وارد بدن شود و از حرارت غریزی او متاثر شود اگر در بدن تاثیری زیاده از



کیفیتی که بدن را حاصل باشد نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در او بکیفیتی زاید تاثیر کند
اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول باشد و اگر محسوس شود اگر مضر نباشد
در درجه ثانیه باشد و اگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالثه
بود و اگر ضرر آن بهلاک رسد در درجه رابعه باشد چنانچه ادویه سمیه و بباید دانست
که تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچو پیاز که ضماد آن مقرحست و اکل آن
نه و بعکس این همچون اسفیداج که اکل آن قاتل باشد و ضماد آن نه و شاید که تاثیر خارجی
دوا ضد تاثیر داخلی او باشد همچون کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل
و بدانکه بعضی ادویه را قوی مختلف باشد و شاید که آن قوتها و چنان مستحکم باشد که
آتش آنرا تحلیل بنزد همچون ذهب و شاید که آتش آنرا تحلیل برد اما بطبخ تحلیل
نشود همچون بابونه که در و قوت قابضه و محلله هست و بطبخ تحلیل نشود و هیچکدام
زایل نشوند و شاید که طبخ آنرا تحلیل برد لیکن بعضی زایل نشود همچون عدس که بطبخ
قوت محلله رود و قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت مفتحه او ضعیف بود
چنانکه بعضی زایل شود و تحلیل او همچون کاسنی که مفتح و مبرد بود و بشستن قوت تفتیح و تلطیف او
تحلیل رود و تبرید باقی ماند و چون ادویه مفرده بسیار است و معرفت کیفیت
و خاصیت آنرا قوانینی هست و ذکر آن بتطویل می انجامد بذکر بعضی ادویه که احتیاج
باستعمال او بیشتر است اکتفا می نماید ادویه که در درجه اول از حرارت مشترکند
بابونه و افسنتین و فندق و اسفند و مغاث و پوست ترنج نخود اشنه زوفا

اسطوخودوس بزرگ لادن شاه تره و آنچه در درجه دوم از و مشترکند بوره اذخر
ایرسا یاسمین اظفار الطیب جعده هزارجشان حلبه فراسیون کندر سلیخه صبر عنبر
جندبیدستر؟ و آنچه در درجه سیوم از و مشترکند اسقیل شونیز رازیانه قنه راسن شیح
حب بلسان قرنفل سعتر فودنه سرو مکنجشک سعد قسط قردمانا مرزنجوش شکاعی
اقحوان سکاسارون ملح ابهل کرویا مر ماحوز انیسون حرمل دارشیشعان؟ افیتمون کرفس
رومی زوفا خشک حاما زراوند ریزه زنجبیل کبر زعفران کبریت بنجنکشت جندبیدستر
وج دارچینی دار فلفل پیاز حاشا جنطیانا درونج سقمونیا و آنچه در درجه چهارم
از و مشترکند حرف کندش مویزج ماهیزهره؟ فلفل خردل سداب بری ادویه که در
درجه اول از برودت مشترکند بلیله آمله بلیله جنارجنبر؟ اجاص اسفاناج بید
بنفشه گل سرخ و آنچه در درجه دوم از و مشترکند گلنار زرشک ریوند الوبنکو لسان الحمل
دم الاخوین حماض امرود و آنچه در درجه سیوم از و مشترکند کاهو کشنیز حماض تورک
زعرور کاه ماه صندل کافور و آنچه در درجه چهارم از و مشترکند جوز ماثل افیون
بنگ سیاه ادویه که در درجه اول از رطوبت مشترکند آلو نخود اسفاناج کاو زبان
مغاث جنارجنبر و آنچه در درجه دوم از رطوبت مشترکند ترنجبین توتک بنفشه
بکوریند آلو زوفاء تر و آنچه در درجه سیوم از و مشترکند کاهو قطر ادویه که در درجه
اول از یبوست مشترکند اذخر فندق حلبه زعفران اشنه بابونه حبة الخضرا اسفند
پرسیاوشان و آنچه در درجه دوم از و مشترکند کما دریوس حاشا صندل گلنار



حماض سوسن گل سرخ زنجبیل دار فلفل هزارجشان درونج جعده حب بلسان ایرسا
دم الاخوین اسارون بوره اثمد آبنوس ترنجاسف بسد بنجنکشت اقحوان جنطیانا ابخره
حب الباه بلیله آمله افسنتین اسقیل و آنچه در درجه سیوم از و مشترکند ابهل سقمونیا
سیر شونیز اقاقیا راسن انیسون قرنفل افیتمون بلوط جندبیدستر دارچینی قسط
زعرور صبر قردمانا سعتر وج زوفا خشک فودنه زراوند مازو فراسیون فلنجمشک
سماق دارشیشعان حاما سرو ریزه نانخواه سعد کبریت مرزنجوش کبر نمک کرفس شکاعی اشج
و آنچه در درجه چهارم از و مشترکند آهن کندش مویزج مامیران خردل سداب بری
فلفل مسهلات صفرا بلیله زرد ترنجبین تمر هندی بنفشه افسنتین سقمونیا البلاب
اجاص شاه تره صبر گل سرخ شیرخشت مسهلات بلغم شحم حنظل قنطوریون ماء
زهره غاریقون حب النیل تربد حرمل بسفایج مسهلات سودا بلیله کابلی و سیاه
سنا و بالنکو و افیتمون و اسطوخودوس حجر لاجورد بسفایج غاریقون کشوث
حب النیل آمله مقیات تخم ترب و برگ آن کندش کنکر زد خربق مویزج تخم شبت
پوست و تخم خربزه نمک هندی لوبیا و سرخ آب کدو و مر ماء العسل تخم مارزیون
بوره سکنجبین مفتحات ادویه که سده بگشاید ترمس اذخر شاه تره غاریقون راوند
انیسون قنطوریون افسنتین سعتر قردمانا اسطوخودوس فوتنج عود افیتمون
جنطیانا فراسیون ریزه ایرسا نانخواه بهیون کرفس دارچینی زعفران مرزنجوش زراوند
حاما کبابه کرسنه حاشا کشوث حرمل ملطفات ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظ

کندا بهل اسقیل حماض سرکه اسطوخودوس حب البان القحوان ابخره بوره جندبیدستر
خردل خرطم سیر اذخر بنجکشت بابونه دارچینی جعده وج زوفاء خشک سعتر قردمانا
فودنه نداوند حرف حاشا حومل کماذریوس مشکطرامشیع ایرسا ثمام سداب نانخواه
سکبینج عاقرقرحا **مدرات** ادویه که ادرار بول وحیض کند ابهل القحوان ترمس شونیز
برنجاسف بابونه انیسون رازیانه انجدان قنطوریون قردمانا قسط کبابه پرسیاوشان
جندبیدستر فراسیون عروق عودفاوانیا جنطیانا نانخواه جاوشیر تخم جزر دارچینی
جعده سداب سعد بیعه سلیخه ثمام زوفاء خشک مشکطرامشیع کرفس مرزنجوش
کماذریوس حبة الخضرا **مفتتات** ادویه که حصبات بریزاند اسارون برنجاسف
صمغ آلو تخم خربزه خشک پرسیاوشان نخود سیاه حجر الیهود بادام تلخ سعد سکبینج
رازیانه **قابضات** ادویه که طبیعت را به بندد بیخ بلوط بسد باقلا جوز سرو کاوزمین
بیخ اذخر تخم گل مورد غبیرا گلنار دم الاخوین زعرور نخود و رق دزامرود طباشیر
مصطکی کهربا طین مختوم کندر کرویا ناردین سماق عدس نشاسته تخم ریحان بارتنگ
بنق **محللات** ادویه که غلظ و صلابات را تحلیل برد کماذریوس کبر حاشا زراوند
اکلیل الملک وج خردهرم هزارچشان جعده جاوشیر اشق پرسیاوشان اسقیل
بابونه روباه تربک برنجاسف اذخر باقلا اسارون القحوان خطمی نفت صمغ البطم
لادن ثمام سوسن ترمس قثاء الحمار مرزنجوش غارقنه فودنه جزوع **ملینات** ادویه
که صلابت را نرم کند اصطرک بزدکرا تبنج مقل سعد روغن خروع دنبه پیه بط پیه مرغ

مغز ساق

مغز ساق کاو و کوسپند و زفت و صمغ البطم **منضجات** ادویه که اورام و صلابات را نضج
دهد اکلیل الملک بزرک زعفران ایرسا کرنب صمغ البطم لادن میعه مر انجیر موم خطمی برود شکک
**منفثات** ادویه که نفخ و ریح بشکند و تحلیل برد انیسون افیتمون بسباسه بنجکشت
جاوشیر تخم جزر زنجبیل دارفلفل حاما ریزه زراوند نانخواه کندر زنیاد کرفس کرویا
سداب سعتر سعد فلفل قردمانا **مقرحات** ادویه که عضو را ریش کند و بسوزاند اسقیل
ندیخ زاج زاسوخ و سبز حرف البان یتوعات سرکین کبوتر اهک قسط سنا ده فرفیون
صابون سداب فودنه راس قلقطار سیر ذراریح **ادویه** که تسکین وجع کند افیون
پیه بط تودک شیف تخم مرغ بیخ بیروح کثیرا نشاسته صمغ اسفیداج **ادویه** که سر کران
کند و خواب آرد کاهو شبت القحوان زعفران مرشقایق اصطرک شاه سفرم **ادویه**
که کرم کوش بکشد بیخ کابلی افسنتین جعده زوفاء خشک کرویا حرف فودنه
قنبیل شیح شونیز ورق شفتالو ترمس **ادویه** که منع رعاف و نفث و اسهال دم
کند اقاقیا دزشک بادروج بلوط بسد گلنار دم الاخوین تخم گل حضض گل ارمنی کهربا
کافور کندر لسان الحمل ریزه مصطکی نعناع نشاسته مازو قنطوریون صمغ آلو ازروت
اسفنج ورق بلوط دم الاخوین نفت زراوند لسان الحمل ریزه ایرسا صبر طین مختوم
**ادویه** که قروح وسخ را پاک کند ابهل زفت نمک آبکامه ایرسا عسل زاتیج حب بلسان
**ادویه** که کوشت زیاده از قروح پاک کند ازروت اشنان نمک مرداسنج توبال مس
صدف سوخته زنکار **ادویه** که قروح را خشک کند توتیا صبر صدف سوخته ازروت

اشنان نمک مرداسنج اسفیداج سوخته آهک مشته **ادویه قلبیه** مقویات دل مفرحات
بود کهربا یاقوت لولو لاجورد کافور کاوزبان سیب امرود کشنیز خشک طباشیر
طین مختوم درنبا درعفران دارچینی کل سرخ درونج هلیله بسد بالنکو بادروج عنبر
هندی انار شیرین صندلین ریباس شقاقل قاقله قرفه دارچینی فستق دزنوره عنبر
عود نعناع سوسن سنبل سعد سلیخه قرنجمشک عود فاوانیا ثمام بنفشه مورد اترج
اسطوخودوس ابریشم آمله بهمنین بسفایج جدوار نارمشک نارپوست ترنج **مقویات
معده** پوست ترنج آمله بلیله بالنکو جوزبوا دارچینی هلیله کل سرخ زرنباد طباشیر
کندر کرویا مصطکی نعناع مشکطرامشیع سعد سلیخه سماق مرزنجوش قرنفل قرفه قاقله
اذخر سادج هندی **مقویات کبد** اشنه اظفار الطیب حب بلسان جوزبوا دارچینی
حماما کشوث مصطکی ناردین قرنفل قرفه غافث **ادویه باهیه** کوز جرجیر بهمن تودری
حبة الخضرا کرفس کنجد حب الزلم باقلا نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی بسباسه
جلغوزه فندق فستق کثیرا حلتیت قسط درنبا خصیة الثعلب شقاقل زنجبیل سورنجان
سقنقور بیضه کبوتر گنجشک کبک مغز گنجشک ویره و پنیر مایه اشترشیر میش انکور و انجیر
نارجیل مغز بادام مغز جوز **باب دوم در حبوب کندم** کرم و تر است
بدرجهٔ اول و نان او بهترین نانها بود و غذا تمام و نیکو دهد و نان تنک غذا کمتر دهد
و دیر کوارد بخلاف کرده و نان نااین غذاء تمام دهد و دیر کوارد و کلیچه فربه کننده باشد
اما سده آرد و معده را مضر بود **شعیر** سرد و خشک است بدرجهٔ اول و غذا کمتر

از

از کندم دهد و پوست جو قابض و مبرد بود و کشکاب مبرد و مرطب باشد **ارز**
خشک است بدرجهٔ اول و در حرارت و برودت او خلاف است و او غذاء لطیف
بسیار دهد و زود کوارد و او را با زعفران و روغن تمام بپزند یا با شیر و شیرینی خورند
**عدس** بارد یابس است غذاء اندک دهد و قابض باشد و مصلح او شیر و روغن باشد
بارد یابس است تسکین و تغلیظ خون کند و دیر کوارد و سوداوی بود و خواب
آشفته آرد و آب آن مطلق و جرم آن قابض بود آنرا با چغندر خورند **باقلا** بارد
یابس بود غذا اندک دهد و آب او لطیف بود و ریه و حلق و امراض سینه را مفید بود
اما نفاخ بود و مصلح او نمک و سعتر باشد **نخود** حار رطب است غذا بسیار دهد
و تقویت باه و تفتیح و ادرار کند و صفاء لون و تسمین بدن بحاصل آرد و آنچه سیاه
و سرخ بود کمتر کرم تر باشد و ادرار بیشتر کند **لوبیا** قریبست بنخود و در ادرار
بول اقوی باشد **ماش** بارد رطب است و کیموس او محمود بود تنها و کرم و سرفه را مفید
بود و دندانرا مضر بود مصلح او مغز بادام است **کنجد** حار رطب است دیر کوارد و افساد
غذا کند و معده را زیان کند اما دفع یبوست کند و نیرو آرد و قوت باه دهد و مصلح
او شیرینی باشد **خشخاش** بارد رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف
باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آورد **بزرک** حار رطب است
نزله و سعال را مفید بود و قوت باه دهد **شاهدانه** حار یابس است و مجفف
و مصدع بود و شهوت جماع را ضعیف کند و سلس البول را مفید بود و مصلح آن

شیرینی باشد **قرطم** هنکدانه حار یابس است مسهل بلغم باشد و باد ها بشکند **تخم ریحان** حار یابس است و مقوی و مفرح قلب و دوار و رعاف باز دارد

## باب سیوم در لحوم والبان

بهترین کوشتها کوشت کوسفند است وخصی بهتر از فحل بود و فربه از ماده و بسیار موی به از اندک موی و چرا کننده به از معلوف و کوشت کوسفند حار رطب است و کوشت بره را رطوبت بیش بود و کوشت میش را حرارت و رطوبت کمتر بود و کوشت بزغاله سرد و تر باشد و کوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین بز ماده یکساله بود و کوشت کبش بغایت بد باشد و کوشت کاو سرد و خشک و غلیظ بود و کوشت کوساله معتدل بود و زود هضم شود و کوشت شتر کرم و خشک بود و بهترین جزو است و کوشت کوسفندان کوهی کرم و خشک است ولقوه وافلاج را مفید بود و کوشت اسب کرم و خشک بود هر دو را بترشی باید پخت و کوشت خرکور کرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل خورند و کوشت خرکوش کرم و خشک است و قابض باشد و کوشت کاو کوهی سرد و خشک و غلیظ بود و اولی آنست که از ان اجتناب نمایند و کوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر بود و کوشت کبوتر کرم و تر بود و مقوی باه باشد و کوشت کبک و کنجشک و فاخته و دراج کرم و خشک باشد و مقوی باه و مرغابی و بط کرم و تر باشد و غلیظ ماهی تازه سرد و تر باشد و دیر کوارد و ماهی شور کرم و خشک و ثقیل بود **البان** شیر هر حیوان مناسب مزاج آن حیوان باشد بکی ارطب و شیر کاو چرب تر و غلیظ باشد و شیر شتر و اسب بعکس این

وشیر بز

وشیر بز معتدل بود و چرب تر از و بود **مسکه** حار رطب است تلین کند و فربه کرداند و سعال و خشونت را مفید بود **روغن** کرم تر از و بود **پنیر تر** سرد و تر باشد ترطیب و تسمین بدن کند و مصلح او شیرینی باشد **پنیر خشک** کرم و خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و بادام بود **کشک** معده را قوت دهد و قابض بود **ماست** سرد و تر باشد تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود و مصلح او عسل و نعناع باشد اما مخیض شیرین باشد سینه و ریه را مفید بود و ترطیب بدن کند تبرید کند و قابض باشد و غذا اندک دهد **بیضه** خایه مرغ مناسب مزاج او بود و بهترین آن خایه مرغ خانکی خصوصا زرده نیم برشت که غذاء تمام دهد و تقویت باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد و بیضه کنجشک و کبوتر مقوی باه باشد

## باب چهارم

در فواکه و شیرینی **عنب** حار رطب است خون نیک از ان حاصل شود و فربه کند و قوت باه دهد و بهترین انکور سفید بود که پوست او تنک باشد و انچه دو روز از چیدن او کذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انکور سرد و خشک باشد و آب انکور کرم و تر و پوست او سرد و خشک است **زبیب** به یبوست مایل باشد معده و جکر را مفید بود و کشمش از و لطیف تر بود **غوره** سرد و خشک است تسکین صفرا کند و حبس طبیعت **انجیر** کرم و تر باشد غذاء بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و شپش پیدا کند و مصلح آن جوز و بادام بود و انجیر خشک را رطوبت کمتر بود **ثمرة النخل** بسر و قصب کرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد و قابض بود **رطب** کرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذاء بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش بود و خرما کرم و خشک باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع ربو بود و از و سودا تولد کند و مصلح آن سکنجبین باشد **تمر هندی** سرد و خشک بود و تسکین صفرا و تلیین و دفع خمار و صداع و تشنکی کند **رمان حلو** انار شیرین کرم و تر باشد و مقوی قلب و مفرح بود و دفع سعال کند و مجاری را پاک کرداند **انار ترش** سرد و خشک باشد و مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش بود و اکر با تخم بیفشارند مسهل صفرا بود **به ترش** بارد یابس است و مفرح و مقوی معده و دافع خمار و قابض بود و تولید قولنج کند و آنچه شیرین باشد با عتدال اقرب بود **سیب شیرین** او معتدل بود و مقوی قلب و معده و مفرح بود و مانع عفونت باشد و با سموم مقاومت کند و آنچه ترش باشد دفع تشنکی کند و قابض باشد و سرد و خشک بود **امرود** بارد یابس است و از سیب به غذا بیشتر دهد و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و غثیان کند **شفتالو** بارد رطب است دفع حرارت و تشنکی کند و دیر کوارد و مولد حمیات عفنه و بلغم بود **زردآلو** بارد رطب است دفع حرارت و بخر و تلیین صفرا کند اما در معده فاسد شود و خون بد از و حاصل کردد **آلوی سیاه** بارد رطب است تلیین کند و معده را مضر بود **قراسیاه** آلی بالی را کویند بارد یابس بود و آنچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را مفید بود **توت** بارد رطب است تسکین عطش و خون و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود **ترنج** مفرح است و پوست آن حار یابس بود و مقوی معده و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و کوشت آن حار رطب بود و غذاء بسیار دهد و دیر کوارد و حماض آن بارد یابس بود تقویت معده و دل و منع خفقان و غشی و غثیان صفرا کند و تخم آن حار رطب است مقاومت با جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت و با کند و پوست آن اکر در پیشانی مالند دفع صداع خماری کند **نارنج** لطیف تر بود و خواص آن همین باشد و پوست آن اکر بر پیشانی مالند دفع صداع خماری کند **لیمو** در طبیعت و خاصیت همچون ترنج بود **زیتون** آنچه نارسیده بود بارد یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مائل بود و اعصاب و اوجاع مفاصل را مفید بود **جوز** کرم و خشک است و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط و مفسد معده باشد **جوز هندی** نارجیل حار یابس است لیکن حرارت آن بیشتر از یبوست بود و آنچه تر باشد حار رطب بود و مقوی باه و دافع برودت باشد و کهنه آن کرم شکم بکشد **فندق** حار رطب است غذاء بسیار دهد و منی بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح آن شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد به یبوست مائل بود و مفتح و مقطع و دافع فضول بود **بادام** حار رطب است غذاء اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهرها کند **فستق** کرم و خشک است و مقوی باه بود و سعال بلغمی و کزیدن هوام را مفید بود و پوست آن مقوی معده و دافع غثیان بود **بن** کرم و خشک بود و مقوی باه و کرده بود و معده و طحال را مضر بود و بخار آرد **غبیرا** بارد یابس و مانع اسهال و قی باشد **بنق** کنار طبع آن بارد یابس بود و فائده او تبرید و قبض باشد **عناب** بقولی معتدل است در کیفیات اربعه و بقولی بارد است مائل به حد اول و معتدل است در رطوبت و یبوست و سینه و ریه

وغلیان دم را مفید بود وحبس وتغلیظ دم کند پیسان بارد رطب بود وملین سینه
ومسهل سودا باشد زرشک بارد یابس است تقویت معده وکبد وقلب کند وتسکین
عطش ومنع قی واسهال وسده بگشاید زعرور بارد یابس است مقوی معده ومانع
قی ومسکن صفرا بود خربزه آنچه شیرین بود گرم وتر باشد وادرار وسرعت انحدار
وتقویت باه کند وآنچه شیرین نباشد بارد رطب بود وتولید رطوبات فضلی کند ومصلح
آن سکنجبین است خیار وخیارزه بارد رطب اند وبوییدن آن تقویت قلب ودماغ کند
وتخم او مدر باشد ومعده را مضر بود هندوانه بارد رطب است محرق وجگر گرم را مفید بود
ومعده را مضر بود ومصلح آن شیرینی باشد نیشکر حار رطب است حلق وسینه وسعال
را مفید بود وادرار وتقطیع بلغم کند واگر بدان قی کنند دفع بلغم کند قند حار رطب است
تنقیه آلات سینه ومثانه ومجاری کند ومولد صفرا بود وتشنگی آرد فانید مقوی باه بود
وباد وبلغم را مفید بود نبات از همه لطیف‌تر باشد ترنجبین معتدل است در حرارت
وبرودت ورطب است بدرجه دوم سعال وخشونت حلق وامراض سینه وآلات تنفس را
مفید بود ومسهل صفرا ودافع عطش باشد شیرخشت در حرارت از ترنجبین کمتر است
ودر تلیین بیشتر کزانگبین حار رطب ومقوی معده ومقطع بلغم بود وتفتیح مجاری کند
وباد بشکند عسل طبع آن حار یابس بود وبهترین آن عسل سفید خوش‌بوی بود وفائده
آن جلا وتقطیع بلغم ومنع برودت بود ومضرت آن احداث سخونت وتولید صفرا
بود ومصلح آن حموضات باشد خشکنجبین حار یابس است وفائده آن همچون فائده

عسل است

عسل است بلکه اقوی در کسر ریاح وانفتاح قولنج نافع بود باب پنجم
در بقول کاهو بارد رطب است تشنگی بنشاند وزود هضم شود وخون نیک از آن مارول
متولد شود وخواب آرد ومنع تولد منی کند وچشم را مضر بود کاسنی بارد یابس بود هندبا
ومایل به یبوست ودفع تشنگی وتسکین صفرا وکسر حرارت جگر کند وناشتا مفتح بود
اسفاناج بارد رطب بود غذاء نیکو دهد وزود گوارد وخشونت حلق وسینه وسرفه را
مفید بود کرنب حار یابس است آب آن مسهل ومدر است وملین آلات صدر لهنه
ومانع خمار وجرم آن قابض بود ومفید ومولد خون ومصلح آن گوشت فربه بود سرمق
بارد رطب است تفتیح سده وتلیین طبیعت ومنع یرقان کند بقلة الحمقا ودرک باشد
وبقلة المبارکه نیز گویند بارد رطب بود ودافع تشنگی وحرارت بود والتهاب وتب
محرقه را مفید بود ومعده وباه را مضر باشد مرزنگوش حار یابس است محلل ومفتح
سده بود وضماد آن گزیده عقرب را مفید بود بالنگو حار یابس است مقوی قلب
ومفرح ومانع خفقان ومالیخولیا ودافع سودا بود وبوی دهن خوش کند ومعده
را پاک گرداند تره خراسانی نوعی از اوست مقوی معده ودافع بلغم بود نعناع حار یابس
است ومقوی معده وکبد ومانع قی واسهال بود وکرم بکشد وتقویت باه کند
طرخون حار یابس است ونشف رطوبات کند وآلات صدر وسینه را مضر بود وحس ذوق
باطل کند سپندان حار یابس است وادرار بول وطمث کند ومعده را مضر بود کرفس
حار یابس است ومفتح ومدر ومقوی معده بود وصرع را مضر بود کشنیز تر بارد یابس است

تقویت دماغ و منع بخارات کند و خفقان و معده گرم را مفید بود و باه را مضر باشد
کندنا حار یابس است مقوی هضم و مقطع بلغم بود و صداع آرد سداب و صعتر و شبت
گرم و خشک است و تقویت معده کنند و بادها بشکنند شلغم حار رطب است
مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و مفاصل و نقرس را مفید بود و غذا نیکو دهد جزر
حار رطب است مقوی باه و مقطع بلغم بود و غذاء بسیار دهد و ادرار بول کند
و سینه و حلق را مفید بود اما دیر گوارد و ردی الکیموس باشد ترب حار رطب است
آب آن مقطع و ملطف بلغم بود و مفتح و مقوی اشتها و جرم آن دیر گوارد و زود متعفن
شود و مقی بود چغندر در طبع او خلاف کرده اند کبد و طحال را مفید بود و محلل
و ملین و مفتح بود و بواسطه بورقیتی که در وست امارد الکیموس بود پیاز حار رطب
است مقطع بلغم بود و آلات صدر پاک کند و مقوی باه باشد و در دفع ضرر اختلاف
آب و هوا بی نظیر است سیر حار یابس است بادها بشکند و ادرار بول و تلیین
طبیعت کند و تقطیع بلغم و محسن لون بود و مقاومت با ضرر سموم کند و چشم را مضر بود
کنکر حار رطب است تقویت باه و تنقیه بدن و مجاری و آلات صدر و آلات بول
و تقطیع بلغم کند و بوی بدن خوش کند ریباس بارد یابس است تسکین صفرا و حرارت
و تشنگی و منع غثیان و قی و بخارات و اسهال کند و مقوی معده و قلب بود کدو
بارد رطب بود و ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت را نرم کند و معده را زیان دارد
بادنجان مختلف الاجزاست آب آن حار یابس مطلق است و جرم آن بارد یابس و قابض

انگنار

ومقوی

و مقوی معده بود و مضرت آن فساد لون و احداث امراض سوداوی و جگر و طحال را
زیان دارد کبر حار یابس است محلل بود و عرق النسا و طحال را مفید بود و ادرار طمث
کند و کرم شکم بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه مخلل باشد سده طحال بگشد و بلغم از معده
زایل کند و اشتها آرد باب ششم در توابل نمک حار یابس است تحلیل و
تخفیف رطوبات و منع رطوبات و تقویت هضم کند و کثرت استعمال آن مضعف باه
و بصر بود سرکه بارد یابس بود دفع صفرا و منع عفونت و تصفیه حرارت و تسکین دم
تشنگی کند و اعصاب و صبر بود را مضر بود فلفل حار یابس است جگر و معده را قوت دهد
و بادها بشکند دارچینی حار یابس است بادها بشکند و بلغم و رطوبات را زایل کند
و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند زنجبیل حار یابس است تخفیف و تلطیف
اخلاط و تقویت معده و تفتیح مشام کند زیره حار یابس بود بادها بشکند و بلغم زایل
کند و مقوی معده باشد نانخواه حار یابس است رطوبت معده کم کند و جگر و گرده و مجاری
بول را مفید بود و ادرار بول کند زعفران حار یابس بود قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصبات
را زایل گرداند کشنیز خشک بارد یابس بود و قابض و مانع بخار و صداع بود و قی و جشاء
حامض را مفید بود نارنیاج حار یابس است بادها بشکند و سده بکشد و مقوی بصر بود
باب هفتم در ریاحین و طیوب گل سرخ سرد و خشک است و مقوی
اعضاء باطن و بوی آن مقوی قلب و دماغ بود سوسن و نسرین حار یابس اند صرع و
لقوه و فالج را مفید بود شاه سفرم گرم و خشک باشد و بوی آن خواب خوش آرد و دل

[illegible] حار یابس بود تقویت دل و جگر و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضر بود

دماغ را قوت دهد **نرگس** معتدل است و مائل بحرارت صداع بارد و سده دماغ
را مفید بود و چشم را روشن کند **بنفشه و نیلوفر** بارد رطب اند صداع گرم را مفید بود
**مورد** بارد یابس بود و روغن او موی سیاه کند و مفید بود **بستان افروز** بارد یابس
بود و روغن او موی سیاه کند صداع را مفید بود و صفراء و تشنگی بنشاند و کزیدن
عنکبوت را مفید بود **مسک** حار یابس بود و مقوی دماغ سرد بود و مفرح و مقوی
قلب و تریاق زهرها بود و ذهن را تیز کند و خفقان باز دارد **عود** حار یابس است
مفتح سده و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و خاییدن آن بوی دهان خوش کند و خوردن
آن رطوبات معده کم کند و قابض باشد **عنبر** گرم بود و در رطوبت و یبوست معتدل
و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود **غالیه** مفرح است بوییدن آن مسکوت و مصروع
و صداع را مفید بود **صندل** بارد یابس است خفقان و حمیات حاره و جگر گرم
و صداع گرم را مفید بود **لادن** حار یابس است موی برویاند و چون بخورند ادرار
بول کند و جنین میت بیرون آرد و بلغم زائل کند **زباد** گرم است بدرجه سیوم
و در رطوبت و یبوست معتدل بود **مقاله دوم** در ادویه مرکب و کیفیت
ترکیب آن مشتمل بر بیست باب **باب اول** در ترکیب ادویه و بیان قوت
و امتحان بدانکه کسی که ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیک تازه بغیشم حاصل کند و آنرا از
خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا باید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف
نشود و چون بکوبند به بیزند و وزن همه درست کرده اند و همه را با هم در هاون محق کنند

تا بلیم

آمیخته شود و اگر بعسل معجون میکنند عسل خوش طعم خوش بوی را کف بگیرند و ادویه در آن میان
ریزند و نیک بهم بزنند و در ظرف ریزند و باید که ظرف مملو نباشد و سر ظرف بپوشانند
تا سرد شود و تا هفته هر روز یکبار سر ظرف بر میدارند تا بخار آن بیرون رود و از فساد
و غلیان ایمن شود و اگر قرص سازند اگر دران صمغ باشد بخیسانند و ادویه بدان بسرشند
و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز میگردانند تا گره
نگیرد و اگر مطبوخی سازند مثل عناب و آلو را بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند و اول
چوبها و بیخها نیم کوفته در دیگ ریزند بعد از آن تخمها بعد از آن فواکه و در عقب آن گیاهها
بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفها در آخر همه باید ریخت و اگر افتیمون
در مطبوخ کنند آنرا در خرقه کتان به بندند و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند تا دو
جوش زند پس بیفشارند و ترنجبین و شیرخشت و خیارچنبر را بجوشانند بلکه با آب
گرم حل کنند و بعد از آنکه مطبوخ را فرو گیرند و صاف کنند و بر سر آن کنند و اگر با
مطبوخ سرداروی بود مثل ایاره و صبر و تربد و سورنجان و سقمونیا و آنرا بکوبند
و ببرشند و حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا کفچه از آن
مطبوخ بردارند و سرداروی کوفته دران ریزند و بیاشامند پس در عقب آن مطبوخ
بیاشامند و اگر تخمی چند بریان کنند دو حرف نو بریان کنند یا تاوه نیک گرم کنند و از
آتش فرو گیرند و تخمها دران ریزند و برهم میزنند چندانکه بوی او بدهد پس فرو گیرند
و ادویه حجری مثل توتیا و کحل و لاجورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و بآب

سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب بریزند و خشک کنند و بعد از آن بسایند
و غسل ادویهٔ حجری را مثل مذکورات و اقلیمیا، و خبث الحدید بدین طریق شویند
و ادویهٔ که بباید سوخت مثل سرطان و بسد و کهربا در کوزهٔ آب نارسیده کنند و در گل
گیرند و در تنور نهند و سرطان را اول دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و با آب
و نمک و خاکستر رز بشویند و بعد از آن باب خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و اگر در
جو آب بزنند بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند آبگینه بسوزانند و در کوره نهند تا
گرم شود چنانکه نزدیک بگداختن باشد پس بردارند و در آب خلیه اندازند و بعد از آن
بسایند و صدف و شبح را چون سوزانند در گل گیرند و در تنور نهند و عقرب را که
سوزانند زنده بگیرند و در ظرفی مسین نهند و سر ظرف بخمیر محکم کنند و در تنور نهند
و اگر مس سوزانند آنرا تنک سازند و هلیله و بلیله و آمله بجوشانند و صاف کنند
و آن آب در دیگ مسین جوشانند و آن صفایح مس گرم میکنند و درین آب می
اندازند تا بیست و یکبار چنین کنند و بعد از آن فرو گیرند و آنچه راسب شده باشد
برگیرند و باز بر سر آتش نهند و قدری بول گاو بران ریزند و بیست و یکبار دیگر
صفایح را گرم کنند و دران اندازند و رسوب این را با آن رسوب ضم کرده بسایند
و فولاد را همچنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود که نقره را بسوهان بسایند
و بعد از آن در آب نمک بجوشانند و در کفچهٔ آهنین کنند تا محرق شود و اگر نشود در
اندکی کبریت دران اندازند که سوخته شود و سرب را نیز چنین سوزانند و اگر زر

سوزانند

سوزانند آنرا بسوهان بسایند و پارهٔ سرب نیز با آن بسایند و باهم بگدازند پس رها کنند
تا سرد شود و باز بسایند و پاره دیگر سرب با آن بسایند و با آب نمک در کفچهٔ آهنین
کنند و بجوشانند تا آب نیست شود پس در هاون کنند و بسایند اما مقدار زمان
بقاء قوت ادویهٔ مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال تا هفت سال
استعمال کنند زیرا که تاثیر و قوت این مرکب بلا مضرت بعد ازین مدت بظهور می افتد
و تا سی سال قوت او در تزاید بود و بعد ازین قوی باشد اما نقصان پذیرد تا شصت
سال رسد آنگاه همچون معاجین کبار بود اما تریاق نو بغایت قوی باشد و استعمال
آن در سموم و ادویهٔ قاتله و نهش هوام و افاعی کنند و تریاق فعزه و مثرودیطوس که
بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی باشد و قرص افاعی و
اندروخون و عنصل بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال موثر باشد و فلونیا
رومی و فارسی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند و تاثیر آن تا سه سال باشد و
دواء المسک و بیخ و نوش و مادة الحیوة و اطریفلات از دو ماه تا سه سال باشد
و نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مسهله مثل معجون خیار چنبر و شهر
یاران و سفوف جلی فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد و تا هفت ماه نیک باشد و قوت
سفوف تا دو ماه نیک باشد و قوت قرصها تا شش ماه و مرهم نیز چنین بود و روغنها
تا متغیر نشده باشد استعمال توان کردن لیکن چون بوی او متغیر شود هیچ کار نیاید
الا روغن بلسان و مومیائی که هرچند کهنه تر شود بهتر بود اما اشربه در دو زکه

بسازند استعمال توان کرد وقوت آن تا چهار سال باقی باشد ومطبوخ فی الحال که بجوشانند
استعمال کنند وچون دو ساعت برو بکذرد ضعیف شود **اما امتحان** تریاق بدانکه
تجربه تریاق بدان کنند که کسی دواء مسهل قوی مثل سقمونیا وتخم حنظل بخورد وبعد از آن
نیم درم تریاق بخورد واکر اسهال بعد از آنکه ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق نیک
باشد ویا نیم درم بخورد وخروسی دهند ومار افعی یا یکی از هوام قاتله برو مسلط کنند
اکر خروس نمیرد تریاق بقوت است والا ضعیف یا مغشوش بود وتریاق را تا
استعمال نکنند وقوت وضعف آن ندانند استعمال نباید کرد **اما مقدار** تناول آن
در کزیدن مار افعی وکلب کلب یکمثقال ودر کزیدن عقرب نیم درم ودر کزیدن زنبور
دانکی ونیم با سرکه وکسی که دوای سمی خورده باشد نیم مثقال تا یک مثقال بخورد وکسی
را که درد سینه وسعال مزمن باشد یا درد معده وامعا واحشا وشهوت کلبی
ونافض که بی تب بود دو دانک بخورد وکسی را که صرع وسکته وفالج ولقوه بود نیم
درم تا یک درم بخورد با آب سداب وکسی را که قولنج بود نیم درم ودر استسقا مثقالی
ودر اسهال وقروح امعا نیم درم با آب سماق ودر ضیق النفس دانکی ونیم با سکنجبین
عنصلی ودر جذام مثقالی با آب افتیمون وکاوزبان ودر حصاة کلیه ومثانه
نیم مثقال با آب کرفس ودر هیضه دانکی ونیم با شراب ودر ضعف شهوت وشهوت
کلبی یکمثقال با شراب ودر احتباس طمث یکمثقال با آب شکوفه اشیع نافع بود
**باب دوم** در تریاقها **تریاق کبیر** وآنرا تریاق فاروق کویند

وتریاق

وتریاق جلیل القدر عظیم المنفعة باشد ومقاومت با زهرها وادویهٔ قتاله کند
ومقوی دل ودماغ وکبد بود وقروح امعا واسهال ونفث وبواسیر ومغص وقولنج
ودرد معده واستسقا وکرم شکم وصداع وصمم وادرار بول وطمث کند وضعف بصر
وجنون وجذام وبرص وبهق واوجاع مفاصل وجمیع امراض سوداوی وبلغمی را مفید
**اخذ** **صن** آن اقراص عنصل چهل وهشت مثقال قرص افاعی وقرص اندروخورن
از هر یکی بیست وچهار مثقال فلفل ودار فلفل از هر یک بیست وچهار مثقال تخم شلغم
بری سیرمونی ورق کل ایرسا غاریقون رب سوس روغن بلسان از هر یک دوازده
مثقال زعفران زنجبیل ریوند فطراسالیون قنطافیلون بودنه جبلی فراسیون قسط
مراسطوخودوس فلفل ابیض کنکرزد مشکطرامشیع فقاح اذخر صمغ البطم سلیخه
سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال میعه سائله تخم کرفس سلساليوس مرو بابلی
کادریوس نانخواه کمافیطوس عصاره لحیة التیس ناردین اقلیطی شبح جبلی سادج هندی حنطیانا
راونیانه طین مختوم زاج محرق حماماحب بلسان وج فو صمغ عربی قردمانا انیسون
اقاقیا از هر یک چهار مثقال دوقو قنه مقل الیهود جاوشیر سکبینج جندبیدستر بادآورد
قنطوریون باریک زراوند مدحرج وطویل از هر یک دو مثقال عسل کف کرفته ده رطل
شراب ریحانی بی غش سه رطل آنچه کوفتنی باشد بکوبند وصمغ وعصارات را بخیسانند
وادویهٔ کوفته وبیخته را بروغن بلسان ملتوت کردانند ودر عسل وشراب بسرشند
ودر ظرفی نقره یا چینی کنند وظرف را محکم سازند وهر روز سر او برمیدارند وبعد از

یک سال استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال

قرص اسقیل و آنرا عنصل نیز گویند طریق وی آنست که عنصل تازه در خمیر گیرند و بریان

کنند بعد از آن از خمیر بگیرند و آب آنرا سحق کنند و با همچندان دقیق کرسنه بیامیزند و دست

بروغن گل بمالند و آنرا قرص سازند قرص اندروخوره مصطکی دارشیشعان قصب الذریره

سلیخه فو اساورون عود بلسان از هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هر یک دوازده

مثقال اقحوان بیست مثقال دارچینی حماما از هر یک بیست و چهار مثقال بکوبند

و بیزند و بشراب ریحانی بسرشند و دست بروغن بلسان چرب کرده آنرا

قرص سازند قرص افاعی افعی جوان ماده سوبین حاصل کنند و ماده ازان بدانند که

او را چهار نیش بود و نر او را دو نیش و جوانرا بدان بدانند که بغایت متحرک باشد

و سر برداشته و چشم او سرخ بود و باید که در بهار صید کنند و در روز از سر و دنبال

او مقدار چهار انگشت بیک دفعه جدا کنند و بیندازند و باقی را پوست کنند و شکم

و پاک بشویند و در دیگ کواره نهند و آب در وی ریزند و نمک و شاخها و شبت در ان

اندازند و بپزانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص

در هاون سنگین نیک بکوبند و با ربع کعک بیامیزند و بهم بسایند و با آن مرهم بسرشند

و دست بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و چون در و

مذاق نماند در ظرف آبگینه کنند و نگاه دارند تریاق عوره قایم مقام تریاق کبیر بود

صب آن حماما سنبل ساذج هندی لک مامیثا قرنفل دارچینی فیمولیا قسط جنطیانا

از هریک

از هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق از هر یک هشت

مثقال عاقرقرحا رازیانه کبریت خام تخم شبت اساورون فودنج ناخونیون فطراسالیون

اینسون ناردین شکوفه رزکل ماقلا تخم کرفس دوقو افیتمون سنبل الطیب از هر یک سه

مثقال کثیرا خشخاش سفید فلفل از هر یک سی مثقال بزر البنج بیست و هشت مثقال تخم

سداب یکمثقال دانه ترنج سماق شامی از هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار

مثقال فقاح مر چهار مثقال و نیم عصاره قیصوم هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال

آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغها را در شراب حل کنند و با سه چندان عسل بسرشند

و بعد از شش ماه و نیم مثقالی تناول کنند تریاق اربعه زهرها و بادهای غلیظ

و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود صب آن جنطیانا حب الغار زراوند

مر متساوی بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند شربتی یکمثقال نافع باشد تریاق

الانفع فلفل ابیض زنجبیل ماش از هر یک ده درم مر اینون حب الغار از هر یک

هفت درم جنطیانا زراوند طویل زعفران جدوار عنصل از هر یک چهار درم نار

دین عاقرقرحا فرفیون از هر یک دو درم جندبیدستر یک درم بکوبند و با سه چندان

عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند مثرودیطوس از تریاقهاء بزرگ است

و منافع بسیار دارد صب آن سلیخه قرنفل فلفل سفید و سیاه و سورنجان و جعده

سیسریون دوقو اکلیل الملک جنطیانا روغن بلسان مقل از هر یک هفت درم اسارون

سقنقور چهار درم و نیم سنبل کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر

قسط سیاليوس کافیطوس قنه دار فلفل عصاره لحیة التیس جندبیدستر جاوشیر
سادج هندی میعه از هریک هشت درم زعفران غاریقون تخم سداب زنجبیل دار چینی
علک البطم کثیرا از هریک دو درم فستق ناردین مصطکی صمغ عربی قردمانا افیون
بزرالبنج ورق گل مشکطرامشیع از هریک پنجدرم ادویه را بکوبند و صمغها را در شراب
حل کنند و بسه چندان عسل بسرشند و شقالی بعد از شش ماه بخورند بزرگ دارو
شبیه است بتریاق و منافع او بسیار است صفت آن زعفران بزرالبنج سفید از هریک
چهار درم فلفل سفید دو درم افیون فرفیون از هریک بیست درم سنبل میعه
سایله از هریک بیست و هشت درم سادج قرنفل از هریک چهار درم لوء لوء ناسفته
نوشادر تخم سداب بری مشک کافور قاقله دارچینی سلیخه از هریک درمی تخم
سپندان عاقرقرحا دارفلفل از هریک چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر از
هریک دو درم زرنباد درونج عقربی روغن بلسان قسط از هریک هشت درم
چنانکه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند تریاقی که دفع ضررها
کند انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک سی درم سیر بری بیست درم نمک ده
درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه درم تناول کنند بی تا چیزی آخر نداوند
طویل و مدحرج از هریک درمی و نیم افیون حب سپندان ریزه از هریک درمی شونیز پنج
درم جنطیانا سه درم سداب دو درم بکوبند و بعسل و آب جرجیر بسرشند و شقالی
تناول کنند باب سیوم در مفرحات مفرح معتدل لوءلوء ناسفته

بسد عود خام گاوزبان از هریک ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیز از هریک پنجدرم صندلین
طباشیر از هریک هشت درم فرنجمشک افتیمون ورق گل سرخ از هریک شش درم درونج
زعفران عنبر از هریک دو درم سادج هندی زرنباد بالنگو خشخاش بنفشه گل ارمنی از هریک
چهار درم کافور یکدرم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و شقالی تناول
کنند مفرح یاقوتی لوءلوء ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم
بالنگو صندل سرخ بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی از هریک دو درم ورق زر شقالی
حجر لاجورد مثقالی و نیم لعل عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز تخم گل عود پوست ترنج
گاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی کافور عنبر اشهب از هریک سه درم طباشیر صندل سفید
ورق گل از هریک پنجدرم سادج زرنباد درونج از هریک درمی و نیم نیم مثقال مشک
ابریشم سوخته یکدرم آمله هلیله کابلی از هریک بیست درم گلاب قند از هریک منی شراب
سیب و به و آب انار شیرین از هریک بیست درم مفرح حار قرفه قرنفل دارچینی سنبل
فرنجمشک درونج از هریک ده درم زرنباد کبابه قاقله از هریک پنجدرم نارمشک عود
اشنه سادج از هریک سه درم زعفران مصطکی از هریک مثقالی عنبر اشهب درمی مشک
نیم مثقال ورق زر نیم درم آمله در آب مویز جوشانیده و خشک کرده پانزده درم مجموع
را کوفته و بیخته بعسل هلیله بسرشند مفرح بارد ورق گل طباشیر بهمن سفید کافور زبان
از هریک درمی کشنیز خشک و صندل از هریک یک درم تخم کدو مغز تخم خیارین و کدو
از هریک دو درم زرشک دانه بیرون کرده سه درم لوءلوء ناسفته کهربا گاوزبان گل

ارمنی از هر یک دو درم شکر یکدرم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند آخر
خفقان سرد را نافع بود کاوزبان درونج از هر یک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل
بسرشند آخر ضعف دل و خفقان و غشی را مفید بود صـ آن مصطکی دارچینی
فلفل خام فرنجمشک بادرنجبویه سادج از هر یک پنج درم کشنیز خشک سنبل از هر یک سه
درم کهربا لولو طباشیر از هر یک دو درم و نیم بالنکو هشت درم مشک یک درم
زعفران بکوبند و بعسل هلیله بسرشند دواء قلب خفقان و امراض سوداوی و ضعف
قلب و معده را مفید بود صـ آن زرنباد درونج همچنین سادج سنبل قاقله قرفه
قرنفل جندبیدستر اشنه از هر یک درمی لولو ناسفته کهربا بسد ابریشم خام مقراض
چیده از هر یک درمی و نیم زنجبیل دارفلفل از هر یک نیم درم مشک دانگی بکوبند و بعسل
یا بشیره قند بسرشند دواء المسک خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را
مفید بود سنبل مشک سادج از هر یک دو درم و نیم زعفران نانخواه تخم کرفس از هر یک
چهار درم صبر سقوطری افسنتین رومی از هر یک هشت درم دیوچینی شش درم
جندبیدستر درمی و نیم نوش دارو مقوی قلب و کبد و معده بود و مفرح و
مقوی نفس و بدن بود و بوی دهان و رنگ روی نیکو کند صـ آن ورق گل
سرخ شش درم سعد پنج درم زعفران قرفه زرنب دارچینی قاقله هیل جوز
بویا بسباسه از هر یک دو درم مصطکی قرنفل اسارون سنبل از هر یک سه درم بکوبند
و به بزنند و آمله یک رطل در نه رطل آب بجوشانند تا با ثلث آید پس صاف کنند

وباد و رطل

وباد و رطل قند بقوام آرند و ادویه کوفته در ان ریزند و بجوب بید بزنند فلونیاء
رومی قولنج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود صـ آن زعفران پنج درم
فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل از
هر یک چهار درم تخم کرفس سه درم سادج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون از
هر یک درمی بکوبند و بروغن بلسان ملتوث کنند و بعسل سه چندان بسرشند و بعد از
شش ماه درمی بخورند فلونیاء فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط
را نافع بود صـ آن سعد فلفل بزرالبنج از هر یک دو درم جندبیدستر زرنباد
درونج از هر یک نیم درم لولو مشک از هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل
سه وزن ادویه بسرشند و درمی بعد از شش ماه تناول کنند باب چهارم
در معاجین و اطریفیلات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظه باشد صـ
آن هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک ده درم اسطوخودوس تربد از هر یک پنج درم
بکوبند و بعسل بسرشند و درمی بعد از شش ماه تناول کنند شربتی پنج مثقال
معجون تربد قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود صـ آن سقمونیا یکمثقال
تربد ده مثقال جوزبوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل از هر یک درمی
شکر ده مثقال مجموع را بکوبند و بعسل بسرشند شربتی پنج درم معجون خیارچنبر
تربد بیست و چهار درم بنفشه ده درم نمک هندی هفت درم رب سوس هفت درم رازیانه
انیسون مصطکی از هر یک دو درم و نیم و مغز خیارچنبر پنجاه درم فانیذ پنجاه درم

روغن بادام صد درم ادویه را بکوبند و بعسل بسرشند معجون حجر الیهود کلیه و مثانه را
پاک کرداند و ادرار بول کند صه آن تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع را مقشر کنند حب
کاکنج از هر یک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال
باشد معجون عقرب کلیه و مثانه را از حصیات و رمل پاک کرداند صه آن عقرب
سوخته درم و نیم جنطیانا یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل و دارفلفل از هر یک
دو درم پنج کاکنج پنج درم جندبیدستر چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
دانکی باشد معجون حلتیت تب ربع و گزیدن عقرب و رتیلا را مفید بود صه
آن حلتیت مرورق سداب متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد
معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود صه آن بزرالبنج تخم کرفس رازیانه
از هر یک سه درم حب کاکنج بیست درم و پنج عدد کثیرا چهار درم بکوبند و بعسل پخته
بسرشند شربتی یکمثقال باشد معجون شهریاران قولنج و نفخ معده و امعا را مفید بود
صه آن زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان
از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل از هر یک هشت درم
شکر سفید هشتاد درم بکوبند و با سه چندان عسل بیامیزند شربتی دو مثقال
باشد فلاسفه و آنرا مادة الحیوة گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و
ریاح و اوجاع پشت و مفاصل دفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند و عقل
را بیفزاید صه آن فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی بلیله آمله شیطرج هندی زراوند

مدحرج اصل بابونه جلغوزه جوز هندی حشیشة الثعلب از هر یک ده درم مویز طایفی
سی درم مجموع را کوفته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند معجون برشعثا اوجاع قولنج
و رمد و اسنان را مفید بود صه آن فلفل سفید و سیاه از هر یک بیست درم بزر
البنج و افیون مصری از هر یک ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل عاقرقرحا
از هر یک مثقالی بکوبند و با صد و پنجاه درم عسل بیامیزند و در ظرفی آبگینه کنند
و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند معجون مسک وجع و برودت کبد را مفید بود و سده
بگشاید صه آن مسک سلیخه سنبل ساذج هندی لک ریوند چینی جنطیانا از هر یک
دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه درم عود قرنفل مر از هر یک
نیم درم همه را بکوبند و با سه چندان ادویه عسل بیامیزند شربتی یکدرم معجون ورد
اورام صلب کبد را مفید بود صه آن ورق گل چهار درم سوسن آسمان گون هفت
درم ریوند چینی لک مغسول از هر یک سه درم و نیم مر و زعفران از هر یک نیم درم همه
را کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی یکمثقال بود معجون الزراج درد پشت و ریاح را
مفید بود و قولنج بگشاید صه آن مصطکی و دارفلفل زنجبیل جوزبوا سقمونیا
سداب قولنجان قرفه متساوی بکوبند بعسل یا بشیره قند بسرشند شربتی یکمثقال
بود معجون وج دمع و سیلان اشک را مفید بود صه آن وج حلتیت زنجبیل رازیانه
متساوی بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند معجون لبوب منی بیفزاید و
قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی نکو کرداند صه

آن مغز بادام وجوز وحلغوزه وحب الزلم وفندق وفستق ونارجیل وتودری سرخ
وسپید وخشخاش وتخم گزر وجرجیر وتخم بیاز وشلغم واسپست وبهمنین وزنجبیل
ودار فلفل وکبابه وفلفل وقرفه ودارچینی وشقاقل وخولنجان وتخم هلیون مساوی
بکوبند وباسه چندان عسل بسرشند ومثقالی تا دو مثقال تناول کند معجون
فیادریطوس مزاج سرد واوجاع معده وکبد وکلیه وطحال ورحم را مفید بود وقولنج
وحیض را بگشاید وتنقیهٔ بدن از اخلاط غلیظه کند وبادها بشکند وسده بگشاید
وضیق النفس واوجاع سینه وصداع وصرع وجذام را مفید بود صـ آن صبر
اسقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی وج مصطکی حب
بلسان روغن بلسان فرفیون فلفل دارفلفل جنطیانا مرفقاح اذخر حاما
از هر یک دو درم قسط موکا دریوس افیتمون از هر یک چهار درم اسارون سلیخه
سقمونیا از هر یک شش درم سنبل سه درم ونیم مجموع را بکوبند وبا سه چندان عسل
بسرشند وبعد از شش ماه چهار مثقال تناول کند معجون سورنجان اوجاع
مفاصل ونقرس وعرق النساء را مفید بود صـ آن سورنجان سپید شش بوزیدان
ماهی زهره پوست بیخ کبر زیرهٔ کرمانی شیطرج از هر یک دو درم پوست هلیله
زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه ورق حنا نمک هندی سعتر از هر یک درم ونیم
ورق گل کشنیز خشک محموده زنجبیل از هر یک سه درم تربد پنج درم روغن بادام
هفت درم عسل صد وپنجاه درم باشد معجون بلادر رعشه وفالج وسکته

وجمیع امراض بارده را مفید بود صـ آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل وج
از هر یک ده درم ورق سداب حلتیت جنطیانا زراوند حب الغار جندبیدستر
شیطرج خردل از هر یک پنج درم عسل بلادر پنج ادویه را بکوبند وبعسل بسرشند
شربتی یک مثقال باشد سجزنیا جمیع امراض بارده ورياح غلیظه وسوء الهضم وسموم
الاسموم وقولنج وعسر بول اوجاع اسنان را مفید بود صـ آن جندبیدستر افیون
دارچینی اسارون دوقو مر از هر یک درمی فلفل دارفلفل قسط قنه از هر یک شش
درم زعفران نیم درم سم را بکوبند وبعسل بسرشند وبعد از شش ماه نیم مثقال تناول
کنند اطریفل کبیر ریاح بواسیر وبرودت معده را مفید بود ورنگ روی نیکو کرداند
وباه بیفزاید صـ آن هلیله سیاه وکابلی وبلیله وآمله وفلفل ودارفلفل
از هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل تودری سرخ
وسپید ولسان العصافیر کنجد خشخاش بهمنین از هر یک درمی بکوبند وبروغن
بادام ملتوت کردانند وبعسل بسرشند شربتی دو درم اطریفل صغیر هلیله زرد
سیاه وکابلی وبلیله وآمله متساوی بکوبند وبروغن بادام ملتوث کردانیده بعسل
بسرشند ومثقالی بخورند نافع بود اطریفل کشنیزی صداع وبخارات معده را مفید
بود هلیله کابلی وبلیله وآمله وکشنیز خشک متساوی بکوبند وبعسل بسرشند
اطریفل افیتمون امراض سوداوی را مفید بود وموی سیاه دارد ودیر سپید شود
صـ آن هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده درم سناء مکی افیتمون تربد از هر یک

بنجدرم شیطرج سه درم بسفایج درمی ابیسون نمک هندی از هریک دو درم بکوبند
وبعسل بسرشند شربتی مثقالی باشد اطریفل مقل بواسیر را مفید بود هلیله کابلی بلیله
آمله از هریک دو درم بکوبند ومقل شش درم در آب حل کنند وباعسل بسرشند
وادویه را بدان بیامیزند اطریفلی که برص وامراض بلغمی را مفید بود صـ آن هلیله
کابلی بیست درم بلیله وآمله از هریک ده درم برنج کابلی پانزده درم شیطرج
سعد سادج زنجبیل از هریک پنجدرم بسفایج اسطوخودوس از هریک هفت درم
قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی ابیسون قرنفل جوزبوا جزبوا از هریک
دو درم فلفل دارفلفل نانخواه از هریک چهار درم بکوبند وبعسل بسرشند
وچهار درم تنا ول کنند آخر کرم دراز وکدو دانه بکشد صـ آن برنج کابلی
مقشر ده درم تربد قسط حب النیل از هریک پنجدرم قنبیل ترمس شیح افتیمون
افسنتین ملح نفطی خردل سپید تخم حنظل راسن سعد از هریک سه درم بکوبند
وبعسل بسرشند شربتی دو درم باشد آخر عرق مدینی را نافع بود صـ آن
هلیله کابلی آمله تربد زنجبیل قنبیل متساوی بکوبند وبعسل بسرشند شربتی سه
مثقال باشد باب پنجم در اشربه ولعوقات ومربیات وربوب وسکنجبینات شراب بنفشه تب صفراوی وسعال وذات الجنب وذات الصدر را
مفید بود وتلیین طبع واد رار بول کند صـ آن بنفشه تازه یکمن در چهار من
آب بجوشانند وصاف کنند وهریکمن آب را دو من قند بجاشنی نهند وبقوام

آرند

آرند شراب نیلوفر سرد وتر طب بود وصداع وسعال کهن وحمیات صفراوی را مفید بود
وصنعت آن همچون صنعت شراب بنفشه است شراب عناب غلبه دم وماشرا وحصبه
وجدری را نافع ناوفع باشد صـ آن عناب کرکانی یک رطل در چهار رطل آب
بجوشانند وصاف کنند وبا قند بقوام آرند شراب به مقوی قلب ومعده وقابض
بود وتشنگی بنشاند به ترش رسیده پاره کنند ودانه بیرون آرند ودر هاون سنگین
بکوبند وبجوشانند وباقند بقوام آرند شراب سیب مقوی قلب ومعده ومفرح
بود وقی واسهال باز دارد وآنرا هم چنین ترتیب دهند شراب انار صداع وتشنگی
وقی وصفراوی را مفید بود ومقوی معده باشد آب انار مز بگیرند وباقند چندانکه
مذاق را خوش آید بقوام آرند شراب ورد حمیات صفراوی را مفید بود وتسکین
عطش وتلیین طبع کند صـ آن ورق گل تازه چهار من حمره کنند وده من آب
گرم برسر آن ریزند ویک شبانروز بگذارند پس بیک بدست بمالند ودر دیگ ریزند و
بجوشانند تا طعم وبوی گل با آب دهد پس صاف کنند وهریک من آب را دو من قند
بجاشنی نهند وبقوام آورند واگر بعد از آنکه صاف کنند چهار من دیگر ورق گل در آن
آب ریزند وصاف کنند پس با قند بقوام آرند شراب مکرر گویند واسهال وفائده
او بیش بود شراب فواکه مقوی قلب معده واحشا بود وقی صفراوی را مفید باشد
صـ آن به وسیب ترش وسماق وامرود وانار ترش وزرشک وغوره وتمر هندی متساوی
بکوبند وآب آن بگیرند وباقند بقوام آرند شراب ریباس اسهال صفراوی وحمیات

حاره و تشنگی و بخاره را مفید بود و مقوی معده باشد ریباس بکوبند و آب آنرا بگیرند و با
قند بقوام آرند **شراب توت** اوجاع حلق را مفید بود و مقوی معده باشد و آنرا هم
چنین سازند **شراب خشخاش** سعال و نزله و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود خشخاش بکوبند
و در خرقهٔ کتان بندند و در دیگ سنگین بجوشانند و هر دم برون آرند و بدست بمالند
تا شیرهٔ آن برون آید پس با قند بقوام آرند **شراب لیمو** مقوی قلب و معده بود و صفرا و
تشنگی بنشاند قند را جلاب سازند و بقوام آرند و زمانی که فرو گیرند آب لیمو چندانکه
احتیاج باشد بدان ریزند و بزنند و فرو گیرند و شراب حماض و نارنج نیز چنین سازند
**شراب صندل** صندل مقاصری بسوهان بسایند و پنجاه درم از آن در یکمن گلاب یک
شبانروزی بخیسانند پس بآتش نرم بجوشانند و بدست بمالند تا به نیمه باز آید صاف
کنند و با یکمن قند بقوام آرند **شراب نعناع** غثیان و قی و فواق را مفید بود دیگ رطل نعناع
تازه در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید و با دو رطل قند بقوام آرند **شراب زوفا** ضیق
النفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند **صفت** آن انجیر سفید
بیست عدد مویز طایفی پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی
پنج درم بیخ مهک زوفا خشک از هر یک هفت درم مجموع را در دو من آب بجوشانند
تا بانیمه آید پس صاف کنند و با یکمن قند بقوام آرند **شراب دیناری** این شراب بسیار
منفعت است سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین
طبع کند **صفت** آن پوست کاسنی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم پوست بیخ رازیانه



ده درم تخم کاسنی پانزده درم تخم سه تخم پانزده درم ورق گل ده درم ریوند چینی
سه درم مجموع را نیم کوفته در دو من آب بجوشانند و ریوند را کوفته در خرقهٔ کتان بندند
و در دیگ اندازند تا با چهار دانگ آید پس با دو من قند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام
آید ریوند کوفته بران ریزند اقوی بود **شراب بزوری** پوست بیخ کرفس پنج درم
پوست بیخ کاسنی بیست درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کاسنی هفت درم تخم
رازیانه پنجدرم تخم سه تخم دو درم مجموع را نیم کوفته در دو من آب بجوشانند تا یکمن آید
و با یکمن قند بقوام آرند **شراب غوره** آب غوره بگیرند و بجوشانند تا چهار دانگ آید
و دو درم قرنفل دران اندازند و با قند بقوام آرند **شراب انجبار** اسهال دموی و نفث
دم و نزف دم را مفید بود و کبد و معده را تقویت کند **صفت** آن انجبار هفت مثقال
قرطیخ مثقال صندل سفید و سرخ از هر یک چهار مثقال صندل را بسوهان بسایند
و باقی ادویه را بکوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند **شراب اسطوخودوس** امراض
بلغمی و سوداوی را مفید بود **صفت** آن اسطوخودوس پرسیاوشان از هر یک ده
درم عود صلیب بیخ مهک گاوزبان و رازیانه و تخم کرفس و تخم خطمی از هر یک هفت
درم در شش رطل آب بجوشانند تا با ثلثی آید و با سه رطل قند بقوام آرند **نسخهٔ اخری**
صرع و صداع دماغ را مفید بود **صفت** آن اسطوخودوس ده درم بسفایج پنجدرم بالنگو
گاوزبان همچنین قند یا عسل رطلی **شراب افسنتین** سقوط اشتها و ضعف معده را
مفید بود **صفت** آن افسنتین صد درم در دو رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و

وصاف کنند و به درجنیر کیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث رطلی و شراب و عسل
از هر یکی نصف رطلی مجموع را با هم ضم کنند و بقوام آرند **شراب بخته جوش** جهة ضعف معده
و کبد و باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول **ص** آن
آب انگور ریک صد من گوشت بره پخته بیست من در دیگ کنند و میجوشانند و عود
و عود ده درم زعفران و مصطکی و خولنجان و جوزبوا از هر یکی پنج درم قرنفل و بسباسه
و زرنباد و سعد از هر یکی سه درم سلیخه و زنجبیل و دارچینی و عاقرقرحا و سنبل
و کبابه از هر یکی دو درم مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا
گوشت مهترا شود و بعضی با انگور و نعناع نیز بریزند و لحظه لحظه آن کیسه را بدست می
مالند و می افشارند بعد از آن فروگیرند و صاف کنند و مشک دو دانگ و عنبر یک مثقال
در رطلی گلاب حل کنند و بر سر آن ریزند و با پنج من قند یا عسل بقوام آرند **میبه**
ضعف معده و کبد و قی و تشنگی را مفید بود **ص** آن به رسیده پاره کنند و از دانه
پاک کنند و در هاون چوبین یا سنگین بکوبند و بیست من آب از آن بگیرند و ده
من شراب صاف بستانند و ثفل به شبانروزی در آن بخیسانند و صاف کنند و ثفل
را با آب پاک بشویند چنانچه در آن هیچ طعمی نماند بریزند و آن آبها با هم دیگر در دیگ
سنگین بجوشانند تا نیمه آید پس دیگر بار بپالایند و با پنج من قند یا عسل بقوام آرند
در دیگ سنگین کنند و قرنفل دو درم و قاقله صغار و کبار و زعفران و دارچینی و دار
چینی از هر یکی سه درم بدست می مالند تا قوت ادویه با آب دهد پس بیرون آرند

دیگرم

دیگر درم مشک در گلاب حل کنند و در آن ریزند و بزنند **اما ربوب** ربوب میوهای که چنان
باشد که آب آن بگیرند و بی شیرینی بقوام آرند **رب اجاص** التهاب حمیات و یبوست
طبع و عطش را مفید بود **ص** آن آلوی سیاه در آب بجوشانند و صاف کنند و آن صافی
را بجوشانند تا بقوام آید و بیشتر ربوب بدین طریق سازند **سکنجبین ساده**
حمیات حاره و تشنگی معده را و قطع صفرا و بلغم کند **ص** آن سرکه سفید گلی با نیم رطل
آب و یکمن قند یا عسل بقوام آرند **سکنجبین بزوری بارد** استسقا و سوء القنیه و حمیات
حاره را مفید بود **ص** آن تخم کاسنی پنج درم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی ده
درم بیخ رازیانه پنج درم نیم کوفته در دو رطل آب خیسانند شبانروزی بعد از آن بجوشانند
و ثفل بدست مالند و صاف کنند و با یکمن قند و دو رطل سرکه بقوام آرند **سکنجبین**
**بزوری حار** سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند تخم کرفس و رازیانج
و کاسنی و کشوث و انیسون از هر یکی پنج درم پوست بیخ رازیانه و کرفس و کبر از هر یکی
هفت درم غافت ریوند چینی از هر یکی سه درم چنانکه گفته شد بقوام آرند
**سکنجبین بزوری معتدل** تخم کاسنی و رازیانه و کرفس از هر یکی سه درم سه تخم پانزده درم
پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه پنج درم **سکنجبین سفرجلی** تقویت
معده و کبد کند و اشتها آورد و سده بگشاید و ناقه را مفید بود یکمن آب به و یکمن
قند و سرکه رطلی یا کمتر بحسب ارادت بقوام آورند **سکنجبین عنصلی** ربو و سعال بلغمی
و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و لیثرغس و امراض بلغمی را مفید بود **ص** آن سرکه

عنصلی ده من شراب صافی دو من عسل سه من در ظرفی کنند و زنجبیل و رازیانه و افیون
و حلتیت و عاقرقرحا و فودنه و سداب و فلفل از هر یکی ده درم تخم کرفس و کمون و
فرد ماما از هر یکی پنج درم نیم کوفته در میان آن ریزند و هفته در آفتاب نهند و بعد از آن
صاف کنند و نگاه دارند سرکه عنصل عنصل را بکارد چوبین بشکافند و خارج و داخل
آنرا پاک کنند و یکمن از آن آب با ده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین
رمانی حمیات محرقه و کبد و معده را مفید بود صفت آن آب انار مرنج من آب غوره یک
یا غوره یا ریباس یا سرکه بحسب اراده یکمن گلاب سی درم با هم بیامیزند و هر یک
من از آن را یکمن قند بچاشنی نهند و بقوام آرند سکنجبین ریوندی اوجاع و سده کبد را
مفید بود و طبیعت را نرم کند صفت آن ریوند چهار درم غاریقون تربد بسفایج تخم
کاسنی از هر یکی هفت درم زنجبیل یک درم و نیم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک
رطل آید و با چهار رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال و خشونت حلق و ریه
را مفید بود و طبیعت را نرم کند صفت آن سپستان دویست عدد مویز طایفی دانه
بیرون کرده چهل درم مغز چهار چنبر پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن
آب و با رطلی شکر بقوام آرند لعوق بنفشه ذبح و سعال مزمن را مفید بود و سینه
و ریه را پاک کند صفت آن زوفا و ایرسا از هر یکی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند
تا با رطلی آید و با رطلی قند بقوام آرند لعوق سپندان سعال بلغمی را مفید بود و قطع
بلغم کند صفت آن حب و ده درم بیخ مهک چهار درم رازیانه انیسون از هر یکی سه درم



ونیم در دو رطل آب بجوشانند تا برطلی آید و با رطلی عسل بقوام آرند لعوق طباشیر
سل و قرحه ریه را مفید بود صمغ عربی قاقله از هر یکی شش درم نشاسته کتیرا از هر یک
ده درم طباشیر چهار درم جلغوزه هفت درم تخم خیار هفت درم قند شصت
درم بکوبند و با رطلی عسل و بیست درم روغن بادام بیامیزند لعوق حلبه سعال
و خشونت حلق را مفید بود صفت آن صمغ عربی کتیرا بیخ مهک نشاسته از هر یک ده درم
مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر از هر یکی پنج درم حلبه چهار درم قند سفید بیست
درم بکوبند و در میان رطلی قند کنند لعوق عنصل سعال رطب و ربو را مفید بود عنصل
بریان کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفا از هر یک درمی بکوبند و در میان
رطلی عسل کنند لعوق جلغوزه قرح ریه و نفث دم و سعال بلغمی را مفید بود صفت آن
جلغوزه مقشر کتیرا ایرسا صمغ عربی از هر یک ده درم بزرک بریان کرده خرما و دانه
بیرون کرده از هر یک هشتاد درم با هم بسایند و بروغن گاو چرب کنند و در میان عسل
گرم ریزند لعوق رب سوس سعال مزمن را مفید بود صفت آن رب سوس کتیرا فقنه
مغز بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند و در میان عسل ریزند ماء الاصول فالج و لقوه
و صرع و استسقا و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت آن پوست بیخ کرفس و رازیانه از
هر یک ده درم بیخ اذخر بیخ درم تخم کرفس و رازیانه از هر یک ده درم مصطکی و سنبل
و فقاح اذخر و حب بلسان و اسارون و خطیا نا از هر یک دو درم عود بلسان بزیدان
از هر یک سه درم سلیخه تخم سپندان از هر یک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده بیست

درم در سه من آب بجوشانند تا یک من آید با یکمن قند بقوام آرند نسخهٔ اخری اختناق رحم
را مفید بود وطمث بگشاید صـ آن پوست بیخ کرفس وکبر از هر یک هفت درم پوست
بیخ رازیانه وانیسون وزراوند وقنطوریون دقیق وعود قوابیا وحب الرشاد از هر یک
سه درم مویز طایفی پانزده درم آخر حصیات کلیه ومثانه را مفید بود صـ آن
بیخ کرفس وکبر از هر یک پنج درم ماش هندی وتخم خیار از هر یک هفت درم بیخ بیاوشان
پیاز دشتی از هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب جوشانند
تا بثلث آید با رطلی قند بقوام آرند و پنج درم حجر الیهود بکوبند و بالای آن بیامیزند آخر
سده وبرودت کبد وطحال وبرودت معده واستسقا وحمیات بلغمی را مفید بود
صـ آن پوست بیخ کرفس ورازیانه از هر یک هفت درم بیخ اذخر وفقاح اذخر از هر یک
پنج درم مصطکی وسنبل از هر یک درمی ونیم لک وعود بلسان از هر یک دو درم بادآورد
غافث پوست بیخ کبر وورق گل افسنتین از هر یک سه درم مویز طایفی انجیر بیست درم
در دو من آب بجوشانند تا یکمن آید وبا یکمن قند بقوام آرند گلقند مقوی معده
ودافع بلغم بود صـ آن ورق گل سرخ بر دست بمالند تا نرم شود وبیکمن قند حل
سازند و بر سر آن ریزند ودر آفتاب نهند وهر گاه که کم می شود باز قند می زنند
تا چهل روز بکنند وگلنگبین نیز چنین سازند بنفشه شکر سر بنفشه نیک بمالند وثمن
ازان را بیکمن شکر قند بر سر ریزند ودر آفتاب نهند سیب مربی مقوی قلب ومعده
بود صـ آن سیب شیرین پنجاه عدد پوست باز کنند ودر دیگ سنگین بشیرهٔ قند

بآتش

بآتش نرم بجوشانند وبه مربی نیز چنین سازند اما آنرا پاره کنند واندرون آنرا پاک کنند
بادام مربی سرفه ونقصان باه را مفید بود صـ آن مغز بادام مقشر در دوشاب بجوشانند
وسه روز رها کنند پس بیرون آرند ودر عسل بجوشانند ودر ظرفی کنند هلیلهٔ پرورده
معده را قوت دهد ودفع خمار ورياح بواسیر وتقویت بصر کند ودهن را تیز گرداند
وامراض سوداوی را مفید بود صـ آن هلیلهٔ کابلی صد عدد در ظرفی کنند وآب خاکستر
بر سر آن کنند وهر سه روز آب خاکستر تازه میکنند وبعد از ده روز بشویند ودر دیگ
سنگین با کمی جو نیم کوفته بجوشانند تا پخته شود وآنگاه هلیله بیرون آرند ودر
جمله سوراخها کنند ودر ظرفی چینی یا کاشی نهند وعسل کف گرفته یا شیرهٔ قند بر
سر آن ریزند ویکبار دیگر بجوشانند زنجبیل پرورده زنجبیل را پست روند در آب
بخیسانند وآنگاه پاره کنند ودر آب عسل بجوشانند تا آب منتفی شود ودر ظرفی کنند
وعسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود شقاقل پرورده باه بیفزاید وکلیه ومثانه را
مفید بود صنعت آن شقاقل ده روز در آب خیسانند پس بیرون آرند وبا
عسل بجوشانند ودر ظرفی ریزند ترنج پرورده مقوی معده ومفرح باشد صـ
آن ترنج پاره کنند وترشی ازان بیرون کنند وبعضی پوست آن نیز باز کنند اما اگر با پوست
باشد بهتر بود ودر دیگ سنگین با آب وعسل بجوشانند تا مایئه او بیرون شود پس در
ظرفی کنند وعسل بر سر آن ریزند جوز مربی مقوی باه بود جوز تازه که هنوز خشک
نشده باشد بستانند و پوست داخل وخارج ازان باز کنند ودر عسل بجوشانند ودر

ظرفی کنند باب ششم در جوارشات جوارش عنبری خفقان و سوء الهضم
و اوجاع رحم را مفید بود صفت آن قاقله صغار و کبار و بسباسه و دارچینی از هر یک
چهار درم زنجبیل دارفلفل قرنفل زعفران از هر یک ده درم اشنه عنبر مصطکی
از هر یک دو درم جوزبوا پنج درم مشک یک درم بکوبند و ببیزند و بعسل برشند
شربتی یک مثقال باشد جوارش سفرجلی مسهل و مقوی معده بود و قولنج را بگشاید
و بادها بشکند صفت آن به رسیده را یک رطل پاره کنند و در دو من خل خمر یا شراب
بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بیفشارند و صاف کنند و با دو رطل عسل بقوام آرند
آنگاه زنجبیل و دارفلفل و دارچینی از هر یک دو درم بهیل و قاقله و زعفران از هر
یک درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و در آن میان ریزند
تا باهم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بر سر سنگی یا تخته که برای این کار باشد پهن کنند
بعد از آنکه او را چرب کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس بکارد پاره کنند و شربتی
پنج مثقال باشد آخر به را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه
چهار درم از آن با یک درم سقمونیا و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل برشند
و شربتی از آن یک درم باشد سفرجلی قابض ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود صفت
آن به رسیده دو من کوفته در خل خمر بجوشانند چندانکه مهرا شود پس صاف کنند
و با یک من قند بقوام آرند و زنجبیل و فلفل دارفلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس و نانخواه
از هر یک و درمی زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانچه گفته شد و شربتی

مثقال

مثقالی باید خورد جوارش کمونی قولنج و اوجاع معده را مفید بود صفت آن بوره ارمنی
زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل از هر یک دو درم بکوبند و حزماء یک دانه بیرون
کرده بیست درم شبانروزی در خل خمر خیسانند تا حل شود پس پالایند و با عسل بیامیزند
و با ادویه برشند شربتی پنج مثقال بخورند جوارش کافوری ضعف معده و سوء استمراء و بلغم
غلیظ را مفید بود فلفل جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه ناردشک قرنجشک قرنفل
کافور زعفران متساوی بکوبند و بعسل برشند شربتی یک مثقال بود جوارش شهریاران
برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند صفت آن قرفه شیطرج
زنجبیل دارفلفل قاقله صغار و کبار قرنفل سادج هندی بسباسه مصطکی دارچینی
سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون از هر یک شش درم افتیمون تربد از هر یک دوازده
درم سقمونیا ده درم قند شصت بکوبند و بعسل برشند شربتی یک مثقال بود جوارش
برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند صفت آن شیطرج
زنجبیل فلفل دارفلفل قرفه قاقله صغار و کبار قرنفل سادج هندی بسباسه مصطکی
دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون از هر یک شش درم افتیمون تربد
از هر یک دوازده درم سقمونیا ده درم قند شصت درم بکوبند و بعسل برشند
شربتی یک مثقال بود کوارش کندر وجع و برودت و ضعف معده را مفید بود صفت
آن فلفل دارفلفل قرنفل جوزبوا از هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان
از هر یک دوازده درم شکر سفید مثل مجموع بکوبند و بعسل برشند آخر کندر شصت

درم فلفل دار فلفل از هر یک ده درم زنجبیل خولنجان از هر یک دوازده درم جوزبوا
قرنفل از هر یک پنج درم مشک نیم درم جوارش فلافلی برودت و اوجاع معده و سود
استمراء و جشاء ترش و شهوت کلبیه و ریاح غلیظه را معید بود صـ آن فلفل سیاه
و سفید و سیاه و دار فلفل از هر یک بیست درم سیسالیوس عود بلسان از هر یک ده
درم حماما سنبل از هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون راسن از
هر یک درمی و بعسل بسرشند شربتی دو درم باب هفتم در قرصها و سهلها
وغیرها قرص طباشیر نرم طبیعت را نرم کند و نرم دارد و حمیات محرقه و سعال
و تشنگی را معید بود صـ آن طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو از هر یک
درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا از هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب
بکو بسرشند شربتی مثقالی بود آخر انکو ورق گل سرخ ترنجبین از هر یک شش درم
طباشیر کثیرا از هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و باب ترنجبین بسرشند
قرص طباشیر معتدل حمیات حاره و لهیب و عطش را معید بود صـ آن طباشیر
زرشک ورق گل سرخ از هر یک درمی و نیم تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و
تورک و صندل از هر یک نیم درم کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب بکو بسرشند قرص
طباشیر ست ورق گل سرخ پنج درم تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم نشاسته
صمغ عربی از هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال بود آخر
صمغ عربی تخم حماض بریان کرده از هر یک دو درم ورق گل سرخ سه درم طباشیر سماق

زرشک

زرشک گل ارمنی از هر یک درمی و نیم قرص زرشک کبیر حمیات بلغمی و اورام کبد
و معده را معید بود صـ آن عصاره زرشک مغز سه تخم ورق گل ترنجبین از هر یک
شش درم تخم کشوث رب سوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافت روناس
لک ریوند چینی از هر یک دو درم زعفران یک درم بکوبند و باب ترنجبین بسرشند
نسخهٔ صغیر زرشک دانه بیرون کرده پانزده درم بکوبند تخم کاسنی تخم خیارین از
هر یک سه درم ورق گل پنج درم ریوند چینی سنبل از هر یک درمی بکوبند و بسکنجبین
بسرشند قرص کهربا نفث و قذف دم را معید بود صـ آن خشخاش سفید
مصطکی کهربا از هر یک ده درم زعفران دو درم بکوبند و باب بسرشند قرص
گلنار اسهال و نزف دم را معید بود صـ آن سلیخه و طین مختوم و صمغ عربی
متساوی بکوبند و باب گلنار بسرشند قرص بنجکشت سده کبد و طحال را نافع
بود تخم فرنجمشک و تخم کاسنی و تورک و مغز تخم کدو متساوی بکوبند و بسکنجبین بسرشند
قرص افسنتین سده کبد و طحال و عسر بول و امراض بلغمی را معید بود صـ آن افسنتین
تخم کرفس انیسون اسارون بادام تلخ متساوی بکوبند و باب قراح قرص سازند
قرص ورد حمیات بلغمی و صفراوی را معید بود و ورق گل هفت درم عصاره
غافت طباشیر سنبل رب سوس هر یک بکوبند و باب بسرشند آخر اوجاع معده
و حمیات بلغمی را معید بود صـ آن ورق گل شش درم پنج مهک چهار درم سنبل
یک درم قرص ریوند حمیات مزمنه و امراض کبد و طحال را معید بود صـ آن ریوند

چینی شش درم زوناس آکل از هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصارهٔ غافت از
دو درم بکوبند بسرشند **قرص کافور** حمیات حاره ودق را مفید بود **صفت**
آن ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر از هر یکی چهار درم مغز تخم خیار کدو وتخم
تودک وبیخ مهک از هر یک هشت درم نشاسته سه درم زعفران ده درم کافور نیم
درم بکوبند وبلعاب بکو... بسرشند **قرص بنفشه** مسهل صفرا وبلغم بود و
صداع ورمد را مفید بود **صفت** آن بنفشه دو درم تربد یک درم بیخ مهک یک درم
هلیله زرد نیم درم سقمونیا وبریان کرده یکدانگ بکوبند وبآب بسرشند واین مجموع
شربتی باشد **قرص کاکنج** قروح کلیه ومثانه را مفید بود **صفت** آن کرفس شهدانه
از هر یکی شش درم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر تخم حماض مغز بادام
انیسون از هر یک سه درم حب کاکنج بیست وپنج عدد تخم خیارین مقشر بیست درم
همه را بکوبند وبآب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی باشد **قرص خشخاش** قروح
ریه ودرد سینه را مفید بود **صفت** آن ورق گل صمغ عربی از هر یکی چهار درم نشاسته
کثیرا بیخ مهک از هر یک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سپید وسیاه از هر یک
سه درم طباشیر پنج درم **قرصی** که سل ونفث دم را نافع بود **صفت** آن گل ارمنی
نشاسته گل سرخ از هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر شادنج
از هر یک پنج درم بیخ مهک سه درم بکوبند وبآب کافور ... بسرشند شربتی دو درم
**آخر** تخم خیارین مقشر پنج درم تخم تودک بیخ مهک از هر یکی چهار درم طباشیر سرطان

سوخته

سوخته از هر یک دو درم نشاسته کثیرا از هر یک درمی قرص سازند **باب ششم**
در حبها **حب ایاره** تنقیهٔ دماغ کند از بلغم واخلاط غلیظ وصرع وسکته وسبل وغشاوه
را مفید بود **صفت** آن ایارهٔ فیقرا تربد سپید حب النیل از هر یک درمی غاریقون انیسون
از هر یک نیم درم شحم حنظل ملح هندی از هر یک دانگی ونیم بکوبند وبآب رازیانه بسرشند
واین شربتی باشد **حب ذهب** اوجاع معده وامراض دماغ وظلمت عین را نافع بود
**صفت** آن صبر سقوطری بیست درم هلیلهٔ زرد ده درم گل سرخ پنج درم مصطکی کثیرا
سقمونیا زعفران از هر یک سه درم بکوبند وبآب قراح بسرشند شربتی دو درم باشد
**حب شبیار** صبر سقوطری سه درم تربد مصطکی پوست هلیله زرد ورق گل از
هر یک درمی بکوبند وبآب بسرشند شربتی مثقالی باشد **حب قوقایا** صبر سقوطری
مصطکی عصاره افسنتین از هر یک دو درم سقمونیا شحم حنظل از هر یک درمی بکوبند
وبآب کرفس بسرشند شربتی یک مثقال بود **حب صبر** اوجاع مفاصل ونقرس وفالج
ولقوه را مفید بود وتنقیهٔ دماغ ومعده کند از بلغم **صفت** آن صبر سقوطری مثقالی
تربد یک درم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک نیم درم ملح هندی از هر یک
دانگی ونیم مقل وکثیرا از هر یک دانگی بکوبند وبآب کرفس حب سازند **حب سورنجان**
مفاصل وعرق النسا را مفید بود **صفت** آن صبر سقوطری تربد سپید ماهی زهره از هر یک
درمی سورنجان یک مثقال کثیرا شحم حنظل از هر یک دانگی حب النیل غاریقون از هر یک نیم درم
ملح هندی دانگی ونیم بکوبند وبآب کرفس بسرشند واین شربتی باشد **حب بنفشه**

تنقیهٔ دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را مفید ص آن بنفشه دو درم
تربد یکدرم رب سوس هلیله زرد از هر یک نیم درم انیسون دانکی سقمونیا بریان
کرده نیم دانک همه را بکوبند و بآب قراح بسرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس
صرع مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود ص آن هلیله زرد و کابلی
از هر یک پنج درم تربد هفت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون
بسفایج غاریقون از هر یک سه درم شحم حنظل یکدرم و نیم قرنفل فودنه از هر یک درمی
بکوبند بآب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر و
اوجاع مقعد را مفید بود ص آن هلیله سیاه آمله از هر یک دو درم بکوبند و مقل
شش درم در آب کنند تا حل شود و ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم باشد حب
غافث حمیات بلغمیه و سوداویه را مفید بود ص آن صبر سقوطری هلیله زرد عصارهٔ
غافث متساوی بکوبند و بآب بسرشند شربتی یکمثقال باشد حب سکبینج قولنج و
اوجاع امعا و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید ص آن سکبینج تخم کرفس انزروت
هلیلهٔ زرد از هر یک پنج درم تربد بیست درم شحم حنظل سه درم بکوبند و بآب بسرشند
شربتی سه درم باشد حب اسطمخیقون صداع بارد را مفید بود و تنقیهٔ دماغ از بلغم کند
ص آن هلیلهٔ کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا از هر یک سه درم
افتیمون پنج درم ایارهٔ فیقرا تربد از هر یک هفت درم قرنفل یکدرم تخم کرفس انیسون
از هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد آخر تربد دو

درم

درم صبر سقوطری حب النیل از هر یک درمی شحم حنظل سقمونیا از هر یک دو درم غاریقون
تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج از هر یک درمی بکوبند
و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد آخر بسفایج و ایاره از هر یک ده درم
افتیمون سه درم غاریقون پنج درم اسطوخودوس هفت درم نمک هندی سه درم
شربتی سه درم باشد حب افاویه قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند
ص آن زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل فلفل نار مشک مصطکی از هر یک درمی و نیم سقمونیا
سه درم مجموع را بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند بمقداری نخودی و هر یک حب
از آن یک نوبت اسهال کند حب شیطرج اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طمث
بگشاید ص آن تربد ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل خردل سپید
شیطرج هندی وج از هر یک دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا از هر یک درمی فانید
چهار درم بکوبند و بآب کندنا بسرشند شربتی سه درم باشد حب ایاره اعلال سرد
معده را مفید بود ص آن ایاره فیقرا شش درم هلیلهٔ زرد چهار درم نمک هندی
دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد آخر تربد ایارج
فیقرا از هر یک درمی نمک هندی پنج درم سقمونیا دانکی شحم حنظل دانکی و نیم بکوبند و بآب
بسرشند و این شربتی باشد حب سعال سعالی را که از حرارت بود مفید باشد ص آن مغز
بادام مقشر نشاسته صمغ عربی خشخاش از هر یک درمی رب سوس دو درم باقلا
درم بکوبند و بلعاب بنکو بسرشند و حب سازند و در زیر زبان نهند آخر سعالی را

که از برودت باشد مفید افتد صفه آن مغز بادام تلخ بریسیاوشان رب سوس تخم کرفس
بیخ رازیانه متساوی بکوبند وبلعاب بهدانه بسرشند آخر که بوی دهن را خوش کند جوزبوا
قاقله قرنفل کافور دارچینی خولنجان از هریک درمی بکوبند و مشک دانگی بگلاب حل کنند
وادویه بدان بسرشند وحب سازند پوست ترنج ورق ترنج فرنجمشک سنبل قرنفل
جوزبوا نارمشک هیل زنجبیل کبابه بسباسه سعد از هریک ده درم مشک یکدرم

## باب نهم

در ایارجات ایارهٔ فیقرا امراض سر و معده و قولنج
واوجاع مفاصل وفالج ولقوه را مفید بود مصطکی زعفران حب بلسان سنبل
اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان از هریک دو درم صبر سقوطری چهار درم
اصح آنست که ضعف ادویه باشد مجموع را بکوبند وبا هم بیامیزند و یک مثقال از آن
استعمال کنند وبقولی از دو درم تا دو مثقال بحسب مزاج ایارهٔ جالینوس تخم حنظل
غاریقون بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا فربیون غاریقون از هریک ... ده
درم بسفایج افیثمون مقل کمادریوس سلیخه فراسیون از هریک سه درم سکبینج زراوند
طویل فلفل دارفلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون از هریک چهار درم
بکوبند و دو مثقال از آن شربتی باشد و در نسخهٔ دیگر مقل و بسفایج و افیثمون و کمادریوس
و سلیخه نیست و نانخواه از هریک چهار درم و شربتی یک مثقال است ایارهٔ لوغادیا تنقیه
بدن از فضلات غلیظه لزجه کند و سکته وفالج ولقوه ورعشه و صرع و جذام وداء الثعلب
وداء الفیل را مفید بود واوجاع مفاصل وبرص وبهق و سعفه و ورم ودرد و تغیر عقل

دوسواس

و وسواس وامراض کلیه و مثانه را مفید بود و تخم حنظل بیخ درم اسقیل بریان کرده غاریقون
سقمونیا حاشا اوج خربق سیاه بیروری هوفاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید
و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند
طویل افسنتین فربیون سنبل حماما زنجبیل حنطیانا اسطوخودوس از هریک دو درم
مقل افیثمون کمادریوس صبر سقوطری از هریک درمی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
چهار مثقالی بود یا جلابی از افیثمون و بسفایج و زوفا و پوست هلیلهٔ کابلی و گاوزبان
و اسطوخودوس ایارهٔ روفس داء الثعلب را نیز مفید بود و تنقیه بدن از سودا
و بلغم کند صفه آن تخم حنظل کمادریوس از هریک بیست درم صبر سقوطری بحدیم
قولنجان سکبینج جاوشیر از هریک هشت درم فراسالیون زراوند مدحرج فلفل
سلیخه دارفلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر از هریک دو درم و چنانچه
گفته شد شاذیم هندی شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود ایارهٔ ارکاغانیس
امراض مزمنه و دوار واوجاع مفاصل و جرب و کلب کلب و تشنج و قولنج را مفید بود
صفه آن تخم حنظل بیست و دو درم فراسیون واسطوخودوس و سقمونیا و فلفل
و دارفلفل و خربق سیاه از هریک بیست درم بصل الفار بریان کرده کمادریوس
صبر فربیون حنطیانا زعفران فطراسالیون اشق جاوشیر از هریک دو درم جعده
دارچینی سکبینج مر سنبل اذخر فودنه جبلی زراوند مدحرج از هریک دو درم بکوبند
و بعسل بسرشند بعد از شش ماه شربتی چهار مثقال باشد ایارهٔ شیخ الرئیس خربق

سیاه یکدرم تخم حنظل مثقالی صبر پنجدرم ملح هندی درمی و نیم غاریقون مثقالی و چهار دانگ
نیم مثقال ورق گل سرخ درمی فلفل سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال اوج حاما اسارون
حاشا حب بلسان سعتر تخم کرفس دوقو تخم کرنب از هریک سه درم گاوزبان ده درم
تخم ریحان تخم زنجشک بالنگو تخم اترج نعناع از هریک دو درم افیون درمی و نیم بکوبند
و بعسل برسرشند و شربتی یکمثقال باشد بعد از شش ماه ایارجه که مقوی بصر باشد
وصداع و علل معده و کبد و طحال را مفید بود صـ آن تخم حنظل ده درم کا دریوس
سلیخه فلفل سفید و سیاه از هریک دو درم صبر سقوطری مر زعفران از هریک درمی
سقمونیا شش درم عصارهٔ افسنتین دو درم بکوبند و بعسل برسرشند شربتی چهار درم
باشد **باب دهم** در سفوفها **سفوف انار دانه** ضعف معده و امعا و تشنگی
وقی و اسهال را مفید بود آن انار دانه بریان کرده پانزده درم زیرهٔ کرمانی در
سرکه خیسانیده بریان کرده یکدرم بلوط سماق دانهٔ مورد زیرهٔ مصوف سویق
کنار کشنیز بریان کرده خرنوب از هریک پنجدرم سک رامک دو درم و نیم **سفوف**
**مقلیاثا** اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و بواسیر را مفید بود صـ آن حرف
بریان کرده سی درم زیرهٔ مصوف ده درم بزرک تخم کندنا هلیله در روغن جوشانیده
از هریک پنجدرم مصطکی دو درم مجموع را بکوبند و مثقالی بآب رز بخورند **سفوف**
**نشاسته** اسهال و پیچ را مفید است صـ آن بکوبند و رشک تخم ریحان مجموع را بریان کرده
نشاسته صمغ عربی گل ارمنی از هریک ده درم بکوبند و پنجدرم با گلاب تناول کنند

سفوف

**سفوف سماق** اسهال و تشنگی را مفید بود صـ آن سماق انار دانه زرشک هرسه را بریان
کرده از هریک ده درم دانهٔ مورد پنجدرم خرنوب سی درم صمغ عربی و گلنار از هریک
درمی بکوبند و مثقالی بخورند **سفوف زرشک** مقوی معده و حابس بود صـ آن زرشک
انار دانه سماق بریان کرده نانخواه زنجبیل و آرد سویق از هریک ده درم بکوبند
**سفوف بزور** بادها را بشکند صـ آن نانخواه کرویا انیسون از هریک دو درم قرنفل
قاقله صغار زنجبیل دارفلفل از هریک نیم درم قند پست مثقال **آخر** اشتها آورد
و رنگ روی نیکو کند و زنان آبستن را مفید بود صـ آن رزنباد تخم کرفس از هریک
درمی نانخواه کندر از هریک سه درم جندبیدستر نیم درم زیرهٔ کرمانی دو درم کنجد
ده درم قند پست درم **آخر** سرعت منی را که از حرارت بود مفید بود صـ
آن بنکو دو درم تخم لوزک سه درم کشنیز یکدرم بکوبند و مثقالی بخورند **آخر** لذع
عقارب را مفید بود صـ آن ریوند چینی بیخ کبر زراوند طویل عاقرقرحا از
هریک ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد **آخر** نقرس و اوجاع مفاصل را مفید
بود صـ آن نعناع قاقله سورنجان ده درم قند نیم درم زعفران دانگی **آخر**
ضعف معده و اوجاع را مفید بود صـ آن نعناع قاقله سنبل مرماحوز سعد از هریک
دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل کهربا از هریک سه درم سکاذخر از هریک درمی
بکوبند و سه درم بخورند **آخر** فواق که از امتلا بود زایل کند صـ آن فطراسالیون
سعد کمون از هریک سه درم **آخر** سدهٔ صلابت طحال را مفید بود صـ آن تخم

کاسنی کزمازج از هریک پنجدرم تخم فرنجمشک یکدرم ویم بکوبند وسه درم زان بخورند ه

**باب یازدهم** در مطبوخات ونقوعات مطبوخ فواکه مسهل صفراء

واخلاط رقیقه بود وحمیات حاره رامفید افتد صفه آن سناء مکی هفت درم بنفشه

پنجدرم تخم کاسنی نیلوفر از هریک سه درم عناب ده عدد سپستان آلوی سیاه

آلوی کیلی از هریک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین وخیار

چنبر از هریک پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود صفه آن سنا پنجدرم بیخ مهک

سه درم هلیله زرد وکابلی از هریک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه از هریک سه

درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلوی سیاه از هریک بیست عدد

خیار چنبر وترنجبین از هریک پانزده درم مطبوخ افیتمون مسهل سودا واخلاط سوخته

باشد وامراض سوداوی رانافع بود صفه آن سنا پوست هلیله زرد وپوست هلیله

کابلی ورق گل افیتمون از هریک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی از هریک چهار درم

بالنکو گاوزبان بلیله آمله اسطوخودوس بسفایج بیخ مهک تخم کشوث شاهتره

از هریک سه درم تربد دو درم مویز طایفی ده درم مجموع را بغیر از افیتمون در پنج رطل

آب بجوشانند تا با دو رطل آید ودر وقت فرو گرفتن افیتمون در خرقه کتان بندند

ودران اندازند تا دو سه جوش زند پس ترنجبین پانزده درم وخیار چنبر بیست درم

حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا وبلغم غلیظ باشد صفه آن پوست هلیله زرد

ده درم پوست هلیله کابلی وهلیله سیاه از هریک هفت درم بلیله وآمله از هریک



چهار درم مویز طایفی ده درم آلوی سیاه ده عدد گاوزبان بالنکو غافث اسطوخودوس

از هریک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون یک درم افیتمون ده درم آخر

پوست هلیله کابلی وسیاه وتمر هندی از هریک ده درم بلیله آمله غافث افسنتین

گاوزبان بالنکو از هریک چهار درم آلوی سیاه بیست عدد مویز طایفی بیست درم

سناء مکی هفت درم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج از هریک سه درم دارچینی قرنفل

انیسون سادج هندی از هریک درمی تخم فرنجمشک دو درم افیتمون هفت درم بجوشانند

وصاف کنند وغاریقون وصبر سقوطری از هریک درمی ملح نفطی لاجورد از هریک دو دانگ

تخم حنظل دانگی ونیم شکر ده درم برسر آن ریزند وبیاشامند مطبوخ خیارچنبر اخلاط رقیق

وصفراء حار دفع کند صفه آن پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طایفی

از هریک پانزده درم آلوی سیاه عناب از هریک ده عدد ورق گل پنجدرم خیارچنبر

پانزده درم مطبوخ نغفا ذات الجنب واوجاع صدر وسعال رامفید بود صفه آن

سنا پنجدرم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر هفت ده عدد مویز طایفی

پانزده درم بیخ مهک سه درم پرسیاوشان تخم خطمی نغفا خیارنی از هریک چهار درم

جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه وبلغم لزج دفع

کند واوجاع مفاصل را مفید بود صفه آن سنا هفت درم بیخ مهک سورنجان ناکوفته

تربد از هریک پنجدرم تربد دارپانه تخم کاسنی بنفشه از هریک سه درم انجیر عناب از هر

یک ده عدد سپستان بیست عدد گلقند خیار چنبر ترنجبین از هریک ده درم مطبوخ کر

حمیات محرقه و ذات الجنب را مفید بود صه آن سناء مکی بنفشه از هر یک پنج درم نیلوفر
چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی خیارین از هر یک سه درم شیر خشت
ترنجبین از هر یک پانزده درم **مطبوخ صبر** صداع سوداوی را مفید بود صه آن افتیمون
ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند و دو روز در آفتاب
نهند و شب در جای گرم و بعد از سه روز صافی کنند و بیست درم از آن با ده درم روغن
بادام بیاشامند **نقوع هلیله** مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید بود صه آن پوست
هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب از هر یک بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی
بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک سه درم خیارچنبر ده عدد درم ترنجبین
ده درم در سه رطل آب گرم شبانروزی بخیسانند و رطلی از آن بیاشامند **نقوع فواکه**
مسهل صفرا بود آلوی سیاه آلوکیلی از هر یک بیست عدد عناب ده عدد تمر هندی
بیست درم زردآلوی خشک سی درم ترنجبین و نبات از هر یک ده درم در یکمن آب
بخیسانند **نقوعی** که ادرار بول و طمث کند تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس
انیسون رازیانه از هر یک دو درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب در ظرفی کنند و سه روز
در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند **آخر** بقایای امراض حاره را مفید بود
و عروق را از فضول پاک کند صه آن آلوی سیاه سپستان از هر یک سی دانه مویز
طایفی بیست درم تمر هندی بیست درم تخم کاسنی کشوث کشنیز همه را نیم کوفته از هر یک
سه درم در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و در آفتاب نهند و شب جای گرم نهند و بعد از

سه روز

سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند نافع باشد **باب
دوازدهم** در حقنها **حقنه** که در امراض حاره استعمال کنند صه آن انجیر ده عدد
عناب بیست عدد سنا هفت درم سپستان سی عدد جو نیم کوفته ده درم سبوس
خشک از هر یک کفی بنفشه پنج درم بجوشانند در سه رطل آب تا بنیمه آید و صاف کنند
و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و آنگاه روغن بنفشه یا کنجد بر سر آن ریزند و
استعمال کنند **حقنه** که وجع پشت و قولنج را مفید بود صه آن حلبه بزرک از هر یک
ده درم عناب و انجیر از هر یک ده عدد سپستان بیست عدد خطمی خشک بابونه
شبت از هر یک کفی نانخواه رازیانه از هر یک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند
تا بثلث آید و صاف کنند و بوره یک درم و نمک دو درم و مقل نیم درم و عسل و روغن
کنجد از هر یک ده درم با آن ضم کنند **حقنه** که ورم و برودت اعضاء سفلی را مفید بود
صه آن مقل اشق سکبینج از هر یک پنج درم جاوشیر جند بید ستر از هر یک درمی نانخواه
رازیانه تخم کرفس بیسالیوس از هر یک دو درم حلبه خشک شبت بابونه از هر یک هفت
درم در سه رطل آب و سه رطل شیر بز بجوشانند تا بثلث آید و صاف کنند و با روغن
کنجد و روغن گاو و عسل از هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند **حقنه** که حمیات
حاره را مفید بود صه آن جو مقشر نیم کوفته خطمی بنفشه از هر یک کفی عناب ده عدد
سپستان و مویز طایفی از هر یک بیست دانه روغن کنجد و بنفشه و ترنجبین از هر یک
ده درم نمک و بوره از هر یک نیم درم **حقنه** که نقرس و مفاصل را مفید بود صه آن

شاه تره قیصوم زراوند بیخ کبر قنطوریون ورق سپندان سعتر سورنجان حاشا از هریک
ده درم تخم حنظل مازریون از هریک نیم درم روغن کنجد بیست درم حقنه که قولنج
را مفید بود صفت آن خشک بابونه اکلیل الملک شبت از هریک کفی حرمل حلبه از هریک
هفت درم گندم بیدا انجیر حسکدانه مجموع نیم کوفته از هریک ده درم رازیانه تخم کرفس
از هریک درمی سبوس خطمی قنطوریون از هریک پنج درم انجیر ده عدد سداب و صعتر
از هریک دسته عسل و روغن زنبق خیری انگامه از هریک ده درم بوره ارمنی یک مثقال
سکبینج یک درم جاوشیر نیم درم حقنه که سحج و وجع امعا را مفید بود صفت آن پوست کنار
بلوط از هریک ده درم کلنار دانه مورد ورق گل از هریک پنج درم ورق مورد دوازده
درم بجوشانند و بآب لسان الحمل دوازده درم و زرده تخم مرغ بریان کرده ده درم
با روغن گل ده درم بزنند و اقاقیا یک درم و سبد و کاغذ سوخته از هریک درمی نشاسته
بریان کرده و دم الاخوین از هریک نیم درم عصاره لحیة التیس نیم درم بکوبند و با آن
ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را مفید بود صفت آن تخم حنظل یک درم قنطوریون بارزد پنج
درم ورق سداب فودنه از هریک شش درم سعتر پنج درم بجوشانند و صاف کنند و عسل
ده درم جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر از هریک نیم درم با آن ضم کنند آخر بابونه و شبت
از هریک ده درم سداب حسکدانه و سبوس ریزه و پیدا انجیر از هریک هفت درم
سکبینج سه درم مقل چهار درم تخم حنظل یک درم بوره نیم درم انگامه ده درم روغن
زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاره استعمال کنند عناب ده عدد بستان

بیست

بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی و سبوس از هریک کفی بجوشانند
و آب چغندر سی درم و روغن کنجد بیست درم انگامه ده درم با آن ضم کرده استعمال
نمایند باب سیزدهم در شیافها و فرزجها شیافی که قولنج را بگشاید صفت آن
جندبیدستر و زهره گاو و بوره و قثاء الحمار متساوی بکوبند و شیاف سازند آخر بوره
ارمنی نمک هندی تخم حنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظه را مفید بود صفت آن
زهره گاو بوره قثاء الحمار از هریک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بسرشند آخر محروری
مزاج را مفید بود و در عقب مسهل که تقصیر کند بکار دارند ترنجبین پنج درم بوره ارمنی
صابون خطمی نمک از هریک دو درم بکوبند و بشکر معقود بسرشند آخر قولنج را مفید بود
صفت آن سکبینج مقل بوره تخم حنظل متساوی بکوبند و بشکر بسرشند آخر در حمیات
و امراض حاره بکار دارند نمک هندی بوره خطمی متساوی بکوبند و بآب کشنیز بسرشند
آخر زحیر و رفتن خون از مقعد باز دارد صفت آن مرافیون کندر زعفران
متساوی بکوبند و بآب کشنیز بسرشند آخر مر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بریان
کرده از هریک درمی بکوبند و بآب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و اوجاع
رحم که از برودت بود نافع باشد صفت آن کندر مقل قنه از هریک دو درم جاوشیر
اشق زعفران جندبیدستر از هریک درمی مصطکی میعه روغن سوسن بابونه و غار
و پیه مرغ و بط از هریک سه درم صمغها بجوشانند و پیه بگدازند و باقی را بگدازند و باقی
را بکوبند و با هم بیامیزند و بصوفه بردارند فرزجه که اختناق رحم را سودمند

بود صـ آن به مرغ وبط زعفران سنبل حاما مصطکی از هر یک درمی روغن بلسان
وسوسن از هر یک سه درم شمع شصت درم فرزجه که خون رفتن را مفید بود صـ
آن مراقاقیا از هر یک دو درم صدف سوخته کلنار نشاسته قرط سوخته شب یمانی
زعفران از هر یک درمی افیون نیم درم بکوبند وبآب بسرشند وبردارند آخر مراقاقیا
ریوند لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند وبآب لسان الحمل بسرشند
فرزجه که دم طمث باز دارد صـ آن ورق گل پوست انار مورد عوسج طلق
بجوشانند وباعصارهٔ لحیة التیس استعمال کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود صـ آن
حب بلسان روغن ناردین از هر یک سه درم قرنفل جوز بوا کتان سوخته از هر یک
درمی زیره دو درم جند بید ستر نیم درم فرزجه که ریاح را مفید بود صـ آن تخم
شبت وکرفس وقنه وسکبینج ومصطکی وزیره ومروحا ما وقسط ومیعه سایله و سنبل
وعلک انباط واشق وجند بید ستر متساوی بکوبند وبا روغن شبت وبابونه استعمال
کنند فرزجه که دم طمث را باز دارد صـ آن شب یمانی پنج درم بزر البنج افیون از
هر یک دانگی آخر زاج مرداسنج کلنار طین مختوم گل ارمنی سرمه بکوبند وسافه سازند
وبردارند فرزجه که فرج گرم کند صـ آن تخم مازریون کرم دانه بکوبند وبروغن
زنبق بیامیزند وبردارند فرزجه که فرج را تنگ وخوش کند صـ آن شکر وزعفران در
شراب بجوشانند وخرقها وکتان دران اندازند تا آب آن بجوذ بچند وخشک شود
آنرا پاره پاره کنند ووقت حاجت پاره ازان بردارند پیش از جماع فرزجه که فرج را

تنگ

تنگ کند صـ آن فقاح اذخر یک درم مازو دو درم بکوبند وخرقهٔ بشراب تر کنند
وبدان بیالایند وخشک کنند وپارهٔ ازان بکار میدارند فرزجه که رطوبت فرج باز دارد
صـ آن مازو تخم حاض از هر یک دو درم سرمه خبث الحدید از هر یک نیم درم بکوبند
دجنت وکلنار بجوشانند وخرقهٔ بدان تر کنند وبیالایند واستعمال کنند باب
چاردهم در روغنها روغن ناردین منافع بسیار دارد وجمیع اوجاع وامراض
بارده را مفید بود وشرب وضماد آن اوجاع اعصاب را نافع افتد واختناق رحم وایجاع
آنرا ودرا حلیل چکانیدن کلیه ومثانه را صـ آن قصب الذریره ورق غار سعد عود
بلسان ساذج اذخر راسن اهل مورد قردمانا مرزنجوش از هر یک بیست درم بکوبند
ودر دیگ کنند با شراب وآب چندانکه بر سر آن بایستد وپنج رطل روغن کنجد بدان ریزند
وبآتش میجوشانند پس صاف کنند وسنبل رومی وقرنفل ومیعه از هر یک سی درم ونیم
کوفته کنند وبا آب وشراب واین روغن صافی بجوشانند پس صاف کنند وروغن بلسان از
شصت درم با آن ضم کرده بجوشانند تا آب بروغن گردد روغن قسط مقوی عصب باشد
واوجاع بارده را مفید بود صـ آن قسط قرفه اسنه ایرسا میعه ساذج از هر یک ده
درم مرزنجوش ده درم مجموع را نیم کوفته کرده شبی در سرکه خوبانند ودر پنج رطل آب بجوشانند
تا بانیمه آید وپنج رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند ومیجوشانند تا روغن بماند آخر قسط
ده درم سلیخه شش درم ورق مرماحوز شصت درم نیم کوفته شبی در شراب خوبانند
ورطلی ونیم روغن کنجد بر سر آن کنند ومیجوشند تا شراب بروغن گردد پس صاف کنند ه

روغن مورد موی را برویاند و تقویت کند ورق مورد تازه دوازده من بکوبند و در
ده من آب بجوشانند و روغن کنجد دو من وینم بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن باقی
ماند یا مورد خشک هشت رطل بکوبند و در شراب شبانروزی بخیسانند و بعد از آن
بجوشانند و صاف کنند و با چهار رطل روغن بجوشانند روغن بابونه بابونه تازه
بشویند و در سایه خشک کنند و یک رطل از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند و در
آفتاب نهند و روغن افسنتین بهمچنین گیرند آخر بابونه تر یا خشک یکمن در چهار من
آب بجوشانند تا بایکمن آید صاف کنند و با یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن گل ورق گل
تازه یکمن و بادام مقشر یا کنجد مقشر چهار من در کیسه کنند و در زیر فراش نهند تا ورق
ورق
گل خشک شود آنگاه بادام را روغن بگیرند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی رطلی
گل در دست مالند و با یکمن روغن کنجد در شیشه کنند و بآفتاب نهند روغن بنفشه بنفشه
تازه یکمن با دو من بادام چنانکه گفته شد سازد هند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق
بهمچنین گیرند روغن کدو کدو را پوست بخراشند و مغز از آن بدر کنند و بکوبند و آب
آن بگیرند و چهار من از آن آب در یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی ضعف
روغن
معده و اورام آنرا مفید بود و صلابت نرم کند صب آن یک رطل مصطکی در سه رطل
کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا گداخته شود روغن آمله تقویت و تسوید شعر کند
صب آن آمله و پوست بیخ صنوبر را مساوی نیم کوفته در آب بجوشانند و صاف کنند آنگاه
با روغن کنجد بجوشانند روغن غار داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود صب



آن ورق و حب غار در روغن شیره بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در آفتاب نهند
روغن خشک عسر البول و کرده را مفید بود صب آن زنجبیل چهار درم در رطلی آب
بجوشانند تا بنیمه آید و رطلی روغن کنجد بران ریزند و بجوشانند تا روغن بماند روغن
زنبق امراض بارده را مفید بود صب آن گل زنبق با روغن کنجد در قنینه و در آفتاب
نهند و روغن یاسمین و خیری و اذخر بهمچنین گیرند روغن سوسن اورام را تحلیل برد
و صلابت را نرم کند صب آن سلیخه قسط حب البان مصطکی از هر یک ده درم قرنفل
قرفه از هر یک پنجدرم زعفران سه درم نیم کوفته با سی عدد گل سوسن آسمان گون ورق
کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از ده روز
استعمال کنند روغن سداب برودت کلیه و مثانه و رحم و استرخاء اعصاب و ریاح
را مفید بود صب آن نیم من ورق سداب در چهار من روغن کنجد و چهار من آب
بجوشانند تا روغن بماند و روغن مرزنجوش بهمچنین گیرند روغنی که موی سترده دراز
کند صب آن ساج جماماز و قسط از هر یک سه درم لادن یکدرم زعفران یکدرم
وینم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند
آخر دانه مورد تخم کرفس یک مورد تخم چغندر گل شقایق پوست جوز تر پرسیاوشان
لادن متساوی بکوبند چنانچه گفته شد بسازند روغنی که بواسیر و امراض بارده را مفید
بود صب آن مقل ده درم اشق جاوشیر سکبینج حب بلسان مغز بادام تلخ از هر یک
پنجدرم نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی روغن بجوشانند تا روغن

باند والله اعلم بالصواب باب پانزدهم در سعوطات وعطوسات وغراغر
وسنونات سعوطی که سر و دماغ گرم را مفید بود صفت آن آب کاهو روغن بنفشه
یا نیلوفر وشیر زنان را متساوی بکوبند وبا هم بیامیزند و در بینی کشند آخر صداع
گرم را مفید بود طباشیر دو درم نشاسته کافور از هر یک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه
بر بینی کشند آخر صداع بارد ولقوه را مفید بود صفت آن جندبیدستر جاوشیر زعفران
زهره کرک متساوی بکوبند آخر فالج ولقوه را مفید بود صبر وشونیز و بوره متساوی
بکوبند آخر جذام را مفید بود صفت آن فلفل مامیران شیطرج از هر یک درمی مشک طرامشیع
بنجنکشت از هر یک سه درم بکوبند و با روغن کنجد بر کشند عطوسی که لقوه وفالج را
مفید بود صفت آن شحم حنظل اسطوخودوس جندبیدستر کندس متساوی بکوبند و در
خرقه کتان تنک بندند و ببویند آخر شونیز بوره جندبیدستر شحم حنظل فلفل از هر یک
یکدرم کندش صبر از هر یک دو درم مرزنجوش سه درم آخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا
بوره نوشادر صبر دارچینی مرزنجوش خربق سفید جندبیدستر متساوی بکوبند آخر
سبات وصداع را مفید بود صفت آن خربق سیاه مرزنجوش از هر یک ده درم اشنان کندش
خردل شونیز تخم کل از هر یک پنج درم مشک دانگی فلفل دارفلفل از هر یک سه درم غرغره
که فضلات از دماغ فرود آرد صفت آن عاقرقرحا زنجبیل دارفلفل از هر یک دو درم خردل
فلفل از هر یک چهار درم انار دانه پنج درم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان
غرغره کنند غرغره که خناق وذبحه را مفید بود صفت آن عدس کفی عناب ده عدد روباه



تربک یکدرم بجوشانند و با ده درم آب کشنیز بیامیزند و رب سوس ده درم در آن حل
کنند غرغره که ذبحه وخناق را نضج دهد و منفجر گرداند صفت آن شبرمی درم مرود شک
پنجدرم غرغره که سقوط لهات واوجاع حلق را مفید بود صفت آن شبت و ورق گل عصا
لحیة التیس در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود صفت آن
کشنیز خشک عدس از هر یک دو درم طباشیر یکدرم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند و بدان
مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود صفت آن شب یمانی مازو از هر یک
دو درم تخم گل چهار درم مر یکدرم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را
مفید باشد صفت آن زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و با آب گرم و سرکه
بیامیزند سنون که دندان را مفید بود صفت آن ورق غار حب غار در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند سنون که دندان را از چرک پاک کند صفت آن شاخ گاوکوهی سوخته
زبد البحر از هر یک پنج درم وبمسواک در دندان بمالند سنون که دندان سیاه شده
را پاک کند صفت آن قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم سادج دو درم مازو
سوخته شش درم آخر صدف شاخ گاوکوهی سرطان مجموع را سوخته زراوند مدحرج
از هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته سه درم بکوبند سنون که بوی دهان خوش
کند ولثه را سخت گرداند و دندان را پاک کند صفت آن شیح چوب رز جو نیم سوخته نمک اندرانی
زبد البحر از هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه ثمره گز از هر یک پنج درم شب یمانی دو درم
قرنفل یکدرم سماق چهار درم سنون که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن زائل کند

صـ آن کلنار فوذنه نمک سوخته از هر یک ده درم نوشادر دو درم مویزج سه درم
مازو یکدرم سنون که قروح لثه و سیلان خون از آن باز دارد ثمره کز سک از هر یک
درم لحیة التیس طین مختوم اهیل از هر یک درمی دارچینی نیم درم آخر فوذنه ده درم
شب یمانی پنجدرم سنون که دندان متحرک را سخت کند صـ آن شاخ کاو کوهی
سوخته ده درم نمک سوخته پنجدرم زعفران مر سنبل مصطکی سداب از هر یک دو درم
سماق کلنار از هر یک درمی سنون که بن دندانرا محکم کند صـ آن قم عود کز مازج بوره
ارمنی زبد البحر متساوی سنون که درد دندانرا که از برودت بود مینداند صـ آن
فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا مویزج زنجبیل از هر یک چهار درم آخر
سیر شونیز از هر یک دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند آخر مویزج بیخ شبت
قسط سنون دوائی که قلع اسنان بکند صـ آن شب یمانی و مر متساوی بکوبند و بران
نهند چنانکه بدندانهاء دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که براید آخر نیشتر بر اطراف فرو برند
ونلاج معازج و مویزج و شب یمانی و دار فلفل بسایند و بقطران بسرشند و بران نهند آخر
عاقرقرحا در سرکه خیسانند چهل روز و بعد از آن بسایند و نیشتر در حوالی دندان فرو برند
و این دوا بنهند والله اعلم بالصواب باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات
و نطولات طلائی که کلف و نمش را مینید بود صـ آن پوست بیضه و اشنان با آب
خربزه پرورده و آرد جو و بیخ پوست عدس آرد باقلا فوفل زبد البحر ماهیزان نخود بادام
تلخ متساوی بکوبند و با آب ترب شیر دختران بسرشند و طلا سازند آخر ترس باقلا

جو نخود کهنه تخم خربزه از هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ایرساجب بلسان زبد البحر
زراوند مدحرج از هر یک دو درم فلفل تخم ترب کندش از هر یک درمی سرگین گنجشک
انزروت از هر یک درمی و نیم بکوبند و با آب سبوس بسرشند طلائی که بهق را مینید بود
صـ آن زرنیخ ده درم کندش شیطرج از هر یک پنجدرم بکوبند و بروغن زیت بسرشند
طلائی که برص را ببرد صـ آن شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب روناس خردل
متساوی بکوبند و با سرکه و با آب مورد طلا کنند طلائی که بهق سیاه و سفید را مینید
بود صـ آن کندش خربق سفید مویزج سقمونیا از هر یک ده درم شقایق بیست درم
روناس شیطرج خردل مازریون تخم ترب شحم حنظل از هر یک هشت درم بکوبند و بسرکه
بسرشند طلائی که جرب را مینید بود صـ آن کبریت فلفل مرداسنج چرک نقره زراوند
خربق متساوی بکوبند و زیبق در زیت بکشند و همه را باهم بیامیزند و طلا کنند و در آفتاب
شش ساعت رها کنند و با آب اشنان بشویند طلائی که جرب و قوبا را مینید بود
صـ آن زرنیخ اقلیمیا زرد صبر اقاقیا سعد حضض شیاف مامیثا زعفران گل ارمنی
بکوبند و با آب کشنیز بسرشند ضمادی که اورام حاره کبد را مینید بود صـ آن صندل
بابونه اکلیل الملک از هر یک سی درم ورق گل فوفل بنفشه آرد جو از هر یک چهل درم بکوبند
و بروغن گل بسرشند و بران نهند ضمادی که ضعف کبد و استسقا را مینید بود صـ
آن سنبل و مصطکی افسنتین صبر حضض فیل زهره لادن از هر یک دو درم عود چهار درم
بکوبند و بروغن گل بسرشند و بران نهند ضمادی که ضعف کبد و استسقا را مینید بود صـ

آن سنبل و مصطکی صبر حضض نیل زهره لادن از هریک دو درم عود چهار درم بکوبند
و شمع ده درم بگدازند و ادویه بدان بسرشند ضمادی که حرارت قلب و کبد را ساکن
کند شمع سپید چهار درم روغن گل و بنفشه از هریک بیست درم با هم بگدازند و در هاون
کنند و گلاب و آب برگ و آب کشنیز و کاسنی و بستان افروز و خل خمر نیک بسایند
و بران موضع نهند ضمادی که صلابت طحال را مفید بود صـ آن مقل ازرق بیست
درم اشق ده درم باقلا ترمس کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه بزرک بابونه سنبل از هریک
پنج درم بکوبند و رطلی انجیر در سرکه خیسانند تا حل شود و این ادویه را با آن بسرشند و اندکی
روغن شبث و بابونه با آن ضم کنند و طلا کنند مفید بود آخر انجیر سیاه پنجاه عدد
و در سرکه خیسانند و قسط چهار درم بادام تلخ ده درم و بیخ کبر سه درم بکوبند و با روغن
خیری و آن سرکه و انجیر بسرشند و در حال خلو معده طلا کنند و دو ساعت بگذارند
ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود صـ آن بنفشه و صندل سپید و مغاث
و خطمی و بنکو و آرد جو و سورنجان متساوی بکوبند و با روغن کنجد و سپیدهٔ بیضه و
سرکه بسرشند ضمادی مسهل که اگر بر فم معده نهند قی آرد و اگر بر ناف نهند و اگر بر زهار
نهند ادرار بول کند صـ آن برنج کابلی و قثاء الحمار از هریک سه درم خربق سپید مرداسنگ
از هریک چهار درم بزر پنج درم دردی زیت ده درم شمع پنج درم با هم بیامیزند و استعمال
کنند ضمادی که کسر و خلع را مفید بود صـ آن مغاث گل ارمنی از هریک بیست درم
مرخطمی از هریک ده درم اقاقیا پنج درم بکوبند و با سپیدهٔ بیضه مرغ بسرشند آخر ماش

مغاث

مغاث گل ارمنی صبر از هریک ده درم شب یمانی راسن کندر سک زعفران از هریک پنج درم
بکوبند و با آب مورد بسرشند آخر ماش بیست درم لادن گل ارمنی از هریک ده درم
زعفران سه درم بکوبند و با آب کزمازو و سرکه و گلاب بسرشند ضمادی که پستان را بر حال
خود بگذارد و بزرگ نشود صـ آن آرد جو و دع سوخته متساوی بکوبند و بسرکه بسرشند
و هر ماه سه روز طلا کنند یا بی ضمادی که شیر از پستان کم کند صـ آن سرکه و اکلیل آرد درنگ
باقلا با آب فودنه بسرشند ضمادی که سعفهٔ مزمنه را مفید بود نمک سوخته زاج سوخته
کبریت مازو زرجوبه مرداسنگ زراوند نطولی که سهو و زکام کرم را مفید بود صـ آن
بنفشه تخم کاهو از هریک پنج درم نیلوفر پوست خشخاش و رق گل بابونه از هریک کفی بجوشانند
و سر بران فرود آرند و بر سر ریزند نطولی که صداع بارد را مفید افتد صـ آن بابونه
اکلیل الملک مرزنجوش از هریک هفت درم نمام ورق غار شیح از هریک چهار درم آخر
مالیخولیا را مفید افتد صـ آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید کاهو خبازی دنبه روباه ترنگ
تخم خشخاش گل سپید بابونه از هریک پنج درم سپستان بیست عدد بجوشانند و سر
بخار آن دارند و آب صافی آن با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند نطولی که صداع زکمی
را مفید بود صـ آن بابونه اکلیل الملک تخم کرفس رازیانه زیره سعتر مرزنجوش شبت سداب
متساوی بکوبند و بجوشانند نطولی که قولنج و عسر بول و ریاح بارده را نافع بود حسک
بابونه اکلیل الملک شبت حلبه روباه ترنگ خطمی رازیانه بنفشه پوست خشخاش از هریک
کفی بجوشانند و دران نشینند باب هفدهم در ادویهٔ عین غیرتر که در ابتداء

نزول و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را مفید بود و مقوی بصر باشد و رطوبت
عین را زائل کند **صـ** آن توتیاء هندی توبال مس سوخته لولو لوء ناسفته سبد سادج
اقلیمیاء زر صبر سقوطری سرطان بحری زعفران سنبل از هر یک دو درم شادنج مغسول
شش درم فلفل سفید دارفلفل نوشادر از هر یک درمی و نیم مشک دانگی کافور نیم دانگ
**نسخهٔ اخری** اقلیمیاء زر توتیاء صبر مس سوخته توبال مس شادنه مغسول از هر یک
درمی و نیم مشک دانگی **باسلیقون کبیر** جرب و سبل و ظفره و دمعه و حکهٔ عین را مفید
بود **صـ** آن اقلیمیاء نقره زبد البحر از هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم نمک اندرانی
سادج هندی اسفیداج رصاص فلفل دارفلفل جندبیدستر سنبل اثمد از هر یک دو درم
صبر سقوطری پنج درم اشنه نمک هندی از هر یک درمی ماميران نوشادر رزد چوب از
هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک طعام بیست و دو مثقال عصارهٔ
ماميثا پنج درم سحق کنند تا همچون غبار شود **باسلیقون صغیر** اقلیمیاء زر زبد البحر
از هر یک ده درم مس سوخته پنج درم اسفیداج و نمک اندرانی نوشادر جعده فلفل
از هر یک دو درم تخم حنظل نیم درم قرنفل اشنه از هر یک درمی **روشنائی** سبل و ظفره
و جرب و بیاض و دمعه و ظلمت و غشاوه را مفید بود **صـ** آن شادنج مغسول
مس سوخته اقلیمیاء فضه نمک هندی بورهٔ ارمنی زنجار دارفلفل از هر یک چهار درم
فلفل سفید و سیاه زبد البحر از هر یک هشت درم صبر سنبل قرنفل از هر یک چهار درم
و نیم زنجبیل ملح هلیله از هر یک دو درم زعفران نوشادر از هر یک درمی **نسخهٔ اخری**

مس

مس سوخته سادج از هر یک پنج درم فلفل دارفلفل زعفران تخم حنظل از هر یک نیم درم
زنجار صبر بورهٔ ارمنی از هر یک درمی اقلیمیاء زر دو درم **کحل زعفران** تاریکی و خارش و
آب رفتن چشم را مفید بود **صـ** آن زعفران سنبل از هر یک دو درم فلفل سفید
دانگی و نیم دارفلفل یک درم نوشادر نیم درم مازوی سوخته سه درم کافور نیم دانگ
**کحل الجواهر** مقوی بصر بود **صـ** آن اثمد هفت درم و مارقیشا پنج درم اقلیمیاء
ذهب مغسول لولو لوء ناسفته از هر یک سه درم زعفران نیم درم شادنه دو درم
**کحل سادج** تقویت عین کند و مژه برویاند **صـ** آن سرمه شش درم مارقیشا
چهار درم اقلیمیاء ذهب دو درم زعفران و سبد از هر یک نیم درم سادج یک درم
فرنجمشک فیترالطی لولو لوء ناسفته دانگی و نیم **کحل بنفشجی** ظلمت و حکه و دمعه را مفید
بود **صـ** آن شادنه دو درم خون سیاوشان قاقله مشک از هر یک دانگی مس سوخته
مازو از هر یک درمی سادج دو دانگ سنبل دارفلفل از هر یک نیم درم کافور نیم دانگ
**کحل توتیا** بیاض را زائل کند **صـ** آن زبد البحر اقلیمیاء ذهب سرگین سوسمار مرجان
مرقیشا سرطان بحری از هر یک چهار دانگ اثمد پنج درم شادنه لولو لوء ناسفته
از هر یک نیم درم توتیاء هندی سه درم زنجار نوشادر فلفل دارفلفل سنبل قرنفل
از هر یک دانگی و نیم ماميران نمک هندی از هر یک دو دانگ **کحل اغبر** جرب و قرح
را مفید بود **صـ** آن توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یک درم و نیم شیح سوخته
لولو لوء اقلیمیاء زر و نقره از هر یک درمی **کحل رمادی** مقوی بصر و ناشف رطوبت

بود وجرب وسبل را نافع بود ص آن اثمد توتیاء هندی توبال مس شبح سوخته

از هریک چهار درم مامیران یکدرم یکدرم کحلی که سبل را مفید بود پوست بلیله

نند زنجبیل از هریک پنجدرم فلفل سپید دو درم نوشادر یکدرم شادنه مغسول

ده درم برود حصرم جرب وسبل وسلاق ودمعه را مفید بود ص آن توتیاء

کرمانی وپوست بلیله زرد از هریک پنجدرم زنجبیل دارفلفل از هریک سه درم ونیم

املج مامیران از هریک دو درم بکوبند وبآب غوره هفت روز بپرورند وبعد از آن

خشک کنند وبسایند آخر توتیا وزردچوبه از هریک ده درم بلیله زرد زنجبیل از

هریک دو درم ونیم نمک هندی یکدرم برودی که حرارت عین را ساکن کند اقلیمیاء

ذهب چهار درم توتیاء هندی وسرمه از هریک پنجدرم بسایند وبگلاب وخل خمر

بپرشند ودرخرقه کنند ومی شویند ومی مالند وبعد از آن خشک کنند وبا دو دانگ کافور

سحق کنند برودی که رمد را مفید بود ص آن سادج هندی مس سوخته افیون بسد

از هریک هفت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا چهل درم اسفیداج شصت درم

بسایند برود اسود اوجاع چشم را مفید بود ص آن افیون ده درم کافور دو درم

مشک یک درم زعفران دو دانگ مر پنجدرم مس سوخته درمی اقلیمیاء ذهب پنجدرم

صمغ عربی چهل درم توتیاء هندی قاقله مرقیشا از هریک درمی سرمه بیست درم

نبات دو دانگ حضض حبه کلنار سادج از هریک دانگی برود کافور توتیاء کرمانی

مغسول پنجدرم کافور دو حبه برودی که بیاض ورمد را مفید بود ص آن اقلیمیاء

شانزده

شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا صمغ نشاسته از هریک دو درم انزروت

هشت درم ذرور اصفر کبیر اوجاع عین را که از رطوبت بود مفید باشد ص آن

انزروت بشیر خر پرورده پنجدرم مامیثا دو درم صبر کل زعفران از هریک نیم درم

افیون چهار دانگ ذرور ابیض صغیر رمد وحدت را مفید بود ص آن

انزروت پرورده پنجدرم نشاسته دو درم نبات صمغ عربی از هریک درمی ذرور

اصفر صغیر رمد جیبان را وریاح ودرد چشم را مفید بود ص آن انزروت پرورده

ده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چهار درم ذرور اصفر کبیر سه درم باهم

بسایند ذروری که رمد کهنه را مفید بود ص آن اسفیداج اقلیمیاء فضه از هریک

ده درم شادنه مغسول مس سوخته از هریک سه درم ونیم کثیرا شش درم بسد دهنج

از هریک دو درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم لولو رند البحر نبات نشاسته

از هریک چهار درم ذروری که دمعه وظلمت وحکه را مفید بود ص آن آب رازیانه

پنجاه درم فیل زهره وزهره کلنک وخروس وکبک از هریک سه درم مشک وکافور

از هریک نیم مثقال بسایند ودر آب رازیانه بپرورند وخشک کنند پس سحق کنند

ملکایا رمد را مفید بود ص آن انزروت پرورده نشاسته نبات متساوی بکوبند

وبسایند اکیرهان قروح عین را مفید بود ص آن شادنج مغسول لولو بسد

توبال مس برنج مس سوخته اقلیمیاء ذهب از هریک دو درم سرمه مرقیشا زبد

البحر از هریک درمی ذروری که قروح عین را مفید بود شادنه مغسول شبح سوخته

از هر یک ده درم پوست بیضهٔ شتر مرغ شسته پنج درم دزهدی که بیاض را میند
بود صه آن سرطان بحری اقلیمیاء ذهب سرگین سوسمار شیح سوخته زبد البحر
متساوی بسایند شیاف قیم ظفره را میند بود صه آن شادنه دوازده درم صمغ عربی
مس سوخته از هر یک شش درم قلقطار سوخته زنجار از هر یک هشت درم افیون
دو درم و نیم بکوبند و بسایند و بآب رازیانه برشند و شیاف سازند و در سایه
خشک کنند و بوقت حاجت بر سنگی بمالند و در چشم کشند شیاف دینارجون
وجع و حرارت و ظفره را میند بود صه کهربا اقلیمیاء ذهب اسفیداج از هر یک
ده درم کثیرا از هر یک پنج درم سبد لولؤ لولؤ خون سیاوشان از هر یک چهار درم
مس سوخته زعفران نشاسته از هر یک دو درم جوز بویا یک درم زرنیخ سرخ نبات
افیون اقاقیا از هر یک نیم درم بکوبند و بآب برشند و شیاف سازند شیاف
مرارات ظلمت و ضعف عین را میند بود صه آن انزروت صبر زعفران از هر یک
ده درم زهرهٔ کفتار زهرهٔ کبک روغن بلسان از هر یک درمی بسایند و بآب سداب
شیاف سازند آخر زهرهٔ عقاب و باشه و روباه و خرس و شباط متساوی بسایند
و بآب رازیانه برشند شیاف ذیرج ظفره و سبل و بیاض را میند بود صه آن کحل
زنگاری سادج از هر یک درمی و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل از هر یک نیم
درم اشق و سکبینج را بکوبند و باقی را بکوبند و بدان برشند آخر وجع و سبل
را میند بود اسفیداج چهار درم صمغ عربی کثیرا از هر یک درمی اقاقیاء مغسول پنج درم

سبل

سنبل افیون از هر یک چهار دانگ مریم درم شیاف که درد عین و رمد و دمعه را
نافع باشد و حرقت و سبل را میند بود صه آن اقلیمیاء ذهب اسفیداج افیون
مس سوخته صمغ عربی از هر یک درمی و نیم اقاقیاء مغسول بیست و چهار درم بکوبند
و بآب روباه ترنگ برشند شیاف ابیض حرقت و ابتداء رمد را میند بود صه
آن صمغ و نشاسته و کثیرا از هر یک دو درم اقلیمیاء فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند
و بسفیدهٔ تخم مرغ برشند شیاف احمر رمد را میند بود صه آن شادنه مغسول
شش درم مس سوخته چهار درم سبد لولؤ لولؤ کهربا برنج از هر یک دو درم صمغ عربی
کثیرا از هر یک پنج درم خون سیاوشان زعفران از هر یک نیم درم صمغ بجوشانند
و باقی را بسایند و بدان برشند آخر جرب و سلاق و سبل و استرخاء جفن را
نافع بود صه آن شادنج شانزده درم زنجار دوازده درم قلقطار سوخته هشت
درم شب یمانی دو درم مس سوخته چهار درم بسایند و بشراب برشند شیاف
اخضر بیاض زایل کند صه آن زنجار درمی و نیم اسفیداج اشق نشاسته صمغ عربی
از هر یک درمی بکوبند و بآب سداب برشند آخر جرب سبل و بیاض و آثار قروح
و غشاوه را میند بود صه آن اقلیمیاء فضه و طلا و افیون از هر یک درمی اسفیداج
صمغ عربی زنجار اشق بجوشانند و ادویه را کوفته بدان برشند شیاف اصفر
غشاوه و ابتداء نزول آب را میند افتد صه آن انزروت شیاف مامیثا از هر یک
هشت درم بورق ارمنی فلفل سفید از هر یک چهار درم زرنیخ سرخ ده درم زعفران

درمی ونیم آخر غشاوه و سلاق را میند بود و مژه برویاند و مقوی بصر بود ص
آن اقلیمیا ذهب اقاقیا از هر یک پنج درم روسختج دو درم افیون مر از هر یک نیم درم
صمغ عربی زنجار از هر یک چهار درم اثمد یکدرم شیاف که در ابتداء رمد مفید بود وجع
ساکن کند ص آن شیاف مامیثا هشت درم افیون حضض صمغ عربی از هر یک چهار درم
جند بید ستر درمی بسایند و بآب بسرشند و شیاف سازند باب
پنجدهم در مرهمها و دهنها مرهم داخلیون خنازیر و اورام صلب را بتحلیل برد
ص آن مرداسنج ده درم بسایند و با بیست درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب
حلبه و بزرک و خطمی از هر یک بیست درم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا غلیظ گردد پس
فرو گیرند و برهم میزنند تا آنرا متانتی حاصل شود مرهم کافور گوشت برویاند
وریش را خشک کند ص آن شمع اسفیداج از هر یک دو درم روغن چهار درم کافور
دانگی سپیدهٔ تخم مرغ درمی باهم بیامیزند و بکار برند مرهم باسلیقون گوشت برویاند
ص آن زفت راتینج شمع از هر یک پنج درم قنه چهار درم با زیت بگدازند آخر مرداسنگ
خون سیاوشان انزروت زراوند مدحرج از هر یک نیم درم صبر زفت رومی راتینج
شمع از هر یک پنج درم روغن کنجد پانزده درم مرهم زنجفر خنازیر و سراطین را مفید
بود ص آن مرداسنج پنج درم قنه اشق از هر یک ده درم علک البطم شش درم شمع ده درم
زنجفر چهار درم با زیت یا روغن کنجد مرهم سازند مرهم خل قروح خشک کند
و گوشت برویاند مرداسنگ ده درم با زیت و سرکه از هر یک چهار درم بسایند و ده

درم

درم رزد چوبه سحق کنند و با آن ضم کنند و برزند آخر مرداسنگ ده درم زیت پانزده
درم زیت پانزده درم در سرکه بقدر حاجت مرهم زنجار گوشت زاید زایل کند و قرح
خشک کرداند ص آن علک البطم راتینج از هر یک پنج درم با روغن زیت بیامیزند مرهم
نوره اکله و حرقت آتش را مفید بود ص آن آهک را بشویند و با روغن زیت
بیامیزند آخر آهک شسته چهل درم تخم حنظل کهنه شمع از هر یک سی درم روغن
گل نیم رطل مرهم رسل اورام صلب و خنازیر و سرطان و طاعون را مفید بود ص
آن شمع راتینج مقل ازرق مرداسنگ از هر یک چهار درم جاوشیر زنجار قنه از هر یک
ده درم اشق هشت زراوند طویل میعه از هر یک سه درم آنچه کوفتنی باشد بکوبند
و باقی را با زیت بگدازند و مرهم سازند مرهم اسفیداج گوشت برویاند ص آن
شمع پنج درم روغن گل ده درم اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم قلقطار قروح
مزمنه و سرطان و اورام جاسیه را مفید بود ص آن پیه خوک و زیت از هر یک رطلی
مرداسنج نیم رطل قلقطار چهل درم باهم بسایند و استعمال کنند مرهم شادنج ترخوره
شقاق و قروح قضیب را مفید بود ص آن روغن گل و بنفشه از هر یک بیست درم شمع
شش درم اسفیداج عصارهٔ لحیة التیس شادنج مغسول گل ارمنی از هر یک دو درم
افیون مصری پنج درم مرهمی که احتراق و قروح معده و کرفتن دواب را مفید بود
ص آن مرداسنگ از هر یک درمی اسفیداج پنج درم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند
و چون از آتش فرو گیرند سپیدهٔ تخم مرغ با آن بزنند مرهمی که گوشت برویاند و قروح



روز مقدار بیست درم تا سی درم بخورند سفوفی که فربه کند بادام فندق مغز
کنجد خشخاش از هریک بیست درم کسیلا ده درم فانیذ مثل مجموع بکوبند و بیست
درم بخورند سمنه که محروری را مفید بود صفت آن نخود سپید شبانروزی در شیر
گاو خیسانند و سی درم ازان با برنج شسته و خشخاش و گندم و جو مقشر و بکسمات
وقند از هریک سی درم بادام مقشر پنجاه درم بکوبند و هر روز سی درم تا چهل درم
ازان در شیر بجوشانند و بخورند و بحمام روند آخر نخود باقلا حزبق سپید نانخواه
از هریک ده درم کسیلا چهار درم زیره کرمانی فلفل از هریک درمی بکوبند
و با مثل آن آرد سپید برشند و بناتی بزنند و با شیره قند حسو سازند مسمنی آخر
مغاث جوز گندم بهمن زرنباد کثیرا خشخاش کهربا از هریک سه درم بکوبند و با آرد
گندم و شکر بیامیزند و هر روز بیست درم ازان با شیر و شکر و روغن حسو سازند
مسمنی که هزالی که از اکل طین حاصل شود باز دارد خشخاش کثیرا بهمن زرنباد بکوبند
و با شیر و شکر حسو سازند حقنه که فربه کند کله میش فربه بستانند و بکوبند و نیم
رطل دنبه و دو رطل شیر و نخود و برنج نشسته و گندم از هریک دو رطل و نیم کوفته کنند
و بجوشانند تا مجموع مهرا شود و پنجاه درم ازان آب صاف کرده با روغن بادام
و جوز از هریک ده درم بیامیزند و استعمال کنند بعد ازآنکه دفع براز کرده باشند
و بخواب روند و در ماهی پنج نوبت چنین کنند موجب فربهی شود والله اعلم بالصواب
باب بیستم در متفرقات حابسات رعاف کاغذ سوخته شاخ

گاو کوهی سوخته انزروت گلنار خون سیاوشان کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا
مرمازو سوخته شب یمانی از هریک درمی کافور دانگی بکوبند و در بینی دمند آخر
پوست بیضه سوخته پوست انار اقاقیا کاغذ سوخته از هریک دو درم بکوبند و بآب
مورد برشند و فتیله سازند و در بینی نهند آخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی
کافور از هریک پنج درم زاج دانگی لسان الحمل مازو سوخته بسرکه باز نشانده از
هریک ده درم عصاره لحیة التیس سادج سوخته از هریک هفت درم بکوبند و بآب
لسان الحمل برشند حابسات قی ادویه که قی صفراوی باز دارد صفت آن زرشک
انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل دانه غوره از هریک درمی پوست پسته نیم درم
بکوبند و مثقالی ازان با آب سیب به بخورند آخر قی بلغمی و سوداوی باز دارد صفت
آن ورق گل چهار درم زرشک سه درم نعناع پوست فستق مصطکی عود خام سنبل
سعد قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی در سرکه خیسانیده از هریک دو درم بکوبند
و دو درم ازان با میبه بخورند ادویه که قی همیشه را مفید بود صفت آن انار دانه
ترش ده درم مصطکی نعناع از هریک درمی در رطلی آب بجوشانند تا بانیمه آید صاف کنند
و عود و سک از هریک درمی بسایند و بر سر آن ریزند و بخورند آخر سک قرنفل سعد
از هریک ده درم کزمازج مازو پوست انار کندر از هریک پنج درم افیون دانگی بکوبند
و بربه برشند شربتی یک درم باشد ادویه که اشتها و گل خوردن قطع کند
زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس از هریک ده درم فلفل دو درم و نیم قرنفل پنج

درم بکوبند و مثقالی بخورند آخر قاقله صغار و کبار و قرنفل و زیره کرمانی درم که جوشانیده از هر یک سه درم بکوبند و چهار درم تا پنج درم بخورند آخر مصطکی دو درم عود خام درمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند و با ده درم گلنگبین بسرشند و بدو نوبت بخورند ادویهٔ عرق اگر بورهٔ ارمنی بروغن بابونه حل کنند و در بدن مالند عرق نیاید و آب نیشکر نیز چنین بود اخری عاقرقرحا در روغن کنجد بجوشانند و بمالند اخری زنجبیل و آب سیر و پیاز و اگر مارده کوفته سوخته با روغن گل بر بدن مالند عرق به بندد آخر گل ارمنی مرداسنج بروغن پرورده بستانند و با آب مورد در بدن طلا کنند عرق باز دارد آخر گلنار مورد متساوی بکوبند و با روغن مورد بمالند ادویهٔ حمل بهمن سرخ کنیز اسقنقور زهرهٔ گاو زرنباد درونج از هر یک مثقالی لودلوی ناسفته خردل سفید از هر یک نیم مثقال بکوبند و بعسل بسرشند و سه روز هر روز مثقالی بخورند و بعد از آن مجامعت کنند که موجب حمل شود فرزجه مقل چهار درم روغن بلسان دو درم جاوشیر از هر یک یکدرم بیخ نرکس یکدرم بکوبند و عسل سه درم با هم بیامیزند و بصوفه بردارند اخری پنیرمایهٔ خرگوش و سرگین او و سماق و مر و زعفران و عود از هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و بر دارند اخری زعفران حماما سنبل سادج اکلیل الملک از هر یک درمی بکوبند و بعسل رایحه بسرشند و بر دارند سه درم قرد ماما نعنع درم پیه مرغ و شمع و روغن سنبل از هر یک دو درم با سپیدهٔ مرغ بیامیزند و بعد از طهر بر دارند بخوری که نافع بود موی خرگوش سداب دارشیشعان متساوی بکوبند و بروغن گاو بسرشند و در مجمره

ارنی

آتش نهند و بزیر گیرند اخری زرنیخ جوز سرو میعه مرویج بارو و از هر یک پنج درم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب کهنه بسرشند و حب سازند و بعد از طهر بدان تبخیر کنند دوائی که چون استعمال کنند جنین سقط کنند صفت آن زرنباد درونج مازو جندبیدستر حلتیت طباشیر از هر یک درمی زنجبیل ده درم قند دوازده درم مشک نیم مثقال با نبات بسرشند و بعسل بسرشند و دو درم تا دو مثقال بخورند فرزجه که درین باب نافع بود فنطافیلون شیح از هر یک دو درم افیون نیم درم مرمکی فلفل از هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و پیش از مجامعت بردارند بخوری که در استعمال آن استدلال جویند با آنکه زن آبستن خواهد شد یا نه صفت آن کندر حب بلسان از هر یک دو درم و نیم دارچینی قرنفل میعه از هر یک درمی سنبل چهار درم سادج هندی نیم درم بکوبند و بسرشند و حب سازند و در مجمرهٔ آتش نهند و در زیر گیرند اگر بوی و بخار آن از دهن و بینی بیرون آید آبستن خواهد ادویه که مسکر باشد و گاه باشد که جهة اخراج پیکانی یا داغی که در حالت هشیاری طاقت نمی آرند بدان محتاج باشند صفت آن افیون پنج درم خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو بیت درم در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با نیم رطل گندم پاک بجوشانند تا آب تمام نیست شود پس گندم خشک کنند و بکوبند و مثقالی از آن هر کرا بدهند بیخود شود آخر خشخاش سیاه تخم کاهو از هر یک پنج مثقال بزرالبنج دو مثقال بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آرند دو مثقالی از آن مسکر باشد و اگر آشنه در شراب بجوشانند بیخود کند و چون خواهند

که افاقتی بشود شبت بجوشانند و بدهند یا رازیانه در شراب بجوشانند و بدهند
واگر ازان متاذی شود تریاق کبیر یا تریاق اربعه بدهند واگر خواهند مست زود
هشیار شود سرکهٔ کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو با برف یا شربتی از شراب
غوره ببرف سرد کرده بدهند واگر چهار روز نان در شراب خویسانند و ازان شراب
کسی را دهند دشمن شراب گردد واگر مگس خشک شده دانگی بسایند و در میان شراب
کنند همین عمل کند واگر سکبینج و مقل از هر یک مثقالی شب یمانی و شیح و کعب
خوک و رازیانه از هر یک مثقالی مثقالی سوخته با هم بسایند و با آب رازیانه بسرشند
و بر احلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود با هر که مجامعت کند موجب دوستی
شود و عسل و زنجبیل بر قضیب مالند همین خاصیت دهد واگر اسفیداج و
مامیران و دندان پلنگ سوخته و سرگین کبوتر و زهرهٔ خرس و اشنان سوخته از هر
کدام که باشد دانگی بسایند و زن بخود برگیرد موجب دشمنی گردد واگر با لنگو و گاو زبان
و لؤلؤ و مامیران و مرماحوز و مرزنجوش و سعتر فارسی و عود خام و بسد از هر
یک مثقالی بکوبند و بشراب سیب شامی بسرشند و بناشتا مثقالی کسی را دهند
که عاشق باشد عشق از و زایل شود واگر بهمن سرخ و تالیسفر و بستان افروز و
تخم نمام و کشوث و بنجکشت و فراسیون و فرانیا و قیصوم و کندش از هر یک مثقالی
بکوبند و بآب جاری بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم ازان
بسایند و کسی را دهند که عاشق نباشد عاشق و محزون گردد واگر علق و خراطین را بکوبند

وبا روغن




و با روغن کنجد بر ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده باشند بزرگ شود واگر
قضیب بچیزی درشت بمالند و بعد ازان زفت رومی و روغن یاسمین طلا
کنند همچنین شود واگر عاقرقرحا دو درم باده درم آب عنصل بسایند و بر ذکر
طلا کنند همین عمل کند واگر شیر ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقهٔ چند
دران اندازند و بر میگیرند و بر ذکر می نهند و چون خشک می شود دیگری بر می
دارند و مکرر اینچنین کنند ذکر بزرگ شود واگر عود و سعد و مورد و راسن
و قرنفل و رامک از هر یک درمی مشک دانگی بسایند و صوفه بشراب تر کنند
و اگر بدین ادویه بیالایند و زن بخود برگیرد فرج را تنگ گرداند واگر کبابه یا حلتیت
در دهن گیرند و بخایند و آب آن بر قضیب طلا کنند موجب لذت شود واگر فلفل
و زنجبیل و سقمونیا با عسل بر ذکر مالند همین عمل کند والله اعلم بحقایق الامور

تم هذا الکتاب بعون الملک الوهاب بید العبد الفقیر
المعترف بالعجز والتقصیر توفیق جیلانی بلده آمد
تحریرا فی اواسط شهر ربیع الثانی ۹۸۹ سنه والسلام
على کاتبه وعلى تابع الهدى الحمد لله رب العالمین
م

کبوتر

برای تطویل ذکر مجرب است
روغن زیته دو درم پیل یک درم بجوشانند
و بر قضیب طلا کنند و در خرقه بپوشانند دراز شود
و اگر با سرکه بشویند باز کوتاه شود

